

سازمان

آنچه نیرو و قدرت شما را
می‌دزد، نابود سازید

جان بیور

شامل DVD منابع کتاب «انهدام کریپتونایت»



دوستان عزیزم؛

این کتاب هدیه‌ای است به شما و دعا می‌کنم پیغام نوشته شده در لابه‌لای صفحات این کتاب، زندگی شما را برای همیشه دگرگون سازد!
باور دارم در زمان‌های آخر زندگی می‌کنیم؛ در جهانی که یک کریپتونایت روحانی واقعی وجود دارد و هر روزه در تلاش است تا قدرت ما را به عنوان مسیحیان بدزدد.

در زندگی برخی از مسیحیان، ناتوانی و یأس چنان جا خوش کرده است که بارها بارها سعی می‌کنند از چیزی که آنها را باز می‌دارد، آزاد شوند. خدا نمی‌خواهد وضعیت ما این چنین باشد. او مقدر ساخته که در تمام جنبه‌های زندگیمان پیروز باشیم و حتی بیش از آن، او به ما قدرت بخشیده تا بر هر چیزی که ضدمان عمل می‌کند، غالب آییم.

در این کتاب، داستان شخصی خود را با شما در میان می‌گذارم که مرا به سوی یک زندگی پیش‌رونده و موفق هدایت کرد و برخی از آیات کلیدی کتاب مقدس را برایم گشود که زندگیم را برای همیشه دگرگون ساخت. شما نیز می‌توانید از یک زندگی صمیمانه که با خدا در ارتباط است، لذت ببرید. شما می‌توانید چنان ایمان قدرتمند و درخشانی داشته باشید که بر دنیای پیرامونتان اثر بگذارد. اما نخست، لازم است با کریپتونایت روحانی خود بجنگید.

در انتشار مطالب این کتاب و دیگر منابع آنلاین در سایت cloudlibrary.org و سهیم ساختن آن با هر کسی که می‌شناسید، کاملاً آزاد هستید.

برادران در مسیح



جان بیور
JohnBevere@ymail.com

イロハニホトト

کتابخانه

آنچه نیرو و قدرت شما را
می‌دزد، نابود سازید

جان
بیور

Killing Kryptonite by John Bevere, Farsi

© 2019 Messenger International

www.MessengerInternational.org

Originally published in English as Killing Kryptonite

Additional resources in Farsi by John Bevere are available for free download at: www.CloudLibrary.org

To contact the author: JohnBevere@ymail.com

انهدام کریپتونایت، نوشته جان بیور، ترجمه فارسی

© 2019 Messenger International

www.MessengerInternational.org

عنوان اصلی کتاب به زبان انگلیسی: Killing Kryptonite

منابع الحاقی به زبان فارسی توسط جان بیور به صورت رایگان در سایت زیر در

دسترس است: www.CloudLibrary.org

راه‌های تماس با نویسنده: JohnBevere@ymail.com

این کتاب را به اعضای تیم «مسنجر اینترنشنال» تقدیم می‌کنم. ما کنار یکدیگر و به فیض خدا توانسته‌ایم پیغام انجیل عیسیای مسیح را به میلیون‌ها نفر برسانیم. این کار بدون ایمان، استعداد، بخشش جانفشانانه و تلاش سخت شما ممکن نبود. من و لیزا از همکاری با شما لذت می‌بریم، به شما افتخار می‌کنیم و چشم‌انتظار روزی هستیم که خداوندمان عیسیای مسیح، پاداش ابدی خدمات وفادارانه شما را بدهد.

«زیرا چیست امید و شادی و تاج افتخار ما در حضور خداوندمان عیسا به هنگام ظهور او؟ مگر شما نیستید؟ به راستی که شما یید جلال و شادی ما.»
(اول تسالونیکیان ۲: ۱۹-۲۰)

اعضای تیم مسنجر ۲۰۱۹، از شما سپاسگزاریم!

فهرست

دییاجه..... ۱۱

بخش نخست: قدرت اتحاد

۱. سوال پرسیده نشده..... ۱۷
۲. معرفی کریپتونایت..... ۲۷
۳. یک..... ۳۷
۴. کریپتونایت واگیردار..... ۴۵
۵. عامل دگرگونی باشید..... ۵۳
۶. انگیزه..... ۶۱
۷. قدرت یگانگی..... ۶۹

بخش دوم: بازشناسی کریپتونایت

۸. یک عهد ازدواج..... ۷۹
۹. زنان نسبت به خداوند..... ۸۷
۱۰. در پسِ بت پرستی چه چیزی نهفته است؟..... ۹۵
۱۱. بت پرستی ایمانداران..... ۱۰۵
۱۲. کاهش فشار..... ۱۱۳
۱۳. کریپتونایت!..... ۱۲۱
۱۴. گناه!..... ۱۲۹

بخش سوم: اثرات کریپتونایت

۱۳۹.....	۱۵. قدرت گناه (بخش ۱).....
۱۴۷.....	۱۶. قدرت گناه (بخش ۲).....
۱۵۵.....	۱۷. گمراهی.....
۱۶۳.....	۱۸. عیسای ساختگی.....
۱۷۱.....	۱۹. نقطه شروع.....
۱۸۱.....	۲۰. توبه.....
۱۹۱.....	۲۱. سه پادشاه.....

بخش چهارم: حذف کریپتونایت

۲۰۳.....	۲۲. یک مواجهه.....
۲۱۳.....	۲۳. تحمل.....
۲۲۳.....	۲۴. محبت و حقیقت.....
۲۳۳.....	۲۵. انهدام کریپتونایت.....
۲۴۳.....	۲۶. گناهی که گناه نیست.....
۲۵۱.....	۲۷. دروازه ضیافت.....
۲۶۱.....	۲۸. برخیز!.....
۲۷۱.....	پرسش‌های مباحثه‌ای.....
۲۷۹.....	نجاتی که در دسترس همگان است.....

دربارهٔ این کتاب

کتاب «انهدام کریپتونایت» را می‌توان درست مثل هر کتاب دیگری از ابتدا تا انتها خواند. اما من این کتاب را به شکلی طراحی کرده‌ام که فصل‌های آن کوتاه باشند و خواندن آنها بیش از ده تا پانزده دقیقه وقت نگیرد. در کنار هر فصل، یک بخش عملی نیز وجود دارد که به شما کمک می‌کند تا حقایق موجود در آن فصل را در زندگی خود به کار بندید. لطفاً از این بخش عملی، سرسری عبور نکنید؛ چراکه بخشی حیاتی از تجربهٔ این کتاب است. به همین دلیل پیشنهاد می‌کنم هر روز فقط یک فصل از کتاب را بخوانید. با این روش می‌توانید پیش از آن که به فصل بعدی برسید، کار عملی لازم را انجام دهید.

همچنین برای کسانی که مایلند از این کتاب در جلسات گروهی استفاده نمایند، مطالب مباحثه‌ای در نظر گرفته شده است. همچنین یک دوره آنلاین و یک دوره مطالعهٔ غیرمجازی ایجاد کرده‌ام که مشابه مطالب این کتاب است. اگر مایلید کنکاشی عمیق‌تر در باب این موضوع داشته باشید، هر دوی این دوره‌ها، بسیار عالی و مفید خواهند بود. (اطلاعات بیشتر در رابطه با دورهٔ درسی و مطالعه و بررسی موضوعی، در انتهای کتاب آمده است.)

اگر قصد دارید این کتاب را به عنوان بخشی از مطالعه یا دورهٔ «انهدام کریپتونایت» بخوانید، پیشنهاد می‌کنم تعالیم هفتگی را تماشا کرده یا آن را گوش کنید و پرسش‌های مباحثه‌ای انتهای کتاب را در گروه، پاسخ دهید. سپس هر عضو گروه، فصل مربوطه را پیش از ملاقات بعدی، مطالعه نماید. هر سوالی که داشتید، بدون تعارف از من یا اعضای تیم «مسنجر/اینترنشنال» بپرسید.

از سفرتان لذت ببرید!



جان بیور

دیباچه

شاید باعث تعجب‌تان باشد، اما تا به حال هرگز پیش نیامده بود که بارها در طول نگارش کتابی، خواستار متوقف کردن آن باشم؛ موردی که بعدها آن را توضیح خواهم داد. اما پیش از آن، خوب است به این پرسش پاسخ دهیم که آیا کتابی به عنوان «انهدام کریپتونایت» کاربرد و یا ارتباطی با پیروان مسیح دارد؟ اجازه دهید در این باره مختصری توضیح دهم.

اکثر ما با واژه «کریپتونایت» از مجموعه داستان‌های تخیلی سوپرمن آشنا هستیم. چیزی که امروز عملاً تبدیل به افسانه ملی آمریکایی شده، در اصل توسط دو دوست نوجوان دبیرستانی به نام‌های «جری سیگل»^۱ و «جو شاستر»^۲ نوشته شد و در سال ۱۹۳۸، در یک کتاب مصور به چاپ رسید. خط داستانی، یک قهرمان خیرخواه است که قدرت‌های فراانسانی دارد و نوشدارویی عالی در عصر بیدار نازی‌هاست. رشد ناگهانی و تصاعدی آوازه و محبوبیت سوپرمن، باعث شد که نه تنها در نسخه‌های چاپی، بلکه در رادیو، تلویزیون و بالاخره بر پرده سینماها نیز به عنوان فیلمی جذاب عرضه شود.

پس از مدتی، آسیب‌ناپذیری و رویین‌تنی سوپرمن، پاشنه آشیل داستان شد و به تدریج برای مخاطب، کسل‌کننده و ملال‌آور گردید. این نویسندگان جریان‌ساز دههٔ چهل، در روند داستان چیز جدیدی را معرفی کردند که تبدیل به مادهٔ معروفی به نام «کریپتونایت» شد؛ عنصری ترکیبی از سیارهٔ سوپرمن که می‌توانست قدرت‌های ابرانسانی او را بی‌اثر ساخته و از کار بیندازد. قدرت سوپرمن، در زیر سیطرهٔ «کریپتونایت»، بیش از قدرت یک انسان معمولی نبود.

برای ما مسیحیان نیز «کریپتونایتی» وجود دارد که شخصیت و قدرت‌های خدادادی ما را بی‌اثر می‌سازد. اما آن چیست؟ چطور قادر به تشخیص آن هستیم؟ چطور می‌تواند به صورت جمعی و فردی بر ما اثر بگذارد؟ چطور می‌تواند مانع ثمربخشی و توانایی ما در نجات گمشدگان شود؟ چطور زیر نفوذ آن، اقتدار و حق خود را از دست می‌دهیم؟ چطور خود را به سادگی پنهان می‌سازد؟ این‌ها برخی از پرسش‌هایی است که در این کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرند.

Jerry Siegel ۱

Joe Shuster ۲

این بیستمین کتابی است که با کمک و هدایت روح القدس، می نویسم. همانطور که اشاره کردم، در روند نگارش این کتاب، پنج یا شش بار قصد داشتم دست از کار بکشم. شاید تنها به این دلیل که مرا با مواردی روبه‌رو می‌ساخت که نمی‌توانستم در زندگی شخصی‌ام نادیده بگیرم. باید از خود می‌پرسیدم: «آیا در مسیری که برای آن آفریده شده‌ام، قرار دارم؟ آیا ما به راستی به عنوان جمع کلیسا، حضور و قدرت خدا را برای تغییر جوامع‌مان تجربه می‌کنیم؟ در واقع در چند موقعیت مختلف، از پشت میز بلند شدم و گفتم: «پدر، مطمئن نیستم این کتاب را دوست داشته باشم... می‌خواهم دست از نوشتن بردارم!»

اما هر بار احساس می‌کردم که روح القدس به شکلی قاطعانه جواب منفی می‌دهد. بالاخره آخرین بار، مرا مطمئن ساخت که این پیغام، بینشی حیاتی در جهت نیل به ساختن افراد، خانواده‌ها و کلیسای جهانی به شکلی سالم دارد. اصول این کتاب می‌تواند تمام بنیادهای اعتقادی ما را دگرگون سازد.

پس از دریافت این وعده، با ایمان به نوشتن ادامه دادم. وقتی به بخش واپسین کتاب یعنی هفت فصل نهایی رسیدم، تازه مزایای کتاب برایم شفاف شد. نه تنها حکمت این پیغام را دریافتم، بلکه متوجه ضرورت و فوریت آن نیز شدم. اکنون آن را یکی از مهم‌ترین پیغام‌هایی می‌دانم که تحت عنوان نام من منتشر می‌شود.

حال که به مکاشفه آخر کتاب اشاره کردم، احتمالا وسوسه می‌شوید بی‌درنگ به بخش پایانی بروید. توصیه می‌کنم لطفا این کار را نکنید. اگر سه بخش ابتدای کتاب را نخوانده رد شوید، اثر مطالب بخش چهارم به شکل قابل ملاحظه‌ای تقلیل می‌یابد. این کار مانند این است که بخواهید در بیست دقیقه آخر یک فیلم، به سینما بروید تا صرفا صحنه‌های پایانی و اوج فیلم را ببینید. اثر آن صحنه‌ها به هیچ وجه به شدت و قدرت زمانی نیست که از ابتدا فیلم را تماشا کرده باشید. کسانی که فیلم را از ابتدا دیده‌اند، فریاد می‌زنند، گریه می‌کنند، یا شادی می‌کنند، اما شما در نقطه مقابل آنها با خود فکر می‌کنید: «چرا فیلم چنگی به دل نمی‌زند؟!»

این کتاب متشکل از ۲۸ فصل است که به چهار بخش هفت فصلی تقسیم شده است. این کار عمدا صورت گرفته تا به خواننده‌ای که زندگی پرمشغله‌ای دارد، کمک کرده باشد. کافی است طی چهار هفته، هر روز برای خواندن یک فصل، ده تا پانزده دقیقه وقت بگذارید تا کل کتاب را بخوانید. می‌توانید صرفا با خواندن هر هفته یک فصل، تقریبا در یک دوره شش ماهه، کل کتاب را به اتمام برسانید. یا می‌توانید به شکلی که معمولا کتابی را می‌خوانید، آن را مطالعه نمایید. ما کتاب را طوری طراحی کرده‌ایم که با هر برنامه‌ای که برایتان بهتر است، سازگار باشد.

و سرانجام باید بگویم، این پیغام را همچون سفری در نظر بگیرید؛ سفری که

به شما امکان محافظت از خطر کریپتونایت را می‌دهد و بینش لازم برای اثرگذاری بر دنیای پیرامونتان را می‌بخشد. پیش از آغاز این سفر، بیایید با هم دعا کرده و از روح‌القدس بخواهیم چشمان ما را برای دیدن حکمت آسمان بگشاید؛ حکمتی که ما را نیرو می‌بخشد تا سرنوشت خود را بر زمین تحقق بخشیم.

«پدر در نام عیسای مسیح، چشم، گوش و قلب مرا بگشا تا اراده‌تو را برای زندگیم ببینم، بشنوم، و دریافت نمایم. روح‌القدس، راه‌های عیسای مسیح را در حین خواندن این پیغام عمیقاً به من تعلیم بده، به تو همچون معلم خود می‌نگرم. باشد که از میان هر جمله این کتاب، با من سخن بگویی تا زندگیم برای همیشه تبدیل شود. آمین!»

دوره اول

بخش نخست

سوال پرسیده نشده

نکته‌ای مهم از جانب نویسنده:

خواننده گرامی، اگر هنوز مقدمه کتاب را نخوانده‌اید، جدا توصیه می‌کنم آن را مطالعه نمایید. این کار کمک می‌کند تا برای درک پیغام آماده باشید. از سفرتان لذت ببرید!

انهدام کریپتونایت؟! آیا این کتابی درباره سوپرمن است؟! نه، اما تشابهات انکارناپذیر و برجسته‌ای میان داستان او و زندگی‌ایمانی ما وجود دارد. بیایید نگاهی به این تشابهات بیاندازیم.

سوپرمن از این جهان نیست؛ فرزند خدا نیز از این جهان نیست. او صاحب قدرتی ماورایی است که انسان‌های معمولی دارای آن نیستند؛ ما هم قدرتی ماوراءالطبیعه یافته‌ایم که دنیا آن را در اختیار ندارد.

او با شرارت می‌جنگد، ما هم با شریر می‌جنگیم. او از کسانی که تحت ظلم و جفای تبهکاران و شخصیت‌های بد داستان هستند، محافظت کرده و آنان را آزاد می‌سازد، ما مراقب ضعیفان هستیم و اسیران را آزاد می‌سازیم.

او قدرت خود را از خورشید می‌گیرد، ما قدرت خود را از پسر^۳ می‌گیریم. تنها یک چیز قادر است سوپرمن را متوقف سازد و آن چیزی نیست جز «کریپتونایت»؛ یک ماده رادیواکتیو خیالی که در سیاره سوپرمن وجود دارد. به

۳ نویسنده در اینجا از هم‌آوایی واژگان انگلیسی خورشید و پسر استفاده کرده است. (sun, son)

همین‌سان، کریپتونایتی نیز وجود دارد که خاستگاهش در سیارهٔ خانگی و وطن اصلی ماست و می‌تواند فرزند خدا را بی‌اثر و ناتوان سازد. آه بله، این ماده نه در زمین، بلکه از جایی که از آن آمده‌ایم، شکل گرفته است. «کریپتونایت» نه فقط توانایی‌های فرازمینی سوپرمن را بی‌اثر می‌ساخت، بلکه او را از هر موجود انسانی دیگر نیز ضعیف‌تر می‌کرد. کریپتونایتِ ما هم، همین اثر را دارد.

اما کریپتونایت ما چیست؟ پیش از پرده‌برداری از هویت آن، لازم است سر و سامانی به داستانمان بدهیم. برتری عظیم کریپتونایت بر سوپرمن این بود که به سادگی قابل شناسایی نبود، لذا او پیش از تشخیص آن، زیر نفوذش قرار می‌گرفت. کریپتونایتِ ما ایمانداران هم ما را چه فردا و چه به عنوان بدن مسیح تضعیف می‌سازد و برای بسیاری، هنوز غیرقابل تشخیص است. هدف این کتاب، شناسایی آن است. در عین حال می‌خواهیم با چگونگی از بین بردن آن و بی‌اثر ساختن تأثیراتش بر خودمان چه به عنوان فرد، و چه بر جامعه آشنا شویم. پس اجازه دهید با پرسشی شروع کنیم.

بزرگترین خواسته

بزرگترین خواسته و آرزوی ما چیست؟ می‌گویم «ما»، چون اگر بخواهم صادق باشم، باید بگویم این موضوع برای همه ما یکسان است. آیا بزرگترین خواسته و آرزوی ما می‌تواند موفقیت باشد یا بهترین بودن در عرصهٔ شغلی، یا محبوبیت، یا داشتن ازدواجی شاد، یا لذت بردن از دوستی‌های عالی، یا بخشی از یک جامعهٔ پرشور بودن، یا لذت بردن از سلامتی، یا داشتن منابع نامحدود برای تحقق هر رویا و خیالبافی‌ای؟

هر کدام از موارد فوق، جذاب و پُرکشش هستند، و بسیاری از آنها حتا ضروری هم به نظر می‌رسند. اما آیا قادر به تشخیص بزرگترین خواسته و آرزویمان هستیم. آیا کسانی را نمی‌شناسیم که همهٔ اینها را دارند، اما هنوز احساس خالی بودن می‌کنند؟ آیا داستان‌هایی دربارهٔ هنرپیشگان هالیوود، مدیران ارشد، قهرمانان ورزش، رهبران حکومتی و نظایر آنها شنیده‌ایم که به هر آنچه جامعه به عنوان نقطهٔ اوج موفقیت زندگی در نظر می‌گیرد، دست یافته‌اند، با این حال هنوز خودشان را فاقد چیزی می‌دانند؟ برخی از آنها در این خلأ، به سوی موادمخدر، الکل، روابط نامشروع و کارهای عجیب دیگری روی می‌آورند. برخی هم به سوی مذهب، عرفان‌های عصر مدرن یا سحر و جادو متمایل می‌شوند؛ آن هم با این امید که خالی درونشان به شکلی پُر شود.

صادقانه بگویم، همهٔ ما در عمق وجود خویش می‌دانیم چیزی فراتر وجود دارد؛ رضایت‌راستینی که هر مرد و زنی در آرزوی آن است، چه آن را تشخیص بدهیم و چه نه، تنها در رابطهٔ صمیمانه با خالقمان یافت می‌شود. اهمیتی ندارد چطور دربارهٔ

خدا فکر می‌کنیم، او در عمیق‌ترین آرزوی درون ماست. رضایت خاطر و نهایت و تحقق جستجوهای بشری، تنها در اتحاد مجدد با خالقمان یافت می‌شود. حقیقت این است که خداوند «ابدیت را در دل های انسان نهاده است.» (جامعه ۳: ۱۱)

قلب ما به طور غریزی، به دنبال «پادشاه سرمدی»^۴ است؛ مگر آن که فریب، قلب ما را تحت کنترل خود درآورده باشد. کلام خدا درباره همه انسان‌ها چنین می‌گوید:

«زیرا آنچه از خدا می‌توان شناخت بر آنان آشکار است، چون خدا آن را بر ایشان آشکار ساخته است. زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرت سرمدی و الوهیت او را می‌توان با ادراک از امور جهان مخلوق، به روشنی دید.» (رومان ۱: ۱۹-۲۰)

خدا برای هیچ یک از ابنای بشر ناشناخته نیست. اگر هر زن و مردی کاملاً صادق باشند، می‌پذیرند که در نقطه‌ای از زندگیشان، کِششی عمیق برای شناخت خدا وجود داشته است. همه ما به طور غریزی می‌دانیم که خداوند، عالم مطلق^۵، حاضر مطلق^۶، و قادر مطلق^۷ است.

تمامی کسانی که وارد رابطه با او می‌شوند، می‌دانند حضور، قدرت، درخشش، ابهت و شکوه او، ژرف و فراسوی فهم و ادراک ماست. او آنقدر قدرتمند است که نیرومندترین موجودات گیتی که سرافین نامیده می‌شوند، در آسمان پیوسته در احترام و ترسی عمیق، به یکدیگر با فریادی بلند و نافذ از جذبه عظمت شکوهمند او می‌گویند. این موجودات عظیم و سترگ، این کار را با چنان شور و شعفی انجام می‌دهند که صدایشان دروازه‌های تالار عظیمی را در آسمان به لرزه درمی‌آورد که گنجایش یک میلیارد موجود را در خود دارند.

حکمت، درک، خلاقیت، ابتکار، نبوغ و دانش خدا آنقدر وسیع است که عملاً کاوش‌ناپذیر است. قرن‌هاست که باهوش‌ترین دانشمندان به مطالعه و کشف رازهای خلقت او مشغولند و هرگز به درکی کامل از پیچیدگی و شگفتی آن دست نیافته‌اند. هیچ انسانی تاکنون قادر به یافتن ژرفا و درک و تجربه کامل محبت و رأفت، رحم و شفقت، و رحمت و لطف او نبوده است. محبت او را هیچ حد و مرزی نیست. اخیراً پس از چهل سال لذت بردن از امتیاز رابطه با او، تنها با این تفکر که خالقمان ما را از محکومیتی که بر خود تحمیل کرده بودیم رهاانیده، به طور کامل

۴ اول تیموتائوس ۱: ۱۷ را ببینید.

۵ omniscient

۶ omnipresent

۷ omnipotent

غرق شگفتی و حیرت شدم. او به ما به عنوان نوع بشر، تمام اقتدار خود را برای حکمرانی بر زمین بخشید، اما ما آن را به دشمن اصلی او - شیطان و پیروانش تسلیم کردیم. خدا با پیشدانی خیانت ما، هم نقشه نجات را کشید و هم حاضر به پرداخت بهای عظیم رهایی ما از زندان و بردگی شد. ما خودمان را محکوم کرده بودیم، او خود را داد تا آزادمان سازد. او این کار را بدون شکستن و نقض کلامش کرد و این تنها در صورتی ممکن بود که او انسان می‌شد.

از آن جایی که خدا زمین را به انسان بخشیده بود، نمی‌توانست به عنوان خدا آن را بازپس گیرد. تنها پسر انسان قادر بود آن را دوباره باز پس گیرد. این حکمت آسمان بود که عیسا از باکره متولد شود؛ به این ترتیب، او صددرصد انسان می‌شد. با این حال، از آنجا که پدرش روح خدا بود، از طبیعت بندگی و بردگی انسان که به درون آن سقوط کرده بود، آزاد بود. عیسا خدایی بود آشکار شده در جسم. او از رنج وحشتناک و عظیمی که برای رهایی ما می‌بایست تحمل می‌کرد، آگاه بود. اما ما را آنقدر دوست داشت که داوطلبانه، پرداخت بهای آزادی ما را برگزید.

تمام این کتاب و ده‌ها نسخه دیگر را می‌توان صرفاً درباره نیکویی، محبت شگفت‌انگیز و قدرت و عظمت او نوشت. اما انگیزه نگارش این کتاب، چیز دیگری است.

سوال پرسیده نشده

از آنجایی که ما فرزندان چنین خدای پرهیبتی هستیم، می‌توان به شکلی منطقی نتیجه‌گیری کرد که باید زندگی خارق‌العاده‌ای را تجربه نماییم. این نه تنها منطقی است، بلکه کتاب مقدس هم با استدلال آن را تأیید می‌کند. تمام موارد زیر در کلام خدا به ما وعده داده شده است:

- طبیعت الاهی او
- شخصیت از خود گذشته
- محبت و بخشش غیرمشرط
- شادی و آرامی توصیف‌ناپذیر
- قدرتی فوق طبیعی
- سعادت
- سرزندگی و نشاط
- سلامتی
- امنیت و ثبات

این فهرست بسیار جامع و فراگیر است و موارد بسیاری را می‌توان بدان افزود. از جمله این که به ما وعده داده شده که ما صاحب حکمت الاهی، دانش، فهم، نبوغ،

بصیرت و خلاقیت فراوان هستیم.

همه این موارد، با این هدف به ما بخشیده شده که به فراوانی ثمر آوریم و در مجاهده زندگی موفق شویم. خلاصه کلام اینکه، خصایص و صفاتی که در آسمان یافت می‌شود، به ما وعده داده شده است. به یاد داشته باشید، عیسا بارها با تأکید اعلام می‌کرد که پادشاهی آسمان در ماست؛ بنابراین اراده او چنان که در آسمان است، باید در زمین کرده شود.

اما به نظر می‌رسد این خصایص نه در سطح فردی و نه در سطح بزرگتر آن -یعنی بدن عیسای مسیح [کلیسا] تجلی نیافته است. اگر ارزیابی صادقانه‌ای داشته باشیم، آیا واقعا تفاوت قابل ملاحظه‌ای بین قوم خدا و مردم این دنیا می‌بینیم؟ آیا ما به عنوان پیروان مسیح، متمایزیم؟ آیا در میان نسلی تاریک، همچون نور می‌درخشیم؟ به آمار طلاق نگاه کنیم، آیا تفاوتی میان کلیسا و جامعه دیده می‌شود؟ آیا ما هم از حسادت، دشمنی، غیبت، نزاع، جدایی‌ها و دسته‌بندی‌هایی که نتیجه روابط شکست‌خورده است، رنج می‌بریم؟ آیا خصوصیات، امانت و وفاداری و اخلاقیات ما به شکل قابل توجهی از دنیای فاسدمان، متمایز است؟ آیا در زمینه سلامت، تفاوتی میان ایمانداران و بی‌ایمانان وجود دارد؟ آیا ما منابع فراوانی در اختیار داریم؟ آیا قادریم نیازهای دیگران را رفع کرده و انجیل خداوندان را به هر انسانی در جهان اعلام نماییم؟

آیا همه این‌ها به اندازه کافی واضح نیست؟ در نظر داشته باشید که در عهد عتیق، دوره‌ای وجود دارد که نقره، مثل یک تکه سنگ معمولی به حساب می‌آمد و به خاطر فراوانی، بی‌ارزش محسوب می‌شد (اول پادشاهان ۱۰: ۲۱ و ۲۷ را ببینید). اما در مقابل، اکنون در عهد جدید، من بارها با رهبران خدمتی برخورد کرده‌ام که با کمبود منابع دست و پنجه نرم می‌کنند و شبانانی را دیده‌ام که خواسته و آرزویشان کمک به جامعه محلی‌شان بوده، اما به دلیل فقدان نیروی انسانی و منابع مالی قادر به این کار نبوده‌اند. آیا در هر دو نمونه بالا، تحقق اراده خدا را بر زمین چنان که در آسمان است، شاهدیم؟

عیسا وعده داده که اگر نخست در پی پادشاهی خدا و عدالت او باشیم، هر آنچه که نیاز داریم، به ما عطا خواهد شد. حتا یک بار هم فقدان منابع، مانع از انجام کاری که عیسا ضرورت انجامش را می‌دید، نشد. متأسفانه تعالیمی افراطی درباره سلامت و ثروت در کلیسا وجود دارد. این افراط و تفریط موجب شده مردم باور داشته باشند که فراوانی چیز بدی است. اما اگر چیزی نداشته باشیم، چطور می‌توانیم به دیگران ببخشیم؟

وقتی اجازه می‌دهیم طلبیدن پادشاهی او، ما را مجذوب خود ساخته و تحت

اختیار خود بگیرد، او دارایی‌های لازم برای پیشبرد اراده‌اش بر زمین را به ما می‌سپارد. خدا رهبر بدی نیست، او از پیروانش نمی‌خواهد بدون در اختیار داشتن ابزارهای لازم، اراده او را انجام دهند. و مهم‌تر از همه، او یک پدر خوب است؛ او می‌خواهد فرزندان‌ش را برکت دهد. اما نمی‌خواهد دارایی‌ها، مالک ما شوند. این نه پول، بلکه پولدوستی است که ریشه همه بدی هاست. دورانی در اسرائیل کهن وجود داشت که حتا یک فقیر هم در میان قوم یافت نمی‌شد. در کلام می‌خوانیم:

«و در تمامی دوران حیات سلیمان، هر کس از یهودا و اسرائیل، از دان تا بئرشبع، زیر درخت انجیر و تاک خود در امنیت به سر می‌برد.» (اول پادشاهان ۴: ۲۵)

دان، شهری بود در سر حد شمالی اسرائیل و بئرشبع، شهری در سر حد جنوبی آن؛ بنابراین آنچه کتاب مقدس به ما می‌گوید این است که در تمام سرزمین اسرائیل نه فرد و نه گروهی وجود نداشت که نیازمند کمک‌های دولتی باشد! چه چیزی موجب چنین فراوانی‌ای می‌شد؟!

درواقع این یک پدیده منحصر به فرد نبود. اگر تاریخ قوم اسرائیل را در دوران عهد عتیق بررسی کنیم، نسل‌های متعددی وجود دارند که به شکلی حیرت‌آور شکوفا شده و از نظر اقتصادی، اجتماعی، و نظامی بسیار نیرومند بودند. آنها منابع، غذا و ثروت فراوانی داشتند. وقتی با حمله دشمن مواجه می‌شدند، شکست نمی‌خوردند، بلکه بر آنها برتری می‌یافتند. قوم‌ها و ملت‌های دیگر از کیفیت زندگی‌ای که آنها از آن لذت می‌بردند، در شگفت بودند. به یاد داشته باشید که همه اینها تحت عهد قدیمی خداوند بود که در مرتبه‌ای نازل تر از عهد جدید قرار دارد.

عیسا واسطه عهدی مهم‌تر بود؛ عهدی که بر وعده‌هایی نیکوتر بنا شده بود (عبرانیان ۸: ۶ را ببینید). اگر به زندگی عیسا نگاه کنیم، می‌بینیم که رهبران حکومتی، خراجگیران، افراد برجسته و سرشناس، فاحشه‌ها، دزدان، ثروتمندان و گدایان، و خلاصه مردم از هر قشری جذب او می‌شدند. عیسا به هر کجا که می‌رفت، آن جامعه را دگرگون می‌ساخت. او برای برطرف ساختن نیاز دیگران، هرگز کمبودی نداشت. اگر حملاتی علیه یاران او می‌شد، هرگز نتیجه‌اش، آسیب و ضرر ماندگاری نبود و اغلب، شرایط بد، به موفقیتی شگفت‌انگیز تبدیل می‌شد.

در مورد اعضای کلیسای نخستین چنین آمده: «آنان که همه دنیا را به آشوب کشیده‌اند» (اعمال ۱۷: ۶). «... هیچ کس در میان آنها محتاج نبود.» (اعمال ۴: ۳۳-۳۴). آنها آنقدر منحصربه‌فرد بودند که اغلب مجبور می‌شدند افسران ارتش یا رهبران جامعه را متقاعد کنند که خدا نیستند و نباید مورد پرستش قرار بگیرند. شهروندان این جهان به آنان به چشم ابرمردان و ابرزنان نسل‌شان می‌نگریستند.

آنها بیماری و ضعف را در کسانی که از آن رنج می‌بردند، ریشه‌کن کرده و شفا را جاری می‌ساختند. آنان همچون نوری درخشان در میان نسلی تاریک، می‌درخشیدند. بگذارید بار دیگر بپرسم: «آیا شیوه زندگی ما تفاوت بارزی با جامعه ما دارد؟ آیا زندگی ما چنان درخشان است که به عنوان قوم خدا متمایز باشیم؟ آیا به دنبال دلیل و بهانه‌تراشی بوده‌ایم و سعی کرده‌ایم الاهیات‌مان را از آنچه کتاب مقدس صراحتاً و به وضوح تعلیم می‌دهد، منحرف کرده و به این نتیجه‌گیری برسیم که این وعده صرفاً به دوران کلیسای اولیه برمی‌گردد و اکنون دیگر زمانش گذشته است؟! نویسندگان عهد جدید پاسخمان را می‌دهند، اما ما از پاسخ به این پرسش‌های دشوار اجتناب می‌کنیم.

چه می‌شد اگر فقط به آنچه کتاب مقدس به ما می‌گوید، گوش می‌دادیم؟ در اینجا قصد محکوم کردن کسی را ندارم، اما از خودمان می‌خواهم این پرسش را نادیده نگیریم: آیا وضع ما نشانه‌این است که: «پادشاهی تو بیاید، اراده تو چنان که در آسمان انجام می‌شود، بر زمین به انجام رسد»؟ ما نمی‌توانیم این کلمات عیسا را نادیده بگیریم که می‌گوید: «پادشاهی خدا در میان شماست» (لوقا ۱۷: ۲۱)^۸. پادشاهی او اینجا است؛ در بدن عیسا. آیا ما در میان نسل‌مان همانگونه زندگی می‌کنیم که عیسا در میان نسل خود زیست؟ مگر نه اینکه به ما فرمان داده شده: «آن که می‌گوید در او می‌ماند، باید همانگونه رفتار کند که عیسا رفتار می‌کرد.» (اول یوحنا ۲: ۶)

آیا ما به همان اندازه کلیسای اولیه در بشارت انجیل به سراسر جهان، موثریم؟ آیا ما هم شاهد هستیم که همه مناطق و سرزمین‌ها، پیغام خدا را طی دو سال بشنوند؟ (اعمال ۱۹: ۱۰ را ببینید). به یاد داشته باشید که آنها اینترنت، فیس بوک، شبکه‌های مختلف اجتماعی، تلویزیون یا حتی رادیو نداشتند. اما هر فردی -آنهم نه صرفاً در یک شهر یا در بین یک قوم، بلکه همه اقوام و نواحی- پیغام انجیل را شنیدند. آیا این همان چیزی است که ما هم تجربه می‌کنیم؟ بیایید در ارزیابی خود صادق باشیم.

ما از این حقیقت تلخ اما مشهود، اجتناب کرده‌ایم و می‌گوییم: «خدا دیگر مثل آن دوران عمل نمی‌کند». این سخن مثل این است که بخواهیم انجیل را تغییر دهیم تا آن را منطبق با شرایط خود بسازیم. اینطور به نظر می‌رسد که ما در حال عقب‌نشینی و حتی در دوره‌هایی به دنبال تحقیر هر تعلیمی هستیم که به نوعی قدرت، موفقیت، فراوانی، ثمرآوری و سلامتی را برجسته می‌کند. ما پیغام‌هایی می‌دهیم که افراطی، جانبدارانه و خودخواهانه است. درواقع، با این کار از خودمان در برابر پاسخ دادن به پرسش‌های دشوار حفاظت می‌کنیم و بهانه‌ای به دست خودمان می‌دهیم تا علت عدم تطابق جهانمان را با انجیل توجیه کنیم.

پرسشی که من دربارهٔ بی‌اثر بودنمان مطرح می‌کنم، پرسشی است که اگر نگویم همه، اما بسیاری را درگیر خود ساخته است. اما چرا آن را مطرح نمی‌کنیم؟ چرا به دنبال پاسخ نیستیم؟ آیا دلیل درنگ و اکراه ما می‌تواند این باشد که طرح این پرسش، مسائلی را در زندگیمان افشاء می‌سازد که تمایلی به برخورد با آنها نداریم؟ اما اگر نپرسیم و به دنبال یافتن پاسخ نباشیم، همچنان در سطحی بسیار نازل‌تر از وعدهٔ خدا و خواندگیمان، زندگی خواهیم کرد.

اکنون بعد از بیش از سی و پنج سال خدمت و رسیدن به سن شصت سالگی، مشتاق و آمادهٔ پرداختن به این پرسش هستم. درواقع احساس می‌کنم برای مواجهه با این مسأله، الزامی الهی دارم. باور دارم که اگر صادقانه از دل کلام خدا به این پرسش بپردازیم، تمامیت حیاتی که خدا ما را بدان فراخوانده است، برایمان آشکار خواهد شد. اگر شما هم مانند من، مشتاق پاسخ هستید، بیایید با هم وارد این سفر روحانی شویم. این سفر سریع و کوتاه نخواهد بود و ممکن است بعضی موارد، دردناک هم باشند. درست مانند زمانی که یک جراح ماهر، قرار است عملی پیچیده را انجام دهد. پزشک مراقب بیمار است و هر قدمی را که برای نجات جان بیمارش لازم است، برمی‌دارد.

روح‌القدس بیش‌تر از هر جراحی مراقب ماست، چه فرد فردِ ما و چه جمع ما به عنوان کلیسا. این حقیقت را در همان حینی که با بعضی از فصول دشوار کتاب مواجه می‌شوید، در ذهن خود نگه دارید. نتیجهٔ نهایی، قدرت، سلامتی، حیات، پویایی و سرزندگی خواهد بود.

من ایمان دارم که این پاسخ‌ها پتانسیل تغییر مسیر زندگی‌ها، جوامع و این نسل را دارند.

اگر با من هستید، پس برویم!

بخش عملی

خداوند در یعقوب ۱: ۲۲ چنین هشدار می‌دهد: «به جای آوردن کلام باشید، نه فقط شنوندهٔ آن؛ خود را فریب مدهید!» این آیه به ما می‌گوید اگر کلامی از خدا بشنویم (از کتاب مقدس، روح‌القدس، یا تعلیمی که منطبق بر کلام خداست)، اما نتوانیم آن را به عمل آوریم، تنها خود را فریب داده‌ایم.

برای اثبات باور و ایمان به چیزی، تنها موافقت با آن تعلیم کافی نیست، بلکه باید آن را به عمل آوریم. به همین دلیل است که این فعالیت‌ها در پایان هر فصل، بسیار مهم است. هر یک از این فعالیت‌ها، نقطهٔ آغازین مفیدی است که به شما کمک

می‌کند بلافاصله در ارتباط با فصلی که بر آن متمرکز بوده‌اید و حقایق مکشوف در آن، فعالیت عملی متناسبی داشته باشید. این فعالیت‌ها، خلاصه و کوتاه بوده و انجامشان زمان زیادی نمی‌برد.

اگر برای انجام هر کدامشان وقت بگذارید، سهمی بیشتر از این کتاب به دست خواهید آورد و تجربه‌ای به مراتب عمیق‌تر در تغییر زندگیتان خواهید داشت.



پرسیدن سوالاتی که از آن پرهیز کرده‌ایم، شبیه رفتن به مطب دندانپزشکی برای پر کردن دندان‌هاست. برای این کار نیاز داریم برای منفعتی بلندمدت، شجاعت روبه‌رو شدن با آن را داشته باشیم.

زندگی شما، چطور از دنیای پیرامونتان متمایز است؟ آیا مردم می‌توانند به شما بگویند که همانند عیسا زندگی می‌کنید؟ از این پرسش طفره نروید، بلکه در آن تأمل نمایید. اگر همانند عیسا زندگی می‌کردید، زندگی شما چقدر متفاوت می‌شد؟ چه عاداتی را باید تغییر دهید؟ چطور این تغییر بر مراوده و تعاملات شما با افرادی که پیرامونتان هستند، اثر می‌گذارد؟ آیا در روش رفتاری و روابط شما با خانواده‌تان اثر می‌گذارد؟

برای نوشتن افکارتان در رابطه با این پرسش‌ها وقت بگذارید. از کتاب مقدس به عنوان راهنمای خود استفاده نمایید. این کار به شما جهت و هدفی مشخص می‌بخشد. وقتی پاسخ‌هایتان را نوشتید، در رابطه با آنها دعا کنید. از روح‌القدس دعوت کنید تا موضوعی را که قصد دارد هم اکنون در زندگیتان به انجام برساند، در پاسخ‌هایتان برجسته نماید.

از او بخواهید آن موضوع را به شکلی در شما برانگیزد که قدرت تغییر دادنش را به شما ببخشد.

معرفی کریپتونایت

در فصل آغازین، تلاش کردیم درباره عظمت خدا بحث کنیم. از فعل «تلاش کردن» استفاده می‌کنم، زیرا هرچقدر هم عالی و پرطمطراق و مبسوط از زمانمان بهره ببریم، حتا قادر نیستیم به تصویر و تشبیهی از عظمت و شکوه او نزدیک شویم. هیچ کس نه بالاتر از اوست و نه حتا قابل قیاس با او. خدا رقیب و هموردی ندارد و هیچ کس با او برابر نیست. او از ازل تا به ابد، سلطنت می‌کند. او شگفت‌انگیز است!

کاملاً منطقی است که زندگی ما به عنوان فرزندان خدا، بازتاب او باشد. کتاب مقدس این مطلب را به روشنی نشان می‌دهد. کلام خدا درباره دختران و پسرانش می‌فرماید: «محبت اینچنین در میان ما به کمال رسیده است تا در روز داوری اطمینان داشته باشیم، زیرا ما در این دنیا همانگونه‌ایم که او هست.» (اول یوحنا ۴: ۷) یوحنا ی رسول نمی‌گوید: «ما نیز در زندگی بعدی همانگونه خواهیم بود که او هست». خیر، یوحنا می‌گوید: «همان گونه که او هست، ما نیز هم اکنون در این جهان هستیم!» واقعا غیرقابل باور و شگفت‌انگیز است! باز در جای دیگری از کلام می‌خوانیم:

«او به واسطه اینها وعده‌های عظیم و گران بهای خود را به ما بخشیده، تا از طریق آنها شریک طبیعت الاهی شوید و از فساد که در نتیجه امیال نفسانی در دنیا وجود دارد، برهید.» (دوم پطرس ۱: ۴)

فکرش را بکنید؛ به من و شما طبیعت الاهی داده شده است. نه طبیعت مشهورترین انسان روی زمین! خیر، بلکه طبیعت خدا، و پطرس با افزودن واژه «الاهی» ما را

خاطر جمع می‌سازد که دچار بدفهمی نشده‌ایم.^۱ واژه یونانی به کار رفته در اینجا *Theios* می‌باشد که معنایش این است: «آنچه منحصر به خداست و از او منتج می‌گردد». واژه «طبیعت» نیز در اینجا واژه یونانی *phusis* است که به معنای «به وجود آمدن، ماهیت، جوهره، ترکیب و ساختار بنیادی و خواص اصلی» می‌باشد. حال این دو را بر اساس معنایشان کنار هم بگذارید. نتیجه چنین می‌شود: «وعده‌هایی وجود دارد که شما را قادر می‌سازد شریک چیزی شوید که منحصر به ذات و جوهره خداست.» ما به راستی از خدا متولد شده‌ایم!

وقتی برخی از خادمین می‌گویند: در واقع تفاوتی بین یک مسیحی و یک گناهکار وجود ندارد، جز آن که مسیحی، بخشیده شده است، به شدت دلخور و رنجیده می‌شوم. این عبارت، بدعت و کفر است و دو موضوع وحشتناک در آن وجود دارد؛ نخست این که کاری را که خدا برای ما از طریق عیسا انجام داده، خوار و خفیف می‌سازد و دوم این که وعده‌های او را بی‌ارزش و بی‌اثر می‌کند، و بدین ترتیب قوم خدا را در اسارت دنیای فاسدی قرار می‌دهد که مخلوق خواسته‌ها و امیال سقوط کرده است.

حتا طبیعت هم چنین بدعتی را رد می‌کند. آیا تا به حال شنیده‌اید که شیر، سنجاب به دنیا آورد یا یک اسب اصیل مسابقه، کرم خاکی؟! ما از خدا زاده شده‌ایم و از نسل اویم. کلام خدا به ما می‌گوید: «ای عزیزان، اینک [نه بعدها یا وقتی به آسمان رسیدیم] فرزندان خدایم» (اول یوحنا ۳: ۲) در پرتو نور محبوب بودن او، ما باید شخصیتی ایثارگر، محبتی غیرمشروط، شادی‌ای وصف‌ناپذیر، آرامی‌ای درک‌ناپذیر، قدرتی ماورالطبیعه، سلامتی، شور و نشاط حیات، خلاقیت، حکمت الهی، درکی عالی و بی‌مثال، دانشی متعالی، و بینش و بصیرتی عمیق داشته باشیم. این فهرست می‌تواند بسیار فراگیر و مبسوط باشد! کتاب مقدس، چنین صفاتی را در سطوح مختلف به ما وعده می‌دهد، حالا بار دیگر سوال من این است: «چرا چنین چیزی را نه در زندگی فردی مسیحیان و نه در سطح کلیسای جامع شاهد نیستیم؟» پیش از پرداختن به این پرسش و نظایر آن، می‌خواهم شما را برای روند موجود در این کتاب آماده کنم. چند فصل بعد ممکن است به نظر منفی و کمی تند و تیز باشد، اما به شما قول می‌دهم بالاخره نوبت به پاسخ‌ها هم می‌رسد و شما را راضی و خشنود خواهد ساخت. این سناریو را در نظر بگیرید: اگر پزشکی در همان مراحل اولیه تشخیص دهد که بیمار سرطان پوست دارد، و راه‌حلی را که ارائه می‌دهد، یک عمل جراحی سبک و سرپایی باشد، این وضعیت در نگاه اول منفی به نظر می‌رسد. شاید بیمار با خودش بگوید: «ای بابا، یعنی چه که من سرطان دارم! اصلا دلم

۹ در متن انگلیسی، ضمیر «او» نیز به کار رفته است؛ یعنی «شریک طبیعت الهی او».

نمی‌خواهد چنین چیزی را بشنوم یا چنین راهکاری را برای خلاصی از بیماری دنبال کنم. اما این کار را می‌کنم تا جانم را نجات دهم!» حال بیایید سناریوی دیگری را بررسی کنیم: اگر پزشک، مشکل را نادیده بگیرد و صرفاً بیمار را تشویق کند که با خوردن غذای مناسب، تمرینات ورزشی مداوم، داشتن نگرش مثبت، نگرشی بدون استرس و نگرانی، سبک زندگی سالمی را پیشه کند؛ و سرطان پوست او به رشد و گسترش خود ادامه داده تا در نهایت، درمان‌ناپذیر شده و به مرگ بیمار می‌انجامد. محبت خدا آنقدر نسبت به ما زیاد است که نمی‌تواند آن چیزهایی را که ما را عقب نگه داشته و حتا می‌تواند باعث کشته شدن ما شود، نادیده بگیرد. او می‌داند آن چیزهایی که جلوی ما را گرفته، نمی‌تواند با یک سبک زندگی مثبت‌تر، خود به خود حل شود. بلکه باید مستقیماً با آنها مقابله کرد و آنها را از میان برداشت. او پدری است که خود را عمیقاً متعهد به سلامت و سعادت ما می‌داند.

پس وقتی فصول بعدی را می‌خوانید، این نکته را در گوشه ذهن خود داشته باشید که باید تشخیصی در کار باشد تا مراحل اصلاحی و درمانی اجرا شود. نتیجه نهایی، فراوانی راستینی است که در سراسر کتاب مقدس تصویر شده است.

پرداختن به پرسش

اگر پادشاهی او در ماست، چرا اراده او چنان که در آسمان است، بر زمین به انجام نمی‌رسد؟ چرا ایماندارانی در عهد عتیق وجود داشتند که علیرغم بودن در عهدی نازل‌تر و وعده‌هایی کوچکتر و کمتر، در سطحی به مراتب بالاتر از آنچه که امروز شاهدش هستیم، می‌زیستند؟ کتاب مقدس بارها پاسخ این پرسش را می‌دهد. یکی از آنها در نامه پولس به قرنتیان است:

«اما هرکس پیش از آنکه از نان بخورد و از جام بنوشد، خود را بیازماید. زیرا هر که بدون تشخیص بدن بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است. از همین‌روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند. اما اگر بر خود حکم می‌کردیم، بر ما حکم نمی‌شد. پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می‌کند، تأدیب می‌شویم تا با دنیا محکوم نگردیم.» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۸-۳۲)

نوع بی‌احترامی قرنتیان در شام خداوند، مشخص است، اما نتیجه و عواقب آن برخلاف آنچه که عده‌ای فرض می‌کنند، تنها محدود به اعمال خاص نیست. در واقع شیوه‌ای که آنها شام خداوند را یک وعده غذایی پُر و پیمان می‌دیدند، کاملاً متفاوت از روش سنتی ما در عصر مدرن است. همچنان که بررسی ما جلوتر برود، خواهیم

دید که ریشهٔ مسأله که موجب داورى و حکم الاهى مى‌شود، آگاهی آنها از ناطاعتى نسبت به خدا بود، در حالى که همچنان بدان اصرار مى‌ورزیدند.

سه پیامد برای رفتار آنها فهرست شده که شامل ضعف، بیماری و مرگ جسمانی است. معنای دو مورد آخر مشخص است، اما دربارهٔ مورد اول چه مى‌توان گفت؟ برخی از معانی ضعف شامل: فقدان زور و قوّت، و یا عجز و ناتوانی است. این واژه را مى‌توان به بخش‌های مختلفی در زندگی ارجاع داد. در کل، روی صحبت دربارهٔ ناتوانی و ضعف در رسیدن به جایگاه و قدرتی است که برای آن خلق شده‌ایم.

بیایید بازگردیم به داستان سوپرمن. تنها ماده‌ای که برای او خطرناک بود و قدرت او را از بین برده و ناتوان و عاجز می‌ساخت، کریپتونایت بود. سوپرمن توانایی‌هایی فرازمینی داشت. او قادر به انجام کارهای شگفت‌انگیز بود؛ دانشی غیرطبیعی و همچنین آگاهی حسی بالایی داشت. صاحب قدرتی فوق‌العاده و شخصیتی استوار و تزلزل‌ناپذیر بود. با این وجود اگر در معرض کریپتونایت قرار می‌گرفت، مریض و ضعیف می‌شد؛ حتا ضعیف‌تر از میانگین یک انسان معمولی. اگر به مدت طولانی در معرض آن قرار می‌گرفت، حتا ممکن بود بمیرد.

پس در اصل پولس رسول، در حال توبیخ کریپتونایت کلیسایی است؛ چیزی که ما را ضعیف می‌سازد و از گام برداشتن در قدرتِ طبیعت الاهی باز می‌دارد.

داوود پادشاه با دلی شکسته و گریان، به دوره‌ای از زندگی‌اش اذعان می‌دارد که گناه خود را اعتراف نکرده و از آن توبه ننموده بود. او می‌نویسد: «زیرا دست تو روز و شب بر من سنگینی می‌کرد؛ طراوتم به تمامی از میان رفته بود، بسان رطوبت در گرمای تابستان.» (مزمور ۲۳: ۴) ترجمهٔ دیگری این گفتهٔ داوود را چنین تعبیر می‌کند: «همهٔ شیرهٔ جان من کشیده شده است»^۱. او در مزمور دیگری چنین می‌گوید: «به سبب گناهانم نیرویی در من نمانده» (مزمور ۳۱: ۱۰). یعقوب این موضوع را به شکل دیگری بیان می‌کند و می‌نویسد: «هوای نفس که آبستن شود، گناه می‌زاید و گناه نیز چون به‌ثمر رسد، مرگ به‌بار می‌آورد. برادرانِ عزیز من، فریفته مشوید.» (یعقوب ۱: ۱۵-۱۶) یعقوب مستقیماً خطاب به ایمانداران سخن می‌گوید و به ما هشدار می‌دهد که مبدا توسط قدرت گناه فریب بخوریم.

اگر با گناه برخورد نکنیم، قادر است همان کاری را با ایماندار بکند که کریپتونایت با سوپرمن می‌تواند انجام دهد و حتا ما را به مرگ بکشاند. پولس نیز به همین شکل همچون یک پدر روحانی پرمحبت به کلیسای قرن‌تس و به ما نسبت به اثرات روحانی کریپتونایت هشدار می‌دهد.

یک هشدار قوی

نخستین مطلبی که در این آیات پرچالش باید مورد تأکید قرار گیرد، هشدار است که باید به آن توجه کرد. پولس نمی‌گوید: «این علت هر ضعف و بیماری و مرگی در میان شماست.» به عبارت دیگر، او قصد ندارد همه سختی‌ها، بیماری‌ها و مرگ‌ها را گردن گناه بیاندازد. ما ایمانداران اغلب با شرایط دشواری دست به گریبانیم، زیرا در جهانی سقوط کرده زندگی می‌کنیم و به واقع، نیروهای طبیعی و شریانه‌ای وجود دارند که باید با آنها جنگید.

به عنوان مثال در یک واقعه، عیسا و شاگردانش به مردی برمی‌خورند که کور مادرزاد بود. شاگردان می‌پرسند: «استاد، گناه از کیست که این مرد کور به دنیا آمده است؟ از خودش یا از والدینش؟» (یوحنا ۹: ۲) آنها با استدلالشان می‌خواستند نتیجه‌گیری کنند که تنها راه شفای مرد، برخورد با گناهی است که موجب این امر غیرعادلانه شده است.

عیسا فوراً پاسخ داد: «این نه به خاطر گناه خودش هست و نه گناه والدینش». عیسا فوراً و قاطعانه این نگرش غلط و وحشتناک را از بیخ و بن قطع کرد. همه بیماری‌ها، ضعف‌ها، یا مرگ‌های زودرس به خاطر گناه نیست.

همین نگرش، زمینه‌ساز و منشأ انتقادات دوستان ایوب بود (ایوب ۵: ۱۷، ۸: ۴-۶، ۱۱: ۱۳-۱۵، ۲۲: ۱-۱۱ را بخوانید). اما درست پیش از بروز مشکلات ایوب، خدا در حالی که نسبت به او می‌بالید، گفت: «آیا خادم من ایوب را ملاحظه کرده‌ای؟ کسی مانند او بر زمین نیست. مردی بی‌عیب و صالح که از خدا می‌ترسد و از بدی اجتناب می‌کند.» (ایوب ۱: ۸) مشکلات ایوب هیچ ربطی به گناه یا فقدان امانت و راست کرداری او نداشت. خدا مدتی ساکت ماند، اما در نهایت خطاب به الیفاز گفت: «خشم من بر تو و بر دو دوستت افروخته شده است، زیرا درباره‌ی من مانند خدمتگزارم ایوب به درستی سخن نگفتید.» (ایوب ۲: ۷). وقتی خدا را به گونه‌ای معرفی می‌کنیم که در حال توبیخ و تأدیب کسی به خاطر گناه است، در حالی که به واقع چنین نیست، می‌تواند اتهامی جدی علیه شخصیت خدا باشد.

سال‌ها پیش وقتی ایماندار جوانی بودم، می‌دیدم که در کلیساها اگر مردم با سختی مواجه می‌شدند، بلافاصله به آنها انگِ گناهکاری می‌زدند. این طرز فکر هنوز بین گروهی از مردم وجود دارد، اما خوشبختانه در مقیاس وسیع گذشته، دیده نمی‌شود. تعالیم کتاب مقدسی و رهبری عالی، اکثر این تعالیم غلط را در کلیساها ریشه‌کن ساخته‌اند. روشی که برخی به بیان این طرز فکر پرداخته‌اند، به غایت مشمئزکننده، نفرت‌انگیز و محکوم‌کننده بوده و متأسفانه این تعالیم افراد زیادی را از ایمان رویگردان ساخته است.

از سوی دیگر باید کلمات عیسا را به مردی که سی و هشت سال علیل بود، به خاطر داشته باشیم: «اندکی بعد، عیسا او را در معبد یافت و به او گفت: حال که سلامت خود را باز یافته‌ای، دیگر گناه مکن تا به حال بدتر دچار نشوی.» (یوحنا ۵: ۱۴) نمی‌توان این حقیقت را منکر شد که عیسا تصریح می‌کند گناه دری را به روی پیامدها و سختی‌ها باز می‌کند. عیسا این مرد را آنقدر دوست داشت که جانش را برای او بدهد. عیسا این هشدار را جدا از محبت فراوانش به آن مرد نمی‌دهد.

وقتی ما از پرداختن به این مسأله [گناه] خودداری می‌کنیم، یعنی فاقد محبت حقیقی هستیم. اغلب برای این که از هرگونه رفتاری که به عنوان متهم کردن و محکوم کردن سوءتعبیر شود خودداری کنیم، از آن سوی بوم درمی‌غلطیم و کلاً هیچ چیزی نمی‌گوییم. اما هنوز با شرایطی که پولس در ارتباط با ضعف، بیماری و مرگ نابهنگام توضیح می‌دهد، مواجهیم و باید از خود بپرسیم آیا این محبت است که هیچ نمی‌گوییم؟ آیا این به راستی حمایت و مراقبت از دیگران است؟

ما پاسخ‌هایی برای دیگران داریم، اما از توضیح آنها خودداری می‌کنیم، زیرا نمی‌خواهیم نسبت به ما دچار سوءبرداشت شوند. بیایید صادق باشیم: تمرکز محبت ما کجاست؟ آیا کلیسا را همانند عیسا و پولس دوست داریم که حقیقت را به آنها می‌گفتند؟ یا بر خودمان متمرکزیم، بر شهرت‌مان، از دست دادن پیروانمان، و یا شاید نگرانیم از کج فهمی دیگران؟

سفر من

در سال‌های نخستین خدمت، پیوسته دیگران را تشویق می‌کردم و با هر کسی که اطرافم بود، به شدت مثبت برخورد می‌کردم. از برخورد مستقیم پرهیز می‌کردم و حتا گاه برای اجتناب از آن، دروغ می‌گفتم و گاه به جای آن، آنها را بلند هم می‌کردم. این باعث شده بود دیگران درباره‌ی جان بیور بگویند: «او خیلی مهربان است، و یکی از دوست داشتنی‌ترین مردانِ کلیسا است.» من این اظهارنظرها را می‌شنیدم و حظ می‌کردم.

یک روز حین دعا، خدا با من سخن گفت: «مردم درباره‌ی تو می‌گویند که یکی از دوست داشتنی‌ترین مردانِ کلیسا هستی، اینطور نیست؟»

پاسخ دادم: «بله، چنین می‌گویند!» با خودم فکر می‌کردم خدا خشنود است، اما با آن لحنی که روح‌القدس این پرسش را مطرح کرد، حس کردم که موضوع، چیز دیگری است.

جمله‌ی بعدی نگرانی مرا بیشتر ساخت. خداوند فرمود: «پسرم، تو مردم را در این کلیسا دوست نداری!»

در حالی که شوکه بودم، گفتم: «چی؟ اما من آنها را دوست دارم و این چیزی است که آنها هم می‌گویند...» سپس خداوند گفت: «می‌دانی چرا وقتی حرف می‌زنی از کلمات مثبت، انگیزشی و تشویق‌آمیز استفاده می‌کنی؟»

با احتیاط پرسیدم: «چرا؟»

روح‌القدس پاسخ داد: «چون می‌ترسی که طردت کنند.»

بهت‌زده شده بودم و زبانم بند آمده بود.

روح‌القدس ادامه داد: «اگر مردم را واقعا دوست داشتی، حقیقت را به آنها می‌گفتی، حتا اگر می‌دانستی با گفتن این حرف ممکن است سخنانت را نپذیرند یا تو را رد کنند.»

این یک لحظه سرنوشت ساز بود. من بلافاصله تغییر کردم، اما از آن سوی بام افتادم. حال دیگر حقیقت را می‌گفتم ولی بدون درایت و ملایمت، چون هنوز فاقد مهم‌ترین خصیصه بودم؛ یعنی محبت حقیقی. شروع کردم به مسافرت و خدمت در کلیساهای کوچکتر، اما متأسفانه شلاق به دست گوسفندان را می‌تاراندم. وقتی به عقب نگاه می‌کنم، برای کسانی که مجبور بودند به سرزنش‌های عاری از تشویق گوش کنند و همین‌طور شبانانی که می‌بایست خرابکاری‌هایم را جمع می‌کردند، متأسفم.

سال ۲۰۰۱ در یک کنفرانس بزرگ که در کلیسایی عظیم برگزار می‌شد، خدمت کردم. چند ماه بعد، از سه منبع در نقاط مختلف شنیدم که شبان این کلیسا به رهبران بانفوذ گفته بود که من فردی افراط‌گرا هستم و گوسفندان را می‌زنم. حق با او بود.

این اخبار ویرانگر مرا به روی زانوانم انداخت. دعا کردم، در واقع التماس کردم که خدا به شکلی که پیش از این نبود، قلب مرا از محبت و دلسوزی خود برای قومش پر سازد، و او چنین کرد. من برای نخستین بار توانستم به درک و شناخت محبت حقیقی نسبت به مردمی که خدمتشان می‌کردم، برسم.

نه برخی، بلکه بسیاری

این موضوع را به یاد داشته باشید که پولس کلیسای قرن‌تس را به شدت دوست داشت. گواه این مطلب زمانی است که او می‌نویسد: «آیا از آن‌رو چنین می‌گویم که دوستان ندارم؟ خدا می‌داند که دوستان دارم!» (دوم قرن‌تس ۱: ۱۱) در بخش دیگری از همین نامه، او می‌نویسد: «زیرا با غم بسیار و دلی دردمند و چشمانی اشکبار به شما نوشتم، نه تا اندوهگینتان سازم، بلکه تا از عمق محبتم به خود آگاه شوید.» (دوم قرن‌تس ۲: ۴) این کلیسا نسبت به او دچار کژفهمی بود. آنها اصلاح و هشدارهای او را به عنوان نشانه عدم محبتش تلقی کرده بودند و این می‌تواند در کلیسا یا جای دیگری به همین شکل رخ دهد. بسیاری شبیه گذشته من هستند؛

افرادی خشن، بداخم، متعصب و فاقد دلسوزی یا علاقه و محبتی اصیل. ممکن است آنها قوی باشند و بیاناتی جسورانه انجام دهند، اما انگیزه‌شان، محق بودن است! بسیاری از افراد قربانی چنین سوءاستفاده‌هایی از قدرت هستند. با این وجود، این مقوله موجب نمی‌شود که همهٔ توبیخ‌ها و هشدارها را یکسان ارزیابی کنیم. کلمات پولس بارها قوی، توبیخی و اصلاحی بودند، با این وجود همهٔ آنها از قلبی مالا مال از محبت بیرون می‌آمدند.

پولس در همین راستا در ادامه می‌نویسد: «پس من با شادی بسیار هر چه دارم در راه جانهای شما خرج خواهم کرد و حتا جان خود را نیز دریغ نخواهم داشت. اگر من شما را بیشتر دوست می‌دارم، آیا شما باید مرا کمتر دوست بدارید؟» (دوم قرنتیان ۱۲: ۱۵). یأس او مشهود است. محبت و نگرانی عمیق او برای سعادتشان، دچار بدفهمی شده و او را به عنوان رهبری تند و خشن می‌بینند که می‌خواهد آنها را زیر شریعت نگه دارد، در حالی که چنین نبود.

پس لطفا متوجه باشید که کلمات پولس هرچند در بیان آن به عزیزانش به خاطر ضعف و درگیری با مشکلات سلامتی و مرگ زودرس بسیاری، سنگین و جدی است، اما برآمده از عشق و محبت فراوان او به آنهاست.

اگر او از قید «برخی» استفاده می‌کرد، شاید به مراتب سخناش قابل هضم‌تر بود، اما او مخصوصا از قید «بسیاری» استفاده می‌کند. چطور می‌توان از روبه‌روشدن با حقایقی که او مطرح می‌سازد، پرهیز کرد؟ اگر این موضوع در مورد آنها مصداق داشت، آیا وصف حال ما هم هست؟

اگر این موقعیت، یک وضعیت مُنْک و منحصر به همان کلیساست، آیا ضرورتی داشت که خدا آن را در کتاب مقدس بیاورد؟ آیا ممکن است در مورد ما هم امروزه مصداق داشته باشد؟ جواب، قطعاً «آری» است.

در آخر باید اضافه کنم که پولس صرفا به عمل مشارکتی که در ساختار کلیسایی است، بسنده نکرده. موضوع به مراتب گسترده‌تر است و بسیاری از ما- از جمله من نیز، طی سال‌ها این پیغام را در کلیت‌اش نادیده گرفته‌ایم. در فصل بعد، بررسی ژرف‌تری دربارهٔ معنای این کلمات خواهیم داشت.

بخش عملی

به عقب بازگشته و شروع فصل را دوباره بخوانید تا به خودتان یادآور شوید چه چیز برایتان ممکن است. به یاد داشته باشید که شما با این اعلان، خوانده شده‌اید که: «محبت اینچنین در میان ما به کمال رسیده است تا در روز داورى اطمینان داشته باشیم، زیرا ما در این دنیا همانگونه‌ایم که او هست.» (اول یوحنا ۴: ۱۷) شما توسط خدا فراخوانده شده‌اید تا نه روزی در زندگی بعدی، بلکه هم اکنون و در همین زندگی کنونی شبیه عیسا زیست کنید.

چگونه این حقیقت می‌تواند موجب شود در شیوه تفکرتان به زندگی روزمره تجدیدنظر کنید؟ شاید پیش از درک پتانسیلتان در مسیح، خود را ضعیف در نظر نمی‌گرفتید، اما اکنون چطور؛ آیا خود را ضعیف می‌دانید یا قوی؟ اگر ضعیف، ارزیابی حکیمانه‌ای دارید. زیرا خدا می‌گوید قدرت او به بهترین شکل در ضعف ما عمل می‌کند (دوم قرنتیان ۱۲: ۹).

خدا مایل است زمانی که خود را در حضور او فروتن می‌سازیم، ضعف ما را به قوت بدل کند (اول پطرس ۵: ۵ را ببینید). از خدا بخواهید علت هر نوع ضعفی را در زندگیتان به شما نشان دهد. آنها را بنویسید و از او بخواهید تا کلید آزادی از هر کدام را نشان‌تان دهد. زمان بگذارید و رهنمودها و تجویزهای خدا را برای تبدیل شدن هر ضعفی به قوت یادداشت نمایید.

بیایید بار دیگر واژه‌های پولس را به کلیسایی که دوست داشت، بخوانیم:

«اما هر کس پیش از آن که از نان بخورد و از جام بنوشد، خود را بیازماید. زیرا هر که بدون تشخیصِ بدن بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است. از همین روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند. اما اگر بر خود حکم می‌کردیم، بر ما حکم نمی‌شد.»
(اول قرن‌تیاں ۱۱: ۲۸-۳۱)

ما در این فصل، بر روی کلمات «بدونِ تشخیصِ بدن[مسیح]» تمرکز می‌کنیم. دو نکته هست که بلافاصله نظر ما را به خود جلب می‌کند و قصد داریم به آنها اشاره کنیم. مورد نخست این است که روی سخن پولس به افراد خاصی نیست، بلکه خطاب به هر کسی در کلیسا به عنوان جامعهٔ ایمانداران شهر قرنتس است. در دهه‌های گذشته، بیشترین تأکید بر رابطهٔ شخصی ما با مسیح گذاشته می‌شد. البته این موضوع بسیار مهم و یکی از جنبه‌های حقیقی مسیحیت است. با این وجود آنچه را که به همان میزان بر آن تأکید نشده، شراکت و اتحاد واقعی به عنوان یک بدن است. به زبان ساده، همه در مسیح یک هستیم. ما باید هر دو حقیقت را در نظر داشته باشیم و غفلت از هیچ کدام جایز نیست.

مورد دوم، تفاوتی است که در برخی ترجمه‌ها وجود دارد. در ترجمهٔ NKJV اینطور می‌خوانیم که علت ضعف و بیماری و مرگ زودهنگام بسیاری، به خاطر

«عدم تشخیص بدن خداوند است.»^{۱۱} (آیه ۲۹) بررسی دقیق ترجمه‌های NKJV و NLT در کنار هم به ما کمک می‌کند تا تصویری دقیق‌تر از آنچه پولس مطرح کرده است، به دست آوریم.

برای فهمیدن موضوع، باید به یک باب قبل در اول قرتیان بازگردیم. یعنی جایی که پولس رهایی اسرایلیان از مصر و دوران بیابان آنها را مورد بحث قرار می‌دهد. او در میانهٔ این مبحث، علت آوردن این داستان را روشن می‌سازد: «این امور چون نمونه بر آنان واقع گردید و نوشته شد تا عبرتی باشد برای ما که در زمانی به سر می‌بریم که در آن غایت همهٔ اعصار تحقق یافته است.» (اول قرتیان ۱۰: ۱۱).

پولس صرفاً یک درس تاریخی نمی‌دهد، بلکه هشدار می‌دهد که برای حفاظت ما از داوری الهی، می‌دهد.

پولس، بحث تجربهٔ بیابان قوم اسرائیل را با تفسیر و تصویر عهد رابطهٔ آنها با خدا آغاز می‌کند. او می‌گوید همهٔ آنها به وسیلهٔ روح القدس هدایت شدند(ابرا)، همهٔ آنها از مصر رهایی یافتند (نمونه‌ای از دنیا)، همه تعمید گرفتند (در یک بدن تعمید یافتند)، همه همان خوراک روحانی را خوردند و همان نوشیدنی روحانی را نوشیدند(کلام خدا). واضح است واژه‌ای که بیشترین تأکید را دارد، واژهٔ «همه» است. سپس او بحث را خلاصه کرده و می‌گوید صخره‌ای که همراه آنها می‌آمد، مسیح بود. سخن پولس کاملاً واضح است. او می‌خواهد بگوید که آنها یک بدن بودند و همه به یک عهد الهی تعلق داشتند. این قطعاً قرابت زیادی با ما به عنوان بدن مسیح دارد. سپس پولس مطلب اندوهباری را بیان می‌کند: «با این همه، خدا از بیشتر آنان خرسند نبود، پس اجسادشان در سرتاسر بیابان پراکنده شد.» (۱: ۵).

خدا ما را عمیقاً دوست دارد؛ حتا عمیق‌تر از آن که بتوانیم درک کنیم. حقیقت این است که ما هرگز قادر نیستیم کاری انجام دهیم که محبت او نسبت به ما بیشتر و یا کمتر شود. بله، هرچند این کاملاً درست است، اما باید خاطرنشان ساخت که ما در میزان خشنودی او از خودمان سهم و مسئولیت داریم. به همین دلیل است که پولس در رسالهٔ دیگر خود می‌نویسد: «این را هدف قرار داده‌ایم که او را خشنود سازیم». این باید نهایت هدف من و شما و هر ایماندار باشد.

چرا این قوم عهد عتیقی، به دور از وعده‌هایی که خدا به ایشان داده بود، مردند؟ پولس به پنج گناهی که موجب سقوط آن‌ها بود، اشاره می‌کند که عبارتند از حرص و آز (درخواست آگاهانه چیزی اما نه از خدا، بلکه جدا از تدارک الهی)، پرستش بت‌ها، بی‌عفتی، آزمودن خدا، و شکوه و شکایت. پولس در چند آیه بعد می‌نویسد:

۱۱ نویسنده در ابتدای فصل از ترجمه NLT استفاده کرده که به جای «تشخیص»، عبارت «حرمت نهادن» آمده است. (مترجم)

«با خردمندان سخن می‌گویم؛ خود درباره آنچه می‌گویم قضاوت کنید. آیا جام برکت که آن را مبارک می‌خوانیم، شریک شدن در خون مسیح نیست؟ و آیا نانی که پاره می‌کنیم، شریک شدن در بدن مسیح نیست؟ از آنجا که نان یکی است، ما نیز که بسیاریم، یک بدن هستیم، زیرا همه از یک نان بهره می‌یابیم. قوم اسرائیل را بنگرید: آیا آنان که از قریانی‌ها می‌خوردند، در مذبح شریک نمی‌شدند؟» (اول قرنتیان ۱۰: ۱۵-۱۸)

پولس بار دیگر درباره عشای ربانی یا شام خداوند صحبت می‌کند و به ما تصویری بزرگتر از مشکل خاصی که در باب ۱۱ به آن اشاره می‌کند، عرضه می‌دارد؛ یعنی «عدم تشخیص بدن خداوند». پولس اذعان می‌دارد که ما بسیاریم، افراد متفاوت بسیار و هر کدام از طریق عیسای مسیح، رابطه‌ای شخصی با خدا داریم. با این وجود و در سطحی دیگر، همه ما در چشم خدا یک هستیم. این نکته کانونی و اصلی گفته پولس است. ما در مسیح یک بدن هستیم و همانند قوم اسرائیل با یکدیگر متحد شده‌ایم.

پس اکنون باید پرسید: «آیا حکم ضعیف بودن، بیمار بودن و مرگ زودهنگام در ارتباط با هر فردی است که گناه می‌کند یا بدن مسیح در شهر قرن‌تس، به واسطه رفتار بعضی از اعضای خود از این پیامدها رنج می‌برد؟» اشتباه نکنید، من می‌خواهم به طور جدی و محکم بر این نکته تأکید کنم که پیامدهای فردی برای ارتکاب گناه وجود دارد، اما اینجا باید تمرکزمان بر حقیقتی باشد که پولس قصد دارد به ما بگوید. او ایمانداران را به عنوان یک بدن در نظر می‌گیرد، به عنوان یک کلیسا، یک ملت واحد. و در این مورد خاص، اشاره او به بدن مسیح در شهر قرن‌تس است.

عمل آزمندانه یک مرد

بیایید بازگردیم به داستان قوم اسرائیل که به عنوان نمونه‌ای برای ماست. بیایید به یک نسل بعد از موسا بپردازیم که توسط یوشع رهبری می‌شدند. این بدن به عنوان ایمانداران، به شکلی شجاعانه از رود اردن گذر کرده و به سوی بیابان پیشروی کردند. نخستین ماموریت آنها ویرانی شهر بزرگ اریحا بود. شکی نیست که این ماموریتی بسیار سخت و رعب‌آور بود، اما طبیعتاً خدا بار دیگر قدرت مقتدرانه خود را نشان داد. خدا از طریق یوشع، فرامینی خاص به آنها داد که یکی از آنها چنین بود:

«این شهر و هر آنچه در آن است می‌باید به تمامی تقدیم خداوند شده، حرام گردد... اما شما از آنچه حرام شده است حذر کنید... تمامی نقره و طلا و همه اشیای برنجین و آهنین، وقف خداوندند و باید در خزانه او نهاده شوند.» (یوشع ۶: ۱۷-۱۹)

تمام غنائم اریحا می‌بایست به خزانهٔ خداوند تقدیم گردد. آنها فقط به خداوند تعلق داشت و هیچ یک متعلق به کسی نبود.

حمله انجام شد و اسرائیلیان شکست‌ناپذیر بودند. آنها هر چیزی را که در شهر بود، چه مرد و زن، چه پیر و جوان، گاو، گوسفند، بز و الاغ، همه را از دم شمشیر گذرانده، نابود ساختند. سپس به جز طلا، نقره، برنز و آهن را که برای خزانهٔ خداوند نگه داشتند، شهر و هر آنچه را که در آن بود، سوزاندند. در کمال شگفتی، هیچ یک از اسرائیلیان نه کشته و نه حتی زخمی شد.

باید به یاد داشته باشیم که این یکی از شهرهایی بود که نسل پیشین، جاسوسانی به آن فرستاده بودند و با گزارش دقیق و هوشمندانه برای موسا روشن ساخته بودند که: «اما مردمانی که در آن زمین ساکنند نیرومندند، و شهرها حصاردار است و بسیار عظیم.» (اعداد ۱۳: ۲۸)

حال اینان فرزندان بزرگ شدهٔ نسل پیشین بودند که به این شهر حصاردار حمله کرده و بدون هیچ کشته و زخمی آن را به کلی ویران ساخته بودند. اسرائیل به شکلی ماوراءالطبیعه نیرومند شده بود. با این وجود می‌خوانیم:

«اما بنی‌اسرائیل در آنچه حرام شده بود، خیانت ورزیدند. زیرا عَخان، پسر کَرَمی پسر رَبدی، پسر زراح از قبیلهٔ یهودا، از آنچه حرام شده بود برگرفت. پس خشم خداوند بر بنی‌اسرائیل افروخته شد.» (یوشع ۷: ۱)

دقت کنید کلام نمی‌گوید: «اما یک مرد به نام عَخان در آنچه حرام شده بود، خیانت ورزید.» خیر، بلکه می‌خوانیم: «بنی‌اسرائیل خیانت ورزیده و از دستورات سرپیچی کردند!» و جالب است که در ادامه می‌گوید: «پس خشم خدا بر بنی‌اسرائیل افروخته شد.» کلام نمی‌گوید: «خداوند از عَخان خشمگین شد.» اسرائیل تبدیل به قومی واحد شده بود و اسرائیلیان، یک شده بودند. لذا وقتی عضوی به خاطر آزمندی و طمع از فرامین خدا سرپیچی کرد، مسئولیت عمل او دامن همهٔ اسرائیل را گرفت.

پیامد تراژیک این گناه، کمی بعدتر نمود پیدا کرد. شهر بعدی که هدف حملهٔ اسرائیل بود، «عای» نام داشت. این شهر به مراتب کوچک‌تر بود، تا آنجا که تیم رهبری گفتند: «همهٔ قوم را به جنگ مفرست. دو یا سه هزار مرد برآیند و به عای حمله کنند. تمامی قوم را تا آنجا زحمت مده، زیرا شمار آنان بس اندک است.» (یوشع ۷: ۳-۴)

تقریباً ششصد هزار جنگاور در نبرد اریحا شرکت کرده بودند. این نشان می‌دهد که در مقایسه، تا چه اندازه عای، کم‌اهمیت‌تر بود. با این وجود می‌خوانیم:

«پس حدود سه هزار تن از مردان قوم به آنجا رفتند. اما از برابر مردان عای گریختند، و مردان عای حدود سی و شش تن از آنان را کشتند. آنها از پیش

دروازه شهر تا شب‌اریم، مردان اسرائیل را تعقیب کرده، ایشان را بر سرایشی هلاک کردند. و دل قوم گداخته شده، مانند آب گردید.» (یوشع ۷: ۴-۵)

آیا این همان ملتی بود که بدون هیچ خسارت و تلفاتی، شهری به مراتب مهم‌تر و نیرومندتر همچون اریحا را به کل ویران ساخته بود؟ اما اکنون همان جنگاوران، ضعیف بودند، عقب‌نشینی کردند و به طور کامل شکست خوردند. در واقع آنها در معرض کریپتونایت بودند.

سی و شش نفر از آنها به شکلی تراژیک کشته شدند، در حالی که در اریحا ضعیف نبودند، هیچ کس عقب‌نشینی نکرد و هیچ کس مجروح یا کشته نشد! بیایید کمی در این باره تأمل نماییم؛ عخان گناه کرد، اما هیچ اتفاقی برای او و خانواده اش نیفتاد. از طرف دیگر پس از جنگ عای، هفتاد و دو پدر و مادر، دیگر پسری نداشتند که از جنگ بازگردد، سی و شش زن، شوهری نداشتند که بازگردد و فرزندان بسیاری، پدری نداشتند که منتظر بازگشتش باشند. این هیچ ربطی به کاری که فرزندان، شوهران و یا پدران کردند، نداشت. در واقع آنها اصلاً گناهی نکرده بودند، بلکه در عوض، این پیامد کاری بود که مردی دیگر از خانواده‌ای دیگر انجام داده بود. اسرائیل، اکنون از ترس فلج شده بود. یوشع و دیگر رهبران در حضور خدا به روی درافتادند. می‌توانید این وضعیت را تصور کنید؟! آنها سردرگم و حیران شده و فریاد برآوردند: «آه ای خداوندگار یهوه، چرا این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اُموریان سپرده، هلاکمان سازی؟ کاش به سکونت در آن سوی اردن قناعت کرده بودیم!» (یوشع ۷: ۷)

حال ببینید خدا چه پاسخی می‌دهد: «برخیز! چرا اینچنین به روی درافتاده‌ای؟ اسرائیل گناه ورزیده است؛ آنان از عهدی که ایشان را بدان امر فرمودم، تجاوز کرده‌اند و از چیزهای حرام برداشته، دزدی کرده‌اند و دروغ گفته‌اند و فریبکارانه رفتار کرده، آنها را در میان اسباب خویش گذاشته‌اند.» (یوشع ۷: ۱۰-۱۱)

خدا نمی‌گوید مردی در میان شماست که گناه کرده! خیر، او باز هم می‌گوید: «اسرائیل گناه کرده است!» هیچ کس نمی‌دانست عخان گناه کرده، هیچ کس در طمع‌کاری او سهیم نبود. اما همه آنها به عنوان یک بدن از کریپتونایت روحانی رنج می‌بردند. یوشع به جستجوی آن فرد پرداخت تا نوبت به عخان رسید و او در پاسخ به استنطاق یوشع گفت:

«به راستی من به یهوه خدای اسرائیل گناه ورزیده‌ام. این است آنچه کرده‌ام. در میان غنائم ردایی نفیس از شِنعار، دویست مثقال نقره و یک شمش طلا به وزن پنجاه مثقال دیدم. پس طمع ورزیده، آنها را برگرفتم. و اینک در زمین درون خیمه من پنهان است و نقره‌ها زیر آنهاست.» (یوشع ۷: ۲۰-۲۱)

یوشع و رهبران اسرائیل بلافاصله به جرم و گناه عخان رسیدگی کردند. به محض این کار، می‌خوانیم: «آنگاه آتش خشم خدا فرونشست.» (یوشع ۷: ۲۶)

یک نمونه

این واقعه عهد عتیقی، روشنگر پیغام پولس به کلیسای قرن‌تس است. او می‌نویسد: «به همین دلیل است که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند.» در فصل بعدی خواهیم دید که گناهان عده‌ای نه فقط بر مرتکبان آن عمل، بلکه بر کل کلیسا اثر گذاشته بود.

آیا در خلوت از خود پرسیده‌اید که چرا بسیاری از ایمانداران در کلیساهای ما ضعیفند و از بیماری‌ها و امراض دائمی رنج می‌برند؟ انگار نمی‌توانیم شاهد شفای هیچ کدامشان باشیم و متأسفانه برخی جوان مرگ هم می‌شوند. چرا این تعداد مادر مجرد وجود دارد که مجبورند از کوپن‌های دولتی برای خرید خوراک استفاده نمایند و به زحمت از پس نیازهایشان برمی‌آیند؟ چرا بسیاری از ایمانداران بیکارند و با درآمدی بخور و نمیر زندگی می‌کنند و به کمک‌های دولتی وابسته‌اند؟ فهرست گرفتاری‌هایی که غلبه بر آنها به خاطر ضعفمان غیرممکن به نظر می‌رسد، تقریباً پایان‌ناپذیر است.

در روزگار سلیمان، حتا یک نفر هم نبود که بیکار باشد و از کمک دولتی بهره‌برد. در کتاب اعمال می‌خوانیم که هیچ کمبودی نیست و مردم بلادرنگ از بیماری‌های مزمن، امراض و ضعف‌هایشان شفا می‌یافتند. چرا؟ چرا امروزه شاهد چنین چیزی نیستیم؟! آیا این می‌تواند به خاطر گناهان برخی باشد که بر زندگی بسیاری از افراد دیگر اثر می‌گذارد؟ آیا ممکن است ما هم شاهد همان تجربه‌ای باشیم که قوم اسرائیل در «عای» از سر گذراند؟

باز هم لازم می‌دانم درباره اهمیت این موضوع تأکید کنم که عواقب شخصی برای گناهان وجود دارد. عخان، در نهایت به سختی داوری شد، اما اسرائیل نیز در کلیت خود، به واسطه گناه او با کریپتونایت روحانی مواجه شد. امیدوارم همانطور که به این بررسی ادامه می‌دهیم، آگاهی شما از این حقیقت که بخشی از بدن مسیح هستید، به همان قوتی که رابطه‌تان با عیسا رشد می‌کند، افزوده شود و دریابید که اعمال شما به عنوان عضو می‌تواند باعث برکت یا برعکس، موجب پیامدهای منفی برای دیگر اعضای بدن باشد.

پیش از پایان می‌خواهم باز تأکید کنم که وقتی با حقایق آزادی بخش مواجه می‌شویم، اغلب به نظر منفی می‌رسند و شاید فکر کنیم چه لزومی دارد چنین موضوعی را پیش بکشیم؟ می‌توان ساده از کنارش گذشت، اما در نهایت وقتی

حقیقت آشکار می‌شود، در جایی که پیشتر اسیر بودیم و مانعی وجود داشت، آزادی و رهایی به همراه می‌آورد.

به قول عیسا: «حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» (یوحنا ۸: ۳۲)

بخش عملی

شاید فیلم «گلادیاتور» را دیده باشید و بتوانید صحنه‌ای را به خاطر آورید که ژنرال «ماکسیموس» فریاد می‌زند: «با هم بمانید! مثل یک نفر!». به یاد دارید که آن استراتژی موجب پیروزی شد. جای تعجب نیست که موثرترین استراتژی نظامی، همان ضرب‌المثل قدیمی است که می‌گوید: «تفرقه بیانداز و حکومت کن!»

عیسا این را خوب می‌دانست و تعلیم داد خانه‌ای که بر ضد خود تجزیه شود، پابرجا نخواهد ماند. (متا ۱۲: ۲۵) وقتی بدن مسیح تجزیه شود و نسبت به مسیح وفادار نماند، به عنوان یک کل، ضعیف می‌شود. این بدان معناست که یکی از بزرگترین کارهایی که می‌توانید به عنوان اثرگذاری جهانی کلیسا انجام دهید، این است که زندگی خود را به طور کامل به خواست و هدف عیسا وقف نمایید. این بدان معناست که همه فعالیت‌های روزمره خود را همچون پرستشی به خدا تقدیم نمایید.

خدا همه زندگی شما را می‌خواهد، نه فقط یکشنبه‌هایتان را! اگر به گونه‌ای زندگی نمی‌کنید که تمامی زندگیتان (شامل جان، خانواده، تفریحات و غیره) همچون پرستشی برای خداست، لازم است همین امروز توبه کنید. از عیسا بخواهید به شما دید و تصویری بدهد تا دریابید سبک زندگی پرستشی چگونه باید باشد. هر آنچه را که خداوند به شما نشان می‌دهد، بنویسید و از روح خدا بخواهید همانطور که خود را به طور کامل به او تقدیم می‌کنید، شما را دوباره پر سازد.

کریپتونایت واگیردار

«روش خدا در طراحی بدن‌های ما، نمونه‌ای است برای درک زندگی با هم به عنوان یک کلیسا.» (اول قرن‌تیا ۱۲: ۲۵)^{۱۲}

به بدنتان فکر کنید و این که چطور همهٔ بخش‌های آن حتا آنهایی که به هم نزدیک نیستند، با یکدیگر مرتبطند. انگشت کوچک پا به بینی شما مرتبط است، کبد با زانو‌ها ارتباط دارد، دهانتان به نخاع وصل است و نظایر آن. هیچ بخشی نیست که بتواند جدا از بخش‌های دیگر زنده بماند. به عبارتی، اگر چنین باشد، آن بخش عضوی از بدن شما نیست.

مگر اینطور نیست که وقتی بخشی از بدن آسیب می‌بیند، اعضای دیگر نیز متحمل درد می‌شوند؟ اگر کسی مبتلا به آنفلانزا یا ویروسی شود، بیماری در نهایت همهٔ بدن او را در برمی‌گیرد و او دچار بی‌اشتهایی، کاهش قوای بدنی، سرگیجه و سردرگمی، درد و التهاب و سایر علایم می‌شود. از طرف دیگر وقتی یکی از بخش‌ها مورد تکریم و توجه قرار می‌گیرد، بقیه بخش‌ها نیز به وجد می‌آیند. به عنوان مثال، فردی که ماساژ می‌گیرد، تمام بدنش احساس آسودگی و لذت می‌کند. در واقع، کل بدن آنچه را که در حال وقوع است، دوست دارد.

ما به عنوان کلیسا، یک بدن هستیم. اسرائیل که نمونه‌ای از ماست، نیز «یک» محسوب می‌شد و گناه آگاهانهٔ عَخان، نه فقط بر او بلکه بر کل آن جماعت به هم پیوسته، اثر گذاشت. اسرائیل در جنگ اریحا شکست‌ناپذیر بود، اما تنها چند روز بعد، لشکر همان قوم تضعیف شد، به سرعت شکست خورد، در مقابل دشمن

عقب‌نشینی کرد و خسارت وحشتناکی را متحمل گردید. به بیانی تمثیلی، آن قوم تحت نفوذ و اثر کریپتونایت روحانی قرار گرفت. آیا این همان چیزی است که کلیسای قرن‌تس تجربه می‌کرد؟ یک بررسی عمیق‌تر ما را به پاسخ می‌رساند. همانطور که پیشتر به اختصار توضیح دادیم، شام خداوند در کلیسای اولیه، کاملاً با آنچه در عصر مدرن رایج است، فرق داشت. برای آنها یک وعده غذایی بود، اما برای ما یک مراسم است. بنابراین رفتار به خصوصی که پولس به آن می‌پردازد، کاملاً متفاوت با چیزی است که ما امروز با آن روبه‌رویم. اما آنچه مهم است، ریشه عمل آنهاست.

بحران خاص آنها این بود که گروهی از اعضای کلیسای قرن‌تس، منتظر آمدن دیگر اعضا نمی‌شدند. آنها که زودتر می‌رسیدند، جشن می‌گرفتند و می‌نوشتند. به نظر می‌رسید که بهترین شراب‌ها و غذاها سهم آنها می‌شد. در حالی که آنانی که دیرتر می‌رسیدند، چیزی جز ته مانده غذا و نوشیدنی نصیبشان نمی‌شد. بسیاری از محققان کتاب مقدس و تاریخدان‌ها بر این باورند که فقیران و افراد زیردست جامعه بودند که مورد بی‌توجهی قرار می‌گرفتند. حال نوشته پولس را در این رابطه بخوانیم:

«زیرا هنگام صرف غذا، هر یک از شما بی‌آنکه منتظر دیگران باشد شام خودش را می‌خورد، به گونه‌ای که یکی گرسنه می‌ماند، در حالی که دیگری مست می‌شود... زیرا هر که بدون تشخیص بدن بخورد و بنوشد، در واقع محکومیت خود را خورده و نوشیده است. از همین‌روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند.» (اول قرنتیان ۱۱: ۲۱، ۲۹-۳۰)

واضح است که پولس در آیه ۲۱ در مورد گناهان «برخی» از افراد صحبت می‌کند،^{۱۳} اما نتیجه و پیامد کار آنها موجب شده که «بسیاری» ضعیف و بیمار شده، و حتی بمیرند (آیه ۳۰). این هیچ فرقی با ماجرای عخان ندارد؛ گروهی که آگاهانه از فرامین خدا سرپیچی نکرده بودند، عواقب سرپیچی آگاهانه یک مرد را چشیدند. یکی از تفاسیر عهد جدید در این رابطه می‌نویسد:^{۱۴}

«نباید این گونه برداشت شود که بیماری یا مرگ به طور خاص گریبان گناهکاران را به خاطر گناه گرفته بود، بلکه درست به سان اکثر بلایای آسمانی در عهد عتیق که نتیجه دآوری الهی بود، این بلا نیز به خاطر عدم تشخیص، بر جامعه در کلیت آن نازل شده بود.»

۱۳ در نسخه انگلیسی، دقیقاً واژه *some* (برخی) آمده است.

اتفاقی مشابه

پولس در بخش دیگری از همین نامه، به گناه دیگری اشاره می‌کند که آن نیز بر کل جامعه اثر گذاشته بود. او با این گفته شروع می‌کند:

«خبر رسیده که در میان شما بی‌عفتی هست، آن هم به گونه‌ای که حتا در میان بت‌پرستان نیز پذیرفته نیست. شنیده‌ام مردی با نامادری خود رابطه دارد.» (اول قرن‌تیاں ۵: ۱)

داستان، مردی بود که مدعی پیروی از عیسای مسیح بوده و خود را فرزند خدا، برادری در مسیح و عضوی از بدن او می‌دانست، اما در گناه جنسی آگاهانه‌ای زندگی می‌کرد.

توبیخ پولس صرفاً متوجه مردی که مرتکب این گناه بود، نمی‌شود. جماعت کلیسا او را عضو و برادر خود در کلیسا می‌دانستند. اما رهبری کلیسا مستقیماً به این موضوع و گناه نپرداخته و به دنبال راه دیگری بود.

چرا آنها رفتار او را نادیده می‌گرفتند؟ این احتمال هست که آنها نمی‌خواستند با برخورد با گناه، او را برنجانند. شاید او مردی بانفوذ بود؛ یکی از رهبران جامعه، یک ورزشکار سرشناس یا ده یک دهنده‌ای مهم! قرن‌تس، شهری بزرگ و بانفوذ و مرکز هنرهای مختلف بود. شاید یکی از بازیگران سرشناس و تحسین‌شده هالیوودی آنها بود، یا آهنگسازی محبوب بود که در صدر پرفروش‌ترین‌ها قرار داشت، و یا شاید خواننده‌ای که عضو کلیدی گروه پرستش کلیسا محسوب می‌شد. متن آیه چیزی به ما نمی‌گوید، اما می‌توان این طور فرض کرد که اگر او کلیسا را ترک می‌کرد، می‌توانست مانعی در برابر پیشرفت آنها محسوب شود.

ممکن است دلایل دیگری وجود داشته باشد. شاید فکر می‌کردند اگر او برود، ممکن است دیگر کلام خدا را نشنود. شاید پیش خود استدلال می‌کردند: «بهتر است در جمع ما باشد و کلام خدا را بشنود تا این که وارد دنیا شده و دیگر کلام خدا را نشنود.» شاید مأموریت مهم کلیسایی آنها، جذب شرکت‌کنندگان برای شرکت در جلسات بعدی بود و برخورد با او می‌توانست مانعی بر سر راه این هدف باشد. احتمال دیگر این است که می‌توانستند اینطور استدلال کنند که: «او هنوز یک طفل روحانی است، باید به او زمان بدهیم!» مطمئنم که آنها امیدوار بودند این فرد در نهایت متوجه شده و از گناه خود توبه کند.

پولس به صراحت و محکم به رهبران کلیسای قرن‌تس می‌نویسد که باید او را اخراج کنند. بیایید گفته‌های او را در این رابطه، فهرست وار مرور کنیم:

- باید او را از میان خود برانید. (اول قرن‌تیاں ۵: ۲)
 - این مرد را به شیطان بسپارید. (اول قرن‌تیاں ۵: ۵)
 - باید با بیرون راندن فردِ سست عنصر از میان مشارکتان، خود را از خمیرمایهٔ کهنه پاک سازید. (اول قرن‌تیاں ۵: ۷)
 - آن بدکار را از میان خود برانید. (اول قرن‌تیاں ۵: ۱۳)
- پولس چهار بار در یک باب کوتاه بر این موضوع تأکید می‌کند! فکرش را بکنید در میان ۱۳ آیه، پولس رسول به این گروه، چهار بار فرمان می‌دهد که این مرد را از کلیسا بیرون کنند و حتا یک بار، بی تعارف می‌گوید: «او را به شیطان بسپارید». خیلی سختگیرانه است! به یاد داشته باشید که پولس این کلیسا و این مرد را دوست داشت.

شاید بپرسید: «آیا واقعا او این مرد را دوست داشت؟! حرفش را هم نزن!» اما در واقع ما می‌دانیم که او این مرد را دوست داشت. چون ممکن نیست هیچ چیز در کتاب مقدس جدا از محبت نوشته شود. زیرا تمام کلام، الهام خداست و خدا محبت است (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶ و اول یوحنا ۴: ۸ را بخوانید).

لطفا به خاطر داشته باشید که پولس این سخنان را خطاب به رهبران کلیسا نمی‌نویسد، بلکه مخاطب او همهٔ اعضای کلیسا هستند. پولس پیوسته تأکید می‌کرد که نامه‌های او را برای همه اعضای کلیسا بخوانند. چرا پولس در این رابطه تا این حد صریح و سرسخت بود؟ پاسخ را می‌توان در این گفتهٔ او یافت: «افتخار شما به هیچ‌روی صحیح نیست. آیا نمی‌دانید که اندکی خمیرمایه می‌تواند تمامی خمیر را ورآورد؟» (اول قرن‌تیاں ۵: ۶) بار دیگر می‌بینیم که نه فقط این مرد، بلکه کل اجتماع تحت تأثیر گناه او قرار دارد. ببینید پولس در ادامه چه می‌گوید:

«به واقع خبر رسیده که در میان شما بی‌عفتی هست، آن هم به گونه‌ای که حتا در میان بت‌پرستان نیز پذیرفته نیست. شنیده‌ام مردی با نامادری خود رابطه دارد. و شما افتخار می‌کنید! آیا نمی‌بایست ماتم گیرید و کسی را که چنین کرده از میان خود برانید؟ زیرا هرچند من در جسم میان شما نیستم، اما در روح با شمایم و هم‌اکنون، چون کسی که در میان شما حاضر است، حکم خود را در خصوص کسی که دست به چنین کاری زده است، به نام خداوند ما عیسا مسیح صادر کرده‌ام. وقتی شما گرد هم می‌آیید و من در روح بین شما هستم، و با حضورِ قدرتِ خداوند ما عیسا، این مرد را به شیطان بسپارید تا با نابودیِ نفسِ گناهکار، روح در روز خداوند عیسا نجات یابد. افتخار شما به هیچ روی صحیح نیست. آیا نمی‌دانید که اندکی خمیرمایه می‌تواند تمامی خمیر را ورآورد؟ پس خود را از خمیرمایهٔ کهنه پاک سازید تا خمیر تازه

باشید، چنان که به راستی نیز بی‌خمیرمایه‌اید. زیرا مسیح، برّهٔ پَسَخ ما، قربانی شده است.» (اول قرنثیان ۵: ۷-۱)

پولس در اینجا بازگشتی می‌کند به بحث دربارهٔ تم و مفهوم مرکزی عشای ربانی. جشن پَسَخ، پیرامون ذبح یک برّه جهت قربانی می‌چرخد. به همین شکل، عیسا برای ما همان برّهٔ بی‌عیب است. همانطور که نخستین پَسَخ نشانهٔ آزادی اسرائیل از بردگی مصر بود، مرگ و قربانی عیسا نیز که محور اصلی شام خداوند یا عشای ربانی است، معرف و نشان رهایی ما از بردگی گناه است.

جشن‌های دیگری نیز وجود دارد: مانند عید نوبرها، هفته‌ها، عید شیپورها، روز کفار و عید آلاچیق‌ها. با این وجود این جشن‌ها تنها سایه‌ای از جنبه‌هایی به مراتب کامل‌تر از زندگی مسیحی ما هستند. به طور خلاصه، پَسَخ، جشن نجات بود. بنابراین پولس در نوشته‌اش، این جشن را به ورود ما به پادشاهی خدا ارجاع می‌دهد. او خاطرنشان می‌سازد که پَسَخ را نمی‌توانست با «خمیرمایهٔ کهنه، یعنی خمیرمایهٔ بدخواهی و شرارت جشن گرفت». بنابراین این طرز فکر که او یک نوایمان است، استدلالی اشتباه است؛ هم برای او و هم برای ما. اغلب این توجیهی منطقی برای نادیده گرفتن خطای کسی است که مرتکب گناه شده؛ اما این عمل، گمراه کننده و فریبنده است، زیرا هیچ جایی برای گناهی دانسته و آگاهانه در کلیسا وجود ندارد. (من در فصل بعد به مفاهیم «گناه آگاهانه»، و «به دام گناه افتادن» خواهم پرداخت). به علاوه باید توجه کرد که پولس می‌گوید ارتکاب گناه این مرد، شبیه خمیرمایه است. خمیرمایه، ماده‌ای است که هنگام پخت خمیر نان پخش شده و موجب ورآمدن آن می‌گردد. خدا در ارتباط با عید پَسَخ، به قوم اسرائیل قویا هشدار داده بود که:

«تا هفت روز نان بی خمیرمایه بخورید. همان روز اول خمیرمایه را از خانه هایتان بزدايید، زیرا از روز اول تا روز هفتم هر که چیزی با خمیرمایه بخورد، باید از میان اسرائیل منقطع شود.» (خروج ۱۲: ۱۵)

عبارت «منقطع شود» نیز بسیار قاطعانه است و تفاوتی با تعلیم پولس ندارد. خدا این فرمان را صادر کرد تا هم به اسرائیل و هم به ما نشان دهد که وقتی وارد رابطه با او می‌شویم، نمی‌توان به هیچ کس جایی برای گناه داد. همه می‌بایست از سرپیچی آگاهانه نسبت به کلام خدا توبه کنند، در غیر این صورت خمیرمایهٔ گناه را حمل می‌کنند و عواقبش گریبان اجتماعشان را می‌گیرد.

در تفسیر این موضوع آمده:^{۱۵}

«پولس تاکید می‌کند (با استفاده از کلمه امری در زبان یونانی) که تنها از طریق یک بخش کوچک در کلیسا یا به واقع یک فرد، اگر به شرارت رسیدگی نشود، به شکلی اجتناب‌ناپذیر، آهسته اما قطعی در تمام جامعه پخش می‌شود. مورد گناه عامدانه در کلیسا می‌تواند اثرات بسیار جدی داشته باشد. گناهی که در کلیسا به آن رسیدگی و با آن برخورد نشده، درست مثل خمیرمایه در تمامیت آن کلیسا تسری یافته و به شکلی جبران‌ناپذیر آن را تغییر می‌دهد.»

من تنها با یک نکته در این تفسیر مخالفم. با تحقیق درباره خمیرمایه دریافتم که نه به آهستگی، بلکه به سرعت پخش می‌شود. اما حقیقت غیرقابل تردیدی که در این تفسیر دیده می‌شود، این است: شرارت «قطعا» درون جماعت پخش می‌شود. آیا این بدان معناست که باید از ورود هر فردی به جماعتمان با این فرض که ممکن است مرتکب گناه شود یا گناه می‌کند، ممانعت کنیم؟ مطلقا نه! ممکن است بی‌ایمانان بسیاری در جماعت‌های ما وجود داشته باشند، اما اعضای کلیسا نیستند، و به علاوه نباید کاری کنیم که فکر کنند پیش از آن که از گناهان آگاهانه خود توبه کرده و تمام زندگیشان را به عیسای مسیح بسپارند، عضو کلیسا و بدن خداوند هستند. پولس این نکته را کاملا روشن می‌سازد:

«در نامه پیشین خود، به شما نوشتم که با بی‌عفتان معاشرت نکنید. اما مقصودم به هیچ‌روی این نبود که با بی‌عفتان دنیا یا با طمع‌ورزان یا شیادان یا بت‌پرستان معاشرت نکنید، زیرا در آن صورت می‌بایست این جهان را ترک گوئید.» (اول قرنتیان ۵: ۹-۱۰)

به عنوان پیروان مسیح، به ما فرمان داده شده که به دنیا و نزد افرادی که در آن هستند، برویم و از آنها دعوت کنیم تا به جماعت‌هایمان بپیوندند و کلام خدا را بشنوند، اما اجازه نداریم در مورد حقیقت مصالحه و مسامحه کنیم و درباره شرایط روحانی آنها، نسخه‌ای محدود از حقیقت عرضه نماییم. ما باید دائما نزد بی‌ایمانان برویم، با آنها غذا بخوریم، دوست شویم و دوستشان داشته باشیم؛ درست همانطور که عیسا چنین می‌کرد. با این وجود پولس در مورد کسی که معترف است یک ایماندار است، مطلبی یک سر متفاوت می‌گوید:

«اما اکنون به شما می‌نویسم که با کسی که خود را برادر می‌خواند، اما بی‌عفت، یا طماع یا بت‌پرست یا ناسزاگو یا میگسار و یا شیاد است، معاشرت نکنید و با چنین‌کس حتی همسفره مشوید.» (اول قرنتیان ۵: ۱۱)

واضح است پولس درباره ایمانداری که در دام گناه افتاده، صحبت نمی‌کند، بلکه مقصود او کسی است که خود را ایماندار می‌خواند اما از روی عادت گناه می‌کند.

چرا پولس به عنوان پدر کلیسا در این رابطه چنین محکم صحبت می‌کند؟ در واقع این گواه محبت راستین او نسبت به کلیساست. او نمی‌خواهد ظاهراً به خاطر حفاظت از ایماندارانی که پیوسته گناه می‌کند، کلیسا را در رنج و مجازاتی عظیم گرفتار ببیند. اینطور به قضیه نگاه کنید که اگر کسی یک بیماری بسیار مُسری داشت - به نوعی که می‌توانست از طریق هوا به هر کسی که در مجاورت اوست، سرایت کند، جامعه چه باید می‌کرد؟ آنها قطعاً بیمار را قرنطینه می‌کردند. این کار، جامعه بزرگ‌تر را از ابتلا به بیماری محافظت می‌کرد. در صورت عدم این کار، بیماری همانند آتشی سرکش پخش می‌شد و کل جامعه را مبتلا ساخته و پیامدش گریبان همه را می‌گرفت. چه پیامدهایی را می‌توان متصور شد؟ بیکاری، از دست رفتن نیروی تولید و کاهش بهره‌وری، تعلیق خدمات اجتماعی، بحران اقتصادی و مواردی از این دست که البته کم هم نیستند.

پولس در ادامه دربارهٔ این مرد که پیوسته مرتکب گناه می‌شود، می‌گوید:

«این مرد را به شیطان بسپارید تا با نابودیِ نفس گناهکار، روح در روز خداوند عیسا نجات یابد.» (اول قرنتیان ۵: ۵)

این برادر در صورت عدم تغییر و توبه، در خطر گم‌شدگی و مرگ ابدی است. به همین دلیل من دو پاراگراف قبل‌تر، از عبارت «ظاهراً به خاطر حفاظت» استفاده کردم. حقیقت این است که اگر اجازه دهیم کسی آگاهانه و عامدانه گناه کند و در جماعت بماند، خطرش به مراتب بیشتر است؛ زیرا او تصور می‌کند در جای درستی با خدا قرار دارد و گم‌گشتگی خود را خیلی دیر و در روز داوری کشف خواهد کرد. ممکن است سختی‌هایی که این شخص بیرون از حفاظت الهی با آنها روبه‌رو خواهد شد، موجب شود او را به خود آورده و با تمام قلب و جان نزد عیسا بازگشت نماید؛ و این دقیقاً همان چیزی است که در ارتباط با این مرد رخ داد (توضیح آن در رسالهٔ دوم پولس به قرنتیان آمده است). سختی، راهی برای بیدار ساختن ماست؛ درست همانند داستان پسر گمشده. او با دیدن ثمرات گناه خود، به خانه بازگشت. اگر پدر، هنگامی که او در گناه بود، او را تأیید کرده و همچنان برایش پول می‌فرستاد، ممکن نبود پسر به درکی از وضعیت طغیان‌گر خود برسد.

ارادهٔ تو چنان که در آسمان است...

اجازه دهید به موضوع اصلی بازگردیم. در دو فصل پیشین، به وضوح دیدیم که بدنی واحد در مسیح هستیم و به عنوان یک بدن، هم از عطایا و مزایای فردی بهره می‌بریم و هم از گناه آگاهانهٔ یک عضو، رنج خواهیم برد.

در اینجا حقیقتی وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. متأسفانه اثرات اجتناب از این بحث، سال‌های درازی است که در بدن مسیح باقی مانده است. اگر همچنان به نادیده گرفتن این موضوع ادامه دهیم، پیامدهایش از بین نخواهد رفت. بیایید شجاع باشیم و مستقیم به سمتشان برویم. آسمان ما را به این کار تشویق می‌کند! ما خوانده شده‌ایم تا کلیسایی پیروزمند باشیم؛ بدن مسیح که با او تفاوتی ندارد و توقف‌ناپذیر است. بیماری، ضعف، فقر، فقدان منابع و باقی کارهای دشمن باید در برابر کلیسای خداوند سر تعظیم فرود آورند. ما خوانده شده‌ایم تا در اقتدار، حکمرانی کنیم و لبریز از قدرت شگفت‌انگیز آسمان، دشمنان آن را زیر پاهای خود به زانو درآوریم، و این کار را خواهیم کرد اگر از مواجهه با مسایل دشواری که ما را به دردسر انداخته، نترسیم. ما باید با شجاعت باور کنیم که ارادهٔ آسمان می‌تواند بر زمین به انجام رسد!

بخش عملی

این موضوع بسیار مهم است و متأسفانه در کلیساهای مدرن به ندرت بر این حقایق تأکید می‌شود. این مسأله را در نظر بگیرید که اولاً خدا شما را فراخوانده تا در آزادی از گناه زندگی کنید و تمام زندگی خود را تقدیم او نمایید. ثانیاً وقتی ایمانداران در این کار شکست می‌خورند، این نه تنها در زندگی خودشان تأثیر می‌گذارد، بلکه بر کل بدن نیز اثرگذار است.

وقت بگذارید و بر این موضوع و تمام جوانب آن تأمل نمایید. اجازه ندهید این حقایق، صرفاً عقیده و ایدهٔ خوبی باشند، بلکه در راستای آن گام بردارید. در آنها تأمل و تفکر نمایید. در ارتباط با این حقایق دعا کنید و برای خودتان از خدا درباره‌اش درخواست نمایید. بگذارید وارد اعماق وجودتان شود و همان اندازه که برای پولس اهمیت داشت، برای شما نیز مهم باشد.

عامل دگرگونی باشید

من یکی از افراد نسل خود هستم که در ارتباط با رابطه شخصی با عیسا بیش از مفهوم یک تن بودن همه ما ایمانداران صحبت کرده‌ام. در واقع، اخیرا این حقیقت درباره کلیسا برایم ملموس و روشن‌تر شده است. اشتباه برداشت نکنید، قطعاً در گذشته بخشی از این حقیقت را درک کرده بودم، اما به وسعت درکی که امروز دارم، نبود.

در همان حال که روح‌القدس، آگاهی مرا نسبت به این حقیقت بیدار می‌ساخت، اغلب به نیروهای هوایی، زمینی و دریایی آمریکا که به SEAL معروف هستند، فکر می‌کردم.

دوستی دارم که عضو این جنگجویان نخبه و برجسته است. او پانزده سال جزو نیروهای SEAL بوده و اخیراً به عنوان مربی آموزشی این نیروها مشغول به کار است. پس از چندین بار تأمل درباره حقیقت بدن مسیح، تصمیم گرفتم که با او تماس بگیرم. می‌دانستم که این نیروها، گروهی بسیار نزدیک از برادران هستند، لذا می‌خواستم در این باره بیشتر تحقیق کنم. با او تماس گرفتم و نخستین پرسش‌م این بود: «سیل‌ها چطور به یکدیگر نگاه می‌کنند و با هم تعامل دارند؟ چطور توانسته‌اند چنین جامعه در هم تنیده‌ای ایجاد کنند؟ و چه ویژگی‌ای در آموزش آن‌ها وجود دارد؟»

نخستین جمله او این بود: «آخرین چیزی که یک سیل به آن فکر می‌کند، خودش

است!»

از این که صریح و مستقیم رفت سر اصل مطلب، خیلی خوشم آمد. می‌دانستم برایم این تماس تلفنی روشنگر است و مخاطبم بی‌پرده صحبت می‌کند، لذا ساکت ماندم تا او ادامه دهد.

او چنین ادامه داد: «ما برای برادرمان بیش از خودمان ارزش قائلیم. ما هیچ وقت مجبور نیستیم نگران پشت سرمان باشیم، زیرا می‌دانیم برادر سیل ما این وظیفه را انجام خواهد داد.»

در این لحظه شروع کرد به موعظه کردن:

«اگر به باب ۶ افسسیان نگاه کنی، درمی‌یابی که اسلحه خدا جلوی فرد را می‌پوشاند و پوششی برای پشت سر ما ندارد. علتش این است که خدا می‌خواهد هر کدام از ما همانند افراد سیل عمل نماییم و برادر خود را با این تفکر که یک واحد و یک بدن هستیم، پشتیبانی کنیم. اگر این گونه عمل نکنیم، تنها یک نفر برای محافظت از پشت سرم باقی می‌ماند، خودم. اما اگر همه، همانند یک تیم عمل کنیم، همه اعضای تیم در جوخه، پشت سر مرا پوشش می‌دهند.»

او ادامه داد:

«به عنوان یک تفنگدار سیل، هر کاری که می‌کنم به خاطر جان برادر کناری‌ام است. ما باور داریم که این اصلی‌ترین هسته وجودی ماست. ما تعلیم می‌یابیم که به خودمان نه به عنوان افرادی مستقل و منفرد، بلکه همچون یک واحد فکر کنیم. اگرچه هر کدام در بخش تخصصی خود نظیر انفجار، ارتباطات، تک‌تیرانداز، بهیار، کار با جنگ افزار، نفوذ و نظایر آن تعلیم می‌یابیم، اما همانند یک واحد عمل می‌کنیم. وقتی به عملیات می‌رویم، هرگز این ذهنیت را نداریم که ممکن است بعضی از ما بازنگردند، یا شاید فقط چهل درصد گروه باز گردند. خیر، نگرش ما این است که صد در صد ما می‌رویم و صد در صد ما بازمی‌گردیم.»

من مجذوب توضیحات او شده بودم. بالاخره پرسیدم: «چطور این نگرش را به افرادتان تعلیم می‌دهید؟»

او پاسخ داد:

«شما نمی‌توانید! دوره آموزشی شش ماهه سیل، به عنوان دشوارترین دوره سخت آموزشی ارتش شناخته می‌شود و به همین دلیل است که نود درصد داوطلبین که در برنامه سیل ثبت نام کرده‌اند، انصراف می‌دهند. باقی ماندگان، واحدی کارآموده و از نظر فردی بسیار مجهز هستند. هر کدام ارزش برادرش را بالاتر از خود می‌داند و حاضر است برای علتی بزرگتر از خودش بمیرد.»

سپس گفت: «جان، اگر کلیسا هم چنین نگرش و رفتاری داشت، چه اتفاقی می‌افتاد؟» متأسفانه فقط می‌توانستم با او موافق باشم. اما حقیقت این است که ما

پتانسیل رسیدن به این هدف را داریم. این بخشی کاملاً واقعی از طبیعت الاهی است که به محض تولد تازه در ما قرار می‌گیرد. موعظه‌ها و تعالیمی که دریافت می‌کنیم، در واقع دوره آموزشی ما هستند که باید این نگرش را در ما ایجاد کرده و آن را برایمان برجسته سازند. اما اگر فقط یک انجیل بازاری و مصرف کننده را موعظه کنیم، تنها یک چیز غلط را گسترش می‌دهیم؛ تمایلات جسم باز خریداری شده‌مان. به همین دلیل است که وضع کلیساهای مدرن ما این گونه است. بسیاری از ما به جای چالش فقط به دنبال تشویق و شور و شوقیم. ما در حال از دست دادن چیزهای بسیاری هستیم.

دوست من یک رزمنده است، اما ضعف کلیسا را در عصر مدرن درک کرده. او می‌داندست که اگر یکی از افراد جوخه سیل ضعیف باشد، مسامحه‌کاری کند، و یا پُست خود را ترک نماید، همه اعضای تیم به یک گروه آسیب‌پذیر بدل می‌شوند، و یا حتی ممکن است به خاطر کاهلی یا عدم کفایت هم‌رزمشان بمیرند. آنچه در تفکر دوست من عجین شده، همان چیزی است که باید در ذهنیت اعضای بدن مسیح کاشته شود.

عامل تغییر باشید

آیا جنبه مثبتی هم در بحث‌های ما وجود دارد؟ قطعاً با خدا همیشه چنین جنبه‌ای وجود دارد! دریافته‌ام که می‌توانید حقایق فصول قبلی را با دیدی منفی بنگرید و یأس و ناامیدی‌تان فزونی یابد. اگر صرفاً بر این حقیقت متمرکز باشید که چطور عمل دیگران می‌تواند اثر مصیبت‌باری بر زندگیتان بگذارد، باید گفت حق دارید، واقعاً ناامیدکننده است! اما علت تأکید بر روی این حقایق این است که شاهد مشارکت بیشتر خود باشیم و تمام عظمت و قدرت قیاس‌ناپذیر خداوند را به شکلی که در نسل خود شاهد نبوده‌ایم، تجربه نماییم. خلاصه کلام این که، شما می‌توانید عامل دگرگونی باشید. اگر این تغییر از من و شما شروع نشود، چطور می‌توانیم انتظار تغییر داشته باشیم؟ خدا ما را خوانده تا عامل و بنیان تغییر باشیم!

آیا تا به حال متوجه شده‌اید وقتی کسی که وجدان حساسی دارد، اما در رفتار و ظاهر تا حدی سرکش است و ناگهان مجبور به پذیرش مسئولیت زندگی دیگران می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟ اغلب این مسأله موجب می‌شود بهترین خصائل فرد بروز پیدا کند! به عنوان مثال، یک مادر جوان را در نظر بگیرید. وقتی مجرد بود، اغلب سرکش بود و رفتارها و کارهایش اندکی نابخردانه و گاهی احمقانه بود. رفتارهای او تنها بر زندگی خودش اثر می‌گذاشت و تأثیری بر زندگی دیگران نداشت. اما اکنون او عاشق شده، ازدواج می‌کند و صاحب فرزند می‌شود. حال به یکباره این دختر

خارج از کنترل، تبدیل به فردی منطقی می‌شود. او می‌داند اگر به همان حماقت‌ها، آشوبگری‌ها و زندگی پرخطرش ادامه دهد، این رفتارها دیگر نه فقط بر زندگی خودش، بلکه بر زندگی همسر و فرزندش هم که دوستشان دارد، اثر خواهد گذاشت. این همان چیزی است که باید برای اغلب ما در ارتباط با کلیسا رخ دهد. باید دیگران را عمیقاً دوست داشته باشیم. باید دریابیم که قطعاً ما تنها کسی نخواهیم بود که متأثر از نافرمانی از کلام خدا خواهد شد. ما جزوی از یک بدن هستیم! شاید به همین دلیل باشد که پولس در میانه بحث شام خداوند، این مطلب را به کلیسای قرنتس می‌نویسد:

«همه چیز جایز است، اما همه چیز مفید نیست. همه چیز رواست، اما همه چیز سازنده نیست. هیچ کس در پی نفع خود نباشد، بلکه نفع دیگران را بجوید.» (اول قرنتیان ۱۰: ۲۳-۲۴)

پولس یک بار دیگر همین موضوع را به کلیسای فیلیپی می‌نویسد:

«هیچ کاری را از سرِ جاه طلبی یا تکبر نکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید.» (فیلیپیان ۲: ۳، ۵)

این همان طرز تفکری است که عیسا داشت، همان چیزی که او را برانگیخت تا بیاید و زندگی‌اش را برای ما بدهد. او می‌توانست خودش را نجات دهد. او می‌توانست لشگری از فرشتگان را فراخواند تا او را از دست شکنجه‌گرانش برهانند، اما آنچه در فکر او بود، ما بودیم. او خوبی و سعادت ما را بیشتر از آسایش خود می‌خواست. خبر خوش این است که وقتی ما هر کدام شخصا در اطاعت نسبت به کلام خدا قدم برمی‌داریم، در نهایت خودمان برکت خواهیم یافت. شاید از میان ناآرامی‌ها عبور کنیم و حتا به خاطر ناطاعتی برخی در بدن، با مشکلاتی روبه‌رو شویم، اما در نهایت کامیاب خواهیم شد.

ایلیا نمونه‌ای از چنین رنج و صدماتی به خاطر رفتارهای دیگران است. به خاطر گناه اخاب و ایزابل و بی‌تفاوتی قوم اسرائیل، سال‌ها هیچ بارانی بر زمین نباریده بود. ایلیا برخلاف مردم در دوران حکمرانی داوود و سلیمان به قدر کافی غذا نمی‌خورد. بلکه در عوض سال‌ها از نان و گوشتی که کلاغ‌ها برای او می‌آوردند، می‌خورد، این جالب نبود! یک رژیم غذایی یکنواخت، بدون سبزیجات، عسل، آبنیوه یا چیزهای لذیذ دیگری که در زمان فراوانی در دسترس بود. این دوران سختی برای او بود، آنهم به خاطر عمل و رفتار دیگران. اما ایلیا بخشی از یک قوم، یک ملت و یک بدن بود. اطاعت و سرسپردگی او در نهایت موجب دگرگونی شد و باران بارید. اطاعت او قومی را برکت داد و او خود نیز شخصا برکت یافت.

عهد صلح

اگر به یکی دیگر از ماجراهای پیش از زمان ایلیا نگاه کنیم، باز می‌بینیم بسیاری، به واسطهٔ عمل برخی صدمه دیدند. قوم اسرائیل در این واقعه در بیابان و در شطیم اقامت گزیده بودند. در کلام می‌خوانیم:

«قوم»^{۱۶} [بعضی از مردان] با دختران موآب زناکاری آغاز کردند. ایشان قوم را به قربانی‌های خدایانشان دعوت می‌کردند، و قوم می‌خوردند و خدایان ایشان را پرستش می‌کردند. بدین سان اسرائیل به بَعْلِ فِعُور پیوستند، و خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد. (اعداد ۲۵: ۱-۳)

در اینجا می‌بینیم که موضوع گناه همهٔ قوم نیست، بلکه گناه برخی از آنهاست، هرچند که ممکن است این برخی، عدهٔ زیادی باشند. خدا به قومش گفته بود که خدایان غیر را نپرستند، با زنان بیگانه نیامیزند و مرتکب بی‌عفتی نشوند. اما ناطاعتی این مردان، داوری خدا را بر کل قوم می‌آورد. در اینجا نیز می‌بینیم که نه فقط افراد خطاکار، بلکه همه تحت تأثیر این داوری قرار می‌گیرند.

«خداوند به موسا گفت: همهٔ روسای قوم را گرفته، ایشان را در حضور خداوند زیر آفتاب به دار آویز تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.» (اعداد ۲۵: ۴)

باز می‌بینیم که روسای قوم (برخی) موجب مشتعل شدن شدت خشم خدا علیه قوم اسرائیل می‌گردند. آنها یک ملت، یک قوم و یک بدن بودند. تقریباً همان زمان که موسا به داوران، فرمان مجازات روسا را صادر می‌کرد، یک مرد اسرائیلی به نام «زمری» در جلوی چشمان قوم و موسا، زنی مدیانی به نام کوزبی را به چادر خود برد. این یک نافرمانی آگاهانه و غیر قابل پذیرش از کلام خدا بود. فینحاس پسر العازر و نوه هارون بلافاصله نیزه خود را برداشت و دیده و با فرو کردن نیزه بر تن هر دو با یک ضربت، آن دو را مجازات نمود. در ادامه می‌خوانیم: «و بلا از سر بنی اسرائیل رفع شد، با این حال آنان که در اثر بلا مردند، بیست و چهار هزار تن بودند.» (اعداد ۲۵: ۸-۹) باز می‌بینیم که بسیاری مردند، بسیاری صدمه دیدند، بسیاری از عمل برخی، متأثر شدند. قوم در نظر خدا یک تن محسوب می‌شد.

سپس خدا می‌گوید: «فینحاس پسر العازر، پسر هارون کاهن، غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید، زیرا با غیرت من در میان ایشان به غیرت آمد، تا بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم.» (اعداد ۵۲: ۱-۱۱) غیرت فینحاس، همانند غیرت

۱۶ در ترجمهٔ مورد نظر نویسنده، به جای واژهٔ «قوم» در همه جا، واژهٔ «بعضی» یا «آنان» آمده است و به عدهٔ کمی از مردان اسرائیلی اشاره دارد.

خدا بود؛ یعنی خیریت تمام قوم. فینحاس، کسی بود که موجب دگرگونی در جهت نیکویی و خیریت قوم گردید.

پولس کسی بود که همان غیرت و آتش خدا را برای کلیسای قرن‌تس داشت. او کسی بود که به واسطهٔ برخورد شجاعانه‌اش در راستای حقیقت، موجب دگرگونی شد. او کلام خدا را که همان شمشیر روح است، به دست گرفت و آن را بر پیکر عمل مردی که در بی‌عفتی زندگی می‌کرد، فرو کرد. در عهد عتیق، با نیزه‌ای واقعی طرفیم، اما امروزه در عهد جدید، این نیزه زمانی متجلی می‌شود که ما شجاعانه می‌ایستیم و حقیقت را می‌گوییم، آنهم حتا زمانی که دیگران گوش‌های کر و چشمان کورشان را از گناهان واضح و معروف یک نفر و یا گروهی از جماعت کلیسا به سوی دیگر می‌چرخانند و بدان بی‌توجه‌اند.

آخرین کسی که پولس درباره‌اش فکر می‌کرد، خودش بود. عمل او، تفاوتی با دوست من در گروهان سیل‌ها نداشت. او خیریت و خوبی دیگران را مقدم بر آسایش و محبوبیت خود قرار داده بود. او حتا خطر طردشدن کامل از جانب کلیسای قرن‌تس را به جان خریده بود. او برایشان غیرت داشت، حتا اگر این باعث می‌شد هرچه عشق او به آنها بیشتر می‌شد، عشق آنها به او کمتر گردد.

فینحاس به خودش اهمیتی نمی‌داد، او می‌دانست ممکن است به خشونت، واپس‌گرایی، نداشتن شفقت، بنیادگرایی افراطی، اُمل بودن و یا سنت‌گرایی متهم شود. او تنها کسی بود که این کار را کرد و هیچ کس حرکتی از خود نشان نداد. مردم چه فکری می‌کردند، چه می‌گفتند یا واکنش‌شان چه بود؟ هیچ یک از اینها مهم نبود. مزمورنویس می‌نویسد او برای خدا و آنچه برای خدا مهم بود، یعنی قومش غیرت داشت. او جامعه خود را دوست داشت. او مأمور تغییر و دگرگونی بود!

حال ببینید خدا دربارهٔ او چه می‌گوید:

«اینک من عهد سلامتی خود را به وی می‌بخشم، که برای او و برای نسل او، پس از او، عهد کهنات جاودان خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور بود و برای بنی‌اسرائیل کفاره کرد.» (اعداد ۲۵: ۱۲-۱۳)

این اعلان در طی سال‌ها مطالعهٔ کتاب مقدس، برایم برجسته بوده. نه فقط موسا آن را می‌نویسد، بلکه مزمورنویس هم مدت‌ها بعد بر این پاداش تأکید می‌کند.

«آنگاه فینحاس ایستاد و میانجیگری کرد، و طاعون بازداشته شد. و این برای او پارسایی محسوب گشت، نسل اندر نسل تا ابدالابد.» (مزمور ۱۰۶: ۳۰-۳۱)

به یاد می‌آورم وقتی برای نخستین بار دیدم برای این مرد جوان که خطر ایستادگی برای خشنودی خدا را به جان خریده بود، چه پاداش عظیمی منظور شده،

تا چه اندازه دچار بهت و حیرت شدم. نه فقط یک پاداش موقت، بلکه پاداشی ابدی که با عهد خدا مُهر شده بود. خدا هرگز عهد خود را نمی‌شکند. این پاداش آنقدر عظیم بود که نه فقط بر خود او، بلکه بر همه فرزندان و فرزندان فرزندان تا همه نسل‌های پس از او، یعنی ما نیز، اثر گذاشت! تمامی نسل‌های بعدی به خاطر اراده او برای دفاع و ایستادگی از آنچه که در نظر خدا درست بود، پاداش می‌یابند.

وقتی نمونه فینحاس را دیدم، با خود عهد کردم که همواره حقیقت را بگویم؛ حتا اگر نتیجه‌اش همانند پولس، از دست دادن محبوبیت و عشق دیگران باشد. به واسطه این تصمیم می‌توانستم پاداش عظیمی نه فقط برای خود، بلکه در زندگی لیزا، پسرانمان و تمام نسل آنها شاهد باشم. این عهد سلامتی بود که هرگز شکسته نمی‌شد؛ برکتی پایدار از نسلی به نسلی دیگر.

در نتیجه برایم بسیار مسرت‌بخش است که می‌بینم پسرانم با چه اشتیاقی خدا را خدمت می‌کنند. در سال‌هایی که آنها بزرگ می‌شدند، من حداقل نیمی از سال را برای خدمت انجیل، دور از خانه بودم. اما به نظر می‌رسد وعده‌های خدا در عهد سلامتی برای آنانی که عاملان تغییرند، از فرزندانمان حفاظت کرده است. من همین برکت را برای نوه‌هایمان نیز انتظار می‌کشم.

آیا چنین برکتی در حقایقی که بررسی کردیم، وجود دارد؟ بله. تا زمانی که شما صدای دگرگونی باشید و برای راه‌های خدا غیرت داشته باشید، آن هم زمانی که دیگران چنین نیستند، این عهد سلامتی است که نه تنها بر شما بلکه به نسل‌تان نیز وعده داده می‌شود.

آیا شما هم موافقید که به مراتب بهتر است به جای ساکت ماندن و نظاره گناهی که در جامعه ایماندار شیوع یافته و در تن آن می‌خلد، با شمشیر روح سخن بگوییم؟ برای من جواب واضح است، اما در مورد شما تصمیم را به خودتان واگذار می‌کنم.

بخش عملی

خبر خوشی برایتان دارم؛ ایستادن بر روی حقیقت، اگر مبتنی بر محبت نسبت به خدا و قومش باشد، شما را در شراکت با کسانی قرار می‌دهد که وعده جاودانه برکت را از جانب خدا یافتند که نه فقط آینده آنها، بلکه نسل‌شان را نیز در برمی‌گرفت.

آیا فکر می‌کنید کاری بزرگتر و مهم‌تر از این برای نوادگانتان می‌توانید انجام دهید؟ هیچ میراث دنیوی قادر نیست چنین اثری داشته باشد. پول، یکی دو نسل

بعد، مصرف می‌شود. هر چقدر دانش و خرد اندوخته باشیم، نمی‌توانیم تا نسل‌ها آن را انتقال دهیم. تنها میراثی که مبتنی بر وعده و فادارانه خدا باشد، می‌تواند تا بدین حد ادامه یابد.

می‌خواهید چه میراثی برای آیندگان خود باقی بگذارید؟ می‌خواهید در زمین چگونه از شما یاد کنند و در آسمان چگونه شما را بشناسند؟ کلید تحقق این آرزوها، چگونگی ایستادن شما بر محبت و حقیقت در طول عمر کوتاهاتان بر زمین است.

انگیزه

اخیرا، برای فرستادن پیغام با گوشی موبایل آیفونم به مشکل برخوردم. هر کاری برای رفع مشکل آن انجام دادم، از بستن اپلیکیشن گرفته تا خاموش و روشن کردن گوشی، اما مشکل همچنان برقرار بود و همه راه‌ها به خروج اجباری^{۱۷} از برنامه ختم می‌شد و گوشی کلاً کار نمی‌کرد. سپس کلی مراحل پیشرفته و پیچیده را امتحان کردم، اما انگار این مشکل ناشناس، قصد حل شدن نداشت.

این تجربه، تأییدی بود برایم که تا چه اندازه ما به گوشی‌های هوشمندمان وابسته هستیم و آنها در زندگی روزمره‌مان چقدر اهمیت دارند. این اتفاق دقیقاً زمانی رخ داد که پسر کوچکمان در هند در کنفرانسی سخنرانی داشت و کتاب‌های ما را بین رهبران و شبانان توزیع می‌کرد. او به مشکلی برخورده بود و سعی داشت برایم پیغام بفرستد، اما من به خاطر مشکل گوشی، موفق نشدم تا چند ساعت پاسخ پیغام‌های او را بدهم. پانزده دقیقه طول می‌کشید که یک یا دو جمله تایپ کنم و بعد ناگهان اپلیکیشن بسته می‌شد و هرچه تایپ کرده بودم، حذف می‌شد و من مجبور بودم این روند را بارها و بارها تکرار کنم. در نهایت، پس از چهار ساعت، پیغامی برایش فرستادم. می‌خواستم توضیحات بیشتری بدهم، اما نمی‌توانستم. لازم به گفتن نیست که بدجوری کلافه و ناامید شده بودم.

در نهایت گوشی را نزد یک تعمیرکار متخصص بردم که خیلی بیشتر از من از کارکرد آن اطلاع داشت. هرچند چند روزی برای حل مشکل تلاش کرده بودم، اما آنها ظرف پانزده دقیقه ریشه مشکل را پیدا کردند. پس از چند ساعت، گوشی

به خوبی کار می‌کرد و توانستم مانند سابق و بدون مشکل، پیغام بفرستم. سپس معلوم شد که من ناخودآگاه کاری کرده بودم که سیستم عملکرد گوشی را متوقف کرده بود.

چه می‌شد اگر من به دنبال حل مشکل نمی‌رفتم؟ چه می‌شد اگر برای مشورت با متخصص وقت نمی‌گذاشتم؟ در این صورت مجبور می‌شدم همچنان از تلفنی استفاده کنم که از سطح کارکرد خود فاصله زیادی داشت و به شکل تأسف باری، زمان زیادی را تلف می‌کردم. این وضعیت مانعی بر راه ارتباط من با خانواده، دوستان و همکارانم می‌شد.

اجازه دهید یک مرحله جلوتر برویم. تصور کنید که من هرگز پیغام فرستادن با گوشی را تجربه نکرده بودم. در واقع سی سال پیش اصلاً نمی‌دانستم «پیغام دادن»^{۱۸} چیست؛ چه برسد به داشتن تلفن هوشمند. حتا همین صد سال پیش، تلفن بین قاره‌ای هم وجود نداشت. مسلماً آن روزها از این که بتوانم با یک تلاش چندساعته پیغامی کوتاه به پسر در هند بفرستم، به وجد می‌آمدم. هر ارتباطی بهتر از نداشتن هرگونه ارتباطی بود.

اگر نمی‌دانستم چه چیزی در اختیار دارم، تا این اندازه به دنبال پیدا کردن راه‌حل و عبور از مشکلاتی نبودم که راهم را سد کرده بودند. اما من مزایای آیفونم را تجربه کرده بودم. لذا این آگاهی من بود که سطح استیصال و سرخوردگی‌ام را تا این حد بالا برده بود. بدون آگاهی از پتانسیل خود، شاهد فقدان اشتیاق و تلاش برای رسیدن به چیزی خواهیم بود. بسیاری از ما، برخلاف دوستم، از قدرت واحد سیل ایالات متحده بی‌خبریم. آیا می‌توانید تصور کنید که اگر او با نقصانی در گروهبانش مواجه می‌شد که به شکست می‌انجامید، چه می‌کرد؟ او فقط دچار تشویش نمی‌شد، بلکه ممکن بود بمیرد.

بیایید بازگردیم به داستان عهد عتیق، آیا می‌توانید خشم اسرائیلیان را نسبت به عَخان تصور کنید؟ آنها موفقیت عظیمی در نبرد اریحا به دست آورده بودند. اما پس از نبرد عای، در خاکسپاری سی و شش تن از دوستان نزدیکشان شرکت کردند و خانواده سربازان مرده را تسلی دادند.

آیا می‌توانید سرخوردگی پولس را در دیدن رنج وحشتناکی که کلیسای محبوبش -قرنتس- در نتیجه کریپتونایت روحانی تحمل می‌کرد، ببینید؛ پیامدی که گریبان کلیسا را گرفته بود؛ یعنی ضعف، بیماری و مرگ زودهنگام؟ او به خوبی از پتانسیل آنها آگاه بود، اما خودشان نسبت به ظرفیت شان کور بودند. خیریت و امتیازات فردی، بر خیریت بزرگتر جامعه چربیده بود.

شما چطور؟ دربارهٔ جامعهٔ مسیحی‌ای که عضو یا بخشی از آن هستید، چه می‌توانید بگویید؟ تصور می‌کنم که علت خواندن این پیغام چالش‌برانگیز، این است که عمیقاً می‌دانید برای مسیحیان چیزهای بیشتری وجود دارد که باید آن را تجربه کنند. خدا این میل را در قلب شما نهاده است. شما بیشتر از آن که در اندیشهٔ اجتناب از دردسرهای موقت و گذرای ناشی از حقیقت باشید، مشتاقید که از تمام حیاتی که در حضور اوست، بهره‌مند شوید و شاهد یک دگرگونی پویای روحانی در جامعهٔ خود باشید.

نور تو آمده است

دو منفعت بزرگ در مطالعهٔ این کتاب وجود دارد؛ نخست این که به طور قابل ملاحظه‌ای اثربخشی جماعت شما را بالا می‌برد و دیگر این که شما را به طور مشخصی ارتقا داده و باعث می‌شود ثمرات بیشتر، کارایی بالاتر و صمیمیت عمیق‌تری با خدا داشته باشید. (تا اینجا تمرکز ما بر جامعه بود، اما در نهایت تمرکز خود را بر شما به عنوان یک فرد معطوف خواهیم کرد.)

دید ما برای جماعت کلیسایی‌مان چه باید باشد؟ همانند مثال گوشی تلفن همراه من، پاسخ به این پرسش نیز سوخت و نیروی محرکه‌ای است برای انگیزه و اشتیاق ما در ادامهٔ جستجو و اصلاح چیزی که ما را از رسیدن به پتانسیل واقعی‌مان بازداشته است.

اشعیا چنین نبوت می‌کند:

«برخیز و درخشان شو، زیرا که نور تو آمده، و جلال خداوند بر تو طلوع کرده است. زیرا اینک تاریکی زمین را فرو خواهد گرفت، و ظلمت غلیظ قوم‌ها را خواهد پوشانید.» (اشعیا ۶۰: ۱-۲)

نخستین نکته‌ای که باید خاطرنشان سازم، این است که اشعیا در مورد آسمان صحبت نمی‌کند. همچنین روی سخنش سلطنت هزار سالهٔ عیسا نیست؛ یعنی دوره‌ای که عیسا به مدت هزار سال چنان که در کتاب مکاشفه توصیف شده، بر زمین حکمرانی خواهد کرد. همچنین این نبوت در ارتباط با آسمان و زمین جدید که پطرس و دیگر نویسندگان پیشگویی کرده‌اند، نمی‌باشد. خیر، بلکه او دورانی را توصیف می‌کند که تاریکی زمین را خواهد پوشانید. بنابراین این نبوت می‌تواند - و من باور دارم - که صحبت از دوران ما می‌کند.

بر طبق این نبوت، تاریکی غلیظ مردم را خواهد پوشانید؛ آن هم نه صرفاً در یک منطقهٔ جغرافیایی، بلکه سرتاسر زمین را در بر خواهد گرفت. ما در عصری زندگی می‌کنیم که تاریکی غلیظ‌تر می‌شود. ما بیشتر و بیشتر از قلب خالقمان منحرف

می‌شویم. صرفاً از خداناباوران، لادری^{۱۶} ها، و باورهای اینچنینی صحبت نمی‌کنم، بلکه مقصودم حتا بسیاری از کسانی است که بنا بر ادعایشان، مسیحی‌اند. این همان دورانی است که پولس به طور خاص درباره‌اش می‌گوید: «زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرا نخواهند داد، بلکه بنا به میل خویش، معلمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آنچه را که گوش‌هایشان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند.» (دوم تیموتائوس ۴: ۳) او سپس شکوه‌کنان می‌گوید: «و از گوش فرادادن به حقیقت رویگردان شده، به سوی افسانه‌ها منحرف خواهند گشت.» (آیه ۴)

اشعیا می‌گوید در این دوره زمانی، ایمانداران اصیل، می‌درخشند و برجسته خواهند بود. بیایید اینطور تصور کنید: اگر وارد اتاق تاریکی شوید و کلید برق را روشن کنید، تاریکی فوراً می‌رود. تاریکی نمی‌تواند بر نور غالب آید. آیا تا به حال چیزی از چراغ تاریک شنیده‌اید، یا جرقه تاریکی؟! طبیعتاً نه، چون فقط نورافشان، چراغ قوه یا جرقه نور وجود دارد. در واقع مهم نیست تاریکی چقدر غلیظ باشد، نور غالب آمده و تاریکی را بیرون می‌راند.

عیسا می‌گوید که ما نور جهان هستیم. باید بدرخشیم، باید قوی‌تر از تاریکی باشیم، اما این به چه معناست و چگونه باید باشد؟ بر طبق اشعیا، ما باید به شکلی بدرخشیم که بی‌ایمانان، جلال خدا را ببینند.

واژه عبری برای «جلال» Kabod است که به معنای ابهت، عظمت، درخشندگی، ثروت، قدرت، فراوانی، افتخار، شکوه، و وزین است. حال لحظه‌ای به آنچه گفتیم، بیاندیشید. وقتی کتاب مقدس صحبت از جلال خدا می‌کند، در واقع به شکوه، درخشندگی، عظمت، ثروت، قدرت، فراوانی و افتخار خدا اشاره می‌کند. تعریف آخر یعنی «وزین»، به این معناست که همه اینها نه به مقدار اندک، بلکه در کاملیت خود نمود می‌یابد. به عبارت ساده، جلال خدا، سنگینی عظمت خداست.

پولس می‌نویسد خدا این آگاهی را در دل‌های ما نهاده تا بتوانیم جلال خدا را بشناسیم. (دوم قرنتیان ۴: ۶) او در ادامه می‌نویسد:

«اما این گنجینه را در ظروفی خاکی داریم، تا آشکار باشد که این قدرت خارق‌العاده از خداست نه از ما.» (دوم قرنتیان ۴: ۷)

به عبارت «قدرت خارق‌العاده» دقت کنید. درخشش، شکوه، ثروت، قدرت، فراوانی، افتخار و عظمت خدا با تمام قدرتش در دل‌های ما تابیده و آن را منور ساخته است. به همین دلیل او می‌گوید این قدرت خارق‌العاده از خداست نه از خودمان. ما در اینجا صحبت از قدرت می‌کنیم؛ قدرتی که هر نوع تاریکی را که

۱۶ تجاهل گرایان، یا کسانی که معتقدند انسان قطعاً نمی‌تواند بداند خدا هست یا نیست.

در برابر مسیر مأموریت ما قد علم کند، می‌شکافد. وقتی هنگ تفنگداران سیل به مأموریت می‌روند، انتظار ندارند که شکست خورده بازگردند و معمولاً چنین هم نمی‌شود. ما نسبت به آنها وعده تضمین شده محکم‌تری در اختیار داریم که با قدرتی به مراتب بیشتر برای موفقیت پشتیبانی می‌شود!

من در باقی کتاب، به دفعات به جای «جلال خدا»، «عظمت او» را به کار برده‌ام تا کمک کند پیوسته درک روشنی از معنای آن در ذهن داشته باشیم. (اما در عین حال معانی دیگری را هم که در بالا توضیح دادم، در گوشه ذهن خود داشته باشید). اشعیا توضیح می‌دهد که جلال و عظمت خدا بر ما طلوع کرده، نه آن که بر ما نازل شده یا فرود آمده باشد. حال سوال این است که از کجا طلوع کرده یا برخاسته است؟ پاسخ، قلب ماست. بله، عظمت خدا از قلب ما طلوع کرده است. به خاطر داشته باشید که «ما این گنجینه را در ظروف خاکی داریم» (دوم قرن‌تیاں ۴: ۷).

بنابراین می‌پرسیم: «چرا عظمت شگفت‌آور او از طریق ما در جامعه‌مان تجلی نمی‌یابد؟ چرا بسیاری ضعیف یا مریض‌اند و حتا در جوانی می‌میرند؟ آیا به این خاطر نیست که ما تحت تأثیر کریپتونایت روحانی هستیم؟»

پتانسیل جماعت ایمانداران

پتانسیل مثبت اجتماع ایمانداران در هر جامعه‌ای چه اندازه می‌تواند باشد؟ بیایید کلیسای نخستین را در نظر بگیریم. در روز پنتیکاست، شاگردان که تعدادشان بالغ بر ۱۲۰ نفر بود، در اتاقی مخفی شده بودند. به ما گفته شده که آنها «یکدل» بودند. چه چیزی این اتحاد را ممکن ساخته بود؟ وقتی عیسا از مردگان قیام فرمود، او به حداقل پانصد نفر از ایمانداران گفت که به بالاخانه رفته و منتظر وعده پدر بمانند (اول قرن‌تیاں ۱۵: ۶ و لوقا ۲۴: ۳۳-۳۵ را بخوانید). چرا فقط ده روز بعد، ۱۲۰ نفر آنجا بودند؟ چرا همه آنها منتظر نماندند و چه بر سر ۳۸۰ نفر دیگر آمد؟ دیگر زکری از آنها به میان نیامده، تنها به استناد نوشته پولس به کلیسای قرنتس در سال ۵۶ پس از میلاد، می‌دانیم برخی از آنان زنده بودند. تنها چیزی که از آن مطمئنیم، این است که آنها برخلاف فرمان عیسا، منتظر دریافت وعده پدر در اورشلیم نماندند. (اعمال ۱: ۱-۱۵ را بخوانید.)

آیا ممکن است آنها فرمان خدا را یک امر اختیاری و صرفاً یک پیشنهاد خوب فرض کرده باشند؟ شاید هم فکر کرده‌اند اطاعت از این فرمان خیلی دشوار است؟ شاید هم باور داشتند که می‌توانند او را در حد توانشان خدمت کنند. من شخصا مطمئن هستم که حتا برخی از آنان رفته و قیام خداوند از مردگان را موعظه کردند. با این وجود، روح خدا که به عنوان روح جلال نیز معرفی شده است (اول پطرس

۴: ۱۴ را ببینید)، آنان را پر نساخت. تنها آن ۱۲۰ نفر بودند که با روح عظمت و بزرگی خدا تعمیم یافتند. چه چیزی آنها را یک ساخته بود؟ آنها مانند آن ۳۸۰ نفر، به انتخاب‌های شخصی خود نچسبیده بودند. من باور دارم که آنها مصمم به اطاعت از کلام خدا بودند و آن را به عنوان یک گزینه انتخابی نگاه نمی‌کردند.

جلال خدا (که شامل قدرت اوست) آنان را پر ساخت و در همان روز، بیش از سه هزار نفر تولد تازه یافتند. آنها پوستره‌های تبلیغاتی، آگهی در مجلات یهودی، استراتژی تبلیغاتی در شبکه‌های اجتماعی و نظایر آن را نداشتند. درواقع هیچ ملاقات و جلسه‌ای، برنامه‌ریزی نشده بود. اما عظمت خدا، خود را بر تمام شهر نمایان ساخت.

اندکی بعد، پس از این که مردی که لنگ مادرزاد بود، برخاسته و جست و خیز کنان وارد معبد شد، پنج هزار مرد دیگر بدون احتساب زنان و کودکان ایمان آورده و تولد تازه یافتند. نکته شگفت‌انگیز در این واقعه و ایمان خیل گسترده جماعت این است که پطرس و یوحنا حتا فرصت نکردند جماعت را به نجات دعوت کنند و پیش از آن که بتوانند کاری بکنند، بازداشت شدند! تمام شهر اورشلیم در غوغا و شور اتفاقی بود که رخ می‌داد. همه آنها صدای وزش بادی نیرومند را شنیدند. ساکنان شهر شنیدند که شاگردان به شکلی باشکوه، عظمت خدا را به زبان خودشان بیان می‌کنند و به زبانی سخن می‌گویند که آن را پیشتر نیاموخته‌اند. همه شاهد معجزات برجسته‌ای بودند که در نام عیسا انجام می‌شد.

چند روز، همه آنها در یک جماعت در حال دعا بودند که ناگاه مکانی که در آن جمع بودند، به لرزه درآمد. کتاب مقدس، بزرگنمایی نمی‌کند. اگر می‌گوید آن ساختمان به لرزه درآمد، می‌توانید مطمئن باشید که این اتفاق افتاد. در آنجا قدرتی عظیم وجود داشت؛ فراوانی و شفا از این ایمانداران جاری بود.

گزارش شده است که: «هیچ کس در میان آنها محتاج نبود...» (اعمال ۴: ۲۴) می‌بینیم که پطرس در خیابان‌های اورشلیم راه می‌رفت؛ آن هم نه یک خیابان، بلکه همه خیابان‌ها، و مردم، همه بیماران و مریضان را بر بسترها و تخت‌ها خوابانده، به میدان‌های شهر می‌آوردند تا فقط سایه پطرس از دور بر آنها بیفتد و کتاب مقدس می‌نویسد: «و همه شفا می‌یافتند.» (اعمال ۵: ۱۶) این عظمت خداست. مثل این است که ایماندارای در راهروی بیمارستان قدم بزنند و همه مریضان شفا بیابند.

کتاب مقدس همچنین به ما می‌گوید که زن و مردی در یکی از جلسات با دروغ گفتن به یکی از رسولان، بی‌حرمتی کردند و بلافاصله افتاده و مردند. گزارش این مرگ به سرعت در سرتاسر شهر پخش شد و ترس عظیمی بر همه کسانی که آن را شنیدند، مستولی شد، اما در عین حال مردم شاگردان را بسیار عزیز و محترم

می‌داشتند (اعمال ۵: ۱-۱۳ را ببینید). این ترس مقدس، مردم را پس نزد، بلکه جمعیت زیادی را به سمت آنها جذب نمود: «شمار بسیار فزون‌تری از مردان و زنان ایمان آورده، به خداوند می‌پیوستند.» (اعمال ۵: ۱۴)

این موضوع محدود به اورشلیم نبود. شاگردان عیسا با دلیری بشارت می‌دادند و مردم در سراسر شهرها نجات و شفا می‌یافتند. فیلیپس که یکی از هفت نفری بود که برای خدمت غذا دادن به بیوه زنان انتخاب شده بود، به شهری در سامره رفت. درباره او اینطور نوشته شده: «ارواح پلید نعره زنان از بسیاری که بدانها گرفتار بودند، بیرون می‌آمدند و شمار بسیار از مفلوجان و لنگان شفا می‌یافتند. از این رو شادی عظیمی آن شهر را فراگرفت.» (اعمال ۸: ۷-۸) حتا جادوگر شناخته‌شده‌ای به نام شمعون «از دیدن آیات و معجزات عظیم که به ظهور می‌رسید، غرق در حیرت بود.» (اعمال ۸: ۱۳) تمام شهر یا درباره عیسا شنیده بودند یا نجات یافته بودند.

در مورد واقعه دیگری می‌خوانیم که پطرس، مردی را که هشت سال زمینگیر و فلج بود، شفا داد. کتاب مقدس می‌نویسد که پس از این واقعه «با دیدن او، همه اهل کُده و شارون به خداوند روی آوردند.» (اعمال ۹: ۳۵) نه فقط یک شهر، بلکه دو شهر و مشخصاً نوشته شده: «همه اهل شهر»، نجات یافتند.

در یافا زنی به نام طابیتا از مرگ برخاست و اخبار در سرتاسر شهر پخش شد و باز می‌بینیم که همه شهر تحت تأثیر قرار گرفت. پطرس نیمه شب دستگیر شد، اما فرشته‌ای وارد این زندان به شدت امنیتی شده و او را در همان نیمه شب از زندان آزاد ساخت.

فرشته خدا هیرودیس پادشاه را زد، چون خدا را تجلیل نکرده بود و کرم‌ها بدنش را خوردند. عظمت و جلال خدا بر تاریکی‌ای که در سرتاسر آن سرزمین بود، می‌تابید. هیچ جایی برای فرار از نور نبود! معجزات، قدرت عظیم و نجات جان‌ها به شهرها و جوامع غیریهودی نیز گسترش یافت. در حقیقت در یک مورد چنین آمده: «همه سکنة ایالت آسیا، چه یهود و چه یونانی، کلام خداوند را شنیدند.» (اعمال ۱۹: ۱۰) صحبت از چند شهر یا حتا شهرهای زیاد نیست، بلکه تمام ایالت آسیاست و نکته مهم این که «همه» آن را شنیدند. آنها از شبکه‌های اجتماعی مانند فیسبوک، اینستاگرام، و توییتر بی‌بهره بودند. هیچ وب‌سایت، شبکه ماهواره‌ای، تلویزیون و یا رادیویی نداشتند. حتا اتومبیل و دوچرخه‌ای نداشتند که به راحتی دور هم جمع شوند! اما با این وجود همه سکنة ایالت آسیا کلام خدا را شنیدند! این چیزی است که در صورت اتحاد کلیسا رخ می‌دهد. یعنی زمانی که کلام خدا در جوامع مسیحی ما جایگاه ممتاز و برتر خود را بازمی‌یابد.

این عظمت الاهی بود که در کلیسای اولیه نمود می‌یافت. اما در فصل بعد خواهیم

دید که نقشه خدا برای نسل ما از این هم عظیم‌تر است. آنچه که آنها در کلیسای اولیه تجربه کردند، حتا به گرد پای عظمت الاهی و قدرتی نمی‌رسد که در بازگشت خداوند ما عیسی مسیح وجود دارد.

بخش عملی

وقتی معجزات باورنکردنی و شگرف عهد جدید را می‌بینیم، می‌توان خیلی ساده به این فکر افتاد که: «خب، خوش به حالشان، اما برای کسی چون من هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتد!» به همین دلیل پیغام این فصل بسیار مهم است. آن آیات و معجزات به خاطر خاص بودن آن افراد رخ نمی‌داد، بلکه علتش این بود که آن افراد معمولی به سادگی باور و اطاعت می‌کردند و در نتیجه، عظمت الاهی در میان آنها طلوع می‌کرد. اگر جلال خدا در بین آن افراد عامی، تحصیل‌نکرده، جوان، بی تجربه، معمولی، کوتاه فکر، و با مشاغلی پیش‌پاافتاده تجلی یافت، می‌توانیم مطمئن باشیم که هیچ استاندارد دنیوی ما را شایسته حمل عظمت آسمانی نمی‌سازد. تنها یک پرسش است که این امر را ممکن می‌سازد: «چقدر وفادارانه به کلام خدا ایمان داشته و از آن پیروی خواهیم کرد؟»

آیا باور دارید که می‌توانیم بار دیگر شاهد دیدن این معجزات و حتا بیشتر از آن باشیم؟ اگر کلیسایتان شروع به تجربه این معجزات کند، آیا بلافاصله در حالی که سر از پا نمی‌شناسید، خود نیز درگیر آن شرایط نمی‌شوید؟ آیا خواهان دریافت تمام آن چیزی هستید که خدا قصد دارد به شما بدهد؟ پاسخ این پرسش‌ها را همچون دعا به خدا ابراز نمایید. سپس از تمام مواردی توبه کنید که خود را به هر نحو، ناشایست و رد صلاحیت‌شده برای این نوع زندگی پر جلال دانسته‌اید. نگرانی‌های خود را به خدا بسپارید و برای تمام آن چیزی که او برایتان دارد، خود را تقدیمش کنید.

قدرت یگانگی

عیسا پیش از مصلوب شدن این فرصت را داشت که نه فقط برای همراهانش، بلکه برای همه ما دعا کند. او درخواست خود را اینچنین آغاز کرد: «درخواست من تنها برای آنها نیست، بلکه همچنین برای کسانی است که به واسطهٔ پیام آنها به من ایمان خواهند آورد.» (یوحنا ۱۷: ۲۰) نمی‌توان منکر شد که او برای من و شما نیز دعا کرده است. ما عیسا را از طریق پیغام‌هایش می‌شناسیم؛ چه با خواندن مستقیم آنها و چه به شکل غیرمستقیم و هنگامی که فرد دیگری آنچه را که رسولان نوشته‌اند، به ما می‌گوید.

عیسا پسر انسان^{۲۰} است، لذا این اقتدار را داشت که درخواست کند، ارادهٔ پدر چنان که در آسمان است، بر زمین انجام شود. حال ببینید او چه دعایی می‌کند:

«تا همه یک باشند، همان گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده‌ای. و من جلالی را که به من بخشیدی، بدیشان بخشیدم تا یک گردند، چنان که ما یک هستیم.» (یوحنا ۱۷: ۲۱-۲۲)

او دعا می‌کند که ما یک باشیم تا دنیا ایمان آورد که عیسا نجات دهندهٔ کل نوع بشر است. چه چیزی این پیغام را به دنیای ما می‌رساند؟ پاسخ فقط جلال اوست، نه کس دیگری. این برای مأموریت ما حیاتی است. او جلال خود را (عظمت تجلی یافته‌اش) را برای کسانی کنار گذاشته که «یک» هستند، اما کلید در این است: «یک شدن در او، همانگونه که او با پدر یک هست.»

^{۲۰} son of man : یک لقب مهم برای عیسا

او چگونه با پدر «یک» بود؟ او مکرراً چنین ابراز می‌داشت که «در پی انجام خواست خود نیستم، بلکه انجام اراده فرستنده خود را خواهانم.» (یوحنا ۵: ۳۰) یا «زیرا از آسمان فرود نیامده‌ام تا به خواست خود عمل کنم، بلکه آمده‌ام تا اراده فرستنده خویش را به انجام رسانم.» (یوحنا ۶: ۳۸) و «اینک من می‌آیم، تا اراده تو را ای خدا به جای آورم.» (عبرانیان ۱۰: ۷). او با پدر یک بود، چون به دنبال انجام خواست پدرش بود. حتی اگر مقبول عامه و یا راحت نبود.

همین در مورد شاگردان نخستین او نیز صحت دارد. در روزی که خدا عظمت خود را از طریق آنان برای دنیا آشکار ساخت، آنها هم یک بودند. آنان فقط ۱۲۰ تن از پیروان عیسا بودند، نه ده ها هزار نفری که در طول سه سال خدمت به سخنان عیسا گوش سپرده بودند. حتی نه آن ۳۸۰ تنی که او را با بدن قیام کرده اش دیدند، اما کلام او را برای خود اختیاری فرض کردند. صحبت از کسانی است که در ایمان متحد بودند.

پولس نه فقط درخواست می‌کند، بلکه التماس مان می‌کند که: «به سعی تمام بکوشید تا آن یگانگی را که از روح است، به مدد رشته صلح حفظ کنید.» (افسیسیان ۴: ۳) او سپس درباره عطایایی صحبت می‌کند که عیسا مشخصاً به کلیسا بخشیده، یعنی رسولان، انبیاء، مبشرین، شبانان و معلمین. مسئولیت آنها بنای کلیسا با یک هدف مشخص است:

«تا زمانی که همه به یگانگی ایمان و شناخت پسر خدا دست یابیم و بالغ شده، به بلندی کامل قامت مسیح برسیم.» (افسیسیان ۴: ۱۳)

مأموریت یا هدف ما تفاوتی با کلیسای اولیه ندارد و آن چیزی نیست جز یگانگی و در پی آن، تبدیل شدن به آشکارکنندگان عظمت و جلال خدا. هیچ راه دیگری نیست! نسل ما باید یک شود، باید به یگانگی در ایمان و شناخت برسد. تنها گذرگاه رسیدن به این یگانگی راستین، همان مسیری است که عیسا و شاگردان پیمودند؛ اطاعت و سرسپردگی به کلام خدا.

فکرش را بکنید، وقتی اسراییل «یک» بود، به راحتی و بدون هیچ زیان جانی و مادی اریحا را فتح کرد؛ وقتی اسراییل تحت حکومت سلیمان متحد بود، ملتی شکست‌ناپذیر بود و تک تک افراد جامعه چنان زندگی شاد و موفقی داشتند که کمتر نسلی چنین چیزی را به این شکل تجربه کرده است. مثال‌های دیگری هم وجود دارند، اما نکته اصلی، روشن و در همه مشترک است.

حال بیایید به نقطه مقابل نگاه کنیم. وقتی پولس به کریپتونایت روحانی در قرن‌تس اشاره می‌کند، پیغام خود را اینچنین شروع می‌کند: «نخست این که می‌شنوم آنگاه که به عنوان کلیسا جمع می‌شوید، در میان شما جدایی‌ها روی می‌دهد، و این را تا اندازه ای باور می‌کنم.» (اول قرنتیان ۱۱: ۱۸) روشن است که آنها «یک»

نبودند! این سوال پیش می‌آید که چه چیزی آنها را از یک شدن بازمی‌داشت؟ مانع، همان کریپتونایت روحانی بود؛ درواقع ناطاعتی آنها از کلام خدا. این هیچ تفاوتی با ناطاعتی عخان از کلام خدا ندارد که موجب شد اسراییل دیگر در حمله به عای، «یک» و شکست‌ناپذیر نباشد.

پولس در ادامه تغییر لحن داده و جمله‌ای را بیان می‌کند که غیرمنتظره است:

«نخست این که می‌شنوم آنگاه که به عنوان کلیسا جمع می‌شوید، در میان شما جدایی‌ها روی می‌دهد، و این را تا اندازه ای باور می‌کنم. شکی نیست که تفرقه‌ها نیز باید در میان شما باشد تا بدین گونه آنانی که اصلالتشان به ثبوت می‌رسد، در میان شما شناخته شوند.» (اول قرنیتان ۱۱: ۱۸-۱۹)

چرا مهم است کسانی که اصلالتشان به ثبوت می‌رسد، شناخته شوند؟ اهمیت آن هموار ساختن مسیر یگانگی در ایمان و شناخت است. این دقیقاً به همان میزان مهم است که اطاعت اکثریت و ناطاعتی عخان، به خاطر جماعت اسراییلیان و ماموریت شان باید آشکار می‌شد. همان اندازه که برای آن ۱۲۰ شاگرد تزلزل‌ناپذیر و مطیع، جدا شدن از آن ۳۸۰ نفر که می‌خواستند به راه‌های خودشان بروند، مهم بود، برای کلیسای قرنتس هم به همین‌سان اهمیت داشت. لازم بود اطاعت اکثریت و ناطاعتی عده‌ای مشخص شود، در غیر این صورت جاده اتحاد و یگانگی مسدود شده و مانع تجلی جلال خدا در کلیسای قرنتس می‌گردید. در عین حال بسیار مهم بود تا از تماشاگران بی‌گناهی حمایت کند که به شکلی ناشایست به شام خداوند نزدیک نمی‌شدند، اما به خاطر بی‌حرمتی دیگران به شام خداوند شخصاً رنج می‌کشیدند (مریض، ضعیف، و حتا می‌مردند). پولس به خوبی از اهمیت اولویت قرار دادن اتحاد آگاه بود. او می‌دانست چه اتفاقی در اورشلیم، سامره، انطاکیه و دیگر شهرهایی افتاده که کاملاً تحت تاثیر عظمت و جلال خود بودند. به همین دلیل است که او نه فقط برای اتحاد و یگانگی در کلیسای قرنتس التماس می‌کند، بلکه به ایمانداران افسس، فیلیپی و کولسی و همین‌طور به همه ما اصرار و تأکید می‌کند که «یک» باشیم. از نمونه خود عیسای خداوند می‌دانیم که به جز اطاعت از کلام خدا مسیر دیگری برای یگانگی و یک شدن وجود ندارد.

بزرگتر

خوب، امروز چه می‌توان گفت؟ آیا یگانگی در ایمان هنوز هدف ماست؟ اجازه دهید تجربه‌ای در دعا را با شما در میان بگذارم که هرگز فراموش نخواهم کرد. به وضوح شنیدم: «پسرم، کتاب اعمال در قیاس با کاری که من می‌خواهم در کلیسا

و از طریق آن پیش از بازگشت پسرمان انجام دهم، مثل بازی بچه هاست!». شوکه شده بودم. درواقع نمی‌توانستم آنچه را که شنیده‌ام، باور کنم. در پاسخ گفتم: «پدر، به سه مرجع از آیات کتاب مقدس نیاز دارم تا این را باور کنم.» جالب است که از این پرسش به هیچ وجه احساس ناآرامی نداشتیم. ما باید همه چیز را بیازماییم (اول تسالونیکیان ۵: ۲۱ را ببینید). همچنین به ما گفته شده: «به گواهی دو یا سه شاهد هر سخنی ثابت خواهد شد.» (دوم قرنتیان ۱۳: ۱) یکی از آن ارجاعات که خدا به سمتمش هدایت نمود، کتاب حجتی نبی بود.

«زیرا خداوند لشگرها چنین می‌گوید: یک بار دیگر، پس از اندک زمانی، آسمان‌ها و زمین و دریا و خشکی را به لرزه درخواهم آورد. و نیز همه قوم‌ها را خواهم لرزانید، و گنجینه‌های تمامی قوم‌ها بدین جا در خواهد آمد. و خداوند لشگرها می‌گوید: من این خانه را از جلال پر خواهم ساخت... خداوند لشگرها می‌گوید: جلال این خانه از جلال خانه پیشین عظیم‌تر خواهد بود، و من در این مکان، سلامتی ارزانی خواهم داشت؛ این است فرموده خداوند لشگرها.» (حجتی ۲: ۶-۷، ۹)

خوب است کمی تاریخ را مرور نماییم. قوم اسرائیل سال‌ها در اسارت بودند. در ابتدا به اسارت بابلی‌ها درآمدند و بعد به اسارت ایرانیان. خدا در قلب کورش، پادشاه ایرانیان گذاشت که عبرانیان را که مشتاق بازگشت به سرزمین مادری و بازسازی معبدی بودند که نبوکدنصر و لشکر بابلیان ویران ساخته بود، رها سازد. بسیاری به سرزمین مادری بازگشتند و با شور و شوق بازسازی را آغاز کردند، اما در نهایت اشتیاقشان به واسطه ترکیب تمایلات شخصی با عیب‌جویی و مقاومت افراد محلی از دست رفت. نبوت‌های حجتی نبی و زکریا و دیگر رهبران در همین راستاست تا میل به اتحاد در بازسازی خانه خدا را دوباره بیدار سازد.

با این وجود، یک پرسش بسیار مهم، در این میان مطرح است؛ آیا نبی در ارتباط با معبدی صحبت می‌کند که در نهایت آن را به پایان رساندند، یا نبوت او در رابطه با بعد دیگری است؟ بعدها عیسا گفت: «این معبد را ویران کنید که من سه روزه آن را باز بر پا خواهم داشت.» (یوحنا ۲: ۱۹) هر چند او در وسط معبد ایستاده بود، اما به آن اشاره نمی‌کرد، بلکه مقصود او معبد بدن خودش بود. آیا قضیه همین است؟ مفسران کتاب مقدس و تاریخدانان توضیح می‌دهند معبدی که پس از هفتاد سال اسارت اسرائیلیان ساخته شد، چه در ظاهر و چه از نظر حضور خدا به سطح معبد سلیمان نمی‌رسید. در ارتباط با ظاهر معبد، با وجود آن که صدها سال بعد هیرودیس به تزیین و زیباسازی معبد پرداخت، هنوز باور بر این است که پرچال‌تر از معبد سلیمان نبود. در رابطه با حضور خدا وقتی سلیمان معبد را تقدیم کرد، جلال خدا آنقدر عظیم بود که ابری ضخیم ساختمان معبد را پر ساخت

و کاهنان نتوانستند به خدمت خود مشغول شوند. تاریخ هرگز چنین چیزی را در معبد بازسازی شده، ثبت نکرده است.

فریسیان هدف عیسا را از این گفته که معبد را خراب کنید، سه روزه آن را بر پا خواهم داشت، اشتباه درک کردند. چراکه فکر کردند مقصود او همان معبد بازسازی شده است. هرچند اگر ما هم بیانات حجی نبی را محدود به ساختمان معبد بدانیم، دچار همین بدفهمی خواهیم شد.

او به چه معبدی و در چه دوره زمانی اشاره می‌کند؟ پولس می‌گوید: «آیا نمی‌دانید که معبد خدایید و روح خدا در شما ساکن است؟» (اول قرن‌تینان ۳: ۱۶). همان روحی که معبد سلیمان را پر ساخت، به طور کامل در ما به صورت جمعی ساکن است. من باور دارم که این همان معبدی است که حجی از آن صحبت می‌کند و کلیسا همان واپسین معبدی است که جلالش (عظمت حضور و قدرت خدا) به مراتب عظیم‌تر و بیشتر از معبد ساختمانی قبلی است. پولس می‌نویسد: «و اگر آنچه زوال می‌پذیرفت با جلال همراه بود، چقدر بیشتر آنچه باقی می‌ماند با جلال همراه است.» (دوم قرن‌تینان ۳: ۱۱)

به جلالی (عظمت و قدرتی) که در عهد عتیق آشکار می‌شد، بیاندیشید. صورت موسا در مواجهه با عظمت و شکوه خدا چنان درخشان بود که می‌بایست نقابی بر چهره بگذارد تا بنی‌اسرائیل توان روبه‌رو شدن با او را داشته باشند. به محض آن که خیمه ملاقات بر پا شد، حضور خدا با چنان قدرتی نمایان شد که هیچ کس را یارای نزدیک شدن نبود. به محض تمام شدن بنای هیکل و تقدیم آن توسط سلیمان، بار دیگر حضور نمایان خدا چنان پرشکوه و عظیم بود که کاهنان نتوانستند به خدمت خود ادامه دهند. حضور پرجلال خدا چیزی شگفت‌انگیز و درواقع بهت‌آور بود، با این وجود، بر طبق گفته پولس: «زیرا آنچه زمانی پرجلال بود، اکنون در قیاس با این جلال برتر، دیگر جلوه‌ای ندارد.» (دوم قرن‌تینان ۳: ۱۰) اما در مورد دوره زمانی چه می‌توان گفت؟ آیا حجی از آغاز تا پایان کلیسا صحبت می‌کند؟ به عبارت دیگر، آیا مقصود او دوره زمانی بین صعود عیسا و بازگشت ثانویه اوست؟ بیایید بار دیگر به کلام خدا که توسط حجی نوشته شده، نگاهی بیاندازیم:

«زیرا خداوند لشگرها چنین می‌گوید: یک بار دیگر، پس از اندک زمانی، آسمان‌ها و زمین و دریا و خشکی را به لرزه درخواهم آورد. و نیز همه قوم‌ها را خواهم لرزانید، و گنجینه‌های تمامی قوم‌ها بدین جا در خواهد آمد. و خداوند لشگرها می‌گوید: من این خانه را از جلال پر خواهم ساخت.» (حجی ۲: ۶-۷)

جلال خدا به دوره زمانی ای ارجاع می‌شود که لرزه‌ای پدید می‌آید. نویسنده کتاب عبرانیان این موضوع را تأیید می‌کند: «در آن زمان، صدای او زمین را به لرزه

درآورَد، اما اکنون وعده داده است که یک بار دیگر نه تنها زمین بلکه آسمان را نیز به لرزه در خواهیم آورد. عبارت یک بار دیگر، به از میان برداشته شدن چیزهایی اشاره دارد که به لرزه درمی آیند- یعنی چیزهای آفریده شده- تا آنچه تزلزل ناپذیر است، باقی بماند" (عبرانیان ۱۲: ۲۶-۲۷)

کتاب عبرانیان در سال ۶۸ پس از میلاد نوشته شد، مدتی پی از حوادثی که در فصل قبلی بدان پرداختم؛ یعنی مدتها پس از دورانی که مردم، بیماران را در خیابان‌های اورشلیم می‌خوابانند، مردمان شهرها به مسیح ایمان می‌آوردند، تمامی مناطق کلام خدا را می‌شنیدند و نظایر آن. بنابراین وعدهٔ عبرانیان به دوران کتاب اعمال رسولان اشاره نمی‌کند، بلکه در مورد آینده است؛ دوران آخرالزمانی که تمامی خلقت به لرزه درمی آید. این همان نسل پایانی خواهد بود که بازگشت خداوند عیسیای مسیح را خواهند دید.

یک الگوی مسلم را می‌توان در سرتاسر کتاب مقدس دید؛ خدا همواره بهترین را برای آخرنگه می‌دارد. به ما گفته شده: «پایان کار از آغازش بهتر است.» (جامعه ۷: ۱) عیسا این الگو را در عروسی قنای جلیل با نکه داشتن بهترین شراب برای آخر کار نشان داد. بعدها او گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می‌کنم، خواهد کرد، و حتا کارهایی بزرگتر از آن خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.» (یوحنا ۱۴: ۱۲) چرا باید کارهای بزرگتر، بعد از صعود عیسا به آسمان انجام شود؟ چون او همواره بهترین را برای آخرنگه می‌دارد.

همین اصل برای کلیسا نیز صادق است؛ پایان آن بهتر از آغازش خواهد بود. کتاب اعمال رسولان آغازی استثنایی را نشان می‌دهد، آیا ممکن است باور کنید که پایان دوران کلیسا بر زمین، کم جلال‌تر، کم فروغ‌تر، کم قدرت‌تر، و کم اثرتر از آغازش باشد؟! به یاد داشته باشید که پولس به تأکید می‌گوید: «تا ایمان شما نه بر حکمت بشری، بلکه بر قدرت خدا مبتنی باشد.» و در جای دیگر می‌فرماید: «زیرا پادشاهی خدا به حرف نیست، بلکه در قدرت است.» (اول قرنتیان ۲: ۵ و ۴: ۲۰) قدرت، یک جنبهٔ عظیم از تجلی پادشاهی خدا بر زمین است.

تجدید بنا

آیات بسیار دیگری نیز هست که روح‌القدس در آن روز به خصوص، مرا به سمتشان هدایت کرد؛ اما از میان همان اندکی که با شما در میان گذاشته‌ام، کاملاً مشهود است که دید و رویای ما به عنوان ایمانداران نیاز به وسیع شدن و در حقیقت، فراتر رفتن از آن چیزی دارد که در کتاب اعمال می‌خوانیم. شایان توجه است که پطرس رسول، پرشده از روح‌القدس می‌گوید:

«و تا خدا، عیسا، یعنی همان مسیح را که از پیش برای شما مقرر شده بود، بفرستد، که باید آسمان پذیرای او می‌شد تا ایامی که همه چیز بنا بر آنچه خدا از دیرباز به زبان همهٔ پیامبران مقدس خود گفته است، احیا [تجدید بنا] گردد.» (اعمال ۳: ۲۰-۲۱)

بیایید به این واژگان نگاهی دقیق‌تر ببندیم. نخست این که عیسا باید در آسمان بماند تا چیزی اتفاق بیفتد. معنایش این است که او تا آنچه را که پدر وعده داده، رخ ندهد، باز نخواهد گشت. این وعده کدام است که انبیا نیز از آن سخن گفته‌اند؟ این وعده، وعدهٔ بنای مجدد معبد است. به عبارت دیگر، شکوه، درخشش، عظمت، ثروت، فراوانی، حرمت و عظمت خدا دیگر بر زمین نایاب و نادر نخواهد بود، بلکه با قدرت تمام خود را درون معبدش و از طریق آن آشکار خواهد ساخت.

آیا چنین چیزی در حال وقوع است؟ آیا کلیسا آنقدر قدرتمند است که شاهد نجات تمامی شهرها و مناطق باشیم؟ آیا خالی شدن بیمارستان‌ها را شاهدیم؟ آیا می‌بینیم که کوران بی‌بنا، و لنگان خرامان شوند و خدا را حمد گویند؟ آیا ساختمان‌های ما از قدرت دعا‌های ما به لرزه درمی‌آیند؟ آیا شاهد چنان فراوانی‌ای هستیم که هیچ کمبودی مانع مینیستری‌ها و کلیساها در خدمت به جان‌های گمشده در میان هر ملتی نباشد؟ آیا قادریم ببینیم که هیچ کس درون کلیسا نیازمند نیست؟ ممکن است به همین علت باشد که حجتی نمی‌پرسد:

«کیست از میان شما باقی‌ماندگان که این خانه را در جلال نخستین‌اش دیده باشد؟ اکنون آن را چگونه می‌بینید؟ آیا در نظرتان چون هیچ نمی‌نماید؟» (حجی ۲: ۳)

حجتی این پرسش را از کسانی می‌پرسد که مقابل او ایستاده بودند، اما خدا نیز امروزه همین را از ما می‌پرسد. بیایید صادق باشیم؛ تجلی حضوری که ما اکنون تجربه می‌کنیم، در مقیاس با کتاب اعمال رسولان هیچ است. اگر این را به وضوح نمی‌بینیم، مشتاقانه به دنبال قدرت عظیم او که برای کلیسا کنار گذاشته است، نخواهیم بود. بلکه در عوض، خود را با باقیماندهٔ کلیسایی ناتوان سازگار خواهیم ساخت. آیا می‌توانیم فقدان اتحادی را تاب آوریم که پروردهٔ کریپتونایتی است که بیمارمان ساخته است؟ لطفاً به من گوش دهید، ما باید به سوی این هدف، خود را به جلو بکشانیم که در او یک گردیم و این تنها از طریق ایمان و اطاعت و سرسپردگی به کلام او تحقق می‌یابد.

اکنون که دید و رویای جایی که باید برویم، واضح و آشکار است، بیایید بازگردیم و هویت کریپتونایتی را که مانع پیشرفت فردی و جمعی ما به عنوان ایمانداران است، افشا سازیم.

بخش عملی

تا زمانی که ندانیم چه چیزی امکان پذیر است، دلیلی ندارد از چیزهای اندکی که به عنوان عادی و نرمال پذیرفته‌ایم، ناراضی باشیم. اما اکنون با خواندن این فصل، می‌دانید چه چیزی ممکن است، پس با انتخابی کاملاً واضح روبه‌رو هستید: پذیرش یک زندگی ضعیف، کم فروغ و ناتوان که اثرگذاریِ اکثر کلیساهای امروزی را محدود ساخته است، یا پذیرش حیاتی پرتوان و نیرومند که تمامیت عظمت عیسی مسیح را نشان می‌دهد!

تا زمانی که به این امکان، اطمینان نداشته باشید، قدم عملی برنخواهید داشت. بدون عمل، پیش فرض زندگیتان، ضعف و ناتوانی خواهد بود. معنای این حرف، آن است که قدم نخست برای عمل، اطمینان به کلام خدا و رویای او برای زندگیتان است.

رساله پولس به افسسیان، به ما تعلیم می‌دهد که عیسا با کلامش ما را شسته و ما می‌توانیم با واژه‌های خود در این فرآیند، شریک او شویم. اعلاناتی را در رابطه با زندگی قدرتمندی که بدان خوانده شده‌اید، بنویسید. مانند: «عیسا مرا با روح قدرتمندش پر ساخته تا دنیای خود را تغییر دهم» یا «خدا عظمت خود را از درون من طالع گردانیده تا گمشدگان را دریابد» یا «من مسح شده‌ام تا بر همکارانم اثر بگذارم و محل کارم را دگرگون سازم». و هر روز این حقایق را در مورد خود اعلان نمایید. آنگاه خواهید دید که اعتمادتان به برداشتن گامی عملی، روز به روز افزوده می‌شود.

پژوهش‌های روانشناسی در پنج‌گانه

بخش دوم

یک عهد ازدواج

شاید چند فصل بعد، یک جستجوی بی ربط به نظر برسد، اما به شما اطمینان می‌دهم بعد از آن که حقانیت برخی از حقایق مهم برایمان به اثبات رسید، به بحث دربارهٔ کریپتونایت روحانی که کلیسا را دچار دردسر کرده، ادامه خواهیم داد.

یک ازدواج خاص

می‌خواهم داستانی فرضی را بررسی کنیم که به نظرم بهتر از نمونهٔ دیگری که به ذهنم رسید، بیانگر رابطهٔ مقدس و انحصاری ما با خداست. مرد جوانی را در نظر بگیرید که او را «جاستین» می‌نامیم. جاستین یک سالی است که با «آنجلا» قرار می‌گذارد. آنجلا در نظر او دختری زیباست با شخصیتی برجسته و عالی. او عمیقاً عاشق آنجلاست و می‌داند که تنها دختری است که می‌خواهد باقی عمرش را با او بگذراند.

جاستین برای یک بعدازظهر ویژه برنامه‌ریزی می‌کند. در یک لحظهٔ خاص زانو می‌زند و در جعبهٔ کوچکی را می‌گشاید که درونش یک حلقهٔ الماس زیباست. آنجلا کاملاً تحت تأثیر قرار می‌گیرد. او که شوکه شده، صورتش را می‌پوشاند و اشک‌هایش از شادی جاری می‌شوند. او که عمیقاً متأثر است، بدون آن که بتواند حرفی بزند، سرش را با شور و علاقه تکان می‌دهد. وقتی کمی آرام‌تر می‌شود، با خوشحالی می‌گوید: «بله، بله، بله، با تو ازدواج می‌کنم!»

چند ماه بعد، آن دو در مراسمی رومانتیک ازدواج می‌کنند. ماه غسل لبریز از عشق و خنده و ماجراجویی و رویابافی برای آینده است. این روزها، هر آنچه را

که یک زن و مرد جوان بتوانند آرزو کنند و حتا فراتر از آن، برایشان در بر دارد. زمان می‌گذرد، و جاستین با خوشحالی درمی‌یابد که آنجلا، شگفت‌انگیزتر از چیزی است که تصورش را می‌کرد. او ماجراجویی را دوست دارد، حس شوخ طبعی فوق‌العاده‌ای دارد و عاشق تفریح و شادی است. او با خانواده جاستین برخورد بی‌نظیری دارد و با اکثر آدم‌ها کنار می‌آید. او باهوش و بانمک است و همیشه زودتر از جاستین آماده می‌شود. خلاق و مبتکر و هنرمند است و ذوق و قریحه‌ای استثنایی دارد. جاستین مبهوت تغییراتی است که او پیوسته به خانه‌شان اضافه می‌کند. او نسبت به جاستین، آشپز بهتری است و در ضمن، بسیار خوش‌هیكل و برازنده است. نیازی به گفتن نیست که او از آنچه آنجلا به اتحاد تازه شکل گرفته‌شان می‌افزاید، بی‌نهایت خشنود است. آینده آنها به نظر فوق‌العاده درخشان می‌رسد.

چند ماه از ازدواجشان می‌گذرد و آنها وارد روال طبیعی زندگی مشترک می‌شوند. یک شب جاستین از سر کار به خانه باز می‌گردد. او بنا بر سنت همیشگی خانه، انتظار دارد آنجلا در حالی که منتظر اوست، جلو آمده، او را در آغوش بگیرد و ببوسد. اما چنین خبری نیست. او به جستجو می‌پردازد، نخست، سالن پذیرایی بعد آشپزخانه، حیاط پشتی و در نهایت اتاق خواب؛ جایی که آنجلا را پیدا می‌کند.

به نظر می‌رسد آنجلا برای بیرون رفتن از خانه حاضر شده: یک موسیقی رومانتیک همراه با بوی آشنای عطر او، اتاق را آکنده است. چیزی که باعث تعجب جاستین می‌شود، این است که او کاملاً حاضر شده و لباس زیبایی پوشیده که در گذشته وقتی او را به رستوران محبوبش می‌برد، بر تن می‌کرد.

او پشتش به جاستین است و هنوز متوجه ورود او به اتاق نشده. جاستین وحشت زده به خود می‌گوید: «آه، نه، آیا ما برای امشب قرار شام داشتیم و من فراموش کرده‌ام؟! باید جلوی گل فروشی می‌ایستادم و برایش یک دسته گل می‌خریدم!»

او با سلامی به ظاهر شادمانه اما کمی عصبی سکوت را می‌شکند: «سلام، عزیزم!» آنجلا که کمی هول شده با خوشحالی می‌گوید: «آه، سلام عزیز دلم.» جاستین ادامه می‌دهد: «حدس می‌زنم چیزی را فراموش کرده‌ام. امشب برنامه‌ای داشتیم؟» او فوراً پاسخ می‌دهد: «اوه، نه عزیزم.»

ابتدا کمی سردرگم می‌شود، اما به سرعت شرایط را ارزیابی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که آنجلا قصد دارد او را سورپرایز کند. با خود فکر می‌کند: «یا باید یک بعدازظهر خاص در خانه باشد، یا یک سورپرایز در شهر!» اکنون آنجلا لباس خود را کامل پوشیده و آماده یک برنامه شبانه است. جاستین تحسین‌کنان می‌گوید: «وای، امشب خیلی زیبا شدی!»

او می‌گوید: «ممنونم عزیزم.»

جاستین که هنوز نمی‌داند کجا باید بروند، می‌پرسد: «می‌خواهی من هم لباسم را عوض کنم؟»

آنجا که اکنون اندکی گیج شده، می‌گوید: «اگر بخواهی، می‌توانی.»
جاستین که هنوز در تلاش است موقعیت را درک کند، در پاسخ می‌گوید: «خب، لازم است مانند تو خوب به نظر برسم. دلم نمی‌خواهد وقتی تو اینطور زیبا شده‌ای، با لباس کارکنارت باشم!»

بالاخره آنجا متوجه قضیه می‌شود و می‌گوید: «آه، نه عزیزم، من امشب دارم میرم بیرون.»

جاستین که واقعا گیج شده است، می‌گوید: «می‌دانم، برای همین پیشنهاد دادم من هم لباسم را عوض کنم.»

آنجا تلاش می‌کند تا همه چیز را برای او روشن کند: «نه عزیزم، من دارم با تونی بیرون می‌روم. با هم شام می‌خوریم، بعد یک فیلم می‌بینیم، آخرش هم یک اتاق در هتل ورمونت گرفته‌ایم، و من صبح برمی‌گردم.»

جاستین با عصبانیت می‌گوید: «تونی دیگه کیه؟»

او با لحنی سرد و بی‌احساس می‌گوید: «دوست پسرِ دوران دبیرستانم.»

«چی؟! تو نمی‌تونی باهاش بیرون بری!»

«چرا که نه؟!»

«به این خاطر که ما ازدواج کرده‌ایم، ما به هم متعهد هستیم. نمی‌توانیم با افراد دیگر قرار بگذاریم!» او طعنه‌آمیز و بدون معطلی پاسخ می‌دهد: «جدی می‌گی؟ پسرهای زیادی هستند که هنوز با آنها رابطه دارم. آیا فکر می‌کنی چون با هم ازدواج کردیم، رابطه‌ام را با آنها قطع می‌کنم؟!» جاستین در حالی که خشم و درد در صدایش موج می‌زند، پاسخ می‌دهد: «بله، این دقیقا همان کاری است که آدم‌ها در ازدواج می‌کنند! آنها خودشان را کاملا و تنها به کسی که با او ازدواج کرده‌اند، متعلق می‌دانند.»

آنجا در حالی که سعی دارد در اولین بحث جدی‌شان، هم موضوع را روشن سازد و هم جاستین را آرام کند، می‌گوید: «یک لحظه صبر کن عزیزم. تو محبوب من هستی. من اکثر زمان زندگیم را با تو سپری می‌کنم. تو را بیشتر از همه دوست پسران قبلیم دوست دارم. اما واقعا نمی‌توانی از من توقع داشته باشی که دیگر آنها را نبینم. بعضی از آنها سال‌ها به من نزدیک بودند و هنوز دوستشان دارم و می‌خواهم زمانی را با آنها لذت ببرم. اشکال این کار چیست؟»

می‌توانید حدس بزنید که این داستان پایان خوشی نخواهد داشت.

مقایسه

می‌دانم این داستان به نظر بی‌معنی می‌رسد، اما اجازه دهید در حمایت از بحث آنجلا، چند پرسش را مطرح کنم: «آیا جاستین فرد محبوب او نیست؟ آیا او را بیش از سایر دوست پسرانش دوست ندارد؟ آیا او در رابطه‌شان، بی‌اشتیاق است؟ آیا او بیشتر اوقاتش را با جاستین سپری نمی‌کند؟ آیا از جهات مختلف همسری عالی برای او نیست؟!»

بیایید قضیه را از این جنبه ببینیم؛ فرض کنید جاستین با یک فرد شلخته ازدواج می‌کرد؛ کسی که اهمیتی به خانه نمی‌داد و آشپزی نمی‌کرد. کسی که فاقد انگیزه بود و هیچ چیز به خصوصی به زندگی مشترکشان اضافه نمی‌کرد. آیا او توقع داشت آنجلا از همه نظر کامل باشد؟ تمام چیزی که او می‌خواست، این بود که هرازگاهی وقتش را با مردان دیگر بگذراند. جاستین ۹۰٪ وقت آنجلا را متعلق به خود می‌دید. پس چرا تا این حد برآشفته؟

صدالبته که این پرسش‌ها برای اغلب مردم، مسخره و احمقانه است.

به نظر می‌رسد که آنجلا هیچ درکی از بنیادهای اصولی ازدواج نداشت. کسی به او نگفته بود ازدواج عهده‌ای است میان زن و مرد تا فقط به هم متعهد بمانند. او نسبت به ازدواج یک طرز فکر داشت و جاستین، طرز فکر دیگری. ازدواج از نظر آنجلا سرگرمی، منفعت و یک رابطه کاربردی است. او صاحب یک زندگی عالی در خانه است و می‌تواند هنوز از روابط دیگرش و منافع آن لذت برده و بهره‌مند شود. با این وجود، این نگرش، عهد مقدس ازدواج را نقض می‌کند.

بگذارید این حقیقت را به شکلی ساده خلاصه کنیم. وقتی زنی به لباس زیبا و سپید عروسی آراسته می‌شود و قدم در راهروی کلیسا یا هر مکان دیگری می‌گذارد که مراسم ازدواج در آن برگزار می‌شود، او موضوع خاصی را به دیگران و به خودش اعلام می‌کند. او با این کار، با تمام روابط صمیمانه با دیگر مردان روی زمین خداحافظی می‌کند و به تمام روابط گذشته با دیگر دوست پسرانش خاتمه می‌دهد و اعلام می‌کند از این روز به بعد، با هیچ کس دیگری رابطه عاشقانه برقرار نخواهد کرد، و مردی هم که در انتهای راهرو منتظر او ایستاده، همین را اعلام می‌کند.

حال اجازه دهید این موضوع را مشخص کنیم. اگر شما جای جاستین بودید و در چنین شرایطی قرار می‌گرفتید، چه می‌کردید؟ یا اگر قصد داشتید با کسی ازدواج کنید و او از قبل و در دوران نامزدی می‌گفت که وقتی با شما ازدواج کند، چنین رفتاری خواهد داشت، واکنش شما چه بود؟! آیا هنوز هم به مراسم ازدواج پا می‌گذاشتید؟! چنین فکر نمی‌کنم. احتمالاً بدون هیچ تأملی می‌گفتید: «محال است!»

چرا تا این حد محکم و راسخ پاسخ می‌دهید؟ پاسخ ساده به این پرسش این است که وارد عهده‌ی با شرایطی متفاوت می‌شوید. قرار است تمام عمر در این رابطه بر عهدتان استوار بایستید و وفادار بمانید، در حالی که همسران تعهد کاملی به این عهد ندارد. پس شما تحت این شرایط هرگز ازدواج نمی‌کنید و به محض آن که ازدواج کنید، چنین رفتار غیرقابل قبولی را نادیده نخواهید گرفت. بیایید صادق باشیم و از خود بپرسیم: «آیا حقیقتاً باور داریم که عیسا برای عروسی که رفتاری همچون آنجلا دارد، باز خواهد گشت؟» لحظه‌ای درنگ کرده و در این باره تأمل نمایید. رابطه‌ی ما با او، به رابطه‌ی زن و شوهر قیاس شده است. پولس می‌گوید:

«از این رو مرد، پدر و مادر خود را ترک گفته، به زن خویش خواهد پیوست، و آن دو یک تن خواهند شد. این راز، بس عظیم است - اما من درباره‌ی مسیح و کلیسا سخن می‌گویم.» (افسسیان ۵: ۳۱-۳۲)

خدا از همان آغاز، عهد ازدواج را مقرر فرمود تا تصویری از رابطه‌ی ما با او باشد. در عهد جدید عیسا همانند داماد و کلیسا همچون عروس به تصویر درآمده است. پس چرا رفتار آنجلاگونه با داماد را نه فقط توجیه، بلکه در مواردی تشویق هم می‌کنیم؟ یعقوب به وضوح کامل، به این موضوع می‌پردازد: او در این آیات، فقط با کسانی که خود را مسیحی می‌خوانند، سخن می‌گوید:

«آنگاه نیز که درخواست می‌کنید، نمی‌یابید، زیرا با نیت بد درخواست می‌کنید تا صرف هوسرانی‌های خود کنید. ای زناکاران، آیا نمی‌دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیا است، خود را دشمن خدا می‌سازد. آیا گمان می‌برید کتاب بیهوده گفته است: روحی که خدا در ما ساکن کرده، تا به حد حسادت مشتاق ماست؟ به خدا نزدیک شوید، که او نیز به شما نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را پاک کنید، و ای دودلان، دل‌های خود را طاهر سازید. به حال زار بیفتید و ندبه و زاری کنید. خنده‌ی شما به ماتم، و شادی شما به اندوه بدل گردد.» (یعقوب ۴: ۳-۵ و ۸-۹)

این کلمات بسیار محکم و قاطع است. در واقع در عصری که بی‌وفایی در روابط امری عادی است، این سخنان، به نظر تند و تیز و حتا مبالغه آمیزند. در سال‌هایی که جوانتر بودم، عادت بدی داشتم و مدام اغراق می‌کردم. در ارتباط با عواقب چیزی، بزرگی آن یا حتا بیان عشق و احساسات، چیزهایی را ابراز می‌داشتم که غیرواقعی بودند. نتیجه‌ی وحشتناک این رویه، جدی نگرفتن من توسط فامیل و دوستانم بود. فکر کنم همه‌ی ما در این امر به نوعی مقصر بوده‌ایم. والدین جوان اغلب به فرزندان‌شان می‌گویند: «اگر یک بار دیگر این کار را بکنی، تنبیه می‌شوی!» این کار

ممکن است بار اول یا دوم جواب بدهد، اما در نهایت کودک گفته و ادعای شما را به چالش کشیده و درمی‌یابد که آنچه می‌گویید، صحت ندارد. در این شرایط، بچه دیگر حرف والدین‌اش را جدی نمی‌گیرد. همین واکنش در مدرسه، مشاغل، دولت‌ها، نشریات، و بین دوستان و اعضای خانواده رخ می‌دهد. اکثر مواقع ما هشدارها را به خاطر حفاظت از خودمان کم‌اهمیت جلوه می‌دهیم.

با تأسف، چنین رویکردی را در قبال هشدارهای کتاب مقدس نیز در پیش گرفته‌ایم. اما باید به یاد داشته باشیم آنچه خدا می‌گوید، دقیقاً منظور نظر اوست و آنچه منظور اوست، همان را می‌گوید. مهم است به خاطر داشته باشیم که همه کتاب مقدس، الهام خداست (دوم تیموتائوس ۳: ۱۶ را ببینید). پس وقتی آنچه را که یعقوب نوشته، می‌خوانیم، کسی که با ما سخن می‌گوید، درواقع خود خداست.

اگر آنچه را که اینجا نوشته‌ام، حقیقتاً جدی بگیریم، باعث می‌شود به شیوه‌ای سلامت، از درون بلرزیم. ایمانداری که وفاداری‌اش بین خدا و دنیا تقسیم شده، زناکار است. این حرف، بسیار جدی و قاطعانه است. گناهان زیادی وجود دارد که مرد یا زن می‌توانند نسبت به همسرشان مرتکب شوند، مانند شایعه‌پراکنی، دروغ، زردی، فحاشی، گستاخی و تندى و نظایر آن. هر یک از اینها در روابط، مضرند و نباید آنها را ساده گرفت. اما هیچ کدام به جدیت زنا نیستند. به همین دلیل بود که جاستین تا این حد از رفتار و نگرش آنجلا شوکه و برافروخته شد. او در بالاترین سطح، مرتکب خیانت شده بود و در بی‌وفایی‌اش هیچ اشکالی نمی‌دید.

یعقوب رسول ادامه داده و می‌گوید وقتی ما زناکار روحانی می‌شویم، خود را دشمن خدا می‌سازیم. این به شکل وحشتناکی جدی است و تنها مقصر این وضعیت، ما هستیم. خدا هرگز نمی‌خواهد ما دشمن او باشیم، زیرا عمیقاً دوستان دارد. اما وقتی عشق و محبت خود را نثار چیز دیگر و روش‌های این دنیا می‌کنیم، داوطلبانه دشمن خدا می‌شویم. آیا می‌توانیم این کلمات را سبک بینگاریم؟ آیا می‌توانیم وانمود کنیم که این کلمات یعقوب در عهد جدید نیستند و آنها را نادیده بگیریم؟ یعقوب تنها کسی نبود که در این رابطه نوشت، بلکه خواهیم دید پولس رسول نیز که در بین نویسندگان عهد جدید، عظیم‌ترین مکاشفه از فیض خدا را داشت نیز در همین راستا می‌نویسد؛ همانطور که یوحنا- رسول محبت هم چنین می‌کند. پطرس و یهودا نیز همین کار را می‌کنند. اما مهم‌تر از همه، خود عیسای مسیح پس از رستاخیزش، همین مطالب را به کلیساهای آسیا می‌گوید.

در فصل پیش رو به این بحث خواهیم پرداخت که چطور زنای روحانی ما را دشمن خدا می‌سازد و درخواهیم یافت که این نگرش و رفتار، درواقع همان کریپتونایتی است که در موردش به بحث پرداختیم.

بخش عملی

خداوند، خدایی حسود است. بسیاری از ما مدت‌های مدیدی است که می‌دانیم کتاب مقدس چنین چیزی را تعلیم می‌دهد، لکن بسیاری از مسیحیان در این رابطه چندان نمی‌اندیشند یا حتا باور دارند که این متعلق به عهد عتیق است. هیچ چیزی فراتر از خود حقیقت نیست. قربانی عیسا کافیسست تا به ما نشان دهد که محبت او نسبت به ما، محبت وفادارانهٔ یک داماد است.

پس همانطور که می‌بینیم، ما باید مشتاق این باشیم که خدا نسبت به عشقش به ما حسود باشد، نه بی‌خیال، و فیض او را بطلبیم تا ما نیز با همین اشتیاق و وفاداری و جانفشانی، عاشق او باشیم. این تنها شرط تحقق صمیمیت است.

امروز قلب خود را بیازمایید. چقدر محبت شما به عیسا انحصاری است؟ از روح‌القدس بخواهید تا دیگر عشق‌های زندگیتان را بر شما اشکار سازد؛ هر کدام از آنها تهدیدی است که ممکن است شما را به زنا علیه خداوند بکشانند. اگر روح‌القدس چیزی را به شما نشان داد، تغییری را که لازم است، انجام دهید. به رابطهٔ انحصاری از نو تجدیدشده‌تان با خدا بیاندیشید، و خود را بار دیگر به او متعهد سازید. گویی که دوباره با او عهد ازدواج می‌بندید.

زنا نسبت به خدا

واژه‌های یعقوب "ای زناکاران! آیا نمی‌دانید دوستی با دنیا، دشمنی با خداست؟! بسیار محکم و جدی است، آنقدر که به ندرت این واژگان را در پیغام‌های کلیسایی، کنفرانس‌ها، یا مباحثات فردی می‌شنویم. اما چطور می‌توان آنها را نادیده گرفت؟ اینطور نیست که گفته او یک واقعه خاص در کل کتاب مقدس باشد، بلکه این جستار، به فراوانی در سرتاسر کتاب مقدس دیده می‌شود.

اگر واژگان یعقوب را بررسی کرده و به هشدار آن توجه کنیم، هر گونه ترس و سردرگمی را که در مورد زانیان محسوس است، می‌زداید. بیایید بار دیگر گفته او را به طور کامل بخوانیم:

"ای زناکاران، آیا نمی‌دانید دوستی با دنیا دشمنی با خداست؟ هر که در پی دوستی با دنیا است، خود را دشمن خدا می‌سازد." (یعقوب ۴: ۴)

نخست اینکه، خدا خود را دشمن ما نمی‌سازد؛ بلکه این ما هستیم که خود را دشمن او می‌سازیم. اگر بخواهیم صریح باشیم، باید بگوییم هر دو سناریو دردناک است، اما با هم تفاوت دارند.

ما همواره شاهد درگیری میان افرادی هستیم که بی‌طرف نیستند. به بیان دیگر یک گروه طبل جنگ سر می‌دهند و گروه دیگر بی‌آنکه تمایلی داشته باشند، درگیر جنگ می‌شوند. به عنوان مثال، ژاپن‌ها در سال ۱۹۴۱ تصمیم به بمباران "پرل هاربر"^{۲۱} گرفتند و با این کار، خود را دشمن ایالات متحده ساختند. آمریکایی‌ها

درگیری را انتخاب نکردند و تمایلی به آن نداشتند، اما در این عمل تحریک‌آمیز، ژاپنی‌ها در نتیجه خشم ملتی نیرومندتر، آسیب شدیدی دیدند.

این دقیقاً همان چیزی است که یعقوب می‌گوید. خدا هیچ تمایلی ندارد که در مقابل کسانی قرار گیرد که فرزندان‌ش هستند، اما اگر ما به همسویی با دنیا ادامه داده و به دوستی با آن پافشاری کنیم، خدا هم از این درگیری و جنگ پرهیز نخواهد کرد. معادل یونانی برای "دشمن" به ترتیب واژه‌های "echthra" و "echthros" می‌باشند. هر دو واژه یکسان هستند، تفاوتشان این است که اولی "اسم" می‌باشد و دومی "صفت".

آیا واژه "دشمن"، معادل مناسبی برای این کلمات است؟ آیا این واژه در زبان اصلی، معنایی سبک‌تر و ملایم‌تر ندارد؟ در واقع، ترجمه کاملاً درست است. در یک فرهنگ واژگان یونانی^{۲۲} این واژه‌ها را چنین معنا کرده: "دشمن"^{۲۳}، دشمنی^{۲۴} و خصومت^{۲۵}. در فرهنگ لغات دیگری^{۲۶} آمده: "زندگی در دشمنی و عداوت با فردی". در ترجمه دیگری^{۲۷} چنین آمده: "ابراز دشمنی با کسی". من از چند فرهنگ معتبر استفاده کردم تا به این حقیقت تأکید کنم که هیچ دلیلی برای جایگزینی کلمه "دشمن" با واژه‌ای دیگر در این آیه وجود ندارد. در واقع درک جدیت آنچه گفته شده، امری حیاتی است.

در اینجا نشانه دیگری هم بر اهمیت این آیه وجود دارد. مسلم است که یعقوب بعد از نوشتن این هشدار، می‌نویسد: "باز می‌گویم"^{۲۸} که به خاطر تأکید اهمیت بالای چیزی است که می‌گوید. دوباره نوشتن و تکرار یک بیان، فرم تثبیت شده ادبی در عبری کهن است. هر چند اکثر نسخ عهد جدید از متن یونانی است، اما این رسولان اشخاصی عبرانی بودند که این متون را نوشته‌اند.

در زبان‌های مختلف، روش‌های گوناگونی برای تأکید بر اهمیت یک واژه وجود دارد. مثلاً می‌توان زیر آن خط کشید، با اندازه بزرگتر نوشت، شکل و فونت آن را تغییر داد یا حتا با استفاده از علامت تعجب بر آن تأکید کرد. اینها و نمونه‌های

CWSB ۲۲

enemy ۲۲

enmity ۲۴

hostility ۲۵

BDAG ۲۶

LOUWNIDA ۲۷

۲۸ "I say it again" در ترجمه هزاره نو این بخش نیامده، اما در ترجمه قدیمی واژه "پس" آمده که تا حدی معنای مورد نظر را می‌رساند.

دیگر، روش‌هایی برای تأکید و توجه بیشتر بر اهمیت یک واژه یا عبارت هستند. اما در زبان عبری برای تأکید، واژه یا عبارت را تکرار می‌کردند و همواره مراقب بودند که اغراق نکنند.

پس نه فقط هشدار یعقوب جدی و قاطعانه است، بلکه به عنوان یک امر ضروری نیز بر آن تأکید شده است. به زبان ساده، نمی‌توانیم نادیده‌اش بگیریم.

زانیه‌ها^{۲۹}

حال سؤال این است که یعقوب وقتی واژه "زناکاران" را به کار می‌برد، چه مفهوم خاصی را در نظر داشته است؟ نخست اینکه او در اینجا از کل جامعه بشری صحبت نمی‌کند، بلکه روی سخنش، ایمانداران است. از آنجا این را می‌دانیم که او مکرراً در طول رساله‌اش عبارت "برادران من" را به کار برده است، دوم اینکه، غیرممکن است یک بی‌ایمان نسبت به خدا زناکار باشد، زیرا بی‌ایمان هیچ رابطه عهدی با خدا ندارد.

این طور به قضیه نگاه کنید؛ من با "لیزا بیور" ازدواج کرده‌ام، بنابراین ممکن نیست نسبت به خانم "جین استیت" مرتکب زنا شوم، زیرا هیچ عهد ازدواجی با او نبسته‌ام.

تنها کسانی می‌توانند نسبت به خدا مرتکب زنا شوند که عیسای مسیح را به عنوان خداوند و نجات‌دهنده خود پذیرفته باشند. دیگران، نسبت به خدا بیگانه و دور از او بوده و عهد رابطه‌ای با او نبسته‌اند.

معادل یونانی به کار رفته برای زناکاری، واژه "moichos" است. این واژه مؤنث است، در حالی که در فارسی و انگلیسی معنایی مردانه و مذکر دارد. ترجمه بهتر برای این واژه "زانیه" می‌باشد که معنای زن زناکار را دارد. در نسخه‌های KJV و NKJV به منظور کاهش این مغایرت، "زناکاران و زانیه‌ها" ترجمه شده است. به نظر می‌رسد مترجمان NLT و دیگر ترجمه‌های معمول، جنبه مؤنث بودن این واژه برایشان یک چالش بوده است. شاید نمی‌خواستند خوانندگان فکر کنند که روی سخن یعقوب تنها با زنان است. اما وقتی که متن نامه او را می‌خوانیم، می‌توانیم با صراحت بگوییم که او همه ایمانداران را مورد خطاب قرار داده است. مفسرین کتاب مقدس توافق دارند که یعقوب تنها زنان را هدف قرار نداده؛ پس علت به کار بردن واژه "زانیه‌ها" به جای "زناکاران" نه فقط برای من، بلکه برای مترجمان کتاب مقدس هم یک راز است.

آنچه که موضوع را رازآلودتر می‌سازد، این است که واژه "زانیه" با آنچه که در کل کتاب مقدس به صورت پیوسته می‌بینیم، قرابت و همسویی بیشتری دارد. خدا اغلب از استعاره زناشویی برای رابطه خود با قومش بهره می‌برد و در این تصویر، او شوهر است و ما زن او.

انیا در عهد عتیق مکرراً این استعاره را به کار برده اند. اشعیا می‌نویسد: "زیرا که آفریننده تو شوهر توست، او که نامش خداوند لشکرهاست؛ و قدوس اسرائیل ولی توست، او که خداوند تمامی جهان نام دارد." (اشعیا ۴۵: ۵) به همین دلیل وقتی قوم اسرائیل با بت‌پرستی نسبت به خدا بی‌وفایی می‌کردند، خدا آنها را به زناکاری متهم می‌کند. حزقیال می‌نویسد: "بر تو همان فتوایی را خواهم داد که بر زانی که زنا می‌کند و خون می‌ریزند، و در خشم و غیرت خویش خونت را خواهم ریخت." (حزقیال ۱۶: ۲۸) خدا از طریق ارمیا سخن می‌گوید: "اما همچون زنی که به شوهر خود خیانت ورزد، تو ای خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدی؛ این است فرموده خداوند." (ارمیا ۳: ۲۰)

سرتاسر نبوت و خدمت هوشع به تصویر کشیدن بی‌وفایی یک زن به شوهرش است. خدا به او امر می‌کند تا با یک زانیه ازدواج کند. در این تصویرسازی، هوشع، بازنمود خداوند است و همسر هوشع، جومر، تجسم قوم خداست. این ماجرا رخ داد تا قوم اسرائیل بتوانند به وضوح ببینند که بت‌پرستی آنها هیچ تفاوتی با زنا زنی نسبت به شوهرش، آن هم نه با یک نفر، بلکه با معشوقان بسیار ندارد. اسرائیل "زانیه" بود.

یحیای تعمیددهنده نیز از استعاره ازدواج استفاده کرده و می‌گوید: "عروس از آن داماد است، اما دوست داماد که در کناری ایستاده به او گوش می‌دهد، از شنیدن صدای داماد شادی بسیار می‌کند. شادی من نیز به همین گونه به کمال رسیده است." (یوحنا ۳: ۲۹) در اینجا نیز عیسا، داماد است و قوم خدا همچون عروسی به تصویر کشیده شده است.

عیسا نیز وقتی قوم خدا را "نسلی شرارت پیشه و زناکار" می‌خواند، از همین تعبیر استفاده می‌کند. (متا ۱۲: ۳۹ و ۱۶: ۴ را ببینید). واژه به کار رفته برای "زناکار" نیز در اینجا مؤنث است نه مذکر.

پولس رسول نیز از همین تصویرسازی و استعاره بهره برده و ما را عروس و عیسا را به داماد تشبیه می‌کند (افسیسیان ۵: ۳۱-۳۲). بنابراین می‌بینیم که چه در عهد عتیق و چه عهد جدید، رابطه قوم خدا با خدا مکرراً به عنوان یک همسر به تصویر کشیده شده است. بنابراین، بهره گرفتن از واژه مؤنث "زانیه" توسط یعقوب، کاملاً با این الگوی جاافتاده کتاب مقدسی، سازگار است.

بت‌پرستی، زناکاری است

در عهد عتیق، همواره زناکاری اسرائیل یا یهودا نسبت به خدا، به بت‌پرستی مرتبط بوده است. به بیان ساده، مردم نسبت به خدا بی‌وفا بودند. وقتی به بت‌پرستی فکر می‌کنیم، معمولاً ساختن مجسمه، مذبح و یا معابدی برای خدایان به ذهنمان خطور می‌کند. با این وجود وقتی عیسا می‌گوید مردم بت‌پرست شده‌اند، مقصودش این نبوده که آنها به پرستش تصویر کنده‌کاری شده خدایی دیگر روی آورده‌اند. خیر، بلکه بر عکس، آنها از او می‌خواهند با نشان دادن آیتی، ماشیح بودن خود را ثابت کند.

اگر به گفته یعقوب در رابطه با زناکاری قوم خدا نگاه کنیم، در آنجا نیز می‌بینیم که این گفته ارتباطی به ساختن مجسمه، مذبح یا معبد ندارد. جالب است آنچه که یعقوب در اینجا بدان اشاره دارد، همان اعمالی است که پولس را وامی‌دارد تا در آن باره به کلیسای قرن‌تس هشدار دهد، چیزهایی نظیر: تبعیض علیه برادران و خواهران (یعقوب ۲: ۱-۳)، تهمت زدن و بدگویی نسبت به یکدیگر (یعقوب ۳: ۱-۱۲)، بروز حسادت و دشمنی و جاه طلبی‌های خودخواهانه (یعقوب ۳: ۱۳-۱۸)، و دست آخر خواستن و تعاقب لذات شخصی (یعقوب ۴: ۱-۳). یعقوب تمام این اعمال را زناکاری می‌نامد.

آیا در این مقدمه، پیوستگی کتب مقدس در هم می‌شکند؟ آیا قوم خدا برای چیزی غیر از بت‌پرستی متهم به زناکاری هستند؟ پاسخ ساده به این پرسش‌ها یک چیز است: "به هیچ وجه!" همه اینها به یکدیگر مرتبط و متصلند.

متأسفانه به نظر می‌رسد کلیسای مدرن در این رابطه، هشدارهای عیسا، یعقوب، پولس و دیگر نویسندگان عهد جدید را نادیده گرفته است. به بیان ساده، ما بت‌پرستی را به ساختن مجسمه، مذبح و معبد برای پرستش خدایان غیر، تقلیل داده‌ایم. حقیقت این است که بت‌پرستی با مسیحیت مدرن غربی نیز در ارتباط است. در واقع شیوع بت‌پرستی ما گسترده‌تر از قوم‌هایی است که معابد، مجسمه و مذبح‌ها برای پرستش بت‌ها می‌ساختند.

قصد من این است که نشان دهم نه فقط بت‌پرستی در فرهنگ امروز ما شایع است، بلکه در حقیقت همان کریپتونایتی است که مانعی بر سر راه موفقیت یهودا و اسرائیل بود؛ همان کریپتونایتی که پولس در رساله به کلیسای قرن‌تس بدان می‌پردازد؛ همان کریپتونایتی که یعقوب و دیگر نویسندگان عهد جدید همه به آن اشاره می‌کنند. در عصر حاضر نیز همین کریپتونایت است که افراد و کلیساهای را از موفقیت در نشان دادن و تجلی یافتن قدرت خدا به دنیای مرده و گمشده ما بازمی‌دارد.

انگیزه دنیوی

پیش از پرداختن به موضوع بت پرستی، بیایید به بررسی بیانات جسورانه یعقوب ادامه دهیم. او با تأکید فراوان می‌گوید: "درخواست می‌کنید تا صرف هوسرانی‌های خود کنید"، سپس این انگیزه را هم راستا با دنیا می‌داند. "دنیا" مرزی است که در سراسر کتاب مقدس به شکلی پیوسته وجود دارد و نباید از آن گذشت. دنیا مبتنی بر تمایلات خودخواهانه است. یوحنا ی رسول می‌نویسد:

"زیرا هر چه در دنیا است، یعنی هوای نفس، هوس های چشم و غرور مال و مقام، نه از پدر بلکه از دنیا است." (اول یوحنا ۲: ۱۶)

در این متن، واژگان یوحنا جامع و همه جانبه است، به عبارتی، او هر آنچه را که در دنیا است، تعریف می‌کند. بت‌های زیادی وجود دارد، اما همه آنها تحت یک طبقه‌بندی که در این آیه وجود دارد، قرار دارند. زناکاری با دنیا به این معناست که اعمال و افکار ما تحت هدایت تمایلات شدید آن چیزی است که به یکی از حواس پنجگانه ما لذت و رضایت می‌بخشد یا به عبارت دیگر، آنچه که به تغذیه خودارزشی ما آن هم مستقل از خدا می‌پردازد یا به زبان ساده، "غرور".

ترجمه Message می‌گوید که این: "رفتن به راه‌های خود، خواستن هر چیز برای خود، تمایل به مهم جلوه دادن خود" است. این همان نیروی پیش برنده دنیا است و به این طرز فکر می‌انجامد: "من می‌دانم چه چیز برایم بهتر است و آن را می‌خواهم".

نکته طنزآمیز ماجرا این است که خداوند نیز برای ما بهترین را می‌خواهد و مشتاق آن است. این حقیقتی است که همه ما باید در قلب خود حک کنیم. این حیاتی است، زیرا "دنیا" همانند عاشقی فریبنده به دنبال اغوا و جدا ساختن ما از خداست. دنیا با انداختن این فکر به جانتان، شما را اغوا می‌کند که آنچه او عرضه می‌دارد به مراتب بهتر از چیزی است که خدا برایتان می‌خواهد. به همین دلیل است که یعقوب با تأکید می‌گوید:

"برادران عزیز من، فریفته مشوید! هر بخشش نیکو و هر عطای کامل از بالاست، نازل شده از پدر نورها که در او نه تغییری است و نه سایه ناشی از دگرگونی." (یعقوب ۱: ۱۶-۱۷)

یعقوب با این گفته پیغام خود را به ما آغاز می‌کند که فریب اغواگری دنیا را نخوریم و گمراه نشویم. پیغام او به بیانی ساده چنین است: "هیچ چیز نیکویی جدا از خدا برای شما وجود ندارد." اگر این حقیقت را در قلب خود جای دهیم، ما را از

گمراهی حفظ خواهد کرد. مهم نیست مسائل تا چه حد خوب به نظر می‌رسند، چقدر پر منفعت هستند، ما را خوشحال می‌کنند، هوس‌انگیز، سرگرم‌کننده و یا از نظر اجتماع پذیرفته‌شده هستند، منطقی به نظر می‌رسند، عامه پسندند و ما را به ظاهر غنی‌تر می‌سازند. اگر در تضاد با کلام خدا هستند، برای شما خوب نیستند. آنها در نهایت شما را در جایی قرار می‌دهند که نمی‌خواهید باشید و آن طریق مرگ است. *"پیش روی انسان راهی هست که در نظرش درست می‌نماید، اما در آخر به مرگ می‌انجامد."* (امثال ۱۴: ۱۲)

این راه‌ها برای هر کسی متفاوت است و راه‌های فرعی بسیاری وجود دارند که ما را به زناکاری با دنیا می‌کشانند، اما همه در یک چیز مشترکند، همه آنها درست، نیکو، پرمفعت، پذیرفتنی و حکیمانه به نظر می‌رسند. اما اگر در تعارض با مشورت و تعلیم کلی کلام خدا هستند، همه آنها به مرگ می‌انجامد. من حقیقتاً باور دارم که این دلیل خدا برای این هشدار است:

"پس حال، ای پسرانم، به من گوش فرا دهید و به آنچه می‌گویم توجه کنید. دل شما به راه‌هایش متمایل نشود و در طریق‌هایش گمراه نگردد. زیرا بسیاری را از پا درافکنده و کشتگانش بی‌شمارند. خانه او راه گور است، که تا به حجره‌های مرگ سرازیر می‌شود." (امثال ۷: ۲۴-۲۷)^{۳۰}

سلیمان این را در ارتباط با گناه جنسی و زناکاری می‌نویسد، اما در اینجا پیغام نبوتی عمیق‌تری وجود دارد، و آن هشدار در مورد روش‌های فریبکاری دنیاست که نیرومند است و ما را پیوسته دعوت می‌کند. چرا بسیاری از ملت‌ها از جمله یهودا و اسرائیل به سادگی به حجره‌های مرگ او سرازیر شدند؟ آیا می‌توانیم آنقدر ساده‌لوح باشیم که فکر کنیم دیگر این قدرت وجود ندارد؟ در آغاز فصل بعد خواهیم دید که چقدر این نیروها واقعی و شایع هستند.

بخش عملی

هیچ کس با طرح و نقشه قبلی برای ارتکاب زنا، وارد عهد ازدواج نمی‌شود. با وجود آن که سوگندها در مراسم ازدواج ممکن است رعب‌آور به نظر برسند، اما عروس و داماد هر چه در توان دارند انجام می‌دهند تا تمامیت خودشان را در این وعده‌های عهد ازدواج قرار دهند. اگر چنین است، پس چرا بسیاری از ازدواج‌ها به

۳۰ در متن آیات اشاره به زن زناکار است که نویسنده آن را با واژه "دنیا" جایگزین ساخته است. (مترجم)

خاطر زنا شکست می‌خورند؟ پاسخ به این پرسش پیچیده است. اما در کل همه به این خاطر است که افراد نتوانسته‌اند در برابر نیروهایی که مخرب رابطه هستند، مراقب و هوشیار باشند.

رابطه شما با خدا، به معنای واقعی کلمه، حیات و زندگی شماست. هیچ حیاتی جدا از خدا وجود ندارد، اما دنیا به دنبال اغوای ماست تا علیه خدا مرتکب زنا شویم. بهترین راه برای محافظت از خود، هوشیار و مراقب ماندن این است که با تمام جان و دل و فکر و قوت به دنبال خدا باشیم.

چه کاری می‌توان کرد تا مطمئن بود تمام وجود خود را به خدا تسلیم و تقدیم کرده‌ایم؟

برنامه روزانه شما چگونه است؟ آیا در آن، زمان‌هایی را برای خدا کنار گذاشته‌اید؛ زمان‌هایی برای خواندن کلام، دعا و روزه؟ آیا به دنبال کوچکترین فرصت‌ها در کلیسا، محل کار و جامعه برای خدمت به او هستید؟ آیا به شکلی در شغل‌تان کار می‌کنید که انگار پرستش به سوی خداست؟ روشی را مشخص کنید که بر اساس آن بتوانید در مسیر مقاوم سازی رابطه‌تان با خدا در برابر زنا، رشد کنید. برنامه‌تان را تعریف کرده، آن را بنویسید و شروع به اجرای آن نمایید.

در پس بت پرستی چه چیزی نهفته است؟

لازم است مفهوم بت پرستی را بگشاییم. این کاری ساده و آسان نیست، اما انجام آن از بسیاری جهات، الهام بخش و مفید خواهد بود. بزرگترین منفعت، دست یافتن به معرفتی است که در زندگی خود بدان نیازمندیم. این معرفت باعث می شود در آگاهی از کریپتونایت روحانی، دست بالاتر را داشته باشیم. اجازه دهید با نگاهی به ریشه های آن آغاز کنیم.

از فصل اول کتاب به یاد دارید که خدا "ابدیت را در دل های ایشان نهاده است." (جامعه ۳: ۱۱) هر شخص در این سیاره با این کیفیت ذاتی، متولد می شود. پولس ضمن تأکید بر این حقیقت می نویسد:

"به راستی، وقتی غیریهودیان که شریعت ندارند، اصول شریعت را بنا به طبیعت به جا می آورند، آنان هرچند فاقد شریعتند، لیکن خود برای خویشتن شریعتی هستند. زیرا نشان می دهند که عمل شریعت بر دلشان نگاشته شده است، چنانکه وجدانشان گواهی می دهد و افکارشان در برابر هم، یا آنان را متهم می کند یا تبرئه می نماید." (رومان ۲: ۱۴-۱۵)

این یک حقیقت است که هر فرد به شکل غریزی از شریعت خدا آگاه است، زیرا از بدو تولد بر ضمیر او حک شده است. برای من و لیزا این موضوع، هنگام بزرگ شدن چهار پسرمان مشهود شد. آنها به عنوان طفلی خردسال -حتا پیش از آنکه با نبايدها آشنا شوند- وقتی برادرشان را می زدند، غذایشان را می ریختند، نسبت به والدینشان بدخلقی می کردند یا رفتارهایی از این دست، در نگاهشان حس تقصیر را می شد دید.

نه تنها معرفت و شناخت خدا در قلب‌های انسانهاست، بلکه گوشه گوشه خلقت نیز شاهدهی بر اوست:

"زیرا آنچه از خدا می‌توان شناخت بر آنان آشکار است، چون خدا آن را بر ایشان آشکار ساخته است. زیرا از آغاز آفرینش جهان، صفات نادیدنی خدا، یعنی قدرت سرمدی و الوهیت او را می‌توان با ادراک از امور جهان مخلوق، به روشنی دید. پس آنان را هیچ عذری نیست." (رومیان ۱: ۱۹-۲۰)

به واژه و عبارت مهم در این آیه توجه کنید، واژه "آشکار" و عبارت "به روشنی دید"، این دو به عبارت "هیچ عذری نیست" ختم می‌شوند. بر اساس حقایق این آیات، انسان هیچ توجیهی برای نادیده گرفتن خدا و جهل نسبت به او ندارد. او خود را به هر کس که صادق و مشتاق حقیقت است، شناسانده.

آیا شنیده‌اید کسی بپرسد: "تکلیف شخصی که در فلان نقطه دور افتاده آفریقاست و هیچ چیزی در مورد خدا نشنیده است، چه می‌شود؟ چطور باید نجات یابد؟ آیا خدا می‌تواند در روز داوری محکومشان کند؟"

این پرسش‌ها که اغلب اعتراضی هستند، نوعی شانه خالی کردن از حقیقتی از پیش دانسته یا عدم تمایل برای آگاهی. آنها در ضمیر خود می‌دانند خدا حقیقی است، اما حقیقت را پس می‌زنند. اگر کاملاً صادق باشند، آنچه که مایل به دانستنش نیستند، این است که معرفت و شناخت او در دسترس همه جویندگان حقیقت قرار دارد. این سوال کنندگان، باید بپذیرند که با پرسش‌های خود خدا را انکار می‌کنند. مزمن‌نویس بر این حقیقت افزوده و می‌گوید، خلقت بی‌وقفه خدا را اعلان می‌کند.

"آسمان جلال خدا را بیان می‌کند، و فلک از عمل دستهایش سخن می‌گوید. روز تا روز کلام را جاری می‌سازد، و شب تا شب، معرفت را اعلان می‌دارد. نه سخنی است و نه کلامی، و آواز آنها شنیده نمی‌شود. با این همه، آوازشان در سرتاسر زمین منتشر می‌گردد، و کلامشان تا به کران‌های جهان می‌رسد. خیمه ای در آسمان برای خورشید برپا کرده است." (مزمور ۱۹: ۱-۴)

معرفت و شناخت عظمت خدا پیوسته در کل جهان در هر ثانیه از هر دقیقه، در هر دقیقه از هر ساعت، در هر ۲۴ ساعت شبانه روز و در ۳۶۵ روز سال، اعلان می‌شود. آیا می‌گویید این معرفت از آن فرد در دورافتاده‌ترین گوشه آفریقا پنهان است؟ هر فرد می‌تواند تظاهر به نادیده گرفتن کرده و به شکلی زندگی کند که گویی از حضور خدا بی‌خبر است، اما حقیقت این است که معرفت این حضور نه فقط در قلب او از بدو تولد کاشته شده، بلکه کل خلقت، روز تا روز و شب تا شب این معرفت را اعلان می‌دارد. هیچ راه فراری از این حقیقت وجود ندارد، مگر

آن که فرد دلیلی بتراشد، خود را به نحوی قانع سازد، و در نهایت در حالی که وجدانش سخت شده، تسلیم حماقت شود.

نقطه اوج

نقطه اوج زمانی است که فرد تصمیم می‌گیرد خدای زنده و حقیقی را بجوید یا برای ارضای این نیاز به سمت خدا و خدایان دیگر رفته و به این ترتیب وجدان خود را آرام سازد. شاید با خود بگویید "خدایان" دیگر جزوی از فرهنگ ما در دوران مدرن نیست. ما دیگر مجسمه، نماد، معبد یا چیزی نظیر اینها را نداریم. لطفاً صبور باشید، به شما نشان خواهم داد که در دوران معاصر و حتا در غرب نیز خدایان گوناگونی وجود دارند و از این نظر، با پیشینیان یا دیگر فرهنگ‌ها فرقی نداریم.

این خدایان چطور پدید می‌آیند؟ باید به خاطر داشته باشیم که بشریت همه بت‌ها و خدایان را خلق کرده است. انسان ناچار به ارضای این آگاهی ذاتی نسبت به خدا و در عین حال، نیازمند رابطه‌ای خوب با اوست. اگر نسخه جایگزینی از خدا خلق شود، آنگاه کسی که آن را آفریده، آنچه را که موجب خشنودی این خدا می‌شود، تعیین می‌کند و آن "خداواره" چیزی را که مخترعش می‌خواهد - یعنی ارضای نیاز به پرستش ذاتی در درون انسان - در اختیار او می‌گذارد. ببینید پولس در ادامه بحثش در رومیان چه می‌گوید:

"زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت. ادعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند. و جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم و حشرات تبدیل نمودند." (رومیان ۱: ۲۱-۲۳) [ترجمه قدیمی]

موضوع ساختن تصاویر یا بت‌ها، نقطه تمرکز نویسنده در این آیات نیست، بلکه بیشتر به پیامد مشکلی عمیق‌تر می‌پردازد، یعنی "او را همچون خدا تمجید و شکر [پرستش] نکردند."

در اینجا ضروری است معنای پرستش راستین را درک کنیم. اگر در ذهنمان گروه پرستش کلیسا را در حال نواختن و خواندن یک موسیقی آرام تصور کنیم، معنا و پیغام اصلی این آیه را درک نخواهیم کرد. تعریف درست پرستش راستین، نه در موسیقی و خواندن، بلکه گره خورده در واژه "اطاعت" است.

به عنوان نویسنده چندین کتاب یاد گرفته‌ام که وقتی قصد دارم مطلبی ناآشنا در یک کتاب را به شکلی روشن معرفی نمایم، لازم است به هنگام این معرفی، معنای اولیه آن را در اختیار مخاطب قرار دهم، خواه به شکل مستقیم با معنا کردن واژه،

یا به روشی که معنای واژه را به شکل کامل به تصویر کشد. این مطلب در مورد هر نویسنده دیگری از جمله خدا در ارتباط با کتاب مقدس نیز صادق است. اگر به مجموعه ترجمه‌های پذیرفته شده کتاب مقدس [از جمله NIV, NASB, ESV, NKJV و غیره] نگاهی بیاندازید، واژه "پرستش" نخستین بار در کتاب پیدایش ۲۲: ۵ آورده شده است. ابراهیم می‌گوید: "آنگاه به نوکرانش گفت: شما همین جا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدان جا برویم، و پرستش کرده، نزد شما باز آییم." ابراهیم با خادمانش صحبت می‌کند و به آنها اطلاع می‌دهد که او و اسحاق قرار است در بالای کوه موری‌ا چه کنند. ابراهیم می‌گوید: "شما همین جا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدان جا برویم و پرستش کرده، نزد شما باز آییم." او قرار بود در آنجا چه کند؟ آیا می‌خواست برای خدا آهنگی بخواند یا قصد داشت گروهی نوازنده و خواننده را جمع کرده و یک گروه پرستشی را رهبری کند؟ به هیچ وجه. او به آنجا می‌رفت تا آنچه را که خدا سه روز قبل گفته بود، اطاعت نماید، یعنی پسرش را قربانی کند.

ترجمه NLT در رومیان ۱: ۲۱ واژه پرستش را به کار می‌برد، در حالی که در ترجمه‌های دیگر، حرمت نهادن، جلال دادن، تمجید کردن را به کار برده‌اند. همه این واژگان با هم در ارتباطند. ما با اطاعت از خدا یا هر مرجع قدرتی، او را حرمت نهاده و تمجید می‌کنیم. اما در صورت ناطاعتی، او را بی‌حرمت ساخته و پست می‌سازیم. می‌توانیم در طول جلسه سرود بخوانیم، به تمجید و تعریف او بپردازیم، درباره‌اش سرود بنویسیم و کارهایی نظیر این انجام دهیم، اما اگر آنچه را خدا می‌خواهد انجام ندهیم، او را بی‌حرمت ساخته‌ایم و این درست نقطه مقابل پرستش (یا حرمت نهادن) است.

زمانی خدا به قومش گفت: "من از جشن‌های شما نفرت و کراهت دارم، و از گردهم‌آیی‌های مخصوص شما بیزارم. سر و صدای سرودهایتان را از من دور کنید؛ من به نوای چنگ‌های شما گوش نخواهم کرد. بلکه بگذارید انصاف همچون آب جاری شود، و عدالت همچون نهر دائمی." (عاموس ۵: ۲۱، ۲۳-۲۴)

در اینجا عدالت یا پارسایی، اطاعت از اقتدار اوست نه آنچه که ما از نظر خود خداپسندانه تعریف می‌کنیم. خدا در عهد عتیق به موسا تعلیم داده بود که قربانی پسندیده و مقبول او چگونه است. قربانی‌های مختلفی وجود داشت که قوم او می‌توانستند به عنوان شکلی از پرستش، به او تقدیم نمایند: بره (خروج ۲۹: ۳۹-۴۱)، گوساله (۲۹: ۱۰-۱۶)، آرد (خروج ۲۹: ۴۱) و بسیاری موارد دیگر. آنها همچنین می‌توانستند نوعی بخور مقدس را که کندر نامیده می‌شد، در هیكل یا معبد به عنوان شکلی از پرستش بسوزانند (لاویان ۲: ۲ را ببینید). اما خدا روزی به آنها گفت:

"این همه را دست من ساخته است، و بدین گونه همه آنها به وجود آمده؛ این را خداوند می‌فرماید. اما این است آن که بر وی نظر خواهم کرد: آن که فروتن است و روح توبه‌کار دارد، و از کلام من می‌لرزد. آن که گاوی ذبح می‌کند، مانند کسی است که انسانی را می‌کشد؛ و آن که بره ای قربانی می‌کند، همچون کسی است که گردن سگی را می‌شکند؛ آن که هدیه آردی تقدیم می‌کند، مانند کسی است که خون خوک پیشکش می‌آورد؛ و آن که کندر به عنوان یادگاری می‌سوزاند، همچون کسی است که بتی را متبارک می‌گوید. اینان راه‌های خودشان را برگزیده‌اند، و جانشان از اعمال قبیحشان لذت می‌برد." (اشعیا ۶۶: ۲-۳)

او با معرفی کسانی که زیر برکت او قرار می‌گیرند، آغاز می‌کند و آنان را اشخاصی که "از کلام او می‌لرزند" می‌نامد. این توصیفگر فردی است که اطاعت را در بالاترین اولویت زندگی خود قرار می‌دهد. اینان کسانی هستند که خدا بر آنان نظر می‌افکند.

در ادامه در مورد آنهایی صحبت می‌کند که راههای خود را برای پرستش (اطاعت) او برمی‌گزینند. نه فقط اعمال پرستشی آنها مورد پذیرش نبود، بلکه اعمال آنها هم عرض قربانی انسان، قربانی سگ، خون خوک و متبارک ساختن بتی است. این اعمال در نظر خداوند کراهت‌آورند. اگر کسی به راستی چنین چیزهای منزجرکننده‌ای را پیشکش می‌کرد یا مرتکب قتل می‌شد، قطعاً یا به مرگ محکوم می‌شد یا از میان قوم بیرونش می‌انداختند. این سخنی بسیار قاطعانه و سخت از جانب خداست! بنابراین واضح است که پرستش آنها در کل پرستش نبود، هر چند به ظاهر منطبق با فرامین پرستشی‌ای بود که در کتاب خروج و لاویان به ایشان داده شده بود.

ترجمه Message این آیه را چنین تأویل می‌کند: "اعمال پرستشی شما، اعمال گناه است". به خاطر داشته باشید که این افراد، قوم عهد بودند یا کسانی که وعده‌های او را دریافت کرده بودند، چرا باید چنین کلمات توبیخ آمیزی را می‌شنیدند؟ زیرا راه‌های خود را برگزیده بودند، نه اطاعت از او را.

این موضوع در مورد ما نیز صادق است؛ می‌توانیم برای خدا سرود بخوانیم، در جلسات پرستشی شرکت کنیم، وفاداری خود را به خدا جار بزنیم و حتی همه این کارها منطبق با روش‌های مقرر شده در عهد جدید باشد، اما اگر بر پایه اطاعت استوار نشده باشد، پرستش ما در کل، پرستش نیست. مگر نه آنکه به ما گفته شده باید "چون فرزندان مطیع او باشیم (اول پطرس ۱: ۴ را ببینید)؟

ریشه دیگری که پولس به آن اشاره می‌کند، ناسپاسی است. اگر بر این باور

باشیم که مُحَق هستیم سبک زندگی خاصی داشته باشیم و شایسته چیزهای عالی هستیم، یا باید به فلان مقام برسیم، در این صورت خودمحور شده‌ایم و در نتیجه ناسپاس خواهیم بود. از این گذشته، به آنچه که خلق کرده‌ایم یا به انجام رسانده‌ایم، یا سخت کار کرده و برایش برنامه‌ریزی نموده، آنرا هدف گذاری کرده و رویا بافته‌ایم، فخر کرده و به خاطر تلاش خود احساس غرور می‌کنیم.

تبعات رفتاری

این ریشه رفتاری و نگرشی در تغییر تمایل درونی‌مان به اطاعت، احترام و سپاسگزاری از چیزی غیر از خود خدا، بت پرستی را در فرد، جامعه و یا یک ملت تسهیل می‌کند. پولس در ادامه می‌نویسد:

"پس خدا نیز ایشان را در شهوات دلشان به ناپاکی واگذاشت، تا در میان خود بدن‌های خویش را بی‌حرمت سازند. آنان حقیقت خدا را با دروغ معاوضه کردند و مخلوق را به جای خالق پرستش و خدمت نمودند، خالق که تا ابد او را سپاس باد. آمین." (رومیان ۱: ۲۴-۲۵)

به یاد داشته باشید که ریشه همه اینها، فقدان اطاعت و سپاسمندی نسبت به خداست، در این وضعیت ما به پرستش یا اطاعت از خواسته‌های طبیعت سقوط کرده‌مان می‌پردازیم. در نتیجه خود را به مخلوقی تسلیم می‌کنیم که ناقص و لعنت شده است. قطب‌نمای اخلاقی ما دچار مصالحه شده و حقیقت، جای خود را به دروغ می‌دهد. به این ترتیب آنچه حکمت فرض می‌شود، در واقع حماقت است و آنچه از نظر دنیا نرمال و عادی است، در واقع نرمال نیست. این روند ادامه می‌یابد تا آنچه که به راستی نیکوست، برچسب شرارت می‌خورد و آنچه در واقع بد است، به عنوان امری نیکو شناسایی می‌شود. در ادامه رساله رومیان می‌خوانیم: "پس خدا نیز ایشان را در شهواتی شرم‌آور به حال خود واگذاشت..." (رومیان ۱: ۲۶)

پس از بیان این عبارت، پولس در مجموع حدود ۱۳۷ واژه^{۳۱} را در آیات بعدی در ارتباط با بیست و دو گناه و اهانت نسبت به خدا به کار می‌برد. برخی از این گناهان شامل قتل، فریب، تنفر، طمع، نافرمانی نسبت به والدین، همجنسگرایی و نظایر آن می‌باشند.

حقیقت انکارناپذیر این است که پولس پنجاه و نه واژه از این ۱۳۷ واژه (حدود ۴۳ درصد) را به هر کدام اختصاص داده و هیچ توضیح و تفسیر اضافی ارائه نمی‌دهد. چرا چنین است؟ آیا خدا همجنسگرایی را متفک ساخته و به ما این مجوز

را می‌دهد تا با همجنس‌بازان به عنوان بدترین گناهکاران نسبت به کسانی که مرتکب گناهان دیگر می‌شوند، برخورد کنیم؟ مطلقاً چنین نیست. در واقع پولس سعی می‌کند این موضوع را روشن کند که میل شدید به همجنس‌گرایی، یکی از مهمترین شاخصه‌های سقوط پر شتاب جامعه به سمت بتپرستی است. بیایید به واژگان پولس بازگردیم:

"پس خدا نیز ایشان را در شهواتی شرم‌آور به حال خود واگذاشت. حتا زنانشان، روابط طبیعی را با روابط غیرطبیعی معاوضه کردند. به همین‌سان، مردان نیز از روابط طبیعی با زنان دست کشیده، در آتش شهوت نسبت به یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال شرم‌آور شده، مکافات در خور انحرافشان را در خود یافتند." (رومیان ۱: ۲۶-۲۷)

جامعه‌ای که از شناخت، سپاسمندی و اطاعت از خدا دست کشیده، به سمت شناخت، سپس تصدیق (توافق) و در انتها، تشویق و تحسین انحرافات جنسی و به خصوص همجنس‌گرایی کشیده خواهد شد. پولس این رفتار را شرم‌آور و غیرطبیعی می‌شناسد.

حقیقت جای خود را به دروغ داده که در نهایت به سوی سردرگمی جنسی منحرف گشته است.

در ژانویه ۲۰۱۷، مجله نشنال جئوگرافیک^{۳۲}، ماهنامه خود را به موضوع "انقلاب جنسی" اختصاص داد. ناشر، مجموعه‌ای از افراد را به صف کرده بود تا تفاوت جنسی یا جنسیتی را نشان دهد که انسان خاکی به شکلی جانبدارانه خلق کرده است. نشریه از نظرات متخصصان دانشگاهی در امور جنسی و جنسیتی بهره گرفته بود. آنها در مجله برای توصیف جنس و جنسیت از عباراتی نظیر: آندروژنی^{۳۳} (بیناجنسی)، کوئیر^{۳۴}، خارج از جنسیت^{۳۵}، ترا جنسیتی^{۳۶}، همسو جنسی^{۳۷}،

National Geographic ۳۲

Androgynous ۳۳: ترکیبی از خصوصیات زن و مرد

Queer ۳۴: واژه دیگری برای دگرباشی و همجنس‌گرایی

Agender ۳۵: افرادی که جنسیت عادی ندارند

Transgender ۳۶

Cisgender ۳۷

بینا جنسی^{۳۸}، دگر جنسگرایی^{۳۹}، دو جنسیتی^{۴۰}، ترا مرد^{۴۱}، ترا زن^{۴۲} و نظایر آن استفاده کرده بودند. به نظر خیلی پیچیده، امروزی و بخردانه است، اما باید آن را در زیر طبقه‌بندی حماقت و فریب جای داد.

افرادی که این واژگان را اختراع کرده‌اند، باهوش، تحصیلکرده و متخصصان عصر به شمار می‌آیند. با این طرز فکر و برآیند آن در جامعه، به کدام سمت خواهیم رفت؟ مطالعات نشان می‌دهد که دولتمردان آمریکا، بیش از دویست میلیارد دلار در ارتباط با موضوع هویت جنسی و همجنسگرایی خرج کرده‌اند. می‌توانید تصور کنید با این هزینه، خلق چه مقدار فرصت ممکن بود؟ با این میزان، می‌شد امکانات و خدمات مدارس عمومی را ارتقا داد، نیروی پلیس را تقویت کرد، فرودگاه‌ها و دیگر خدمات عمومی را نوسازی کرد، و مهم‌تر از همه به بی خانمان‌ها، مادران مجرد، و افراد معلول کمک کرد، اما این میزان پول با هدف گزینش جنسیتی صرف می‌شود که در تقابل با چگونگی خلقت انسان توسط خداست. درست از همان ابتدای کتاب مقدس گفته شده که: "خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را مرد و زن آفرید." (پیدایش ۱: ۲۷)

او کسی است که جنسیت ما را انتخاب کرده، اوست که می‌داند بهترین چیست، زیرا ما را دوست دارد.

اما هنوز همه این کارها زیر ظاهر خردمندی و عقل انجام می‌شود، در حالی که به واقع، جز تلف کردن احمقانه منابع، چیز دیگری نیست. از همه بدتر این کار تشویق رفتار غلط و نگه داشتن مردم در اسارتِ سبکِ زندگی‌ای است که برای آن خلق نشده‌اند.

به عنوان یک جامعه، دروغی را یدک می‌کشیم که بر آن نام "حقوق بشر" نهاده‌ایم، و به موجب آن، به اقلیتی کوچک از افراد اجازه داده‌ایم تا آن را با تبعیض جنسیتی و نژادی مرتبط سازند. اینها حقوقی هستند که باید برایشان جنگید، اما این ربطی به کسانی ندارد که خود را جدا از آنچه خدا آفریده، قلمداد می‌کنند.

این همان رفتارهای یاوه و پوچی است که بر طبق نبوت پولس در زمانی بروز می‌یابد که پرستش (اطاعت) راستین و سپاسمندی از او را متوقف می‌سازیم. پس چرا نباید رهبران این باورها و تلاش‌های گمراهانه را افشا نکنند و به آن خرده

Intersex ۳۸

Hetrosexual ۳۹

Bi-gender ۴۰

Transmen ۴۱

Transgirl ۴۲

نگیرند؟ انگار دچار ترس از حقیقت شده‌ایم و دروغ‌ها و فریب‌ها را پذیرفته‌ایم. ما به سوی بتپرستی منحرف شده‌ایم و این ما را به عنوان یک ملت در خود اسیر ساخته است.

شاید جامعه این را پیشرفت بنامد، اما در واقع عقب‌گرد و انحراف به سوی حماقت است. واژگان پولس که سالیان پیش نوشته شده، نشان می‌دهد که چطور نابهنجاری جنسیتی و جنسی، در کل ریشه در بتپرستی دارد. او در ادامه، فهرست پیامدهای بتپرستی را ارائه می‌دهد:

"و همان گونه که برای آنان شناخت خدا ارزشی نداشت، خدا نیز آنان را به ذهنی فرومایه واگذاشت تا مرتکب اعمال ناشایست شوند. ایشان از هرگونه نادرستی، شرارت، طمع و خیانت آکنده‌اند. مملو از حسد، قتل، جدال، فریب و بدخواهی‌اند. شایعه‌ساز، تهمت‌زن، متنفر از خدا، گستاخ، متکبر و خودستایند. برای انجام اعمال شیرانه، راه‌های نو ابداع می‌کنند. نافرمان به والدین، بی‌فهم، بی‌وفا، بی‌عاطفه، و بی‌رحمند." (رومیان ۱: ۲۸-۳۱)

نیازی نداریم سخت جستجو کنیم، به نمونه پژوهی روی آوریم، یا یک دوره درس جامعه‌شناسی برداریم تا این نوع رفتارها را در جامعه خود کشف کنیم. متأسفانه این رفتارها بسیار شایع و فراگیر شده و در حال ویرانی زندگی‌ها، خانواده‌ها و ملت‌هاست. این رفتارهای نابهنجار و پذیرش آنها، موجب فروپاشی جامعه، شکسته شدن روابط و جنگ‌ها از هر نوعی می‌باشد.

اگر این هنوز به قدر کافی مصیبت بار نیست، پولس نتیجه‌گیری می‌کند:

"زیرا هر چند انصاف خدا را می‌دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را می‌کند بلکه کنندگان را نیز خوش می‌دارند." (رومیان ۱: ۳۲)

دولت‌ها، رسانه‌ها، تلویزیون، تولیدات سینمایی، فعالان اجتماعی، رهبران، منتقدان و تمام جامعه، کاملاً از این تضاد و تقابل رفتاری و کنشی با خالقمان آگاهند، اما آنچه که وجدانشان می‌گوید و طبیعت جار می‌زند، نادیده می‌گیرند. آنان برای آرام ساختن صدای وجدانشان، دیگران را نیز تشویق به انجام همین کار می‌کنند و امیدوارند به این شیوه صدای حقیقت درون قلبشان را خاموش سازند.

تمام رفتارهای فهرست شده در آیات بالا، پیامد ریشه‌ی مشکل بتپرستی، عدم پرستش (حرمت و تمجید و اطاعت) و سپاس شایسته خداست. ما خدا را در واقع با کنش‌های رفتاریمان به او تصدیق می‌کنیم، نه صرفاً با کلماتی غلوآمیز و گاه ریاکارانه. این درباره همه بشریت صادق است، اما حال اجازه دهید چگونگی این امر را در ارتباط با کسی که از قبل در رابطه با خداست، بررسی نماییم.

بخش عملی

پرستش، تصمیم به اطاعت، احترام و سپاسمندی نسبت به خداست. هر گاه یکی از عناصر پرستش راستین را نادیده بگیریم، خود را در معرض فریبی که به بت پرستی می‌انجامد، قرار می‌دهیم. این هم به صورت فردی صادق است، هم در سطح فرهنگی و اجتماعی.

در کتاب مقدس نخستین بار عمل پرستش، به اطاعت ابراهیم برای قربانی اسحاق اطلاق شده است. خدا از شما انجام چه کاری را خواسته است؟ این کار می‌تواند چالشی باشد که روح القدس به هنگام مطالعه کتاب مقدس در شما ایجاد می‌کند یا چیزی که خدا به طور خاص به شما الهام بخشیده و آن را خاطرنشان ساخته است. این فصل چه تغییری در رویکرد و نگرش شما به این مأموریت الهی‌تان ایجاد کرده است؟ حال زمانی را اختصاص داده و از خدا بپرسید که امروزه برای تحقق این خواندگی و مأموریت، چه قدم‌هایی را باید بردارید، و اطمینان حاصل کنید که از او به خاطر تمامی این موارد سپاسگزار هستید: به خاطر گزینش شما برای انجام این کار، سخن گفتنش با شما، و اینکه در حین گام نهادن در پرستش و اطاعت او، همراهی‌اش را در اختیار دارید.

بت پرستی ایمانداران

بت پرستی در میان مردم دنیا خود به قدر کافی بد است، اما مشاهده آن در بین کسانی که در عهد جاودانی با خدای زنده هستند، هراس انگیز است. یعقوب این نوع بت پرستی را زنا می نامد. علت این است که ما با خدا عهدی داریم و درست به سان شوهر یا زنی که به همسر خود خیانت می ورزد، وقتی ما نیز خود را به بت پرستی می سپاریم، نسبت به شوهرمان عیسای مسیح خیانت می ورزیم.

شائول پادشاه و عمالیقان

بیایید از عهد عتیق شروع کرده و به عهد جدید برسیم. اسرائیل به واسطه پدرشان ابراهیم، عهدی با خدا داشتند. خدا از طریق نبی خود سموئیل، به پادشاه اسرائیل، شائول، فرمانی می دهد: "منم آن که خداوند فرستاد تا تو را به پادشاهی قومش اسرائیل مسح کنم؛ پس اکنون به پیام خداوند گوش فرا ده." (اول سموئیل ۱۵: ۱) هیچ سوء تفاهم و سوء تعبیری در درک پیغام خدا وجود نداشت، این فرمان دقیق و سراسر است بود. به پادشاه گفته شده بود که عمالیقان را به طور کامل نابود سازد، یعنی هر مرد، زن، بچه و حیوانی را بکشد. این انتقام خدا از عمالیقان به خاطر ستیزه و مخالفتشان با اسرائیلیان در زمان فرار مصر و در بی پناه ترین شرایطشان بود. شائول بلافاصله ارتش را فراخوانده و آنها را برای نبرد با عمالیقان بسیج نمود. اما می خوانیم:

"آنگاه شائول عمالیقان را از حویلیه تا شور، که در شرق مصر است، شکست داد. و پادشاهشان اجاج را زنده گرفتار کرد و قوم او را یکسره از دم شمشیر

گذرانیده، به نابودی کامل سپرد. اما شائول و لشکریان، اجاج را با بهترین گوسفندان و گاو و گوساله‌های پرواری و بره‌ها و هر چیز خوب نگاه داشتند و نخواستند آنها را به تمامی نابود کنند، بلکه فقط هر آنچه را خوار و بی‌ارزش بود، به نابودی کامل سپردند." (اول سموئیل ۱۵: ۷-۹)

در نظر بسیاری از اسرائیلیان شائول از کلام خدا اطاعت کرده بود، اما درست پس از این آیات می‌خوانیم: "آنگاه کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت: از اینکه شائول را پادشاه ساختم متأسفم، زیرا از پیروی من بازگشته و فرمان‌های مرا به جا نیاورده است. و سموئیل برآشفته و تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد." (اول سموئیل ۱۵: ۱۰-۱۱) شائول آنچنان که شایسته خدا بود، او را پرستش نکرده و اطاعت ننموده بود. او نسبت به خداوند وفادار نبود.

پدری را به یاد می‌آورم که مطلبی را درباره بزرگترین چالش خود با پسر نوجوانش با من در میان گذاشت. پسر فقط بخشی از کاری را که پدر به او سپرده بود، انجام می‌داد و سپس بی‌خیال ادامه آن شده، هر آنچه را می‌خواست، انجام می‌داد که معمولاً وقت گذرانی با دوستانش بود. وقتی پدر او را مؤاخذه کرد، پسرک عصبانی شده و گفته بود: "بی‌خیال بابا، نسبت به من زیادی سخت می‌گیری! من نود درصد کاری را که به من سپرده‌ای، انجام دادم. چقدر مو را از ماست می‌کشی و سختگیری؟ چرا به آن نود درصدی که انجام داده‌ام نگاه نمی‌کنی و فقط به آن ده درصدی که مانده است، گیر می‌دهی؟" پدر واقعاً درمانده شده بود.

به آن پدر گفتم: "خب، خدا هم سختگیر و دقیق است!" همین ماجرای عمالیقان را به یاد او آوردم. به او گفتم که شائول دست کم یکصد هزار مرد و زن و کودک را کشته بود. مطمئنم که او گاوها، گوسفندان و بزهای فراوانی را با شمشیرش سلاخی کرده بود. پس می‌توانیم با اطمینان بگوییم که شائول بیش از نود درصد از فرمان خدا را به جا آورده بود. اما خدا به شائول می‌گوید که نسبت به فرمانش ناطاعتی کرده و در ادامه برای توصیف رفتار شائول از واژه‌های "تمرد" و "گردنکشی" استفاده می‌کند. (آیه ۲۳) این ماجرای کتاب مقدس به آن پدر کمک کرد تا بفهمد تشخیص او در رابطه با رفتار نادرست پسرش، بیراه نبوده است.

در واقع، تقریباً مطمئنم که شائول نزدیک به نودونه درصد آنچه را که خدا فرموده بود، انجام داد. چرا خدا به جای آن نودونه درصدی که شائول انجام داده بود، بر یک درصدی که انجام نداده بود، متمرکز شد؟ این در نظر اکثر مردم، سخت‌گیری افراطی است، اما اطاعت گزینشی در نظر خدا، حتا اطاعت تقریباً کامل نیز، نه تنها ناطاعتی بلکه تمرد و سرکشی است. این کار جایی برای حرمت و پرستشی که سزاوار خداست، نمی‌دهد.

سموئیل در ادامه شائول را توبیخ می‌کند، اما او که فریب خورده بود، بلافاصله اتهام علیه خود را رد می‌کند، اما سموئیل به حیواناتی که قربانی شده بود، اشاره می‌کند. شائول سعی می‌کند تقصیر را گردن مردم بیاندازد، اما سموئیل او را توبیخ کرده، می‌گوید: "تو تنها کسی هستی که مسئولی و نسبت به خدا نامطیع بوده‌ای!" (برداشت آزاد از آیات مربوطه). به محض آنکه شائول با توبیخ نبوتی در موقعیتی سخت گیر می‌افتد و دیگر چیزی برای دفاع ندارد، سموئیل، حقیقتی شگفت‌آور و عجیب را در ارتباط با بت‌پرستی بیان می‌کند:

"زیرا تمرد همچون گناه غیب‌گویی است، و گردنکشی همچون شرارت بت‌پرستی. از آنجا که تو کلام خداوند را رد کردی، خداوند نیز تو را از پادشاهی رد کرده است." (اول سموئیل ۱۵: ۲۳)

در حال حاضر قصد دارم روی قسمت دوم گفته سموئیل تمرکز کنم که می‌گوید: "گردنکشی همچون شرارت بت‌پرستی است." گردنکشی در اینجا به معنای "خودسری" و "خیره‌سری" است. در واقع شائول به حقیقت پشت کرده و با خودسری و خیره‌سری، از اطاعت کامل روی برمی‌گرداند. واژه بعدی، "همچون" است. این واژه^{۴۳} در متن انگلیسی به شکل ایتالیک نوشته شده و به این معناست که در متن اصلی وجود نداشته. در واقع هیچ واژه عبری در اینجا نیامده و مترجم برای درک بهتر خواننده، آن را اضافه نموده است. در واقع ترجمه درست‌تر از متن اصلی می‌بایست اینگونه باشد: "گردنکشی [خودسری، خیره‌سری]، بت‌پرستی است".

حقیقت این است که وقتی فرد حقیقت را می‌داند، از اراده خدا آگاه است و می‌داند خدا سخن گفته، پس اگر کوتاهی کرده و اطاعت نکند، این عمل بت‌پرستی است. دلیل این امر چیست؟ علت این است که خواسته، اراده، آرزو، تمایلات و برنامه‌های کاری خود را بالاتر از خدا قرار داده‌ایم. همه اینها بر خدا تقدم دارند و هر آنچه که بر خدا مقدم باشد، بت‌پرستی است.

شائول نه فقط باور دارد، بلکه اعتراف می‌کند که: "من از خدا اطاعت کرده‌ام"، اما از آنجایی که اطاعت کامل نکرد و تصمیم گرفت که خواسته مردم را (البته در حقیقت خواسته خودش بود) بالاتر از کلام خدا قرار دهد، این امر بت‌پرستی بود. این مسأله، ذهن او را نسبت به بی‌حرمتی‌اش به خدا بسته بود.

همانطور که در ارتباط با عملکرد کلی انسان نسبت به خدا در کتاب رومیان دیدیم، همین نیز قطعاً در مورد شائول صادق است. ریشه بت‌پرستی شائول، پرستش مجسمه،

تصویر، مذهب یا معبدی نبود. در واقع، او پرستش و اطاعت لازم را نسبت به خدا عرضه نکرده بود. این رفتار موجب تبدیل ناآگاهانه حقیقت با دروغ است، بنابراین فریب در درون شائول محکم‌تر شده و جا خوش کرد. این امر او را به تفکرات احمقانه و کارهایی سوق داد که در حالت عادی، محال بود انجامشان دهد. نتیجه تأسف‌آور بت‌پرستی شائول، نفوذ و رشد شرارت و خبیثت در زندگی‌اش بود. او تبدیل به مردی حسود، پرتوقع، غیرمنطقی، پراز خشم و دیوانگی شد که نه فقط با تنفر به خادمان خدا یورش می‌برد و تبدیل به قاتلی گشت، در نهایت حتا به جای مشورت با خدا، به مشورت جادوگری رفت.

اغلب کسانی که رابطه‌ای با خدا دارند اما هنوز خواسته‌ها و تمایلات خود را بر آنچه که خدا از طریق کتاب مقدس به روشنی بیان داشته، ارجح می‌دارند، نسبت به ناطاعتی خود، کور می‌شوند. بت‌پرستی درست مانند شائول ما را نسبت به حقیقت کور می‌سازد. در این شرایط در حالی که حقیقت را با فریب جایگزین کرده‌ایم، با خود می‌پنداریم خدا طرف ماست. فکر می‌کنیم او قلب ما را می‌داند، بنابراین با دیده اغماض به رفتارهای ما می‌نگرد یا حتا سبک زندگی‌مان را تأیید می‌کند، در حالی که در واقعیت ما در مقابل او قرار گرفته و خود را دشمن او ساخته‌ایم.

"قناعت"

جنبه دیگر بت‌پرستی را با تعریف دو واژه ادامه خواهیم داد. واژه نخست "قناعت" است. فرهنگ لغات^{۴۴} آن را "احساس یا رضایت از داشتن چیزی، مقامی یا شرایطی" تعریف می‌کند. واژه یونانی‌ای که اغلب برای "قانع یا قانع بودن"^{۴۵} به کار رفته، arkeo است که اینطور تعریف شده: "بسنده بودن، کافی بودن، رضایت‌خاطر تلویحی یا قادر به حمایت از کسی بودن یا پیوستن به او".

تا قانع و راضی نباشیم، نمی‌توانیم به شکلی شایسته خدمت کنیم. فقدان این فضیلت، ما را قادر می‌سازد تا شرایط را از چنین زاویه‌ای بنگریم که: "چه منفعتی برای من دارد؟" اعمال و کلمات ما ممکن است ظاهری غیرخودخواهانه داشته باشند و حتا حاکی از انکار نفس باشند، اما اگر مبتنی بر قناعت نباشند، از انگیزه‌های خودخواهانه و منفعت طلبانه، تغذیه می‌شوند.

پولس به کلیسا می‌گوید: "این را از سر نیاز نمی‌گویم، زیرا آموخته‌ام که در همه حال قانع باشم." (فیلیپیان ۴: ۱۱) او نیازهایی داشت، با این وجود آنها را برای خدمت می‌کرد، آگاه می‌سازد که این هدایا را نه برای منافع شخصی خود، بلکه برای دیگران می‌خواهد. او نمی‌توانست در نگارش کتاب مقدس دروغ گفته یا بزرگنمایی

کند؛ بنابراین می‌دانیم آنچه که می‌گوید، همانا انگیزه واقعی اوست نه یک سیاست گفتاری. تنها روشی که موجب می‌شد او چنین انگیزه‌ای که فارغ از خودخواهی بود، داشته باشد، حضور قناعت کامل حتی در اوج نیازها بود.

بنابراین کلام خدا به ما ایمانداران فرمان می‌دهد که: "اما دینداری با قناعت، سودی عظیم است. پس اگر خوراک و پوشاک و سرپناهی داریم، قانع خواهیم بود." (اول تیموتائوس ۶: ۶ و ۸). سودی عظیم همراه قناعت است. با این وجود، این سود را همیشه نمی‌توان در جدول زمان‌بندی خود شاهد بود. قناعت یاریمان می‌کند تا راسخ و استوار بمانیم و پیش از دیدن جواب دعايمان، تسلیم نشویم.

در دعا از خدا خواستیم تا تعریف خود را از "قناعت" برایم بگشاید. در درونم شنیدم که می‌گوید: "رضایت کامل در انجام اراده من". زندگی خداوندان عیسا بر زمین، الگویی کامل از قناعت است. بارها نظیر این عبارت را در کلامش می‌شنویم که می‌فرماید: "خوراک من این است که اراده فرستنده خود را به جا آورم و کار او را به کمال رسانم." (یوحنا ۴: ۳۴) سرسپردگی او به اراده خدا و قناعتش در این رابطه، به خوبی در مزمور موعودگرایانه داوود مشهود است. در آن مزمور می‌خوانیم: "آرزویم، ای خدایم، انجام اراده توست؛ شریعت تو در دل من است." (مزمور ۴: ۸) هیچ آرزو و اشتیاقی برای خودش جدا از اراده خدا به چشم نمی‌خورد. اشتیاق او تحقق خواسته‌های پدرش بود.

البته نباید قناعت را با بی‌خیالی و خودرضامندی اشتباه گرفت، زیرا به هیچ وجه قربانی در معنا ندارند. می‌بیند که عیسا "با فریادهای بلند و اشک‌ها به درگاه او که قادر به رهاندنش از مرگ بود دعا و استغاثه کرد" (عبرانیان ۵: ۷). او میز صرافان را واژگون ساخت و اشتیاق شدید داشت که در شب پیش از رنج کشیدنش، شام را با رسولانش بخورد. او قانع [و خرسند] نبود که مردم را در اسارت، بیماری و گمشدگی ببیند؛ او همچون جنگاوری در کنار مظلومان و ستمدیدگان و رنجوران بود. اما وقتی پای نیازها و خواسته‌های خودش می‌رسید، او قانع بود. او درخواست‌هایش را به پدر می‌گفت و به تدارک الهی پدر باور داشت.

از دل این قناعت است که چنین واژگانی متولد می‌شوند: "من به پدر زنده‌ام" (یوحنا ۶: ۵۷). این نگرش، امنیت و ثباتی غیر این جهانی را پدید آورد تا بدانجا که با شجاعت گفت: "می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم" (یوحنا ۸: ۱۴). به همین خاطر او نه منحرف شد و نه به بیراهه رفت و خادمی کامل بود!

طمع^{۴۶}

واژه کلیدی دوم در ارتباط با تعریف بت‌پرستی، واژه "طمع" یا "آزمندی" است، واژه‌ای که دقیقاً نقطه مقابل "قناعت" است. این واژه‌ای نیست که در مکالمات روزمره زیاد بشنویم، بنابراین بازشناسی آن به قصد شناخت و درک آن در کتاب مقدس دارای اهمیت است.

بیایید ابتدا معنای آن را در زبان انگلیسی بررسی نماییم. یکی از فرهنگ‌های لغات آن را چنین تعریف می‌کند: "میلی قوی برای به دست آوردن و مالکیت چیزی که خوب و نیکو می‌انگاریم." اگر به بررسی این واژه در زبان یونانی بپردازیم، درک بهتری پیدا خواهیم کرد. قبل از این کار، بیایید ابتدا به آنچه پولس برای اشاره به واژه طمع در کولسیان می‌گوید، نگاهی بیاندازیم:

"پس چون با مسیح برخیزانده شده‌اید، آنچه را که در بالاست بجوید، آنجا که مسیح به دست راست خدا نشسته است. به آنچه در بالاست بیندیشید، نه به آنچه بر زمین است. زیرا مردید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است. چون مسیح که زندگی شماست، ظهور کند، آنگاه شما نیز همراه او با جلال ظاهر خواهید شد." (کولسیان ۳: ۱-۴)

پولس کلید ماندن در وضعیت "قناعت" را به ما می‌بخشد. وقتی عمیقاً درک کنیم که از طریق عیسای مسیح در عهدی با خدای قادر مطلق هستیم، درخواهیم یافت که هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز کم نداریم. عیسا می‌گوید: پادشاهی در ما [در میان ما] است. "و اگر نخست پادشاهی او را بطلبیم نه آنکه آن را در جای دوم و سوم قرار دهیم، هر آنچه که نیاز داریم به ما عطا شده و بر ما مزید خواهد شد.

این معرف نخستین حمله بزرگ دشمن علیه عیسا است. در طی دوران وسوسه در بیابان، شیطان تلاش کرد عیسا را به تأمین نیازهایش، جدا از پدرش برانگیزد: شرایط ترسناک و سخت بود؛ پس از چهل روز روزه‌داری، عیسا بسیار گرسنه بود. دشمن امیدوار بود بتواند عیسا را از قناعت به سوی طمع بکشانند، اما عیسا نپذیرفت. اندکی پس از آن، فرشتگان آمده و عیسا را با طعام آسمانی، خوراک دادند! نقشه دشمن در ارتباط با عیسا شکست خورد، اما این بدان معنا نیست که او از همین استراتژی علیه ما استفاده نمی‌کند. او ما را هدف قرار داده تا به جای رضایت از تدارک الهی و پادشاهی او، به دنبال تأمین نیازهای خدا به روش خودمان باشیم. پولس می‌گوید کسانی که خدا را می‌جویند، نه کسانی که فقط می‌خواهند از خدا برای رسیدن به خواسته‌هایشان استفاده کنند، بلکه کسانی که مشتاقانه به دنبال

قلب او و خشنودی او می‌باشند، آنانی هستند که بر آنچه در بالاست می‌اندیشند. در این وضعیت است که شبیه عیسا می‌شویم. اشتیاق ما در انجام اراده اویی است که ما را فرستاده است. پیامد شگرف و حیرت‌آور آن این است که ما اکنون که به شباهت عیسا هستیم، به بیراهه نرفته و دلسرد نمی‌شویم و خادم امین پادشاهی خدا هستیم! پولس در ادامه می‌نویسد: "پس، هر آنچه را در وجود شما زمینی است، بکشید، یعنی بی‌عفتی، ناپاکی، هوی و هوس، امیال زشت و شهوت‌پرستی را که همان بت‌پرستی است. به سبب همین‌هاست که غضب خدا بر سرکشان نازل می‌شود." (کولسیان ۳: ۵-۶) به واژگان پولس نگاه کنید، او می‌نویسد: "طمع که همان بت‌پرستی است". این کلید بعدی ما در درک مفهوم واقعی بت‌پرستی است. درک بت‌پرستی در میان اقوام بت‌پرستی که مجسمه، مذبح و معابد می‌ساختند، کاری ساده است، اما برای تشخیص و درک آن در فرهنگ متمدن امروزی، با کاری دشوارتر روبه‌رو هستیم. پولس می‌گوید وقتی از قناعت خارج شده به طمع وارد می‌شویم، از رابطه صمیمانه با خدا به سوی بت‌پرستی و زنا گام برمی‌داریم. حال بیابید به واژه یونانی Pleonexia که در این آیه "طمع" ترجمه شده، نگاهی بیاندازیم. اجازه دهید از سه منبع بسیار معتبر، سه تعریف متفاوت را ارائه دهم.

- میل و خواست ناشایست برای بیشتر داشتن^{۴۷}
- در وضعیت تمایل برای بیشتر داشتن از آنچه که حق ماست.^{۴۸}
- این واژه به عنوان نوعی خودپرستی [خود بت‌پنداری] و روح آزمند به کار می‌رود.^{۴۹}

بیابید توجه خود را به آخرین تعریف معطوف سازیم: "خودپرستی [خود بت‌پنداری] و روح آزمند و طماع". وقتی نخست پادشاهی خدا را نمی‌طلبیم، عشق و علاقه ما به جای پادشاهی خدا به سوی بت و حفاظت از خود متمایل خواهد شد. در این شرایط ما حریصانه به دنبال چیزی هستیم که باور داریم برای رضایت و خشنودی به آن محتاجیم. ما به دنبال لذت، ثروت، به دست آوردن مادیات، شهرت، مقام، منصب، محبوبیت، کامیابی، قدرت، اقتدار، شهوت و بسیاری از خواسته‌های مشابه خواهیم رفت که همه ناشی از نگرش "خود بُت‌پندارانه" ماست. زمانی که قانع نباشیم، خود را در این موقعیت خواهیم یافت. به سختی می‌جنگیم و تلاش می‌کنیم، زیرا نسبت به داده‌های الهی راضی نیستیم و در آنچه داریم و خدا به ما بخشیده، احساس آسایش نمی‌کنیم. خود را در ارتباط با نقشه او یا فرآیندی که در زندگیمان است، در فشار می‌بینیم. بدون شک، قناعت و طمع دو نیروی متخاصم و متضادند. قناعت ما را از بت‌پرستی بازداشته و به قلب خدا نزدیک‌تر می‌سازد، در حالی که طمع ما را از خدا

pillar ۴۷

BDAG ۴۸

CCE ۴۹

دور ساخته و به قربانگاه و مذبح بت پرستی می کشاند. اینها دو واژه متضادند با معنایی کاملاً متقابل و مخالف که هر چه بیشتر تمایزشان را آشکار می سازند. ساده است ببینیم چرا نویسندگان عبرانیان تا این حد با اطمینان و شجاعت این کلمات را می نویسد:

"زندگی شما بری از پولدوستی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید، زیرا خدا فرموده است: "تو را هرگز وا نخواهم گذاشت، و هرگز ترک نخواهم کرد."
(عبرانیان ۱۳: ۵-۶)

در فصل بعد خواهیم دید که چطور قناعت در هر نوع شرایط سخت و مصیبت‌زا به ما اطمینان خاطر بخشیده و ما را از تسلیم شدن در دام‌هایی که دنیا بر سر راه ایمانداران می نهد، حفظ می کند، قناعت در خود سودی عظیم و آرامشی دارد که فراتر از ادراک ماست.

اما در مقابل، طمع موجب ناآرامی و اضطراب شده و از آرزوها و امیالی، سیری‌ناپذیر تغذیه می شود. طمع، وضعیتی است که در آن فریب و تباهی، قریب‌الوقوع و اجتناب‌ناپذیرند.

بخش عملی

درک روشن حقایق کلام خدا برای ما امری حیاتی است. کلام برای ما نگاشته شده، لذا هیچ کدام عذر و بهانه‌ای نداریم. هیچ کدام از ما نمی‌توانیم رو در روی خدا ایستاده و بگوییم: "اما خداوند، من نمی‌دانستم؟! همانطور که او خود را در خلقتش برای همه انسان‌ها مکشوف ساخته است تا عذری نداشته باشند، خود را در کلامش نیز هویدا ساخته تا هیچ کدام بهانه‌ای نداشته باشیم.

همانقدر که شنیدن این حقیقت که اطاعت ناقص همان بت پرستی است، باید برای آموختن این حقیقت شکرگزار هم باشیم. اگر بدانیم موضوع امتحان چیست، در هر زمانی می‌توانیم از آن با پیروزی عبور کنیم. این نیکویی و رحمت خداست.

از آنجایی که به سهولت ممکن است نسبت به جایی که اطاعت ناقص داشته‌ایم، یا دچار خیره‌سری و سرکشی شده و یا طمع ورزیده‌ایم، دچار کوری روحانی شویم، از روح القدس بخواهید تا هر قسمت از زندگیتان را که تحت نفوذ هر یک از اینهاست، برایتان آشکار سازد. از هر بخشی که نشان‌تان می‌دهد، توبه کرده و از او بخواهید شما را پاک سازد. در انتها بخواهید بار دیگر شما را پر ساخته و قدرت بخشد تا با تمام قلب خود از او پیروی نمایید.

کاهش فشار

در فصل پیش دو جنبه متفاوت از بت‌پرستی را معرفی کردم: "سرکشی" و "طمع". حال بیاید ارتباط آنها را با هم بررسی کنیم، چرا که به شکلی همسو و هماهنگ عمل می‌کنند. بررسی چگونگی کارکرد توأمان این دو، ما را یک پله به درک آنچه ایماندار را در معرض کریپتونایت قرار می‌دهد، نزدیک‌تر می‌سازد.

یک سناریوی دشوار

باز هم شائول را در نظر بگیرید. او از ماندن در اراده خدا خرسند نبود. سرکشی و خیره‌سری، او را مستعد طمع ساخت. نخستین خطای او در ارتباط با عمالیقیان نبود، بلکه در اوائل حکمرانی‌اش در برخورد با فلسطینیان بروز یافت. این دشمنان اسرائیل، لشکری عظیم گرد آورده بودند؛ لشکری متشکل از سه هزار اربه که به نوعی تانک زرهی آن دوران بود، و تعداد زیادی پیاده نظام که آنقدر بیشتر بودند که به شن‌های ساحل تشبیه شده‌اند! آنها در مکماش، اردو زده و آماده حمله بودند. لشکر شائول در قیاس با آنان هیچ به حساب می‌آمد. این لشکر تازه شکل گرفته بود و هنوز سامان نیافته بود. می‌خوانیم:

"چون مردان اسرائیل دیدند که در تنگی هستند، زیرا که قوم به غایت در فشار بودند، پس خود را در غارها و گودال‌ها و صخره‌ها و قبرها و چاه‌های آب پنهان کردند؛ حتا برخی از عبرانیان از اردن عبور کرده، به سرزمین جاد و جلعاد رفتند. و اما شائول هنوز در جلجال بود و سپاهیان جملگی لرزان و هراسان او را پیروی می‌کردند." (اول سموئیل ۱۳: ۶-۷)

آیا می‌توانید فشاری را که بر شائول بود تصور کنید؟ شما رهبر، فرمانده و پادشاهید و لشکر نوپای شما با لشکری با تجربه‌تر، نیرومندتر و بسیار عظیم مواجهه می‌شود. شائول با بدترین کابوس خود روبرو بود و مردان لشکرش یک به یک می‌گریختند. اما فرجی هم در راه بود، نبی اعظم، سموئیل قصد داشت آن روز آمده و برای خداوند قربانی بگذراند. این عمل اطمینان سربازان را به رهبری شائول باز می‌گرداند و آنان را در این نبرد تشویق و از نظر روحی تقویت می‌کرد. با این وجود، مشکلی وجود داشت:

"باری، شائول مطابق زمانی که سموئیل تعیین کرده بود، هفت روز درنگ کرد، اما سموئیل به جلجال نیامد و قوم از نزد او پراکنده می‌شدند. پس گفت: قربانی تمام‌سوز و قربانی‌های رفاقت را نزد من آورید، و خود قربانی تمام‌سوز را تقدیم کرد." (اول سموئیل ۱۳: ۸-۹)

بر هیچ کس پوشیده نبود که شائول از جانب خدا اجازه و اقتدار تقدیم قربانی را نداشت. این عمل مختص کاهن بود (سموئیل هم نبی بود و هم کاهن). اما اگر نسبت به شائول عادلانه قضاوت کنیم، در چنان شرایط پرفشاری، او و مردانش احتمالاً با خود می‌اندیشیدند که شرایط اضطرار، عمل و راهکاری اضطراری را نیز می‌طلبد. اما سموئیل توضیح داد که هیچ گونه هرج و مرجی در این موضوع خاص پذیرفته شده نیست.

"به محض این که تقدیم قربانی تمام‌سوز را به پایان رسانید، سموئیل از راه رسید و شائول برای خوش آمدگویی به او به استقبالش بیرون رفت. سموئیل پرسید: چه کرده‌ای؟ شائول پاسخ داد: چون دیدم قوم از نزد من پراکنده می‌شوند و تو در زمان مقرر نیامدی و فلسطینیان در مکماش گرد آمده‌اند، پس گفتم: اکنون فلسطینیان در جلجال بر من فرود خواهند آمد و من هنوز نظر لطف خداوند را نطلبیده‌ام. پس مجبور شدم خودم قربانی تمام‌سوز را تقدیم کنم. سموئیل به او گفت: احمقانه رفتار کردی و فرمانی را که یهوه خدایت به تو داده بود، نگاه نداشتی، زیرا در آن صورت خداوند پادشاهی‌ات را تا ابد بر اسرائیل استوار می‌داشت. اما حال پادشاهی تو دیگر دوام نخواهد یافت، زیرا خداوند مردی موافق دل خود جسته و او را به رهبری قوم خویش مأمور ساخته است، زیرا آنچه را خداوند به تو فرمان داد، نگاه نداشتی." (اول سموئیل ۱۳: ۱۰-۱۴)

این کاری است که انبیا انجام می‌دهند؛ ابهام زدایی با ارجاع ما به آنچه خدا فرمان داده است. مردم به سهولت در شرایط دشوار می‌توانند خواسته‌های خدا را از یاد ببرند. اعمال شائول که بر آمده از عدم امنیت و عدم قناعت و رضایت بود، این پیغام

را به مردان اسرائیل انتقال می‌داد که شرایط سخت به ما این حق را می‌دهد تا انتخاب کنیم آیا اطاعت از خدا به نفع ماست یا نه. این موضوع کاملاً اشتباه است! همواره مهمترین کار اطاعت از خداست و این هیچ ارتباطی به شرایط و زمان‌ها ندارد.

عدم امنیت شائول به سادگی نشانه فقدان قناعت در او بود. او می‌خواست هر آنچه که در اطراف اوست، تحت کنترلش باشد، اما شرایط کاملاً متفاوت بود. او از فشاری که بر او وارد می‌شد، متنفر بود و به دنبال راهی برای تسکین و تخفیف آن می‌گشت. عدم رضایت خاطر و عدم قناعت، او را به سوی طمع برای آرامشی سوق داد که آرزومندش بود.

در خدمت خدا اغلب با مصیبت، سختی و عذاب روبرو می‌شویم و این حقیقتی است که همه باید با آن دست و پنجه نرم کنیم. در واقع خود عیسا آن را وعده داده و تضمین می‌کند: "در دنیا برای شما زحمت خواهد بود." (یوحنا ۱۶: ۲۳) سختی ایمان ما را تقویت می‌بخشد. اگر می‌بینیم ایمانمان ضعیف شده و در مقیاس ایمان کم آورده‌ایم، وقت آن است که نزد خدا فریاد برآوریم، کلام او را بجوییم و در انتظار روح او بمانیم. اگر چنین کنیم، با ایمانی نیرومندتر از قبل، از دل بحران‌ها و فشارها بیرون خواهیم آمد.

ایمان ما متاعی گرانبهاست؛ در واقع ارزشمندترین منبعی است که در زمین در اختیار داریم. بیایید اینطور فرض کنید که اگر فردی به شما یک سرمایه‌گذاری پر سود و بدون ریسک را پیشنهاد دهد، چه پاسخی می‌دهید؟ آیا امکانش هست که شکایت کرده و بگویید: "این زیادی سخت است و کار زیادی می‌برد؟" یا سریعاً این فرصت را می‌قاپید و در این برنامه مطمئن سرمایه‌گذاری می‌کنید؟ مطمئناً شروع می‌کنیم و توقع سودی عظیم را داریم.

این هیچ تفاوتی با سختی‌هایی که هربار با آن روبه‌رو می‌شوید، ندارد؛ سختی‌هایی که به مراتب بزرگتر از ظرفیت شما هستند. به من اعتماد کنید، به آنها به عنوان فرصتی برای خود نگاه کنید. نه به این خاطر که می‌خواهد ناامیدتان سازد، بلکه به این دلیل که می‌توانید ایمانی عظیم‌تر را به عنوان پاداش دریافت نمایید.

یک سناریوی دشوار دیگر

حال داوود را در نظر بگیرید که در نقطه مقابل شائول قرار دارد. او با چالش‌هایی به مراتب هولناک‌تر روبه‌رو شد.

او و آخرین ششصد نفر دوست و همراهش بر روی زمین، همگی طرد شده بودند. این فقط یک روز بد نبود، بلکه قرار بود بدتر از این هم باشد. آنها به خانه‌هایشان در صقلع بازگشتند، اما همه چیز از دست رفته بود. در واقع عمالیقان بر آنجا یورش

آورده و هر چیز با ارزشی از جمله زن و فرزندان و زندگیشان را غارت کرده و با خود به اسیری برده و مابقی را سوزانده بودند. هیچ چیز باقی نمانده بود! می‌توانید احساسات داوود را تصور کنید؟ او بیش از دوازده سال در بیابان و صحراهای اسرائیل مخفی شده بود. او هیچ وقت طی این دوران، امکان دیدن خانواده و دوستان کودکی‌اش را نداشت و از شرکت در جلسات پرستشی، لذت بردن از روابط عاشقانه یا هر رویداد ملی و اجتماعی دیگری محروم بود. او مجبور بود خود را از سربازان ویژه اسرائیلی که در تعاقب او و به دنبال شکارش بودند، مخفی کرده یا بگریزد. این شرایط آنقدر خطرناک شد که او مجبور شد به همراه مردان و خانواده‌اش در کشوری بیگانه دو سال پناه جوید. این دوران برای داوود چقدر طولانی می‌نمود؟ پاداش خدمت به خدا کجا بود؟ چند بار شرایطی پیش آمد که داوود می‌توانست ابتکار عمل را به دست گیرد و رهبر اسرائیل را که خدا او را زیردستش ساخته بود، بکشد. این کار می‌توانست از فشار و رنج‌هایی که داوود متحمل می‌شد، بکاهد. اما او وفادار و پایبند بود و برای چهارده سال در همان قناعت باقی ماند.

همینجا لحظه‌ای توقف کرده و در این باره تأمل نماییم. آیا خود را در شرایطی یافته‌اید که پس از سه هفته سختی، دلتان خواسته که تسلیم شوید؟ سه ماه، یا سه سال چطور؟

سه سال پیوسته در سختی و مصیبت بودن، زمانی بسیار طولانی است، اما این در برابر آنچه داوود تحمل کرد، رنگ می‌بازد. شائول حداکثر یک هفته دشوار را پشت سر گذاشت و عاقبت تسلیم شد. او به دنبال کسب احترام و جایگاهی بالاتر در دید مردانش، از خدا ناطاعتی کرد. او رفتاری را برگزید که هم فشار را از روی او بر می‌داشت و هم جایگاه او را ارتقا می‌بخشید. او برای ترفیع و ارتقایی که تنها از جانب خدا حاصل می‌شود، صبر نکرد.

بیایید بازگردیم به داستان داوود؛ او و مردانش در بازگشت به صقلع هر آنچه را که عزیز و با ارزش می‌دانستند، از دست رفته یافتند. داوود احتمالاً با خود فکر می‌کرد که به ته خط رسیده است، اما وضع از این هم بدتر بود. مصیبت و سختی بزرگتری هم در راه بود. حال مردانش، آن ششصد نفری که تنها دوستان او بر این کره خاکی بودند، آنقدر خشمگین بودند که قصد داشتند او را سنگسار کنند.

"داوود سخت پریشان حال بود زیرا مردم از سنگسار کردن او سخن می‌گفتند، چرا که جان هریک از مردم به خاطر پسران و دخترانشان تلخ شده بود. اما داوود خویشتن را در یهوه خدای خود تقویت کرد. (اول سموئیل ۳۰: ۶)

مردان شائول در آن شرایط بحرانی، ترک خدمت کردند. او احساس تنهایی کرد و در آن ناامیدی، نیازمند تأیید، احترام و افتخار بود. اما حاضر بود برای به دست آوردن آنها فرمان خدا را نادیده بگیرد.

اما در مقابل، مردان داوود خدمت خود را ترک نکردند، بلکه قصد جان او را نمودند! شرایط داوود به مراتب سخت‌تر از شرایط شائول بود. عدم قناعت شائول موجب شد او به جای آنکه منتظر سموئیل مانده و به خدا اعتماد نماید، به کاهش فشار با آن عمل نامطیعانه روی آورد. اما واکنش داوود کاملاً متفاوت بود:

"داوود سخت پریشان حال بود زیرا مردم از سنگسار کردن او سخن می‌گفتند، چرا که جان هریک از مردم به خاطر پسران و دخترانشان تلخ شده بود. اما داوود خویشتن را در یهوه خدای خود تقویت کرد. آنگاه داوود به ابیاتار کاهن، پسر اخیمک گفت: "تمنا اینکه ایفود را نزد من آوری." پس ابیاتار ایفود را نزد داوود آورد. داوود از خداوند مسئلت کرده، پرسید: "آیا به تعقیب مهاجمان بروم؟ آیا به آنها خواهم رسید؟" خداوند پاسخ داد: "تعقیبشان کن، زیرا به یقین بدیشان خواهی رسید و قوم خود را خواهی رها کنید." (اول سموئیل ۳۰: ۶-۸)

داوود تلاش نکرد با حرف زدن راه خروجی از این وضع پیدا کند، یا نقشه‌ای گستاخانه را ابداع کند که بوی غرور می‌دهد. او نگفت: "شکست خوردم! مگر در این مدت که خدا را وفادارانه خدمت کردم، چه چیز خوبی نصیب شد؟ من بهترین سال‌های عمرم را به او دادم و او را زیردست چنین رهبر ظالمی قرار داد. او تنها بانی این زندگی جهنمی است که در آن به سر می‌برم."

داوود هرگز خدا را سرزنش نکرد. او هرگز در حسرت قصر نبود. داوود در شرایط سخت خود، می‌توانست با کشتن شائول انتقام گرفته و خود را به بالای تختی که خدا به او وعده داده بود، برساند. اما داوود چنین نکرد، او برخلاف شائول، منتظر خدا ماند. او در همان الگوی قناعتش باقی ماند و تصمیم گرفت ابتدا از خدا مسألت نماید.

رهایی و تدارک الهی همواره از راه می‌رسد، اما نه پیش از آنکه فرصت ناطاعتی از کلام خدا خود را عرضه دارد، درست بسان وسوسه بیابان، جایی که شیطان به عیسا این شانس را داد تا پیش از آنکه فرشتگان آمده و خدمتش کنند، خود را از آن کشاکش و درد برهاند. همیشه ماجرا به همین منوال است. اما ماندن در محدوده قناعت مانع می‌شود تا به جای طلبیدن تدارک الهی و سرافرازی توسط او، به دنبال راه‌های خود برای ترقی و تدارک باشیم.

بازگشت به عمالیقیان

در ادامه بررسی زندگی شائول، توجه خود را بر اتفاقی که در رابطه با عمالیقیان افتاد معطوف می‌داریم. از نظر تاریخی این اتفاق پس از مواجهه شائول با فلسطینیان رخ داد.

نااطاعتی شائول در اجرای فرمان خدا نسبت به عمالیقیان از کجا آب می‌خورد؟ چرا در حالی که فرمان خدا کاملاً واضح بود، او جان پادشاه و بهترین حیوانات آنجا را نگرفت؟ باز هم باید گفت که این، جز رفتاری طمعکارانه نیست، که برآمده از عدم امنیت درونی شائول و نارضایتی و عدم قناعت او در خواست و اراده خدا بود. نخست باید پرسید چرا از کشتن شاه عمالیقیان صرف نظر کرد؟ زنده نگه داشتن شاه برای ملت فاتح یک غنیمت عظیم بود. در آن روزگار وقتی شاهان در جنگی پیروز می‌شدند، شاه مغلوب را به قصر خود می‌آوردند. جلوی چشم نگه داشتن پادشاه ملتی که شکستش داده‌اید، مانند یک یادبود و غنیمت زنده است. هربار که نگاهتان بر او می‌افتد، پیروزی بر کل سرزمینش را به یاد می‌آورید. دیوان سالاران و خادمین قصر نیز هربار با دیدن او، قدرت رهبری شما را به یاد می‌آورند. این یک عامل تقویت کننده منیت و اطمینان درونی است و به خصوص اگر رهبری باشید که در عدم امنیت به سر می‌برید، می‌تواند به نفع شما باشد.

اما پرسش دوم این است که چرا نمی‌بایست بهترین گوسفندان، بزها، گوساله‌ها، گاوها و بره‌ها را نگه می‌داشت؟ دلیل این کار شائول نیز، همان انگیزه‌ای است که او را به زنده نگه داشتن شاه عمالیقیان سوق داد. شائول آزمنده احترام و تکریم از جانب سربازان و قومش بود. اگر به آنها بهترین حیوانات عمالیقیان را می‌داد، این کار همچون یادآوری دائمی برای رهبری عالی او به کار می‌رفت. دورانی می‌رسید که مردم قدرت، استراتژی و حکمت او در یورش پیروزی‌بخش او را به یاد آورده و به آن می‌بالیدند. این کار نشان می‌داد که خدا همراه اوست و مانع می‌شد کسی اقتدار او را زیر سؤال ببرد.

طمع شائول باعث می‌شد او پیوسته به دنبال اعتبارآفرینی برای خود باشد. در واقع او پس از این پیروزی به دنبال ساخت بنای یادبودی برای خود بود. زمانی هم که نبی خدا او را برای نااطاعتی‌اش توبیخ کرد، به جای توبه از این گناه [نااطاعتی از خدا]، بیشتر نگران قضاوت رهبران و شهروندان بود (اول سموئیل ۱۵: ۳۰ را ببینید). از نظر او غیبت سموئیل که نبی مورد احترام قوم بود، از محبوبیت او می‌کاست، بخصوص آنکه سموئیل فقط او را توبیخ کرده بود. او نیازمند یک تأیید تضمین شده برای رهبری و اقتدارش بود، که اتفاقاً از جانب خدا به او تفویض شده

بود. او بیش از هر چیز دیگری آزمند احترام، افتخار، عظمت و اقتدار بود. این طمع او را به سرکشی و تمرد از فرمان خدا سوق داد. به بیان ساده می‌توان گفت شائول در انجام اراده خدا قانع و راضی نبود.

یک منبع

حال برایمان روشن است که چگونه یک بت، تبدیل به منبعی برای ارضای آرزوهای طمعکارانه و فزون خواه ما می‌شود. این امر می‌تواند در هر بخشی از زندگی‌مان رخ دهد. بت، جایی را که خدای سزاوارش است، به خود اختصاص می‌دهد. بت می‌تواند تأمین کننده آسایش، آرامش، اقتدار، احترام و امثال آن شود. خدا می‌گوید: "برای خود بت مسازید و تمثال تراشیده و ستون برپا کنید و تندیس سنگی در سرزمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید، زیرا من یهوه خدای شما هستم." (لاویان ۲۶: ۱) ماییم که بت را می‌سازیم و این بت ضرورتاً از سنگ و چوب و فلز نیست. قدرت بت درون قلب‌های ما قرار دارد.

بت می‌تواند هر چیزی باشد که در زندگی‌مان مقدم بر خدا قرار می‌دهیم. بت هر چیزی است که ما بیش از خداوند به آن علاقمند بوده، دوستش داریم، بر آن اعتماد داریم، طالبش هستیم و توجه ما را به خود جلب می‌کند. خداوند برای همسرمان لیزا آشکار کرد که بت پرستی چیزی است که نیرویمان را از آن می‌گیریم یا صرف آن می‌کنیم. زمانی یک ایماندار به سوی بت پرستی کشیده می‌شود که اجازه می‌دهد قلبش با نارضایتی آکنده شده و به دنبال تحصیل رضامندی، جدا از اراده خدا باشد. این خرسندی می‌تواند در یک فرد، در مالکیت یا در یک فعالیت باشد.

امیدوارم اکنون کاملاً روشن شده باشد که بت پرستی به مراتب فراتر از مجسمه و تندیس و معبد و مذبح است. متأسفانه با تقلیل بت پرستی به این چیزها، بسیاری از افراد، برخی از هشدارهای جدی و حیاتی کتاب مقدس را نادیده گرفته‌اند. در فصول پیش رو به روشن‌سازی ماهیت واقعی بت پرستی ادامه داده و درخواهیم یافت که تا چه اندازه در فرهنگ قرن بیست و یکم شایع و مخرب است.

بخش عملی

بنیاد بت پرستی زمانی شکل می‌گیرد که ما نیروی خود را از چیزی یا کسی غیر از خدا گرفته یا این نیرو را صرف آن می‌کنیم. بت تبدیل به منبع چیزی برای ما می‌شود. قرار نیست دچار افراط شده و بگوییم هرکسی باید دست از شغل خود بکشد زیرا باید برای تأمین نیازهایش، به جای کارفرمایش بر خدا توکل نماید. اما می‌بایست این حقیقت را به درستی تشخیص دهیم که این خداست که از طریق شغلما، نیازهایمان را برآورده می‌سازد.

می‌توانیم ببینیم که خدا از طریق خانواده، نیازهای عاطفی ما را برآورده ساخته و ما نیز قادریم در راستای دریافت محبت آنها، این عشق را بازگردانیم، اما باید خدا را به عنوان منبع این عشق و محبت بازشناخته و او را تکریم نماییم. از همه مهم‌تر، باید خدا را به عنوان منبع حیاتمان تجلیل نموده و به این ترتیب هرگز اجازه ندهیم چیزی ما را از او جدا سازد.

امیدواریم اکنون این حقیقت را درک کرده باشید که بت پرستی چیزی به مراتب بیشتر از تعظیم و تکریم در برابر یک مجسمه است. از خدا بخواهید تا به شما نشان دهد که بت پرستی در چه بخش‌هایی از شهر، جامعه و اجتماعتان نفوذ کرده، سپس برای آن بخش‌ها در شکاف ایستاده و شفاعت نمایید. دعا کنید خدا نور حقیقت خود را بر این مکان‌ها تابانیده و فرزندان را همچون نور خود به آنجا بفرستد و خود را به عنوان خداوند همه قوم‌ها بشناساند.

«کریپتونایت!»

بیا بید به آنچه در فصول پیشین بررسی کردیم، نگاهی کلی بیاندازیم. اصل ماجرای بت‌پرستی، در ارتباط با مجسمه، تندیس، مذبح و معبد نیست. اینها صرفاً محصولات جانبی موضوعی عمیق‌تر هستند. بت‌پرستی، کنار گذاشتن خواسته روشن خدا جهت فرو نشاندن عطش امیال و آرزوهایی است که در تقابل با اراده او قرار دارند.

چنین نگرشی از خدا محصول طمع است. در نتیجه اگر فرد اسیر بت‌پرستی شود، خدا از او دست شسته و او را به طبیعت سقوط کرده‌اش وامی‌نهد تا در پی ارضای خواسته‌های طبیعی فاسدش دست به اعمالی ننگین بزند. لذت‌طلبی، خوشگذرانی و تعاقب آنها دست آخر فرد را به جای حیات، به سوی مرگ رهنمون می‌گردد.

این ماجرا برای ایماندار نیز فرق چندانی ندارد. یک مسیحی نیز زمانی درگیر بت‌پرستی می‌شود که برای ارضای نیازی قوی، آنچه را که خدا به روشنی آشکار ساخته، بی‌حرمت می‌سازد. بنابراین بت‌پرستی در اصل ناطاعتی آگاهانه نسبت به اراده خداست. این با زمانی که ایماندار به دام گناه افتاده و توبه می‌کند، فرق دارد. بت‌پرستی زمانی رخ می‌دهد که ایماندار خود را تسلیم گناه می‌کند. چنین مرد و زنی خواسته‌ها و امیال خود را بالاتر از اراده خدا قرار داده و بتی را شکل می‌دهند. بت‌پرستی، همان کریپتونایت روحانی است.

اگر برگردیم و در مورد مثال‌های متفاوتی که در فصول پیشین به بحث گذاشتیم، تأمل نماییم، به این نتیجه خواهیم رسید که جرایم با آن هم‌راستا بودند. عخان به روشنی فرمان یافته بود هر آنچه را که از اریحا بردارد، می‌بایست به خدا تقدیم

نماید. اما وقتی گیر افتاد، اعتراف کرد که: «وقتی در میان غنائم ... دیدم، طمع ورزیدم» (یوشع ۷: ۱۲) در ترجمه دیگری^۱ آمده: «به شدت آن‌ها را می‌خواستم». آنچه عخان می‌خواست، برایش مهم‌تر از حکم خدا بود. او فاقد ترس خدا بود و آگاهانه ناطاعتی کرد. گناه عامدانه او چیزی جز بت‌پرستی یا همانطور که ما عنوان کردیم، «کریپتونایت روحانی» نبود. بت‌پرستی او، نه تنها موجب داوری او و خاندانش شد، بلکه گریبان جامعه را نیز گرفت، اسرائیل ضعیف شد و قادر نبود بر ملت‌های دیگر برتری یافته و آن‌ها را فتح کند.

کلیسای قرن‌تس به دفعات به دنبال ارضای خواسته‌های نفسانی خود بود؛ آن‌هم با بی‌توجهی به آنچه که خدا برایشان آشکار ساخته بود. در واقع پولس می‌نویسد: «چرا هنوز نفسانی هستید؟» (اول قرنتیان ۳: ۳). آن‌ها دچار حسادت، دسته‌بندی و جدال با یکدیگر بودند، مرتکب زنا می‌شدند و با دیده اغماض بدان می‌نگریستند، همدیگر را به محاکمه می‌کشیدند و وقتی برای شام خداوند گرد می‌آمدند، به واقع برای یادآوری عیسا نبود. آن‌ها پیوسته به دنبال ارضای اشتها و ذائقه نفسانی خود بودند و چون نفس و ارضای آن، نقطه تمرکز آن‌ها بود، آگاهانه از فرامین الهی ناطاعتی می‌کردند. به همین دلیل است که پولس در انتها می‌نویسد:

«پس ای برادران من، چون برای خوردن گرد هم می‌آیید، منتظر یکدیگر باشید. اگر کسی گرسنه است، در خانه خود غذا بخورد تا گرد هم آمدن شما به محکومیت نینجامد. در خصوص سایر چیزها نیز چون نزدیکان آدم، دستورات لازم را خواهم داد.» (اول قرنتیان ۱۱: ۳۳-۳۴).

آن‌ها به دلیل طمع یا بت‌پرستی‌شان، ضعیف و مریض بودند و بعضی دچار مرگ زودرس می‌شدند. آنان همچون سفیران آسمان زندگی نمی‌کردند. همین مطلب در ارتباط با مخاطبان یعقوب در رساله‌اش نیز صادق است. آنان به شدت نسبت به یکدیگر حسد می‌ورزیدند، انگیزش آن‌ها آرزوهای خودخواهانه بود و جنگ و جدل برپا می‌کردند. یعقوب خاطرنشان می‌سازد که آن‌ها «طمع می‌ورزیدند و به دست نمی‌آوردند». (یعقوب ۴: ۲) بار دیگر می‌بینیم که ایمانداران برای ارضای خواسته‌های خودخواهانه‌شان مرتکب گناه می‌شدند. یعقوب آن‌ها را زانیه‌ها [زناکاران] نامیده، زیرا مرتکب بت‌پرستی شده بودند. آن‌ها نه مجسمه یا تندیس‌ی ساخته بودند، نه مذبح و معبدی بنا کرده بودند. هر چند در اینجا اشاره شده، اما کریپتونایت روحانی که اسیرش بودند، به احتمال زیاد آنان را از یک زندگی ماورالطبیعه بازداشته بود.

بت‌پرستی صرفاً گناه نیست، بلکه گناه آگاهانه و عامدانه است. در اصل چیزی است که ما مهم قلمداد می‌کنیم و بدون توجه به گفته خدا در مورد آن، سعی می‌کنیم به دستش آورده یا انجامش دهیم.

این همه داستانی است که در باغ عدن رخ نمود. آدم و حوا آزمند چیزی گشتند که در نظرشان نیکو، مفید، خوش‌خوراک و چشم‌نواز بود و می‌توانست آنان را حکیم سازد. آنان آگاهانه و عمدتاً نسبت به آنچه که خدا فرموده بود، ناطاعتی کردند.

به محض آنکه این راهکار را برمی‌گزینیم، فریب آغاز می‌شود. در این شرایط عمیقاً باور داریم که هنوز در رابطه‌ای خوب با خدا هستیم، در حالی که واقعیت چیز دیگری است. سپس خدا مجبور می‌شود پیام‌آوری برای ما بفرستد، یک نبی، رسول، شبان یا دوستی که آنقدر دوستانه دارد و نگرانمان است که حقیقت را بگوید. با این همه در این وضعیت، فریب درون فکر ما دژی را تصاحب کرده که هر چند امکان شکستش هست، اما کار ساده‌ای نخواهد بود. فصل نخست رومیان در مورد کسانی صحبت می‌کند که چنین رفتاری دارند: «با شرارت خود حقیقت را سرکوب می‌کنند» (آیه ۱۸). وقتی حقیقت درباره خدا و راه‌های او را مانع می‌شوند، درک و پذیرش نیز سخت‌تر می‌شود. در چنین شرایطی آنان «هرچند خدا را شناختند، اما او را چون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند، بلکه در اندیشه خود به بطالت گرفتار آمدند و دل‌های بی فهم ایشان را تاریکی فرا گرفت. اگرچه ادعای حکمت می‌کردند، اما احمق گردیدند.» (رومیان ۱: ۲۱-۲۲) در چنین شرایطی، حقیقت، پیچیده و دست نیافتنی شده و تعالیمی تحریف شده و جایگزین در ارتباط با خدا شکل می‌گیرند که گناه را تأیید و مسیر زندگی را به شکلی نادرست به تصویر می‌کشند. این وضعیت برای ایمانداری هم که درگیر بت‌پرستی می‌شود، فرقی ندارد. ببینید یعقوب چه می‌گوید:

«به جای آورنده کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید!»
(یعقوب ۱: ۲۲)

وقتی کلام خدا را به وضوح و صریحاً می‌شنویم و از آن اطاعت نمی‌کنیم، چیزی که در درون ما اتفاق می‌افتد، این است که نقابی به نام فریب، قلب ما را می‌پوشاند. در این شرایط کاملاً باور داریم از دید خدا، عیسا و پادشاهی او، در جای درستی قرار داریم و فردی عادل هستیم، اما در واقعیت در هماهنگی با خدا نیستیم. واژه «فریب» اینطور تعریف شده: «آنچه که باعث می‌شود چیزی جعلی و بی‌ارزش را به عنوان حقیقت و چیزی ارزشمند تلقی کرده و بپذیریم». نمی‌دانم در شما هم،

چنین ترس مقدسی را برمی‌انگیزد یا نه، به هر حال امیدوارم چنین باشد. در واقع ناطاعتی آگاهانه و عامدانه چیزی نیست که سرسری از آن بگذریم.

خود را مسخره می‌کنیم اگر بگوییم چون فیض و بخشش و محبت خدا همه را پوشانیده، می‌توانیم این هشدارهای عهد جدید را نادیده بگیریم. به یاد داشته باشید همان خدا که فیض و محبت و بخشایش خود را در عهد جدید آشکار ساخته، خطرات ناطاعتی را نیز نشان داده است.

ما نمی‌توانیم صرفاً بخشهایی را که از کتاب مقدس دوست داریم، گلچین کنیم و آنهایی را که دوست نداریم، نادیده گرفته یا حتی دور بیندازیم. این طرز فکر به خودی خود، فریب است. ما باید پذیرای تمام مشورت کلام خدا باشیم. متأسفانه ما اخیراً شاهد یک نادیده‌انگاری فراگیر نسبت به حقیقت در کلیساهای مدرن هستیم. علت این نیست که خدا حقیقت را از ما دریغ داشته، بلکه به علت بت‌پرستی ریشه‌دار و یکپارچه‌ای است که در کلیسا بروز یافته است. یعقوب در ادامه می‌گوید:

«زیرا هرکس که کلام را می‌شنود اما به آن عمل نمی‌کند، به کسی ماند که در آینه به چهره خود می‌نگرد و خود را در آن می‌بیند، اما تا از برابر آن دور می‌شود، از یاد می‌برد که چگونه سیمایی داشته است.» (یعقوب ۱: ۲۲-۲۴)

افرادی که کلام خدا را می‌شنوند و از آن اطاعت نمی‌کنند، فراموش خواهند کرد که در مسیح کیستند. آنها در کلیسا، گروه‌های کوچک یا کنفرانس‌ها که کلام خدا موعظه می‌شود، یک روش و رفتار را دارند؛ اما به محض آنکه از این موقعیت بیرون می‌روند، اعمالشان مطلقاً فرقی با افراد دنیوی ندارد. کلام خدا آینه است، لذا وقتی در برابر آن هستند، بر طبق آن سلوک می‌کنند. در نتیجه مجبور می‌شویم تعلیمی تحریف شده را ابداع کنیم تا بتوانیم توضیح دهیم چرا اشکالی ندارد که رفتارمان با مردم بیرون تفاوتی ندارد. احتمالاً می‌گوییم: «مسیحیان واقعاً با بی‌ایمانان فرقی ندارند، تنها فرقدان این است که صرفاً بخشیده شده‌ایم»، یا می‌گوییم: «خدا می‌داند که ما طبیعتی سقوط کرده داریم و هرگز قادر نیستیم در این دنیا در تقدس گام برداریم. به همین دلیل است که او ما را با فیضش پوشانده است».

ما می‌توانیم آیاتی را در تأیید این نگرش‌ها در بخش‌های مجزای کتاب مقدس بیابیم، اما باید آیات فراوان دیگری را دور بیندازیم تا واقعاً بتوانیم این الاهیات گمراه را باور کنیم.

ما باید تصمیم بگیریم که:

- آیا واقعاً می‌خواهیم در لجنزار گناه زندگی کنیم؟

- آیا می‌خواهیم اثرات کریپتونایت، نیروی ما را به عنوان سفیران خارق‌العاده خدا تحلیل برد؟
 - آیا حاضریم به خاطر پافشاری بر این تعالیم فریبنده، در سطحی نازل‌تر از آنچه برایش خلق شده‌ایم، بمانیم.
 - آیا صرفاً مایلیم بدون هیچ تفاوتی با مردم دنیا زندگی کنیم و عاقبت از این زندگی رها شده و به آسمان برویم؟
 - یا خواهان پیشبرد پادشاهی خدا و تحقق رویای هیکل یا معبد آخر (کلیسا) هستیم که در چند فصل پیش دیدیم؟
- ما با پذیرش کریپتونایت، شور، نشاط، توان، قدرت دگرجهانی و توانایی دگرگون ساختن دنیا را از دست می‌دهیم. در اصل بر حقیقت سرپوش می‌گذاریم و با بازداشتن آن، عیسا را از باقی جهان پنهان می‌سازیم. به همین دلیل بود که پولس در نهایت بر سر قرن‌تیان فریاد می‌کشد که:

«سر عقل بیایید و دیگر گناه مکنید؛ زیرا هستند بعضی که خدا را نمی‌شناسند.
این را می‌گویم تا شرم‌منده شوید.» (اول قرن‌تیان ۱۵: ۲۴)

او به این کلیسا می‌گوید که توان آن را دارند که همچون عیسا زندگی کنند؛ با این وجود، هنوز مشغول بت‌پرستی‌شان هستند. آنها هنوز باور دارند که چسبیدن به آنچه برایشان مهم است، ارزش نادیده گرفتن حقایق مکشوف شده کلام خدا را دارد. آنها کلام خدا را سرسری گرفته و حقیقت را در زندگیشان خفه کردند و در نتیجه فلج شده، قدرتشان را از دست داده و توان تغییر جامعه خود را نداشتند. این در سطوح مختلف تأسف بار است، اما بدترین جنبه این است که آنها گم شده و احاطه شده با بت‌هایشان بودند و هیچ بازنمود تجلی آشکاری از عیسا نداشتند. در واقع پولس به آنها می‌گوید: «شما تنها عیسایی هستید که گمشدگان در قرن‌تس می‌بینند. اگر آنها نتوانند گواهی بر قدرت قیامت و طبیعت او را در شما ببینند، هرگز امکان دیدن آن را نخواهند داشت. چرا بر حقیقت سرپوش می‌گذارید، آن هم نه فقط برای خودتان و کلیسایتان، بلکه حتی برای نجات نیافتگان جامعه‌تان؟»

وقتی با خدا همگام باشیم، در یک هماهنگی با خود زندگی قرار داریم.

آیا در شگفت نیستید که چرا گمشدگان پیرامونمان جذب ما نمی‌شوند، یا اگر می‌شوند جذب چیز اشتباهی می‌شوند که به خورد آنها می‌دهیم؟ آیا آنها صرفاً شیفته شوخ طبعی ما، روش‌های هوشمندانه، سرگرمی‌ها، یا موسیقی‌های ما می‌شوند؟ یا آنچه که ابتدا می‌بینند، یک پادشاه زندهٔ نیرومند در ما و در میان ماست؟!

کلیسای نخستین را در نظر بگیرید، مردم آنها را خدایان قلمداد می‌کردند و می‌خواستند در برابرشان زانو بزنند تا جایی که رسولان مجبور بودند فریاد بزنند: «نه، ما خدایان نیستیم. ما فرزندان خدای قادر متعال هستیم».

پطرس مجبور شد قاطعانه به افسر رومی بگوید: «برخیز، من نیز انسانی بیش نیستم.» (اعمال ۱۰: ۲۶)

پولس مجبور شد با فریاد به همه شهروندان لیستره بگوید: «ای مردان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز چون شما انسانی بیش نیستیم.» (اعمال رسولان ۱۴: ۱۵-۱۶) در مالت مردم فکرشان عوض شد و گفتند از خدایان است.» (اعمال ۲۸: ۶) در تسالونیکي چنین گزارش شد که: «این مردان که همه دنیا را به آشوب کشیده اند، حال به اینجا آمده‌اند.» (اعمال ۱۷: ۶)

در مورد مردم اورشلیم آمده: «مردمان همگی ایشان را بسیار محترم می‌داشتند.» (اعمال ۵: ۱۳)

چنین گزارش‌هایی را نه در شهر قرن‌تس می‌بینیم و نه در جوامع امروزی‌مان. آیا علت این نیست که کریپتونایت در ما جا خوش کرده است؟ من باور دارم که ما به گوشی آیفون شکسته‌ای دل خوش کرده‌ایم که نمی‌توان با آن پیغامی ارسال کرد. به ما گفته شده که تلفن برای همیشه خراب شده، بنابراین می‌توانیم زندگی بدون آن را بپذیریم.

من کسی نیستم که به این شرایط دل خوش کنم. من حاضر نیستم شور و شوق، حیات، سلامتی، توانایی و قدرتی را که خدا بخشیده تا به واسطه آن به دنیای گمشده، منجی زنده و شاهمان را نشان دهم، به سادگی از دست بدهم. باور دارم بسیاری به یک حیات ناچیز قانع شده‌اند و به آن اندازه که زنده بمانند، می‌خورند. من در این باره، یک ضرورت الهی احساس می‌کنم؛ مأموریتی از جانب خدا تا برایتان بنویسم. این کتاب برای شمایی است که از زندگی در زباله‌دانی و لجنزار و خوکدانی دنیای کنونی راضی نیستید. اگر به دنبال زندگی در سطحی بالاتر و یک زندگی قیام کرده‌اید، این کتاب برای شماست.

در واقع باید گفت که پدر شما خدا نه فقط این را برایتان می‌خواهد، بلکه برای اینکه چنین حیات وافر داشته باشید، غیرت و اشتیاق دارد. او مشتاق است که طبیعت الهی و قدرت او را بیش از آنچه آرزومندش هستید، تجربه نمایید. خدا مانع ما نیست، اگر مانعی احساس می‌کنیم، به «خودت پرستی» ۲ ماست.

همانطور که پیش می‌رویم، نگاهی ژرف‌تر به فریبی خواهیم انداخت که بسیاری را در کلیسای مدرن کور ساخته است. خواهیم دید آنچه که به عنوان مسیحی نرمال

پذیرفته‌ایم، بر اساس استاندارد آسمان، نرمال نیست. ما خواندگی، سرنوشت و مقامی عظیم داریم که منتظر ماست. اکنون زمان آن است که این ناطاعتی و رخوت را به در آورده و خود را با عظمت، جلال، قدرت و شکوهی که در عیسای مسح است، ملبس سازیم.

بخش عملی

بت‌پرستی زمانی شروع می‌شود که ما قلب خود را نسبت به آنچه خدا می‌گوید، سخت می‌سازیم. این ریشهٔ بت‌پرستی است. به همین دلیل بود که خدا به اسرائیل گفت باید قلب خود را چاک بزنند نه جامه‌هایشان را. او خواهان توبه‌ای تصنعی نبود که نمی‌توانست ریشه این مسأله یعنی قلب سختی را که دیگر قادر به شنیدن و توجه به صدای خدا نبود، دگرگون سازد.

تثنیه باب ۸ به ما توضیح می‌دهد که این علت توبیخ اسرائیل بود تا آنها دریابند که انسان تنها به نان زنده نیست، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر می‌شود. زیستن بر اساس کلام خدا، صدای او را منبع حیات ساخته و این چیزی است که ما را در برابر بت‌پرستی محافظت می‌کند و ما را به سوی زندگی نیرومندی که خدا ما را بدان فراخوانده است، رهنمون می‌سازد.

صدای خدا در زندگی شما چه نقشی دارد؟ آخرین بار چه زمانی بود که برای تصمیماتتان به دنبال هدایت او بودید؟ وقتی دعا می‌کنید، آیا یک طرفه است، یا به صورت یک مکالمه؟ همین حالا وقت بگذارید و از خدا دعوت کنید تا با شما مکالمه‌ای داشته باشد. خاموش بایستید و به صدای او گوش دهید. این گفتگو را ادامه دهید و وقتی تمام شد، آنچه را که به شما گفته بنویسید.

گناه!

گناه، آیا شهامت بحث در این باره را داریم؟ آیا بیش از حد چالش برانگیز است؟ اما چرا نباید خواهان آگاهی از دشمن‌مان باشیم تا بتوانیم تدبیری درست برای غلبه بر آن بیابیم؟

گناه واژه‌ای است که به این خاطر که ممکن است به واسطه تعالیم، موعظه‌ها و ملامت‌های شریعت‌گرایانه دردی را تحمیل کند، معمولاً یا در مکالمات از به کار بردنش پرهیز می‌کنیم، یا خیلی سرسری از کنارش می‌گذریم. بیایید از منظر کتاب مقدس به آن نگاهی بیاندازیم:

«بلکه تقصیرات شما، میان شما و خدایتان جدایی افکنده است، و گناهانتان روی او را از شما نهان ساخته است تا نشنود.» (اشعیا ۵۹: ۲)

واژه عبری گناه، awon است. این یکی از چهار واژه اصلی است که در عهد عتیق، معرف گناه می‌باشد. با این وجود بر طبق یکی از لغتنامه‌های واژگان عبری عهد عتیق (WSOTDICT)، این واژه، معرف گناهی است که به طور خاص شرورانه است، و قویاً مُوید مفهوم انحراف آگاهانه و عامدانه است. در واقع این واژه همان گناه آگاهانه است، یا آنطور که ما معرفی‌اش کردیم، همان کریپتونایت روحانی است که ما را از خدا جدا می‌سازد. این گناه ما را نسبت به فضایل الهی بیگانه می‌سازد؛ فضایی که مستلزم زندگی خدایسندانه هستند. وقتی بدون اندوه و تأسف مرتکب گناه می‌شویم، وارد بت‌پرستی شده و به یک زناکار بدل می‌شویم. با این کار خود را دشمن خدا می‌سازیم.

واژه عهد جدیدی گناه، hamarita است (فعل قرینه آن hamartano است)

این دو واژه در اکثر موارد به عنوان واژه گناه در عهد جدید به کار رفته‌اند. فرهنگ واژگان^۲ کتاب مقدس عنوان می‌کند کسی که hamarita می‌شود، کسی است که: "هدف و حقیقت غائی زندگی ما را که خداست، فراموش کرده".

لحظاتی بر این کلمات تأمل و تفکر نمایید! در اصل وقتی مرتکب گناه می‌شویم، از مسیری خارج می‌شویم که (اگر عاقل باشیم) هرگز نمی‌خواهیم از آن منحرف شویم. ما با گناه از سرچشمه تمام حیات جدا شده و شادی، آرامی، حکمت، رضامندی، قناعت، تدارک و فهرستی بی‌شمار از مواهب الاهی را از دست می‌دهیم. بسیاری از معلمان، گناه را «به هدف نزدن» تعریف می‌کنند. این کاملاً درست است، اما وقتی معنای اولیه‌ای را که خدمتتان ارائه دادم در نظر بگیریم، آیا فکر می‌کنید «به هدف نزدن» به اندازه کافی معرف جدیت طبیعت گناه می‌باشد؟!

واژه‌های دیگری در عهد جدید برای انواع گناه به کار رفته، نظیر: تقصیر، نافرمانی، بی‌انصافی،^۳ خلاف.^۴ هرچند قصد ندارم به بررسی یکایک آنها بپردازم، اما می‌خواهم جنبه‌های اصلی گناه را به طور مبسوط شرح داده و قدرت آن را در دور ساختن ما از منبع حیات راستین نشان دهم. گناه به سرزندگی، عشق، نیرو، خویشتنداری، اشتیاق و هدف زندگی ما حمله می‌کند. گناه به واقع بسیار مضر و مخرب است و نباید گول ظاهر لذت‌آفرین آن را خورد، زیرا این لذت، یک خوشی موقتی و گذراست.

در واقع ارتکاب گناه، معاوضه یک امر مثبت کوتاه مدت در قبال یک امر منفی بلندمدت است، چرا که پس از ارتکاب آن، گناه ما را با عواقب بلندمدت مرگ، نیش می‌زند. جسم و نفس ما به سمت آن کشش دارد، اما ما به عنوان خلقتی تازه در مسیح که صاحب طبیعت الاهی هستیم، هیچ تمایلی به آن نداشته و می‌توانیم در برابر کشش آن مقاومت کنیم.

خدا به قائل گفت: «بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توسست، اما تو باید بر آن چیره شوی.» (پیدایش ۴: ۷) توجه کنید که دری برای ورود گناه به زندگی فرد وجود دارد. این در، «هوای نفس» نام دارد و یعقوب درباره آن می‌نویسد: «هوای نفس که آبتن شود، گناه می‌زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می‌آورد.» (یعقوب ۱: ۱۵)

باز و بسته بودن این در بستگی به تصمیمی دارد که در ارتباط با هوای نفس

^۲ The WSNTDICT

^۳ iniquity

^۴ Transgression

^۵ injustice

^۶ violation

می‌گیریم. گناه در تلاش است تا کنترل ما را به دست گیرد. گناه تمایل دارد ما را به بردگی خود بکشاند. عیسا هشدار می‌دهد: «آمین، آمین به شما می‌گویم، کسی که گناه می‌کند، غلام گناه است.» (یوحنا ۸: ۳۴)

پولس گفته عیسا را برای ما ایمانداران باز کرده و می‌نویسد: «آیا نمی‌دانید که وقتی خود را همچون بندگان فرمانبردار تسلیم کسی می‌کنید، بندگان آن کس خواهید بود که او را فرمان می‌برید، خواه بنده گناه، که منجر به مرگ می‌شود، خواه بنده اطاعت، که به پارسایی می‌انجامد؟» (رومیان ۷: ۱۶) و اگر هنوز کافی به نظر نمی‌رسد، پطرس نیز هم‌نوا با پولس درباره ارتکاب گناه می‌نویسد: «چه، آدمی بنده هر آن چیز است که بر او مسلط است.» (دوم پطرس ۲: ۱۹) بردگی چیز خوشایندی نیست، و گناه اربابی بی‌رحم و ظالم است. گناه صرفاً ما را به سوی تمایلات قوی تر رهنمون شده و به سمت چیزهای سوق می‌دهد که در بلندمدت برایمان بسیار مضر است. گناه کشنده و مرگبار است.

به نظر نمی‌رسد قصد گناه به بردگی کشاندن ما باشد. گناه ما را فریب داده و با ساختن ساختن قلبمان ما را کنترل می‌کند (عبرانیان ۳: ۱۳) و وقتی سختدل می‌شویم، دیگر شنیدن و حس کردن هدایت روح خدا برایمان دشوار می‌شود. گناه ما را به سمت بت‌پرستی اغوا می‌کند، خدا دو بار خود را بر سلیمان ظاهر ساخت. می‌توانید تصورش را بکنید! اما او بعدها به پرستش خدایان دروغین روی آورد. شاید با خود فکر کنید: چطور ممکن است کسی که با خدای زنده ملاقات کرده، به سمت خدایان دروغین کشیده شود؟ پاسخ این است که او فریب خورد و اغوا شد. اگر این برای سلیمانی رخ داد که خدا را دیده بود، چقدر راحت‌تر می‌تواند برای کسانی که خدا را ندیده‌اند، رخ دهد؟

گناه موضوع شوخی‌برداری نیست. گناه بسیار نیرومند است و می‌تواند قلب ما را به سرعت دگرگون سازد. موضوع وحشتناک این است که وقتی قلبمان سخت می‌شود، فریب می‌خوریم و ما باور می‌کنیم در جای درستی ایستاده‌ایم، در حالی که واقعیت چیز دیگری است. ما اکنون نسبت به تباهی و انحطاط خود کور هستیم. هرگز این دروغ را باور نکنید که: «با فیض پوشانده شده‌ام، اگر گناه کنم، طولانی مدت مشکلی برایم پیش نمی‌آید». این نگرش، بازی کردن با آتش است. اجازه دهید مطلب را توضیح دهم.

گناه عمدی به عادت به گناه تبدیل می‌شود

گناه عمدی نهایتاً تبدیل به عادت به گناه می‌شود. ببینید این فرآیند چطور رخ می‌دهد. وقتی اولین بار ناطاعتی می‌کنیم، وجدانمان با ما حرف می‌زند. البته وجدان معمولاً صدا نیست، بلکه نوعی احساس ناآرامی درونی است. قلبمان با زبانی بی‌کلام

به فریاد درآمده و می‌گوید: «هدف را نزدی و از جاده حیات منحرف شده‌ای. باید با توبه و طلب بخشش مسیرت را اصلاح کنی!» اگر در این نقطه از طریق توبه، به راستی از گناهانمان دست بشوییم، قلبمان طاهر شده و همچنان نسبت به صدای روح خدا، حساس باقی می‌مانیم. کتاب مقدس به ما می‌گوید: «هر که نافرمانی‌های خود را بپوشاند، کامیاب نخواهد شد.» (امثال ۲۸: ۱۳)

اما اگر صدای وجدانمان را نادیده بگیریم، حجابی روی قلب ما قرار می‌گیرد (این را در فصل پیش بررسی کردیم). در چنین شرایطی، وقتی مجدداً ناطاعتی می‌کنیم، دیگر در قلب خود مانند قبل احساس ناآرامی نمی‌کنیم. به جای آن یک صدای آرام می‌شنویم؛ نوعی ناآرامی درونی؛ شنیدن این صدا سخت‌تر است، زیرا حساسیت وجدان ما رو به کاهش است. اما هنوز هم می‌توانیم طلب بخشش کرده و احیا شویم؛ البته این به شرطی است که ذهن و قلب ما نسبت به ارتکاب گناه تغییری بنیادین و راستین کرده باشد.

اما اگر همچنان این صدای ضعیف الزام وجدانمان را نادیده بگیریم، حجابی دیگر بر قلب ما قرار می‌گیرد و درک ما حتا از قبل هم ضعیف‌تر می‌شود. حال زمانی که از کلام خدا ناطاعتی می‌کنیم، تنها ارتعاش بسیار ضعیفی از ناآرامی، وجدانمان را قلقلک می‌دهد. اکنون شنیدن صدای وجدان به مراتب سخت‌تر است، زیرا وجدانمان رو به خاموشی است و حساسیت‌اش را دیگر از دست داده است. هنوز هم اگر واقعاً ذهن و قلبمان را نسبت به گناه عوض کرده باشیم، امکان طلب بخشش و احیا وجود دارد، اما پذیرش خطایمان در این مرحله بسیار سخت است. اگر یک بار دیگر این صدای ضعیف و لرزان الزام را نادیده بگیریم، لایه دیگری قلبمان را می‌پوشاند. با ادامه یافتن این پروسه، وجدان ما در نهایت پژمرده شده و نسبت به بت‌پرستی کور می‌شود. دیگر آن احساس گذشته را از دست داده و نسبت به روح خدا فاقد حساسیت می‌شویم. حال می‌توانیم بدون هیچ عذاب وجدان و الزامی مرتباً گناه کنیم. این مرحله‌ای است که گناه برایمان تبدیل به عادت می‌شود. هنوز هم می‌توانیم بخشش خدا را دریافت کرده و احیا شویم، اما میل اندکی برای این منظور داریم، زیرا دیگر گناهمان را به عنوان گناه نمی‌بینیم.

در مرحله بعد، خدا برایمان نبی، شبان یا دوستی را می‌فرستد که به ما هشدار دهد. اگر به آن پیام‌آور گوش ندهیم، خدا در مرحله بعد از شرایط دشوار، سختی‌ها و حتا مصیبت‌ها استفاده می‌کند تا توجه ما را به خود جلب کند. داوود می‌گوید: «پیش از آنکه مصیبت بینم، ره به خطا می‌پیمودم، اما اکنون کلام تو را نگاه می‌دارم.» (مزمور ۱۱۹: ۶۷)

بهترین راه برای یاد گرفتن از خدا، مطیع ماندن نسبت به آن چیزی است که

او برایمان آشکار کرده، یعنی دور ماندن از گناه. اما اگر اطاعت نکنیم، او آنقدر دوستانه دارد که از سختی‌ها برای تعلیم ما استفاده کند و ما را مجدداً به مسیر حیات بازگرداند. در ترجمه دیگری می‌خوانیم: «به گمراهی عادت کرده بودم، تا تأدیب نمودی، اما اکنون به دقت از کلام تو پیروی می‌کنم.»

اگر مجدداً حکمت پولس به کلیسای قرن‌تس را بررسی نماییم، توصیف همین تلاش الهی را برای بازگرداندن ما خواهیم دید. او به کلیسای قرن‌تس می‌نویسد: «پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می‌کند، تأدیب می‌شویم تا با دنیا محکوم نگردیم.» (اول قرنتیان ۱۱: ۳۲) امید خدا این است که سختی‌ها، مصیبت‌ها و مشکلاتی که او اجازه می‌دهد ما را رنجور سازد، توجه ما را به او جلب کند تا بتواند ما را از کوره راه مرگ به مسیر حیات بازگرداند.

همین مفهوم را در جایی که پولس از مردی که با مادرزنش رابطه داشت، مشاهده می‌کنیم. او می‌گوید: «این مرد را به شیطان بسپارید تا با نابودی نفس گناهکار، روح در روز خداوند عیسا نجات یابد.» (اول قرنتیان ۵: ۵)

پولس به عنوان پدر این کلیسا با گفتن عبارت «این مرد را به شیطان بسپارید»، نه فقط این فرمان را برای حفاظت کلیسای قرن‌تس در فساد ناشی از شیوع سریع این گناه صادر می‌کند، بلکه در عین حال به خاطر خود آن شخص گناهکار نیز هست.

خدا عمیقاً فرزندانش را دوست دارد. به همین خاطر است که تلاش می‌کند به طرق مختلف و بسته به مرحله‌ای که در بردگی گناه به سر می‌بریم، ما را متوجه ساخته و به مسیر بازگرداند. در اصل او این حقیقت را که بهترین برای زندگی ما کدام است، نسبت به آرامش کنونی‌مان در اولویت قرار می‌دهد.

در کتاب عبرانیان، عبارتی است که بینش عمیقی نسبت به عملکرد گناه می‌بخشد:

«پس چون چنین ابری عظیم از شاهدان را گرداگرد خود داریم، بیایید هر بار اضافی و هر گناه را که آسان به دست و پای ما می‌پیچد، از خود دور کنیم و با استقامت در مسابقه‌ای که برای ما مقرر شده است، بدویم.» (عبرانیان ۱۲: ۱)

به عبارت «آسان به دست و پای ما می‌پیچد» دقت کنید. ممکن است آنچه که آسان مرا اسیر می‌کند، همان گناهانی نباشد که آسان به دست و پای شما می‌پیچد. برای من مستی و عیاشی، حرص و طمع و اعتیاد به پورنوگرافی بود. این بزرگترین جنگ زندگی من بود و در فصل بعدی شرح خواهم داد که چطور در سال ۱۹۸۵ سرانجام از چنگال اسارت آن آزاد شدم. نکته مهم در اینجا این است که بدانیم چه وسوسه‌هایی بیشترین اثر را بر ما می‌گذارند و اینکه ما باید چه کاری انجام دهیم تا به این وسوسه‌ها فرصت ندهیم. عیسا نیز چنین چیزی را می‌گوید:

«اگر دستت تو را می‌لغزاند، آن را قطع کن. زیرا تو را بهتر آن است که علیل به حیات راه یابی تا آنکه با دو دست به دوزخ روی، به آتشی که هرگز خاموش نمی‌شود. و اگر پایت تو را می‌لغزاند، آن را قطع کن. زیرا تو را بهتر آن است که لنگ به حیات راه یابی، تا آنکه با دو پا به دوزخ افکنده شوی. و اگر چشم‌ت تو را می‌لغزاند، آن را به در آن، زیرا تو را بهتر آن است که با یک چشم به پادشاهی خدا راه یابی، تا آنکه با دو چشم به دوزخ افکنده شوی.» (مرقس ۹: ۴۳، ۴۵، ۴۷)

عیسا نمی‌گوید دست و پایت را قطع کن و چشم‌ت را به در آن، آنچه او قصد دارد بگوید، این است که ما باید فرصت گناهانی را که آسان به دست و پای ما می‌پیچند، قطع کنیم.

دوستان زیادی دارم که پیشتر الکی بودند و من این افتخار را داشتم که به یکی از آنها در بیرون آوردن از اعتیادش کمک کنم. او اکنون حتا از پذیرش یک گیلان شراب هم سر باز می‌زند و بسیار مراقب است خود را از محیطی که نوشیدن الکل را ترغیب می‌کند، دور نگه دارد. دوستم می‌داند که این گناهی است که به سادگی می‌تواند او را اسیر کند. او آنقدر حکیم است که با پذیرش فرموده عیسا، جلوی هر فرصتی که امکان اسیر ساختن او را دارد، گرفته است.

از سوی دیگر، من پیش از ایمانم و در طی سال‌های دانشگاه، گاهی مشروب می‌خوردم و با دوستانم مست می‌کردیم. یک بار در طی تعطیلات کریسمس، به باری رفتیم و دوستم به شدت مست کرد. وقتی حدود ساعت دوازده و نیم شب پس از رساندن دوستم، به خانه برگشتم، دیدم که مادرم منتظر است. به او درباره آن شب توضیح دادم و بعد با لحنی جدی گفتم: «مامان، من اصلاً از مشروب خوشم نمی‌آید!».

او خندید و گفت: «تو هم یک بیور هستی!».

در آن لحظه متوجه شدم که پدرم را حتا یک روز در زندگی‌اش مست ندیده‌ام. مستی در خانواده او به چشم نمی‌خورد و عملاً گناهی نبود که به آسانی به دست و پای بیورها بپیچد، هرچند گناهان دیگری وجود داشتند که به سادگی ما را اسیر می‌کردند و ما باید هشیار می‌بودیم و هیچ گونه فرصتی به آن‌ها نمی‌دادیم. نویسنده به عبرانیان در ادامه می‌نویسد:

«و آن سخن تشویق‌آمیز را از یاد برده‌اید که شما را پسران خطاب کرده، می‌گوید: ای پسر، تأدیب خداوند را خوار مشمار، و چون توبیخت کند، دلسرد مشو. زیرا خداوند آنان را که دوست می‌دارد، تأدیب می‌کند، و هر فرزند خود را که می‌پذیرد، تنبیه می‌نماید.» (عبرانیان ۱۲: ۵-۷)

وقتی درگیر گناه می‌شویم، خدا ما را تأدیب می‌کند. بیاپید یک بار دیگر نگاهی کوتاه به این فرآیند بیاندازیم. مرحله نخست اصلاح ما با کلامش و از طریق الزامی است که در قلب خود احساس می‌کنیم. اگر گوش ندهیم، اجازه می‌دهیم حجابی قلب ما را بپوشاند، پس از آن، این الزام و تأدیب از طریق یک دوست، شبان یا یک نبی می‌آید. اگر باز هم گوش ندهیم، او از سختی‌ها و مصیبت‌ها استفاده می‌کند. فکر می‌کنید چرا نویسندگان در آیات بالا در ارتباط با تأدیب خدا که باید سخت هم باشد، می‌نویسد «دلسرد مشوید»؟ ببینید در ادامه چه می‌گوید:

«پدران ما کوتاه زمانی بنا بر صلاحدید خود، ما را تأدیب کردند. اما خدا برای خیریت خودمان ما را تأدیب می‌کند تا در قدوسیت او سهیم شویم. هیچ تأدیبی در حین انجام شدن، خوشایند نیست، بلکه دردناک است. اما برای کسانی که به وسیله آن تربیت شده‌اند، میوه آرامش و پارسایی به بار می‌آورد.» (عبرانیان ۱۲: ۱۰-۱۱)

دقت کردید؟ تأدیب دردناک است. نباید سرسری از این موضوع گذشت، زیرا خدا، ترسی از آن ندارد که از ترکه تأدیب برای فرزنداناش استفاده کند. چه احمقانه است وقتی به دنبال تمایلات نفسی می‌رویم که در تقابل با خداست. اینطور در نظر بگیرید: ما می‌توانیم به جای لذت کوتاه مدت از گناه، با پاک نگه داشتن خود از آن، کمتر مجبور به تجربه درد ناشی از تأدیب باشیم.

روح خدا از طریق پولس، با کلیسای قرن‌تس و حتا مردی که با مادرزنش زنا می‌کرد، برخورد نمود و آنان را به توبه کشاند. خدا با امید به بازگرداندن ما به جاده حیات و سهیم شدن در قدوسیت او، به تأدیبمان ادامه می‌دهد. هیچ راه جایگزینی وجود ندارد، یا می‌توانیم در مطیع ماندن به کلام خدا از کاملیت حیات لذت ببریم، یا تصمیم می‌گیریم با گناه عمدی (کرپیتونایت روحانی) به بیراهه بت‌پرستی منحرف شویم که نتیجه آن، درد فراوان در بلندمدت است.

بخش عملی

طبیعت گناه، فریبکاری است. یکی از این فریب‌ها، رضایت خاطری است که گناه به همراه دارد. همچنین نسبت به کنترل گناه بر ما، فریبمان می‌دهد و اگر این را به درستی درک نکنیم و در گناه بمانیم، تحت کنترل آن قرار خواهیم گرفت. اما مهم‌تر از همه، گناه فریبمان می‌دهد، زیرا ما را هم از جلال راستین منحرف می‌سازد که

خوانده شده‌ایم تا در آن زیست نماییم و هم مانع تجربه رابطه‌ای زنده و پرشور با مسیح می‌گردد.

اما اگر با دیدی وسیع از آنچه خدا در زندگی برایمان ممکن ساخته - یعنی قدرت، اثرگذاری ماورالطبیعه، آزادی، صمیمیت با او و موارد بسیار دیگر- پر شده باشیم، این دید و درک به ما کمک می‌کند تا فریب گناه و آنچه را که به صورت جمعی بر ما عرضه می‌دارد، بازشناسیم.

از خدا بخواهید تا به شما نشان دهد در چه بخش‌هایی از زندگی، شروع به از دست دادن دید و خواستی کرده‌اید که او برای زندگیتان دارد؛ بخش‌هایی که شاید گناه و سازش، شروع به نفوذ در آن کرده باشد. اجازه دهید تا خدا دیدی تازه برای آن بخش‌های زندگی نشانتان دهد، سپس هر آنچه را که او نشان داده، بنویسید.

بخت و شانس

بخش سوم

قدرت گناه (بخش ۱)

خدا در عهد عتیق به قائن هشدار داد که: «اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی‌شوی؟ ولی اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی.» (پیدایش ۴: ۷) همین روایت برای مابقی نسل بشر نیز صادق است. گناه خواهان ماست. گناه به منظور ابراز خود، به دنبال این است که ما را به بردگی کشانده و بر ما کنترل داشته باشد. گناه دشمنی فریبکار، اغواگر و نیرومند است.

پس چطور می‌توانیم بر گناه برتری یابیم؟ در پاسخ باید گفت که از طریق اطاعت از کلام، اراده و راه‌های خدا. بیایید یک بار دیگر آنچه را که خدا به قائن گفت، بخوانیم. به خصوص متمرکز بخش اول آیه باشیم: «اگر آنچه را که نیکوست انجام دهی، آیا پذیرفته نمی‌شوی؟ ولی اگر آنچه را که نیکوست انجام ندهی، بدان که گناه بر در به کمین نشسته و مشتاق توست، اما تو باید بر آن چیره شوی.» (پیدایش ۴: ۷) اطاعت راستین، در را بر روی وسوسه گناه می‌بندد. بیایید بار دیگر کلمات پولس به ایمانداران را بخوانیم (این را مدنظر داشته باشید که او کسی بود که عمیقاً مکاشفه از فیض خدا داشت):

«آیا نمی‌دانید که وقتی خود را همچون بندگانی فرمانبردار تسلیم کسی می‌کنید، بندگان آن کس خواهید بود که او را فرمان می‌برید، خواه بنده گناه، که منجر به مرگ می‌شود، خواه بنده اطاعت، که به پارسایی می‌انجامد؟» (رومیان ۶: ۱۶)

کلمات پولس، شبیه واژگان خدا به قائن هستند. با این حال تفاوتی عظیم وجود

دارد. در عهد عتیق، روح مردم مرده بود. هیچ نیروی حیات بخشی از درون آنها جاری نبود. اما در عهد جدید و طبیعتاً زمان ما، روح در کسی که مؤمن به عیسای مسیح است، زنده می باشد، این افراد [ایمانداران]، با خدا یک هستند و طبیعت الاهی او را دارا می باشند، بنابراین ما می توانیم تصمیم بگیریم که از انسان درونی مان، یعنی روحمان اطاعت کنیم، یا از انسان بیرونی، یعنی نفس و جسم مان.

اینجا پای فیض خدا هم به میان می آید: این فیض نه فقط ما را بخشوده و نجاتمان داده، بلکه ما را قوت نیز بخشیده تا از حقیقت اطاعت کنیم. کلام خدا ما را نصیحت می کند که: "بیایید فیضی را داشته باشیم که به واسطه آن می توان خدا را خدمتی شایسته نمود" (عبرانیان ۱۲: ۲۸، ترجمه مستقیم از NKJV). فیض ما را قادر می سازد تا از خدا اطاعت نماییم.

پطرس می نویسد: "فیض و سلامتی به واسطه شناخت خدا و خداوند ما عیسا، به فزونی بر شما باد. قدرت الاهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است." (دوم پطرس ۱: ۲-۳) در هر دو آیه و بسیاری آیات دیگر در عهد جدید، فیض به عنوان نیرویی قدرت بخش به تصویر درآمده است. ما طبیعتی جدید داریم که از عطیه فیض خدا انرژی و نیرو می گیرد. این فیض در دسترس قائل و هیچ فرد دیگری در عهد عتیق نبود.

پس چرا بسیاری از ایمانداران در غلبه بر گناه ناموفق اند؟ مهم است به خاطر داشته باشیم که ما می توانیم از قدرت برخوردار باشیم، اما اگر در استفاده از آن شکست بخوریم، به هیچ کار ما نخواهد آمد. خدا به هر کدام از ما توانایی انتخاب بخشیده و انتخاب های ما را باطل نمی سازد. بنابراین وقتی مسیحیان از خدا ناطاعتی می کنند، گناه بر ایمانداران برتری می یابد. چرا کسی باید چنین اجازه ای را بدهد؟ این تنها زمانی بروز می یابد که گناه بتواند ایماندار را متقاعد کند که تمایلات نفس او نسبت به اطاعت از خدا، سودمندتر است. به همین دلیل پولس رسول می نویسد:

«نیش مرگ گناه است و نیروی گناه، شریعت.» (اول قرنتیان ۱۵: ۵۶)

این مفهومی سنگین است و شاید به نوعی بیانی غافلگیرکننده: شریعت به گناه قدرت می بخشد تا بر فرد غلبه کند. در نگاه اول شاید فکر کنید: من دیگر زیر شریعت موسا نیستم! درست است، اما مهم است توجه داشته باشیم که هر وقت کتاب مقدس به واژه «شریعت» اشاره می کند، موضوع صحبت ضرورتاً شریعت موسا نیست. یعقوب از «شریعت شاهانه» حرف می زند (یعقوب ۲: ۸) و موضوع آن محبت به همسایه است. «شریعت خدا» نیز وجود دارد که در قلب ایمانداران

نگاشته شده است (رومیان ۸: ۷ و عبرانیان ۸: ۱۰). «شریعت عیسا» وجود دارد که با حمل بارهای یکدیگر به جا آورده می‌شود (غلاطیان ۶: ۲). همچنین «شریعت آزادی» وجود دارد که بر پایه آن داوری خواهیم شد. در عین حال باید بدانیم که شریعت‌های دیگری نیز وجود دارد. اما پولس در اول قرن‌تین ۱۵: ۵۶، نه از شریعت موسا سخن می‌گوید، نه از هیچ کدام از این شریعت‌های دیگر.

پس پولس از چه شریعتی حرف می‌زند که به گناه قدرت می‌بخشد تا بر ایمانداران تسلط یابد؟ اجازه دهید پیش از تعریف آن، کمی تصویرسازی کنم. در اینجا چند نمونه از تفکرات و گفته‌های کسانی را آورده‌ام که تحت شریعتی که پولس از آن صحبت می‌کند، زندگی می‌کنند: «نباید این فیلم را نگاه کنم چون پر از صحنه‌های برهنگی و حرف‌های رکیک است!» یا «باید ده یک بدهم» یا «نباید به خانمی که در اتاق است و لباس باز پوشیده، نگاه کنم!».

این گفته‌ها چه شریعتی را بازتاب می‌دهند؟ کسی که چنین چیزهایی را می‌گوید، کسی است که به جای لذت بردن از کلام خدا و رغبت به اطاعت از آن، خود را با کلام محدود ساخته است. چنین شخصی کلام خدا را مثل یک محدودیت یا امر الزام آور می‌بیند که دست و پای او را بسته؛ چیزی که برخلاف گفته مزمنونیس است: «آرزویم، ای خدایم، انجام اراده توست؛ شریعت تو در دل من است.» (مزمور ۴۰: ۸) کسی که زیر شریعت است، مشتاقانه به دنبال انجام اراده خدا نخواهد بود (یوحنا ۷: ۱۷ را بخوانید).

به نوعی می‌توان این گفته را چنین جمع‌بندی نمود: «دوست دارم این کار را انجام دهم، اما کلام خدا چیز دیگری می‌گوید!». یک نمونه عالی از این نگرش را می‌توان در عهد عتیق یافت.

نبی‌ای که با خدا همسو نبود

بلعام یک نبی بود. او صدای خدا را می‌شناخت و خدا برای او بیگانه نبود. پادشاه موآب که بر مردم مدیان حکمرانی می‌کرد، مردی بود به نام بالاق. تمامی شهروندان قلمرو او به خاطر حرکت قوم اسرائیل به سمت سرزمینشان به وحشت افتاده بودند. اسرائیلیان به تازگی مصر را که قدرتمندترین ملت آن دوران زمین بود، به تاراج برده و از دریای سرخ عبور کرده بودند. کشاورزی، اقتصاد و ارتش مصر، به کلی ویران شده بود؛ علاوه بر آنکه تمامی نخست زادگان مصر به شکلی معجز‌آسا، مرده بودند.

پس از خروج اسرائیل از مصر، با اموریان روبه‌رو شده و آنان را نیز شکست داده بودند. حال اسرائیل در دشتهای موآب اردو زده بودند و مردم، رهبران و

شخص پادشاه به هراس افتاده و با خود می‌اندیشیدند که اسرائیلیان با آنان همان کاری را خواهند کرد که با مصریان و اموریان کرده‌اند.

بالاق از وجود نبی سرشناس و قدرتمندی به نام بلعام باخبر بود و می‌دانست اگر کسی را برکت دهد، برای آن کس اتفاقات خوب رخ خواهد داد؛ اگر کسی را لعن کند، بدون شک ملعون خواهد بود. بالاق، رهبرانش را با پیشکشی نزد بلعام فرستاده و چنین گفت: «*تمنا این که اکنون بیایی و این قوم را برای من لعن کنی، زیرا از من نیرومندترند؛ شاید بتوانم ایشان را شکست داده، از این سرزمین برانم، زیرا می‌دانم هر که را تو برکت دهی مبارک خواهد بود، و هر که را تو لعن کنی، ملعون.*» (اعداد ۲۲: ۶) بلعام به فرستادگان چنین پاسخ داد:

«امشب را در اینجا بمانید و من چنانکه خداوند مرا گوید، به شما باز خواهم گفت.» (اعداد ۲۲: ۸)

به ارجاع بلعام به «خداوند» دقت کنید. او به دنبال مشورت از خدایی بیگانه نبود، زیرا او نبی خدای حقیقی بود. اسمی که او به عنوان «خداوند» استفاده کرده، «یهوه» است. این نام خداست و نویسندگان عهد عتیق هرگز از این نام برای شناساندن یک خدای دروغین استفاده نمی‌کردند.

چند بار پیش آمده که ما هم عیسا و هم خدای پدر را، خداوندمان خطاب کنیم؟ ما از کس دیگری جز خالقمان، سرورمان و خداوندمان که جاننش را برای ما داد، صحبت نمی‌کنیم. بلعام هم دقیقاً همین کار را کرد.

حال به دقت ببینید که خدا در آن شب به بلعام چه گفت، شایان توجه است که خدا هنوز منتظر نشد بلعام مشورت او را بطلبد.

«این مردانی که با تواند، کیستند؟» (اعداد ۲۲: ۹)

در اصل خدا به بلعام گفت: «این مردان چه مناسبتی با من دارند؟ آنها عهدی با من ندارند! آیا جداً می‌خواهی از من درخواست کنی که به تو اجازه رفتن بدهم تا قومی را که در عهد من هستند، لعن کنی؟ چه نیازی به دعا برای این مسأله است؟ آیا واضح نیست؟»

چیزهایی هست که دلیلی نیست برایشان دعا کنیم! ما از قبل اراده خدا را از طریق عهد مکتوب او می‌دانیم. دلیلی ندارد دعا کنیم که آیا باید با دیگر مسیحیان جمع شویم یا جمع نشویم. خدا از قبل گفته: «*واز گرد آمدن با یکدیگر دست نکشیم، چنانکه بعضی را عادت شده است، بلکه یکدیگر را بیشتر تشویق کنیم - به خصوص اکنون که شاهد نزدیک‌تر شدن آن روز هستید.*» (عبرانیان ۱۰: ۲۵)

نیازی نیست دعا کنید آیا باید به کسانی که شما را خدمت می‌کنند، هدیه بدهید، زیرا کتاب مقدس می‌گوید: «به همین سان، خداوند حکم کرده است که معاش واعظان انجیل، از انجیل تأمین شود.» (اول قرن‌تینان ۹: ۱۴)

نیازی نیست از خدا مشورت بطلبید که آیا می‌توانید وارد رابطه‌ای همجنسگرایانه شده یا دیگران را به این امر تشویق کنید. خدا از قبل این را روشن ساخته:

«آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد؟ فریب نخورید! بی‌عفتان، بت‌پرستان، زناکاران، همجنس‌بازان - چه فاعل و چه مفعول، دزدان، طمع ورزان، میگساران، ناسزاگویان و شیادان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد.» (اول قرن‌تینان ۶: ۹-۱۰)

نیازی نیست از خدا بپرسید که آیا می‌توانید در مالیات خود تقلب کنید؛ واضح است چون این کار دزدی است، یا بپرسید آیا می‌توانید پیش از ازدواج، با دوست پسر یا دوست دخترتان بخوابید، چون این گناه جنسی است. یا وارد رابطه با زن مرد دیگری شوید، چون این کار، زنا است؛ و بسیاری نمونه‌های دیگر. ما فرامین فراوانی در عهد جدید داریم که اراده خدا را کاملاً شفاف ساخته است.

در اصل خدا قصد داشت بگوید: «بسیار خوب بلعام، از آنجایی که هنوز این را درک نکرده‌ای، یا درست‌تر بگویم، خودت را به کوچه علی چپ زده‌ای، اراده خود را برای کاملاً شفاف می‌سازم ... همراه ایشان مرو و آن قوم را لعن مکن، زیرا مبارکنند!».

دیگر نیاز به تأویل و تفسیری نیست. حال ببینید پاسخ بلعام به این رهنمود الهی چه بود:

«پس به سرزمین خود بروید، زیرا خداوند اجازه نمی‌دهد با شما بیایم.» (اعداد ۲۲: ۱۳)

بسیاری بلعام را تشویق خواهند کرد. ما هم احتمالاً برای اطاعت و سرسپردگی بلعام کلاه از سر برمی‌داریم و می‌گوییم: "او یک برادر خدا ترس است!" اما سرنخی در گفته او وجود دارد که باعث می‌شود جور دیگری فکر کنیم. دقت کنید او چه می‌گوید، در ترجمه NKJV این مفهوم روشن‌تر است: "خدا قبول نکرد به من اجازه بدهد" او نمی‌گوید: "خدا خواسته‌اش را به روشنی به من گفت، لذا نخواهم آمد!". او از واژه "قبول نکرد" استفاده می‌کند.

این مثال را در نظر بگیرید: گروهی از دوستان دبیرستانی تصمیم می‌گیرند به خرید رفته و فیلمی را با هم ببینند. یکی از دختران به نام «ایمی» از والدینش می‌خواهد برای این کار به او اجازه بدهند. آنها پاسخ می‌دهند: «ایمی، قرار است

امشب یک مهمانی خانوادگی داشته باشیم، بنابراین مایلیم تو هم با ما باشی!».
دوستان ایمی به دنبال او می‌آیند تا او را با خود ببرند. وقتی او در را باز می‌کند،
آن‌ها می‌گویند: «حاضری برویم؟» او در حالی که سگرمه‌هایش درهم است، پاسخ
می‌دهد: «نمی‌توانم بیایم». به عبارت دیگر او می‌گوید: «بچه‌ها، می‌خواهم با شما
بیام، اما مجبورم به خاطر خانواده امشب در خانه بمانم.» او به خاطر خواسته
والدینش نسبت به آنچه که واقعاً مشتاق انجامش بود، محدود شده است. کلمات
والدینش برای او شریعت هستند. این دقیقاً همان چیزی است که بلعام گفت.

معامله ای شیرین تر

بنابراین رهبران موآب نزد پادشاه بازگشتند و پاسخ بلعام را به اطلاع او
رساندند. اما پادشاه راضی نشد و تمایلی به شنیدن جواب نه نداشت. بنابراین او
پیشقدم شد و رهبران بیشتر با تکریم و پیشکش بیشتر برای مجاب کردن بلعام
فرستاد. پادشاه دقیقاً چنین گفت: «تمنا اینکه مگذاری چیزی مانع از آمدنت نزد من
شود، زیرا به یقین تو را حرمت بسیار خواهم نهاد، و هر آنچه بگویی به جا خواهم
آورد. تمنا اینکه بیایی و این قوم را برای من لعن کنی.» (اعداد ۲۲: ۱۶-۱۷)
اگر همسایه دیوار به دیوار شما بگوید: «هر آنچه را که دارم، به تو می‌دهم»،
شاید چیز زیادی نباشد، اما اگر پادشاه یک سرزمین چنین پیشنهادی بدهد، بسیار
عظیم خواهد بود.

زمانی که در دبیرستان بودم، گمدین سرشناسی بود به اسم فیلیپ ویلسون.^۱
یکی از جملات معروف او این بود: «شیطان مجبورم کرد اینکار را بکنم!».
این جمله خنده‌دار بود و مردم اغلب آن را تکرار می‌کردند، اما گفته او حقیقت
ندارد. شریر نمی‌تواند مردم را مجبور به کاری کند. کلام خدا به صراحت می‌گوید:
«هنگامی که کسی وسوسه می‌شود، هوای نفس خود اوست که او را می‌فریبد و به
دام می‌افکند.» (یعقوب ۱: ۱۴) واژه کلیدی در این آیه، «فریفتن» است. تنها کاری که
شریر می‌تواند در رابطه با یک ایماندار انجام دهد، ترغیب و فریفتن اوست. اما کسی
نمی‌تواند شما را به کاری که مایل به انجامش نیستید، ترغیب کند. اگر کسی جلوی
من کوکائین بگذارد، پاسخ من چنین خواهد بود: «از جلوی چشمم دورش کن!». شما
نمی‌توانید مرا با آن بفریبید و به کشیدنش ترغیب کنید، چرا که تمایلی به مواد مخدر
ندارم.

اما شریر باهوش است و بی کار نمی‌نشیند. او فقط دیوها را مأمور مطالعه

زندگی شما نمی‌کند، بلکه به بررسی زندگی اجداد شما نیز می‌پردازد. او نقاط ضعف و تمایلات خانواده شما را می‌شناسد.

او زندگی بلعام را بررسی کرده و می‌دانست که این نبی تمایلات ناسالمی نسبت به ثروت، پاداش و مقام دارد. من باور دارم که به همین دلیل بود که شیطان بالاق را ترغیب می‌کند تا پیشنهادی اغواکننده‌تر به بلعام بدهد. اما صبر کنید، پاسخ بلعام به این پیشنهاد چشمگیر، بسیار محکم است:

«حتا اگر بالاق خانه خویش را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی‌توانم از فرمان یهوه خدایم تجاوز کنم و کمتر یا بیشتر انجام دهم.» (اعداد ۲۲: ۱۸)

باز هم باید بلعام را برای موضع و نگرش شجاعانه اش در عدم ناطاعتی از کلام خدا تحسین کرد، آن هم با وجود اینکه این بار پیشنهادی عظیم‌تر به او شده بود. اما باز هم واژگانی کلیدی در گفته او می‌بینیم که نشان دهنده وجود مانعی بر سر راه نبی است. او به جای آنکه بگوید: «از فرمان یهوه خدایم تجاوز نخواهم کرد»، می‌گوید: «نمی‌توانم از فرمان یهوه خدایم ...». هیچ چیز عوض نشده است. او هنوز کلام خدا را مانعی بر سر راه خود می‌داند و کلام خدا برای او شریعت است. جمله بعدی او این مطلب را ثابت می‌کند:

«اکنون تمنا اینکه شما نیز امشب را در اینجا بمانید، و من درخواهم یافت که خداوند دیگر به من چه خواهد گفت.» (اعداد ۲۲: ۱۹)

آیا ممکن است این پیشنهاد چشمگیر نظر خدا را عوض کند؟ آیا ممکن است کسی باور کند که خدا به او فرمان داد تا دو بار نخست «نه» بگوید تا پادشاه مجبور شود برای بار دوم پیشنهاد چشمگیرتری بدهد؟ چه طرز فکر مضحکی! خدا به بلعام پیشنهاد نمی‌کرد که برای هدایای بهتر، دست نگه دارد! اگر دلیلی نداشت که بلعام بار نخست برای این موضوع واضح دعا کند، چرا باید برای بار دوم این کار را می‌کرد! در ضمن همان بار اول که فرستادگان آمدند، خدا به صراحت اراده و خواست خود را بیان نمود: «همراه ایشان مرو!».

با این وجود بلعام باز هم تصمیم می‌گیرد آن شب دعا کند. اما ببینید پاسخ خدا چیست:

«اگر این مردان برای فراخواندن تو آمده‌اند، برخیز و همراه ایشان برو، ولی فقط آنچه را من به تو می‌گویم به عمل آور.» (اعداد ۲۲: ۲۰)

یک لحظه صبر کنید! خدا اکنون می‌گوید: «با آنها برو!» اشتباه نمی‌کنیم؟! موضوع از چه قرار است، با کمال تعجب، شرایط وارونه شده است!

اکنون بلعام از جانب خداوند اجازه یافته همراه سروران و شاهزادگان موآب برود. بنابراین او دقیقاً همان کاری را می‌کند که خدا به او گفته است. او الاغ خود را زین کرده و همراه سروران موآب روانه می‌شود. به نظر می‌رسد او نسبت به فرمان الاهی مطیع است. اما ببینید در ادامه چه اتفاقی می‌افتد:

«اما خشم خدا به سب رفتن بلعام برافروخته شد.» (اعداد ۲۲: ۲۲)

قضیه از چه قرار است؟! آیا خدا روان‌پزش است؟! بلعام دقیقاً همان کاری را کرد که خدا شب قبل به او فرمان داده بود، اما حال خدا از او به خاطر انجام آن کار، خشمگین است. چطور می‌توان این را توضیح داد؟
جوابی منطقی در کتاب مقدس وجود دارد که کاملاً روشنگر است. این پاسخ حول این حقیقت می‌چرخد که گناه از شریعت نیرو می‌گیرد. چرایی آن را در فصل بعد بررسی خواهیم کرد.

بخش عملی

ایمانداران بسیاری نیاز دارند این پیغام امیدبخش را بشنوند که می‌توانند به طور کامل از قدرت گناه آزاد باشند.

بله، درست متوجه شدید. مسیحیان بر گناه برتری دارند و می‌توانند آن را مغلوب سازند. عیسا نمرود تا فقط بلیط آسمان را به ما بدهد. وقتی مرد، ما را از قدرت گناه و مرگ آزاد ساخت. گناه دیگر بر ما قدرتی ندارد، بلکه این ما هستیم که بر آن مسلطیم. این تنها از طریق فیض خدا ممکن است، همان قدرت الاهی او که آنچه را که با توان انسان ناممکن بود، تحقق می‌بخشد. ما به فیض خدا آزادانه دسترسی داریم و از این قدرت الاهی برخورداریم، اما اگر از آن بهره نبریم، از منافع آن نیز برخوردار نخواهیم شد. یکی از شایع‌ترین عللی که ایمانداران نمی‌توانند از این قدرت بهره ببرند، عدم آگاهی از در اختیار داشتن آن است.

امروز با تأمل بر آیاتی از کلام خدا که به شما نشان می‌دهد به راستی بر گناه قدرت دارید، خود را در برابر آن تقویت نمایید. آنقدر بر این حقیقت تفکر نمایید تا برایتان تبدیل به واقعیت شود. برای هر بخشی که به گناه قدرت داده تا بر شما تسلط یابد، توبه نمایید و خدا را برای آنکه شما را امروز از آن آزاد ساخته، سپاس گوید. خود را برای شکست‌های گذشته در برابر گناه ببخشید و از خدا بخواهید تا به شما نشان دهد آینده‌تان را چگونه می‌بیند. هر آنچه را که به شما نشان می‌دهد، بنویسید.

قدرت گناه (بخش ۲)

بیا بید از همان جایی که داستان بلعام را نیمه‌کاره رها کردیم، شروع نماییم. بلعام پس از اینکه بار اول از خدا فرمان یافت که همراه سروران موآب نرود، بار دیگر به همراه نمایندگان سرشناس‌تر بالاق نزد خدا رفت، آن هم با این امید که پاسخی متفاوت از خدا دریافت نماید.

آیا در چنین شرایطی قرار گرفته‌اید؟ آیا در موقعیتی بوده‌اید که در قلب خود پاسخ خدا را می‌دانستید، اما با امید به تغییر پاسخ او، دوباره با دعا و استغاثه نزد او رفته باشید؟ شاید خواسته‌نا به جای خود را با این حرف پوشانیده‌اید که: «بگذار دوباره اش دعا کنم» یا «بگذار یک بار دیگر دعا کنم». شما را نمی‌دانم، اما خودم چنین کرده‌ام و در ادامه دو مورد از تجربیات تأسف بار خود را در این زمینه با شما در میان خواهم گذاشت.

بلعام با پیشکش‌ها و تکریمی که از این پادشاه قدرتمند دریافت می‌کرد، اغوا شد، اما شهادت نداشت از چارچوب فرمان خدا و محدوده آن پا فراتر بگذارد. آنقدر باهوش بود که بداند اگر آگاهانه ناطاعتی کند، برکت نخواهد یافت. گاهی همین آگاهی کافی است تا در را به روی فریبی بزرگتر باز کند.

پس می‌توانید تصور کنید وقتی بلعام شنید که خدا می‌گوید: «برخیز و با آنها برو» تا چه حد متعجب شد. احتمالاً با خود فکر کرد: «شگفتا! چه خوب شد دوباره دعا کردم!».

بنابراین بلعام صبح روز بعد برخاسته و دقیقاً همان کاری را که خدا شب قبل به او گفته بود، انجام داد، اما در کمال تعجب می‌خوانیم: «خشم خدا به سبب رفتن بلعام برافروخته شد.» (اعداد ۲۲: ۲۲)

آیا خدا روان‌پریش و اسکیزوفرنیک است؟ مسلماً این پرسشی احمقانه و بدیهی

است، چون پاسخ را همه می‌دانیم؛ قطعاً نه! پس چرا خدا خشمگین شد؟ بلعام رفت، و این دقیقاً همان کاری بود که خدا به او گفته بود. اما خدا برای رفتن نسبت به او خشم گرفت. قضیه از چه قرار است؟

در اینجا حقیقتی آشکار است که بسیاری یا از آن بی‌اطلاع هستند یا آن را درک نمی‌کنند؛ عدم درک آن، مرا نیز سال‌ها در سختی نگه داشت:

اگر به واقع آرزومند چیزی باشیم (برای آن طمع داشته باشیم) و خدا اراده‌اش را در آن باره به ما گفته باشد (خواه از طریق کلامش و خواه دعا) اما همچنان آرزومند آن باشیم، خدا اغلب آن را به ما خواهد داد، هر چند می‌داند این به نفع ما نیست و خود در نهایت، به خاطر آن ما را داوری خواهد کرد.

شاید این گفته شما را شوکه کرده باشد، اما حقیقت دارد. بگذارید آن را با چند مثال کتاب مقدسی روشن سازم.

درخواست‌های تحقق یافته

اسرائیل یک پادشاه می‌خواست. رهبران نزد سموئیل نبی رفته و خواسته‌شان را با او در میان گذاشتند. آنها گفتند: «اینک تو پیر شده‌ای و پسرانت به راه‌های تو سلوک نمی‌کنند؛ پس اکنون برای ما پادشاهی برگمار تا همچون همه اقوام دیگر ما را رهبری کند.» (اول سموئیل ۸: ۵)

سموئیل از خداوند درباره درخواست آن‌ها مسألت نمود، و خدا از طریق نبی پاسخی به رهبران داد، هشداری که نشان می‌داد چرا داشتن پادشاه برای آن‌ها خوب نیست. خداوند پیش‌بینی نمود که پادشاه پسرانشان را برای ارتش خود خواهد گرفت و همچنین برخی از پسرانشان را برای شخم زدن زمین، برداشت محصول و ساختن جنگ‌افزارها و لوازم ارابه‌هایش، تعیین خواهد کرد. او همچنین دخترانشان را برای عطرکشی، آشپزی، نانواپی و دیگر مشاغل خواهد گرفت. قضیه به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه بهترین مزرعه‌ها، تاکستان‌ها و باغ‌های زیتون، الاغ‌ها و گوسفندان آن‌ها را گرفته و به درباریان خود خواهد داد. سپس خداوند گفت که عاقبت مردم از دست پادشاه خود که برای خویش برگزیده‌اند، نزد خدا التماس خواهند کرد، اما خداوند کمکشان نخواهد کرد.

در ادامه می‌خوانیم: «اما قوم از شنیدن سخن سموئیل سر باز زدند و گفتند: نی! بلکه می‌باید بر ما پادشاهی باشد تا ما نیز همچون تمامی اقوام دیگر باشیم و پادشاه ما، ما را رهبری کند و پیشاپیش ما بیرون رفته، در جنگ‌های ما بجنگد.» (اول سموئیل ۸: ۱۹-۲۰)

پس سموئیل درخواست پرشور مردم را برای خداوند تکرار می‌کند، خدا چیزی

را به سموئیل می‌گوید که برخلاف اراده او بود: «آواز ایشان را بشنو و پادشاهی برایشان نصب نما.» (اول سموئیل ۸: ۲۲)

خدا آنچه را که آن‌ها مشتاقانه در طلبش بودند، بدیشان بخشید، حتا با وجود آنکه به نفعشان نبود. آنها شاه خود را به دست آوردند و او و شاهانی که پس از او آمدند، هر آنچه را که خدا به مردم هشدار داده بود، انجام دادند.

بیایید مثال دیگری را ببینیم. اسرائیل از مصر بیرون آمد و خدا آن‌ها را با طعمی غیرزمینی خوراک داد. این خوراک که نانی آسمانی بود، مٔا نامیده می‌شد و غذایی بود که در جاهای دیگر کتاب مقدس، از آن به عنوان «نان [خوراک] فرشتگان» نام برده می‌شود. (مزمور ۷۸: ۲۵ را ببینید). این غذا به قدری مغذی بود که ایلیا پس از خوردن دو قرص از آن نان، به مدت چهل شبانه روز بی‌وقفه راه پیمود. مواردی بوده که آرزو می‌کردم کاش چنین خوراکی در اختیارم بود!

اما اسرائیلیان به تدریج از این نان خسته شده و دلشان گوشت خواست. آنها درخواست خود را عنوان کردند، مزمورنویس می‌نویسد: «تقاضا کردند و برایشان بلدرچین فرستاد.» (مزمور ۱۰۵: ۴۰) خدا به شکلی شگفت‌انگیز جواب دعایشان را داد. می‌خوانیم:

«باد شرقی را در آسمان‌ها وزانید، و به نیروی خویش باد جنوبی را پیش راند. همچون غبار بر ایشان گوشت بارانید، و بسان ریگ دریا، مرغان بالدار را! آنها را در میان اردوگاه ایشان فرود آورد، و گرداگرد مسکن‌های ایشان.» (مزمور ۷۸: ۲۶-۲۸)

خدا نه فقط جواب درخواست آن‌ها را داد، بلکه به شکل معجزه‌آسایی این کار را کرد! او با نیروی خویش، هزاران پرنده را به اردوگاه آنها فرستاد. اسرائیلیان مجبور به شکار آنها و استفاده از سنگ و اسلحه و قفس و یا هیچ وسیله دیگری برای گرفتن آن‌ها نبودند. بلدرچین‌ها به سمت اردوگاه پرواز کردند و مردم فقط کافی بود آنها را در هوا یا آنهایی را که بر زمین افتاده بودند، بگیرند. اگر این اتفاق امروزه می‌افتاد، داستان آن مثل بمب خبری شبکه‌های اجتماعی و سرتیتر نشریات می‌شد. اما ببینید مزمورنویس در ادامه چه می‌نویسد:

«تا توانستند خوردند و سیر شدند، زیرا آنچه را در هوشش بودند بدیشان داد. اما پیش از آنکه هوس آنها ارضا شود، و در حالی که خوراک هنوز در دهانشان بود، خشم خدا بر ایشان مشتعل گردید؛ تنومندترینشان را کشت، و جوانان اسرائیل را به زیر افکند.» (مزمور ۷۸: ۲۹-۳۱)

خود خدا و نه خدایی دروغین یا روح شریر، هوس آنها را ارضا نمود، آن هم به

شکلی معجزه‌آسا، اما پیش از آنکه شروع به خوردن کنند، داوری‌اش بر آنها آمد. باید این را به خاطر بسپاریم که خدا پیش از خلقت انسان تصمیم گرفت به او آزادی انتخاب ببخشد، هر چند می‌دانست ما پتانسیل انتخاب چیزی را داریم که نهایتاً علیه خواست اوست و حتا برای ما زیان آور خواهد بود. به عنوان مثال، دربارهٔ پسر اسراف کار در مَثَل پسر گمشده چه می‌توان گفت؟ او ارشش را خواست و پدر می‌دانست او آنقدر بالغ نیست که به شکلی درست آن را به کار ببرد. اما چون پسر اصرار داشت، پدر تسلیم شد و ارشش را به او داد. نتیجه این بود که در پایان، پسر با اندوهی شدید خود را در یک خوکدانی یافت. می‌توان نمونه‌های دیگری از کتاب مقدس آورد، اما فکر می‌کنم شما اکنون حقیقت را متوجه شده‌اید، بله، وقتی ما مُصرانه و مشتاقانه چیزی را می‌طلبیم که با اراده خدا همسو نیست، در وضعیتی نامناسب و پُر گزند قرار می‌گیریم.

الاغ باهوش

با در نظر داشتن این آگاهی، بیایید به داستان بلعام بازگردیم. او اکنون در راه ملاقات با پادشاه موآب بود. دستیاران پادشاه همراه او بودند، اما خدا از انتخاب او خشمگین بود. ناگهان فرشته‌ای سر راه بلعام در مقابل وی ایستاد. لطفاً این را در نظر داشته باشید که فرشتگان، بچه‌هایی تپل با شیپور و کمان نیستند، بلکه موجوداتی غول‌آسا با نیرویی عظیم هستند. تخمین می‌زنم که قد این فرشته، چیزی حدود ۲/۵ تا ۳ متر بوده.

فرشته در مسیر بلعام، مقابل او با شمشیری برهنه ایستاد و خدا به شکلی معجزه‌آسا چشمان الاغ بلعام را گشود. الاغ به محض دیدن این موجود عظیم‌الجثه با شمشیری آماده حمله، برای اجتناب از مواجهه با او، از راه منحرف شده، وارد مزرعه‌ای گردید. بلعام از روی عصبانیت، الاغ را زد تا او را دوباره به مسیر برگرداند. سپس فرشته به جایی رفت که جاده باریک شده و دیواری در دو سوی آن قرار داشت. الاغ بار دیگر با دیدن فرشته سعی کرد تا جای ممکن خود را از او دور سازد و به دیوار چسبید و در نتیجه پای بلعام بین الاغ و دیوار فشرده شد. خشم بلعام بر الاغ افزوده شد و بار دیگر او را زد. آنگاه فرشته به قسمتی از جاده رفت که راه آنقدر باریک بود که هیچ جایی برای چپ و راست رفتن نبود. این بار وقتی الاغ، فرشته را با آن شمشیر برهنه دید، زیر بلعام دراز کشید. بلعام که از شدت خشم آماده انفجار بود، بار دیگر الاغ را زد.

آنگاه خدا دهان الاغ را گشود و الاغ به بلعام گفت: «به تو چه کرده‌ام که مرا این سه بار زدی؟» (اعداد ۲۲: ۲۸)

بلعام و الاغ به تندی کلماتی را رد و بدل کردند تا نهایتاً خدا چشمان بلعام را گشود و او فرشته را دید. بلعام بلافاصله خم شده و روی بر زمین نهاد. تا اینجا من فرشته را به سادگی به عنوان یکی از هزاران فرشته ای که خدا را خدمت می‌کنند، معرفی کردم. با این وجود، با برخی از مترجمان^۲ هم عقیده هستم که به واقع این فرشته، خود خداوند بوده است. اما تصمیمش را به عهده خود شما می‌گذارم، چون قصد ندارم شما را برای پذیرش این موضوع متقاعد کنم. فرشته به بلعام گفت: «چرا الاغ خود را این سه بار زدی؟ اینک به مقابله با تو بیرون آمدم، زیرا تو را نزد خویش فاسد یافته‌ام. الاغ مرا دید و این سه بار از حضور من راه خود را کج کرد. اگر راه خود را از حضور من کج نکرده بود، به یقین هم اکنون تو را کشته و او را زنده گذاشته بودم.» (اعداد ۲۲: ۳۲-۳۳)

الاغ، جان بلعام را نجات داده بود! اگر الاغ راه خود را کج نمی‌کرد، او مردی مرده محسوب می‌شد. احتمالاً با خود فکر می‌کنید بلعام به سروران موآب گفته: «دوستان، من از اینجا می‌روم. به پادشاهتان بگویید، پولش را برای خودش نگه دارد.» اما این چیزی نبود که او گفت. در عوض بلعام نزد خداوند اعتراف کرد:

«گناه کردم، زیرا نمی‌دانستم بر سر راه به مقابله با من موضع گرفته‌ای. حال اگر رفتم در نظرت ناپسند است، باز خواهم گشت.» (اعداد ۲۲: ۳۴)

بلعام گناه خود را پذیرفت، اما ریاکارانه و با سفسطه بازی گفت: «اگر در نظرت ناپسند است...». یعنی بلعام واقعاً متوجه نشده بود؟! هر چند خود خداوند به شکلی دراماتیک در برابر بلعام ایستاده بود، او هنوز سعی می‌کرد به خواسته‌اش برسد. او آنقدر آزمند پول و احترام پیشنهادی پادشاه بود که تأدیب الهی را نیز نادیده می‌گرفت. بت‌پرستی، او را کاملاً نسبت به قلب خدا کور کرده بود. این دقیقاً همان اتفاقی است که وقتی خواسته و هوس‌هایمان را بالاتر از اراده خدا قرار می‌دهیم و حس می‌کنیم فرامین او سدی در راه ما هستند، بر سرمان می‌آید. گناه از طریق فریب تقویت می‌شود. در این شرایط دیگر آنچه را که به وضوح در عدم هماهنگی با اراده خداست، برایمان بدهی نبوده و به آسانی درکش نخواهیم کرد. فرد مطیع آن را به وضوح می‌بیند، اما کسی که در چنگال بت‌پرستی اسیر می‌شود، حتا به تلاش ادامه می‌دهد تا تأیید خدا را برای آنچه که به شدت خواهانش است، بگیرد.

قصور من

در اوایل دهه سی زندگیم، خدا به من و لیزا به وضوح نشان داد که توافق با انتشاراتی بسیار شناخته شده در راستای چاپ کتابم، اراده او نیست، و در پاسخ به درخواست‌های مکرر ویراستاری که برای نخستین بار به سراغم آمده بود، جواب منفی دادم، البته نه به شیوه‌ای که بلعام در نخستین مواجهه با رهبران بالاق پاسخ داده بود.

آن ویراستار همچنان هر روز به من زنگ می‌زد. او می‌گفت که پیغام من برای بدن مسیح مهم است و اینکه چطور نویسندگان ناشناس دیگر، کتاب‌هایشان را توسط انتشارات آنها به چاپ رسانده‌اند و اکنون مشهور شده‌اند. من کاملاً متوجه چاپلوسی او بودم. تا آن زمان دو کتابم را خودم چاپ کرده بودم و فروش اندکی داشتم. می‌خواستم کتابم را به کل کشور برسانم و به نفوذ این ناشر نیاز داشتم. هر چند خدا هم می‌خواست پیغام‌ها به مخاطبین برسد، اما نه زمانش بود، و نه این پیغام خاص، و نه آن ناشر به خصوص. به علاوه انگیزه‌های من هم اشتباه بودند؛ من به دنبال شهرت بودم که این نیز به عنوان غرور زندگانی در کتاب مقدس معرفی شده است، یعنی طلبیدن مقام و شهرت.

تمایل من برای نشر کتابم توسط این انتشارات، به قدری شدید بود که هدایت روشن خدا، مشورت همسرم و نشانه‌های فراوانی که نشان‌دهنده تصمیم اشتباه من بود را نادیده گرفتم. هدایت هشداردهنده روح القدس در درونم به کلی محو شد و با فریب تمایلات نفسانی جایگزین گردید.

ناشر در ایالات دیگری بود. ما تصمیم گرفتیم برای لیزا بلیط هواپیما تهیه کنیم تا با پرواز به آنجا رفته و از طرف مؤسسه ما قرارداد نشر را امضا کند، چراکه برنامه کاری‌ام به من اجازه چنین کاری را نمی‌داد. صبح روزی که قرار بود او برود، یکی از پسرانمان روی فرش پلکان طبقه دوم بالا آورد. لیزا در حالی که مشغول تمیز کردن بود، با حالتی غضب آلود گفت: «جان نمی‌توانی ببینی خدا نمی‌خواهد این کار را بکنیم؟!»

گستاخانه پاسخ دادم: «نه این دشمن است که سعی دارد ما را ناامید و متوقف کند!». اگر این تنها مسأله‌ای غیرمعمول بود، احتمالش بود که اصلاح شوم، اما آنقدر مسائل جورواجور در اطرافم رخ می‌داد که این به نظر مسخره می‌آمد و من نمی‌توانستم مشکل را ببینم. در واقع، من به واسطه قدرت گناهم، فریب خورده بودم. لیزا همان روز پرواز کرد و قرارداد را امضا نمود. زندگی من از آن روز تا سه ماه، تبدیل به یک کابوس شد. آرامش مرا ترک کرد و جنگ و درگیری جایگزین آن

گردید. ویروس‌های مختلف گرفتم و سرما خوردم و بیماری‌های مزمن سه ماه مرا زمین‌گیر کردند. دوران وحشتناکی با ناشر داشتیم و نمی‌توانستیم سر هیچ مسأله‌ای به توافق برسیم و منیستری ما هزاران دلار از دست داد.

از یک لحاظ با بلعام تفاوت داشتم، چراکه سرانجام دیدم چطور میل شدید و هوای نفسم، چشمم را به اراده خدا کور کرده است. من تحت داوری و تأدیب الهی قرار داشتم. کلمات پولس را به یاد می‌آورم که می‌گوید: «از همین روست که بسیاری از شما ضعیف و بیمارند و شماری هم خفته‌اند. اما اگر بر خود حکم می‌کردیم، بر ما حکم نمی‌شد. پس آنگاه که خداوند بر ما حکم می‌کند، تأدیب می‌شویم تا با دنیا محکوم نگردیم.» (اول قرتیان ۱۱: ۳۰-۳۲)

گویی کلی مصیبت و سختی غیرضروری نیاز بود تا بالاخره بتی را که ساخته بودم، ببینم. از تمرّد و سرکشی خودم توبه کردم و همه چیز تقریباً بلافاصله تغییر کرد. ناشر مدت کوتاهی بعد، به اطلاعاتمان رساند که می‌خواهد رابطه کاریمان را پایان بخشد.

تقریباً یکسال بعد، یک انتشارات معروف دیگر، پیشنهاد نشر پیغام دیگری از من را داد که در ارتباط با رهایی از رنجش بود. خدا به من گفت: «ناشر قبلی، ایده تو بود، این ناشر ایده من است!» انگیزه‌های من نیز به خاطر تنبیه سال پیش عوض شده بود. اکنون مشتاق اطاعت از خدا بودم و می‌خواستم مردم واقعاً آزاد شوند. این پیغامی بود که خدا می‌خواست و اکنون آن کتاب یعنی «دام شیطان» تا به امروز بیش از دو میلیون نسخه فروش داشته است.

دوست داشتم بگویم درس را کاملاً یاد گرفتم و هرگز چنین حماقتی را تکرار نکردم. با این وجود در اوائل دهه چهل زندگیم، بار دیگر اراده آشکار خدا، مشورت همسر و تعدادی از اعضای تیم را نادیده گرفتم. این بار فریب، قوی‌تر بود و تأدیب الهی نیز سخت‌تر، دردناک‌تر و عذاب ناشی از آن به مراتب عظیم‌تر و چیزی حدود هجده ماه به طول انجامید. بار دیگر به وجود بتی که خود خلقش کرده بودم، پی‌بردم و از آن توبه کردم، اما بهایش درد و تألمی شدید بود.

کاملاً مطمئنم اگر بلعام قلب خدا را پذیرا می‌شد و توبه می‌کرد، پایانی به مراتب بهتر داشت. اما او در عمل از بت‌پرستی‌اش توبه نکرد، و در داوری الهی جان داد (یوشع ۱۳: ۲۲ را ببینید).

عزیزان، نمی‌خواهم شما هم درسی را که من گرفتم، بگیرید. امیدوارم این پیغام قوی باعث شود شما درد و سختی غیرضروری‌ای را که من تجربه کردم، دور بزنید.

بخش عملی

اگر خواسته‌ها و تمایلات خود را تسلیم خدا نکنیم، آنها ما را از خدا جدا خواهند ساخت و ممکن است حتی خدا ما را به آنها بسپارد. به دفعات در کتاب مقدس شاهدیم که خدا از پیش اراده‌اش را به صراحت و به وضوح بیان کرده، اما وقتی قومش چیزی را که در تضاد با اراده اوست، آرزو کرده و طلبیده‌اند، حتی وقتی آن چیز مصیبت و سختی به همراه داشته، آن را بدیشان بخشیده است. خدا امروزه هم این کار را در زندگی ما انجام می‌دهد. او آرزوها و خواهش‌های ما را حتی زمانی که در تضاد با اراده او هستند، به ما می‌بخشد، اما آنها ما را به برکتی که می‌خواهیم رهنمون نمی‌شوند. آنها به تأدیبی می‌انجامند که ناخوشایند و دردناک است.

اما دلیلی ندارد این شرایط سخت را تجربه کنیم. به جای آن می‌توانیم به خدا توکل نماییم که بهترین را برای ما می‌خواهد. او اغلب راهی می‌گشاید که بسیاری از آرزوهایمان را به ما خواهد بخشید، اما به شیوه‌ای درست. اگر او را دنبال کنیم، او ما را به مسیر برکت رهنمون می‌گردد. اما باید بدانیم خواسته‌ها و آرزوهایمان را در زمان خودش به ما خواهد بخشید. امروز راه‌های خود را به خدا بسپارید. از او بخواهید تا شما را بر حسب خواسته خود هدایت کند، نه آرزوها و تمناهای خودتان. از او بپرسید چه قدمی باید بردارید تا امروز به او نزدیکتر شوید. آنها را بنویسید و همان کار را انجام دهید.

گمراهی

برای آنکه تمرکزمان را از دست ندهیم و از مسیر منحرف نشویم، بیایید نگاهی گذرا به ریشه و ماهیت بت‌پرستی بیاندازیم. این زمانی است که چه ایماندار و چه بی‌ایمان، به منظور ارضای تمایلات نفس خود که در تقابل با اراده خداست، آنچه را که خدا به وضوح آشکار ساخته، کنار می‌گذارد. به همین دلیل پولس می‌گوید:

«زیرا یقین بدانید که هیچ بی‌عفت یا ناپاک یا شهوت‌پرست، که همان بت‌پرست باشد، در پادشاهی مسیح و خدا نصیبی ندارد. مگذارید کسی شما را با سخنان پوچ بفریبد، زیرا به خاطر همین چیزهاست که غضب خدا بر سرکشان نازل می‌شود. پس با آنها شریک مشوید.» (افسیسیان ۵: ۵-۷)

غضب خدا بر بی‌ایمانان نازل می‌شود، اما در عین حال خدا ایماندارانی را نیز که مرتکب بت‌پرستی (طمع) می‌شوند، تأدیب می‌کند تا قلب آنها را به سوی خود بازگرداند. با این وجود اگر ایمانداران با سرسختی به ناطاعتی ادامه دهند، درست همانطور که بلعام چنین کرد، پیآمد عملشان می‌تواند تا به حد مرگ جدی باشد. پولس به ایمانداران هشدار می‌دهد: «زیرا اگر بر طبق نفس زندگی کنید، خواهید مرد.» (رومیان ۸: ۱۳). یعقوب رسول نیز هشدار می‌دهد: «هوای نفس که آبتن شود، گناه می‌زاید و گناه نیز چون به ثمر رسد، مرگ به بار می‌آورد.» (یعقوب ۱: ۱۵-۱۶)

بت‌پرستی را می‌توان همچون زهری دید که به آهستگی می‌گشدد، و آن چیزی نیست جز کریپتونايت روحانی. نمی‌توانیم بی‌خیال از کنارش بگذریم و ساده با آن برخورد نماییم. بت‌پرستی، فریبنده و نیرومند است. ما نگاهی گذرا به قدرت آن در

مرور زندگی بلعام انداختیم، اما بیایید قدمی جلوتر برویم. با دقت ببینید خدا چه هشدارى به رهبران اسرائیل می‌دهد:

«آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ای پسر انسان! این مردان بت‌های بی‌ارزششان را در دل خود جای داده و سنگ لغزش گناه خویش را در برابر خود نهاده‌اند. پس آیا حال از من مشورت بطلبند؟» (حزقیال ۱۴: ۲-۳)

باز می‌بینیم که بت‌پرستی محدود به مجسمه، تندیس، مذبج و معبد نیست. خدا با گفتن «بت‌های بی‌ارزش خود را در دل خود جای داده‌اند»، جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد. این بت‌ها، تندیس‌های زیر درختان یا مجسمه‌های برپا شده در مراکز شهرها و معابد نیستند. اینها بت‌هایی هستند که در قلب آنان برپا شده‌اند. آنها آرزوهایی را در سر می‌پروراندند که در تضاد با اراده خدا بود. خدا ادامه می‌دهد:

«بنابراین، ایشان را خطاب کرده بگو، خداوندگار یهوه چنین می‌فرماید: هر کس از خاندان اسرائیل که بت‌های بی‌ارزش خود را در دلش جای دهد و سنگ لغزش گناه خود را در برابر خود بنهد و آنگاه نزد نبی آید، من که خداوندم به او که آمده است، فراخور انبوه بت‌هایش پاسخ خواهم داد!» (حزقیال ۱۴: ۴)

وقتی فردی گرفتار بت‌پرستی می‌شود (چسبیدن به آرزوهایی که در تضاد با اراده خدا هستند) و نزد خادمی برای گرفتن هدایت، مشورت و هر قسم تعلیم کتاب مقدسی می‌رود، شاید پاسخی دریافت کند، ولی آن پاسخ منطبق با اراده خدا نخواهد بود. چنین پاسخی مشابه همان جوابی است که بلعام دریافت کرد. در ترجمه دیگری^۲ از این آیه آمده: «من که خداوندم به او که آمده، از منظر انبوه بت‌هایی که در قلبشان است، به آنها پاسخ خواهم داد!».

اما حال بیایید به هشدارى بپردازیم که مشمول رهبران و خادمانی می‌شود که از برخورد با بت‌پرستی مراجعان پرهیز می‌کنند و به گونه‌ای با آنها سخن می‌گویند که انگار همه چیز روبه راه است (در عهد عتیق، کاهنان و انبیاء رهبران خدمتی بودند):

«و اگر نبی فریفته گشته، سخنی بگوید، من، یهوه، آن نبی را فریفته‌ام، و من دست خود را به ضد او دراز کرده، او را از میان قوم خود منقطع خواهم ساخت.» (حزقیال ۱۴: ۹)

در دعا با اندیشیدن به تعالیم رایج کلیساهای مدرن، به خصوص غرب، یا اشکهایم سرازیر می‌شود یا اندوهی شدید مرا در برمی‌گیرد. نزد خدا فریاد برآورده‌ام که چه

خبری پشت این پیغام‌های مکتوب و موعظه‌های ضعیف وجود دارد. روح‌القدس در جواب سئوالم مرا به باب‌های ۱۳ و ۱۴ کتاب حزقیال رهنمون شد. این فصول آشکار می‌سازند که در پس تعالیم آبکی و بی‌محتوایی که از مواجهه با گناه پرهیز می‌کنند، چه چیزی پنهان است؛ و آن چیزی نیست جز بت‌پرستی. اگر خادمی به این دلیل که نمی‌خواهد پیروان و هوادارانش را از دست بدهد، پیغامی ناقص و ناکامل از انجیل را عرضه می‌کند، عمل و انگیزه او چیزی جز طمع پنهان شده‌ او نیست. دقیقاً به همین دلیل در دورانی که خادمان دروغین پر و بال گرفته بودند، ارمیا فریاد برمی‌آورد:

«زیرا که از خرد و بزرگ، جملگی در طمع سود نامشروعند؛ از نبی و کاهن،
جملگی دغل کارند.» (ارمیا ۶: ۱۳)

من شروع به بررسی عمیق‌تر شواهد عملی ضعف روحانی (کریپتونایت روحانی) در اکثر کلیساهای مدرن نمودم. توانستم نارضایتی و عدم قناعت بسیاری از ایمانداران را ببینم، که از این شرایط قلبشان شهوات و امیالی سر برآورده که در زندگی کم دارند (اغلب نیازهای ضروری نیستند، بلکه زیاده‌خواهی و طمع‌اند). این رهبران گمراه که با امیال طمع‌آلود خویش منحرف گشته‌اند، انجیلی را جار می‌زنند که ظاهراً یا به دیده‌ اغماض بر سبک گناه‌آلود حق‌جویان می‌نگرد یا به تأیید آن می‌پردازد و در همان حال به راحتی از هر بخش از کلام که رفتارهای گناهکارانه را توبیخ می‌نماید، پرهیز می‌کنند. این بت‌پرستی هم خادمان و هم ایمانداران را مهیای دریافت پیغام‌ها و یا مشورت‌هایی می‌سازد که مستقیماً در تأیید این نیازها و شهوات است و این امیال و بت‌ها را نیرو می‌بخشد. پولس در عهد جدید در ارتباط با عصر آینده، نبوتی دارد که بی‌شباهت به ارمیا و حزقیال نیست:

«زیرا زمانی خواهد آمد که مردم به تعلیم صحیح گوش فرا نخواهند داد،
بلکه بنا به میل خویش، معلمان بسیار گرد خود خواهند آورد تا آنچه را که
گوش‌هایشان طالب شنیدن آن است، از آنان بشنوند.» (دوم تیموتائوس ۴: ۳)

به این دوران خوش آمدید! همه آنچه که این جویندگان نیاز دارند، پیدا کردن خادمانی است که آنان نیز اسیر طمع هستند.

از سوی دیگر، رهبری که خدا ترس است، هرگز از مشورت کلام خدا منحرف نمی‌شود. ایشان کتاب مقدس را نه به صورت گزینشی، بلکه در کلیت خود پیروی می‌کنند. چنین رهبری به همان اندازه که مشتاق تشویق است، از اصلاح و توبیخ نیز نمی‌هراسد.

خادمانی که پولس از آن‌ها حرف می‌زند، نگران محبوبیت، ظاهر و برنامه کاری

خودشان هستند. از آنجایی که آنان می‌توانند به سادگی با نتایج و پاداش‌ها، ترغیب شوند، به جای اعلام وفادارانهٔ کلام خدا و بی‌توجه به آنکه خوشایند شنوندگان هست یا نه، در راستای تمایلات و نیازهای شنوندگان موعظه کرده و تعلیم می‌دهند.

تنها یک خادم، حقیقت را بیان کرد

یهوشافاط، پادشاه یهودا و اخاب پادشاه اسرائیل به واسطهٔ ازدواج فرزندانشان، با یکدیگر متحد شده بودند. این اقدامی مثبت برای یهوشافاط نبود، زیرا او رهبری خداترس بود، در حالی که اخاب، یک بت‌پرست بود. پس از مدتی، یهوشافاط برای ملاقات شاه اسرائیل به سامره رفت.

اخاب از یهوشافاط تقاضا کرد که یهودا در کنار آنها وارد جنگ با سوریه شود. یهوشافاط پاسخ داد: «البته، چرا که نه! من و تو برادریم و سربازان من متعلق به تو و تحت امر تو خواهند بود. پس همراهت به جنگ خواهیم آمد!» اما در ادامه گفت: «اما نخست اجازه ده ببینم خداوند چه می‌گوید!» (دوم تواریخ ۱۸ را بخوانید).

لذا اخاب چهارصد تن از سرشناس‌ترین انبیاء (خادمان و رهبران) اسرائیل را گرد آورد. اینان خادمان بعل، اشیره^۴ کموش^۵ یا دیگر بت‌ها و خدایان دروغین نبودند، آنان انبیا و خادمان خداوند خدا (یهوه) بودند. اخاب از آنان پرسید آیا به جنگ بروند یا از آن خودداری کنند.

خادمان یک صدا گفتند: «برآی، زیرا خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.» (دوم تواریخ ۱۸: ۵). این رهبران تعلیم یافته بودند که فقط مثبت صحبت کنند و برای شنوندگان و به خصوص مهمترین افراد جامعه، سخنان تشویق‌آمیز بگویند، هر چند آنان خادمان یهوه بودند، اما به واسطه تسلیم شدن به طمع‌شان، بت‌پرست بودند.

هر چند این خادمان در اسرائیل بسیار مورد احترام بودند و پیغامشان تأثیربرانگیز بود، اما یهوشافاط نسبت به این مشورت احساس آرامش نمی‌کرد. ترس خدا، بصیرت و قوه تمییز و تشخیص او را سالم و دست نخورده حفظ کرده بود. او پرسید: «آیا در اینجا نبی دیگری از جانب خداوند نیست که از او سوال کنیم؟» (آیه ۶) او می‌دانست اینان که سخن گفته‌اند، انبیای یهوه هستند، اما به نظرش چیزی درست نبود. اخاب با ترشروی پاسخی داد: «مردی دیگر هست، میکایا نام، پسر ایمله، که به واسطهٔ او می‌توان از خداوند مسئلت کرد. اما من از او بیزارم، زیرا همیشه دربارهٔ من به بدی نبوت می‌کند نه به نیکویی.» (آیه ۷). برای یک بت‌پرست و

۴ الالههٔ باروری

۵ خدای موآبیان

جامعه‌ای از ایمانداران که به تملق و چاپلوسی خو کرده‌اند، یک خادم راستین انجیل اغلب به نظر منفی و یأس‌آور و تا حدی دلسردکننده به نظر می‌رسد.

میکایا با دیگران تفاوت داشت، زیرا به دنبال پیروان زیاد یا چیزی از اخاب نبود. او از خدا بیشتر از انسان‌ها می‌ترسید و بیش از موفقیت، خواهان رضایت و تأیید خدا بود. او می‌دانست که یهوه سرچشمهٔ حیات و خاستگاه اوست، به همین دلیل خشنودی او را بر خشنودی و تأیید پادشاهی که تحت نفوذ کریپتونایت قرار داشت، ترجیح می‌داد. این نگرش او را پاک و آزاد از فریبی نگه می‌داشت که در دیگر خادمان عمل می‌کرد.

اخاب به دنبال میکایا فرستاد. در همان حال که آنان منتظر آن مرد خدای واقعی بودند، خادمان او در حضور دو پادشاه به نبوت ادامه دادند. یکی از آنان مردی عبرانی از قبیله بنیامین بود به نام صدقیا، او شاخ‌هایی آهنین برای خود ساخته بود و می‌گفت: خداوند چنین می‌گوید: «با اینها آرامیان را خواهی زد تا به تمامی نابود شوند.» (آیه ۱۰). سپس همه خادمان به یکصدا به پادشاه مشورت داده، گفتند: «به راموت جلعاد برآی و پیروز شو، زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.» (آیه ۱۱). مطمئناً رهبران در میان خود احساس امنیت می‌کردند و چیزی که آنان را تشویق کرده و به نظر اطمینان‌بخش می‌رسید، پیغامی بود که همه بر سر آن توافق داشتند و تأییدش می‌کردند! بله، آنها دقیقاً خواسته‌های قلب اخاب را تأیید کرده و مستقیماً بر اساس خواسته او برای به دست آوردن [بت‌پرستی] سخن می‌گفتند!

در همان حین که انبیا به یک صدا دو پادشاه را مشورت می‌دادند، پیک پادشاه میکایا را یافته و به او گفت: «اینک انبیا یکصدا دربارهٔ پادشاه نیکو می‌گویند. تمنا اینکه سخن تو نیز همچون سخن ایشان باشد، و کلامی نیکو بگویی.» (دوم تواریخ ۱۸: ۱۲) من زمانی که برای موعظه به برخی از کلیساهای معروف دعوت شده‌ام، واژگانی نظیر این را شنیده‌ام: «جان، مردم را تشویق کن. پیغام‌های مثبت موعظه کن. آنها را تقویت کن و بگذار احساس آرامش کنند. جلسه را با یک سرود پرستشی شاد تمام می‌کنیم و تو می‌توانی با یک جمله شادی بخش، پیغامت را تمام کنی. ما می‌خواهیم آنها اینجا را با احساس خوب ترک کنند!» آیا یک پیغام‌رسان می‌تواند سخنان پادشاه را دستکاری کند؟! اگر این کار را بکنیم، دیگر سفیرانی نیستیم که وحی الهی را به دیگران می‌گوییم، بلکه صرفاً مردان و زنانی می‌شویم که از واژگان مثبتی که در جای جای عهد جدید یافت می‌شوند، بهره می‌بریم تا خواسته‌ها و امیالمان را به ثمر نشانیم. اما میکایا بی‌پرده پاسخ داد، زیرا کسی نمی‌توانست با تملق او را بخرد: «به حیات خداوند سوگند، که هر آنچه خدای من گوید، همان را

خواهم گفت.» (آیه ۱۳)

«آه پدر، ما رهبران را بفرست تا در عصر خودمان با همین نگرش عمل نماییم!» وقتی میکایا به نزد اخاب آمد، پادشاه همان سئوالی را پرسید که از انبوه انبیا پرسیده بود. میکایا پاسخ داد: «برآیید و پیروز شوید، زیرا که ایشان به دست شما تسلیم خواهند شد.» (آیه ۱۴)

خاب از اینکه میکایا او را دست انداخته بود، ناراحت شد. سپس میکایا کلام خدا را در ارتباط با آن موضوع گفت:

«اسرائیل را جملگی همچون گوسفندان بی شبان برکوه ها پراکنده دیدم، و خداوند فرمود: اینها صاحبی ندارند، پس هر یک به سلامت به خانه خود بازگردند.» (آیه ۱۶) اخاب به سمت یهوشافاط چرخیده و گفت: «آیا تو را نگفتم که او هرگز درباره من به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی؟» (آیه ۱۷)

سپس میکایا پیش رفته و آنچه را که حقیقتاً در حال وقوع بود و قرار بود اتفاق بیفتد، به اخاب گفت:

«پس اکنون بنگر که خداوند روحی دروغگو در دهان این انبیای تو نهاده است. خداوند بر ضد تو به مصیبت ندا کرده است.» (آیه ۱۸-۲۲)

خدا مطابق بت پرستی (طمعی) که در قلب اخاب بود، به او پاسخ داد. در اینجا تصویری واضح از حقیقتی را که حزقیال نوشته، مشاهده می نماییم. خدا نه فقط بر طبق بت پرستی قلب بلعام که در فصل پیش مرور کردیم و بت پرستی اخاب در این فصل جواب داد، بلکه همین کار را با انبیا و کسانی که پیغام را می رساندند نیز انجام داد.

خاب پیغامی را که مشتاق شنیدنش بود، دریافت کرد، اما کلمات راستین خدا را که با خود رهایی و حفاظت می آورد، رد نمود. اخاب به جنگ رفت. هر چند به خیال خود با لباسی مبدل از خود حفاظت می نمود، اما سوری ها او را باز شناختند و با تیری بی هدف که از چله کمان رها شده بود، زخم برداشته، پیش از پایان روز جان داد. می توانید خود را از انسان پنهان سازید، اما از خدا هرگز!

درباره امروزمان چه می توانیم بگوییم؟ آیا مشتاق و آرزومند حفاظت، تدارک و نجات وعده داده شده خدا هستیم؟ یا مشتاق تملق دیگرانیم؟ آیا می خواهیم بشنویم: «سلامتی»، در حالی که در واقع در مشکل ناشی از فریبی که باورش کرده ایم، اسیر و گرفتاریم.

آیا می توانیم از منظر کتاب مقدس در آن تأمل نماییم؟ کدام بهتر است، حفاظت بلندمدت الهی و در نتیجه، تسلیم تمامی مشورت کلام خدا یا برکت تصنعی کوتاه مدت در حالی که تأدیب و داوری الهی در انتظار ماست؟!

بخش عملی

بسیاری از کسانی که خود را مسیحی می‌دانند، تنها مایل به شنیدن کلماتی هستند که به آنان احساس خوب بودن بدهد، و متأسفانه بسیاری از خادمان به خاطر طمع و ترس از انسان، تنها به دنبال بیان واژگانی هستند که پیروانشان را تشویق کند. در چنین مواردی، تمام آن کلمات شیرین، شگفت‌انگیز به نظر می‌رسند، اما فاقد حقیقت بوده و هم شنوندگان و هم رهبران را به مکانی ناخوشایند رهنمون می‌گردند. ما به شنیدن حقیقت نیاز داریم، حتی اگر در وهله نخست زخمی‌مان کنند، مهم نیست شنیدن حقیقت تا چه حد دردناک است، چون هر چقدر هم که سخت باشد، باز در مقایسه با تألم و دردی که زندگی در فریب انتظارمان را می‌کشد، هیچ است.

شما می‌توانید کسی باشید که در پی حقیقت است.

با درخواست از خدا شروع کنید و از او بخواهید حقیقت زندگی‌تان را به شما نشان دهد، او را دعوت کنید تا هر جایی را که ناآگاهانه فریب خورده‌اید، آشکار سازد. حقایقی را که به شما گفته، بنویسید تا بتوانید در روزها و هفته‌های آتی بر آنها تأمل نمایید. سپس از خدا بخواهید تا شما را برای گفتن حقیقت، حتی در شرایطی که مورد تأیید عامه نیست، قوت بخشد. لازم نیست دعوا راه بیاندازید، بلکه می‌توانید همانند میکایا بگویید: «به حیات خداوند سوگند، که هر آنچه خدای من گوید، همان را خواهم گفت.»

عیسای ساختگی

احتمالاً با خودتان فکر می‌کنید، عیسای ساختگی یا تقلبی دیگر چیست؟ این فصل شامل عنصر کلیدی دقیقی است که ایمانداران را به سوی بت‌پرستی می‌کشاند. بررسی این موضوع کمک می‌کند تا پرده از این راز برداریم که چرا بسیاری در مسیحیت مدرن به سادگی در طعمهٔ کریپتونایت روحانی می‌افتند؛ کریپتونایتی که نیروی ما را چه به عنوان کلیسا و چه به صورت فردی، می‌دزد.

شما را نزد خود آوردم

همانطور که پیشتر اشاره کردم، خروج اسرائیل از مصر نماد نجات ماست، یعنی خروج ما از دنیا. موسا قوم اسرائیل را به صحرای سینا رهنمون شد؛ جایی که خدا را در بوته ای مشتعل ملاقات کرده بود، موسا می‌خواست قومش نیز ملاقاتی مشابه را تجربه نمایند. چرا می‌بایست پیش از معرفی وعده دهنده به آن‌ها، ایشان را بلافاصله به سرزمین موعود هدایت می‌کرد؟ به محض آنکه به سینا رسیدند، می‌خوانیم:

"آنگاه موسا نزد خدا بالا رفت. خداوند از کوه موسا را ندا داد و فرمود: این را به خاندان یعقوب بگو و به بنی اسرائیل اعلام کن: شما خود دیدید که بر مصریان چه کردم و چگونه شما را بر بال‌های عقاب‌ها حمل کرده، نزد خود آوردم." (خروج ۱۹: ۳-۴)

به عبارت "نزد خود آوردم" نگاه کنید. این عبارت، به شکلی موجز، انگیزهٔ الهی را در نجات ما از دنیا تعریف می‌کند. خدا شما را نزد خود آورد. او مشتاق شماست،

او مشتاق دوستی با شماست و خواهان داشتن رابطه پدر و فرزندی است. می‌توانید تصور کنید خدا چقدر از ملاقات این قوم که صدها سال در اسارت به سر می‌بردند، هیجان زده بود؟ دوران بارداری لیزا را در رابطه با هر چهار پسرمان به یاد دارم. نمی‌توانستم منتظر به دنیا آمدنشان بمانم. نه ماه تمام صبر کرده بودم. دلم می‌خواست آنان را در میان بازوانم بگیرم، رشدشان را نظاره کنم، صدایشان را بشنوم، ویژگی‌های شخصیتی شان را تجربه کنم و رابطه پدر-پسری را با آنها گسترش دهم. به بیان ساده، من مشتاق آنها بودم.

این نگرش خدا بود، به جز آنکه او به مراتب بیشتر از نه ماه انتظار کشیده بود. خدا گفت: "نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس کن. به آنها بگو جامه های خود را بشویند و روز سوم آماده باشند، زیرا در روز سوم خداوند در برابر دیدگان همه قوم بر کوه سینا نزول خواهد کرد." (خروج ۱۹: ۱۰-۱۱)

در واقع خدا به قومش می‌گفت: "مشتاق شما هستم، اما برای آنکه ملاقاتی واقعی با شما داشته باشم، شما باید کثافات مصر را از لباس هایتان پاک کنید. من پدر شما هستم، اما در عین حال خدایی قدوسم و حاضر به برقراری رابطه‌ای سطحی و سرسری با شما نیستم."

ممکن نیست با کسی که خودخواه است، بتوان رابطه‌ای عمیق و معنادار برقرار کرد، خدا خود را کاملاً به ما بخشیده است؛ او نمی‌تواند همانند دنیا با ما رفتار کند، زیرا ما از کسانی که با آنها رابطه داریم استفاده می‌کنیم تا نفس و تمایلات خود را ارضا نماییم.

دو روز در صحرای سینا گذشت و در روز سوم، خدا برای معرفی خود به قومش بر فراز کوه سینا فرود آمد. وقتی او چنین کرد، مردم عقب رفته و از ترس به خود لرزیدند. آنها به موسا گفتند: "تو خود با ما سخن بگو و ما خواهیم شنید، اما خدا با ما سخن نگوید، مبادا بمیریم." (خروج ۲۰: ۱۹)

موسا برآشفته شد. آخر چطور می‌توانستند از کسی که آنها را نجات داده و از بردگی آزاد ساخته، دوری کنند؟ چطور ممکن است مایل به شنیدن صدای خالقشان نباشند؟ آیا می‌توانید ناامیدی خدا را تصور کنید؟ او مدت‌ها انتظار این لحظه را می‌کشید و مشتاق بود به همان شکل که خود را به موسا شناسانده است، به آنها نیز بشناساند. اما آنها حضور او را رد کردند.

نمی‌توانم تصور کنم اگر یکی از پسرانم به من می‌گفت: "بابا، نمی‌خواهم مستقیماً با من حرف بزنی، فقط می‌خواهم پیغام‌هایت را از طریق برادرانم بشنوم"، چه احساسی می‌توانستم داشته باشم. واقعاً پریشانم می‌ساخت!

برقراری کهنانت

چون مردم نمی‌خواستند با خدا مستقیماً در رابطه باشند، خدا کهنانتی را برایشان مقرر کرد. کاهن کسی است که از جانب مردم با خدا سخن می‌گوید. یهودیان قبلاً موسا را به عنوان نبی داشتند که از جانب خدا با مردم سخن می‌گفت. با این وجود خدا می‌بایست کهنانتی را نیز برقرار می‌کرد که بتواند به شکلی موجب برقراری رابطه دائمی او با قومش باشد.

سپس خدا گفت: "پایین برو و هارون را با خود بالا بیاور." (خروج ۱۹: ۲۴). قرار بود هارون نخستین کاهن باشد، با این وجود این نقشه اصلی خدا نبود. او می‌خواست همهٔ قوم، کاهنان باشند. زمانی که نخستین بار به سینا رسیدند، خدا فرمود: "شما برای من مملکتی از کاهنان، و امتی مقدس خواهید بود. این است آنچه باید به بنی اسرائیل بگویید." (خروج ۱۹: ۶). او می‌خواست هر کسی در اسرائیل، توانایی ارتباط با او را داشته باشد.

خدا به موسا فرمان داد هارون را با خود به بالای کوه بیاورد، با این وجود در جایی ثبت نشده که هارون به قله کوه رفته باشد. به چند دلیل، زیرا می‌بینیم که او به اردوگاه و نزد قوم بازگشت، اما موسا چهل شبانه روز در بالای کوه باقی ماند. چرا هارون نرفت؟ آیا او در حضور مردم، بیشتر از حضور خدا احساس آرامش می‌کرد؟ آیا او بیشتر می‌ترسید که با خدا تنها بماند؟ پاسخ را نمی‌دانیم، اما می‌دانیم کاری که هارون قصد داشت انجام دهد، واقعاً حیرت‌انگیز است.

یک یهوه ساختگی

"چون قوم دیدند فرود آمدن موسا از کوه به درازا کشید، گرد هارون جمع شده گفتند: بیا برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند. زیرا نمی‌دانیم بر سر این مرد، موسا، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، چه آمده است." (خروج ۳۲: ۱)

جریان از چه قرار است؟ نخست اینکه قوم، مشتاق بودند تا خواسته شان تحقق یابد، و به مرد خدایی نیاز داشتند تا آنان را وارد سرزمین وعده سازد. دوم اینکه هارون در زندگی‌اش عطیه و استعداد رهبری داشت و این عطیه مردم را جذب می‌کرد. این یک نکته مهم است، زیرا مردم به سمت یک رهبر قوی جذب می‌شوند، خواه آن رهبر مطیع خدا باشد یا نباشد. صرفاً به این دلیل که رهبر، پیروان را به دنبال خود می‌کشد، به این معنا نیست که ضرورتاً با خدا نیز همگام است. ببینید مردم به هارون چه می‌گویند:

"بیا برای ما خدایان بساز تا پیش روی ما بروند. زیرا نمی‌دانیم بر سر این مرد، موسا، که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، چه آمده است." (خروج ۳۲: ۱)

نخستین نکته‌ای که باید به آن توجه کرد، این است که مردم نمی‌گویند: "بر سر این خدا، نمی‌دانیم چه آمده است". این نکته مهمی است که باید مختصراً درباره‌اش صحبت کنیم.

اما دومین نکته قابل توجه این است که می‌گویند: "برای ما خدایان بساز". واژه عبری برای "خدایان"، "الوهیم" است. این واژه کمی بیشتر از ۲۶۰۰ بار در عهد عتیق یافت می‌شود. این واژه بیش از ۳۲۵۰ بار به خدای قادر متعال اشاره دارد. به عنوان مثال فقط سی و دو بار در باب اول پیدایش به کار رفته است. در نخستین آیه کتاب مقدس می‌خوانیم: "در آغاز، خدا [الوهیم] آسمان‌ها و زمین را آفرید".

مثال دیگر در تنخیه ۱۳: ۴ می‌باشد: "شما باید یهوه خدای [الوهیم] خود را پیروی کنید و از او بترسید و فرمان‌های او را به جای آرید و به صدای او گوش فرا دهید و او را عبادت نمایید و به او بچسبید". می‌بینید که در این آیه، نامی که به خداوند اطلاق شده، یهوه می‌باشد و در ادامه او را "الوهیم ما" معرفی می‌کند. او خداست؛ اقتدار مطلق و منبع غایی حیات.

اما کمی بیش از ۲۵۰ بار در عهد عتیق، از واژه الوهیم برای به تصویر کشیدن خدایی دروغین استفاده شده است: نظیر "داجون" (اول سموئیل ۵: ۷) یا بعل (اول پادشاهان ۱۸: ۲۱). بنابراین برای آنکه بدانیم از چه کسی صحبت می‌کند، باید این واژه را در زمینه و متن خودش خواند.

هارون در پاسخ به درخواست مردم، از آنان گوشواره‌های طلایشان را خواست. سپس طلا را ذوب کرده و به شکل گوساله‌ای ریخته شده در آورد. به محض آنکه کارش تکمیل شد، قوم گفتند: "این است خدای تو که تو را از مصر بیرون آورد" (خروج ۲۳: ۴). واژه عبری خدا در اینجا نیز الوهیم است. با این وجود، در جمله: "که تو را از مصر بیرون آورد"، سرنخی را می‌توان یافت که نشان می‌دهد از چه کسی حرف می‌زنند. آنها کودن نبودند و می‌دانستند چه کسی آنها را از مصر بیرون آورده است. استنتاج ما در آیه بعدی کاملاً تأیید می‌شود:

"هارون چون این را دید، مذهبی در برابر آن گوساله بنا کرد و اعلام نمود: فردا جشنی برای خداوند خواهد بود." (خروج ۳۲: ۵)

واژه خداوند در این آیه، یهوه است. CWSB^۱ می‌گوید:

"این واژه نامی است برای خدای اسرائیل، به طور خاص نامی که او خودش را به موسا شناساند (خروج ۶: ۲-۳). نام الهی به طور سنتی تلفظ نمی‌شد و عمدتاً به دلیل احترامی بود که برای مقدس بودنش قائل بودند. تا زمان رنسانس، بدون حروف صدا دار در متون عبری عهد عتیق به صورت YHWH [یهوه] نوشته می‌شد."

این واژه به جز آیه مذکور در هیچ جای دیگر کتاب مقدس، ارجاعی به خدایی دروغین نیست. هیچ اشتباهی نیز در نگارش این آیه وجود ندارد. به شکلی غیرقابل باور، هارون و قوم، مستقیماً به گوساله نگریسته و آن را یهوه نامیدند. آنها این گوساله را بعل، داجون، اشیره، رَع، نفتیس^۲ و یا دیگر خدایان مصر نام نهادند. آنها نگفتند: "بنگرید، رَع، خدایی که ما را از مصر نجات بخشید".

اگر یادتان باشد آن‌ها گفتند: "ما نمی‌دانیم چه بر سر موسا آمده است"، آن‌ها نگفتند: "نمی‌دانیم چه بر سر خدا آمده است". آنها موجودیت یهوه و ارتباط و حضور او در زندگیشان را انکار نمی‌کردند. هنوز اذعان می‌کردند که این یهوه بود که نجاتشان داد، آزادشان ساخت، شفایشان داد و خوراک برایشان تدارک دید. آنها فقط صورت حقیقی او را با تصویری از یهوه‌ای قابل کنترل، تعویض کرده بودند که بتواند هر آنچه را که می‌خواهند به آن‌ها بدهد.

بگذارید در این رابطه مثالی امروزی بزنم؛ من و لیزا زیاد مسافرت می‌کنیم و تیمی عالی در مینستری خود یعنی مؤسسه بین المللی مسنجر داریم. آنچه می‌نویسم کاملاً فرضی است، چرا که همکاران ما هرگز چنین کاری نمی‌کنند. من و لیزا به عنوان رهبر، چندین مسئولیت اجرایی و فرهنگی داریم که به دلیل اهمیت زیادشان پیوسته به ما استرس وارد می‌کنند. به عنوان مثال، از تیم‌مان می‌خواهیم که در هشت ساعت کاری، نه ساعت بهره‌وری داشته باشند! به دنبال یک محیط کاری سرگرم‌کننده هستیم، می‌خواهیم همه کارها عالی انجام شوند، به دنبال این هستیم که هر شخص از اعضا، شرکا، یا رهبرانی را که با ما در تماس هستند خدمت و محبت نماییم و موارد دیگر. مدیر اجرایی که نام فرضی "تیم" را روی او می‌گذارم، مسئول است که به استاندارد اجرایی و فرهنگی‌ای که ما از او می‌خواهیم، برسد. فرض کنید من و لیزا در سفر هستیم، اما نه فقط ما دو نفر بلکه مدیر اجرایی ما هم نیست. مقام مسئول بعدی، مدیر مالی مؤسسه است که او را "جردن" می‌نامیم (این هم فرضی است). به محض رفتن "تیم"، جردن به اعضا و پرسنل مؤسسه می‌گوید: "بچه‌ها، جان و لیزا می‌خواهند اتمسفری شاد و مفرح داشته باشیم. بیایید یک "دی"

۲ Ra: خدای آفتاب مصریان

۳ Nephthys: ایزدبانوی مردگان

جی" استخدام کنیم و یک سنِ رقص با دود و نور درست کنیم و چند روزی را جشن بگیریم".

در تمام مدت برگزاری جشن و مهمانی، همه اعضای گروه "معتزفند" که دقیقاً کاری را انجام می‌دهند که ما از آنها خواسته ایم. آنها پیوسته با اذعان به وجود ما و قدردانی نسبت به ما می‌گویند: "این خواسته جان و لیزا است، آنها می‌خواهند محیطی شاد داشته باشیم". سپس یکی از پرسنل فریاد می‌زند: "بچه ها، جان پای تلفنه، دارم بهش در مورد پارتی توضیح می‌دم؛ می‌گه با شادی شما شادم!". مسلماً این یک دروغ است، زیرا اگر من پای تلفن بودم و متوجه می‌شدم که اوضاع از چه قرار است، از دست اعضای مینستری بسیار عصبانی می‌شدم.

بیاید اینطور در نظر بگیریم که مدیر اجرایی، پیش از من و لیزا به دفتر می‌رسد. او هم به شدت برآشفته می‌شود. موزیک را قطع کرده، دستگاههای مه ساز و رقص نور را پس می‌فرستد و به اعضا می‌گوید: "این خواسته جان و لیزا نبود، شما دیدگاه آنها را تحریف کردید!" سپس رهبرانی را که این عقیده و فرهنگ جعلی را رواج دادند، اخراج می‌کند.

حال بیاید ببینیم رفتار قوم اسرائیل پس از ساختن "یهوه"ای مطابق فهم و سلیقه‌شان، چگونه بود:

"پس قوم سحرگهان برخاستند و قربانی‌های تمام‌سوز و قربانی‌های رفاقت تقدیم کردند. سپس به خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لهو و لعب به پا خاستند." (خروج ۳۲: ۶)

این جشنی برای یهوه بود، رهبران و مردم هدایایی نزد او آورده بودند؛ و سپس با بی بندوباری هر کاری دلشان خواست کردند. همه خود را متقاعد ساخته بودند که یهوه‌شان نه تنها با آنچه می‌کنند مشکلی ندارد، بلکه خشنود نیز هست. آنها باور داشتند که او با شکمبارگی، بزم و لنگارانه و عیاشی آنها (که می‌توانیم تصور کنیم همراه با گناهان جنسی و بی‌عفتی نیز بوده)، مشکلی ندارد. آنها رفتاری را از دید خدا (یهوه) پذیرفته می‌دانستند که به هیچ وجه مایه خشنودی او نبود.

آنها اکنون به فریبده‌ترین شکل بت‌پرستی داخل شده بودند. آنها یهوه ساختگی و جعلی را خلق کرده بودند که به کل با حقیقت او تفاوت داشت. اکنون این یهوه ساختگی به ایشان اجازه می‌داد تا بر طبق هوای نفس خود زندگی کنند و هر کاری را که می‌خواهند با تأیید او انجام دهند. این کار آنها، از نظر بنیادی هیچ تفاوتی با ملل بت‌پرستی^۴ نداشت که پرستش (اطاعت) خداوند را رد می‌کردند. ببینید پولس

چه می‌گوید: "زیرا هر چند خدا را شناختند، اما او را چون خدا حرمت نداشتند و سپاس نگفتند، بلکه در اندیشه خود به بطالت گرفتار آمدند و دل های بی فهم ایشان را تاریکی فرا گرفت." (رومیان ۱: ۱۲).

تنها تفاوت، نامی بود که ملل بت پرست بر خدایانشان می نهادند، نام هایی نظیر داجون^۵، بعل^۶، آمیت^۷، سوپدو^۸، هاپی^۹ در حالی که اسرائیلیان نام بتشان را "یهوه" گذاشته بودند. سپس خدا به مدیر اجرایی اش رسماً گفت: "بی درنگ فرود آ، زیرا قوم تو که از سرزمین مصر به در آورده ای، فساد کرده اند. آنها به همین زودی از راهی که بدیشان امر فرمودم انحراف ورزیده، برای خود گوسال^{۱۰} ریخته شده ساخته اند و در برابر آن سجده کرده و قربانی نموده، گفته اند: ای اسرائیل، اینها هستند خدایانی که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند!" (خروج ۳۲: ۷-۸)

موسا برگشت و لازم بود به برخی مسائل رسیدگی کند. نخست باید به حساب هارون می رسید که به عنوان مسئول او را منصوب کرده بود، سپس به حساب رهبران و دست آخر به حساب قوم. در این باره می خوانیم: "چون موسا دید که قوم افسار گسیخته شده اند زیرا هارون آنها را واگذاشته بود تا افسار بگسلند و مضحکه دشمنان شوند، پس در مدخل اردوگاه ایستاد و گفت: هر که طرف خداوند است نزد من آید. پس تمام لاویان نزد او گرد آمدند." (خروج ۳۲: ۲۵-۲۶). چه آنها و چه ما، نمی توانیم صرفاً با اعتراف نام او و سرود خواندن برایش، طرف خداوند باشیم. اگر می خواهیم طرف او باشیم، باید زندگی ای را انتخاب کنیم که مطابق فرامین و خواسته های او است.

این ماجرا چند پرسش مهم را به ذهنمان می آورد:

آیا در دوران خودمان، عیسایی را خلق کرده ایم که هر آنچه هوای نفس گمراهان می خواهد، به ما بدهد؟ آیا عیسایی را می پرستیم که خونس را برای ما ریخت، نجاتمان داد و از دنیا آزادمان ساخت؟ آیا برای او و در وصف اویی که آسمان را در دسترس ما قرار داده، سرود می خوانیم، اما در حقیقت "عیسای ما"، همان عیسایی نیست که در دست راست خدای پدر نشسته؟

آیا عیسایی ساختگی خلق کرده ایم؟

آیا بسیاری از مردم در کلیسا درست مانند اسرائیلیان که از مصر بیرون آمدند، فریب خورده اند؟

^۵ dagon

^۶ Baal

^۷ Ammit: از اساطیر مصر، دیوی در دنیای مردگان

^۸ Sopda: یکی از خدایان آسمان در مصر

^۹ Hapi: از خدایان نیل

و یک سؤال دیگر: آیا افرادی نظیر موسا وجود دارند؛ کسانی که از کوه خدا پایین آمده و با قلبی مملو از آتش و محبت با فریب برخورد نمایند؟ اگر چنین کسانی برنخیزند، فریفتگی ما نیرومندتر خواهد شد و کریپتونایت همچنان به تحلیل نیرویمان ادامه داده و می‌تواند آنقدر ضعیفان سازد که حتا بمیریم.

بخش عملی

در دنیای غرب خیلی ساده می‌توان ایمان به عیسا را اعتراف کرد. با این وجود بیشتر غربیان حوصله مسیحیت را ندارند، زیرا تفاوت بسیار اندکی بین مسیحیان و دنیا وجود دارد. مسیحیان نام عیسا را جار می‌زنند و مدعی‌اند که خدا را حرمت می‌نهند، در حالی که زندگی گناه‌آلودشان خلاف این را ثابت می‌کند. همانطور که موسا به اسرائیلیان گفت: "هر که طرف خداوند است، نزد من آید"، اکنون زمان آن رسیده که مسیحیان راستین نیز برخاسته و برادران و خواهرانشان را به سوی حقیقت فراخوانند.

بهای پیروی از مسیح، همه چیز ماست. دیگر زندگیمان متعلق به خودمان نیست. یا اراده مان را به خدا تسلیم کرده‌ایم یا او به راستی خداوند ما نیست. ایمان ما به اوست که همه نیازهایمان را برطرف خواهد ساخت. این فراخوان و دعوت مسیحیت است، بله، «بیا و نجات بیاب، اما باید نسبت به کهنگی خود بمیری و تبدیل به خلقتی جدید شوی».

بر این فراخوانِ راستینِ مسیحیت تأمل نمایید. افکارتان را بنویسید؛ اینکه تا چه حد همسو یا متفاوت با این طرز تفکر و تعلیم است. سپس کسی از اعضای خانواده یا کلیسا را پیدا کنید و در این باره با او صحبت کنید، این حقیقت را به او هم بگویید.

نقطه شروع

کاملاً واضح است که وقتی موسا به بالای کوه رفت، قوم اسرائیل به بالاترین حد بت پرستی خود رسید، اگرچه هنوز اذعان می کردند که "یهوه" کسی است که آنان را از مصر نجات بخشیده است. همانطور که قبلاً به این موضوع پرداختم، بت پرستی ریشه در ناطاعتی از چیزی دارد که خدا به وضوح برایمان آشکار ساخته است. اگر عیسای مسیح را به عنوان منجی و خداوند خود اعتراف نماییم اما آشکارا نسبت به اقتدار او نامطیع باشیم، این فریبنده ترین شکل بت پرستی است.

بیایید بازگردیم به داستان تخیلی از گروهمان در مؤسسه بین المللی مسنجر. به محض اینکه مدیر اجرایی ما "تیم" به دفتر برگشته و عمل سرکشانۀ پرسنل را در برگزاری پارتی می بیند، از مدیر مالی "جردن" بسیار خشمگین می شود. با این وجود جردن خیلی ساده استدلال کرده و می گوید: "اما ما دقیقاً کاری را می کنیم که جان و لیزا از ما خواسته اند! ما محیط شادی را مهیا کرده ایم!"

تیم باید چگونه پاسخ دهد؟ "بله، جان و لیزا خواستار محیطی شاد هستند، اما مابقی مقررات و دستورالعمل ها چه می شود؟ آنها از ما خواسته اند از هر هشت ساعت کار روزانه، نه ساعت بهره وری داشته باشیم، همیشه برای هر تماسی پاسخگو باشیم، و مابقی مسائل. شما یک جنبه را گرفتید و با تمرکز بر آن، از سایر دستورات آنها غافل ماندید!"

آیا وضعیت کلیساهای امروزی ما جز این است؟ من باور دارم فرامین بی چون و چرایی را در عهد جدید پیدا می کنیم که اجرای آنها از ما خواسته شده است. ما اعلان می کنیم از طریق ایمان و به واسطه فیض، نجات یافته ایم و نمی توانیم این فیض را با تلاش خود به دست آوریم، زیرا لطف خداست. ما به محبت یکدیگر،

زندگی شاد، خدمت به یکدیگر، خواندن سرودهای پرستشی، ارتباطات، داشتن رهبری خوب و البته جامعه‌ای سالم، تأکید می‌کنیم. ما با شور و شوقی زیاد اینها را جار می‌زنیم. همه اینها، کارهایی نیکو هستند و عهد جدید نیز آنها را تأیید نموده است. اما آیا از اهمیت حلم، فروتنی، تقدس، پاکی و پرهیز از دیگر گناهان نظیر پورنوگرافی، غافل نمانده‌ایم؟

آیا به کسانی که دوستشان داریم، هشدار می‌دهیم که باید از همجنسگرایی، زنا، مستی، جوک‌های رکیک و زشت، حرف‌های پوچ و بیهوده، عدم بخشش و تلخی، غیبت و دیگر فرامین و رهنمودها و هشدارهایی که در عهد جدید آمده، دوری کنند؟ آیا می‌توانیم فقط بر جنبه‌هایی از کلمات عیسا متمرکز شویم که تعارضی با استانداردهای تثبیت شده و انحرافات جامعه ما ندارند؟

آیا می‌توانیم عیسایی را خلق کنیم که با شیوه‌های گناهکارانه فرهنگ ما برخوردی نمی‌کند؟

آیا می‌توانیم از اشاره به آنچه مورد تنفر اوست، پرهیز کرده و تنها به اعلان بخش‌هایی از کلام او بپردازیم که از نظر اجتماع پسندیده و پذیرفتنی است؟ آیا می‌توانیم "در" و "جاده‌ای" را که به حیات منتهی می‌شود، عریض و گشاد نماییم؟

آیا می‌توانیم باور داشته باشیم اگر کسی چند کلمه جادویی را تکرار کند، به صورت خود به خودی نجات خواهد یافت؟

آیا عیسایی جعلی و ساختگی را خلق کرده‌ایم که با اوایی که خود را در سرتاسر کتاب مقدس مکشوف ساخته، متفاوت است؟ بازگردیم به کلیسای قرن‌تس که تحت تأثیر کریپتونایت روحانی قرار داشت، پولس بالاخره می‌نویسد:

"اما بیم دارم همان گونه که حوا فریب حیلۀ مار را خورد، فکر شما نیز از سرسپردگی صادقانه و خالصی که به مسیح دارید، منحرف شود. زیرا اگر کسی نزدتان بیاید و شما را به عیسای دیگری جز آن که ما به شما موعظه کردیم، موعظه کند، یا اگر روحی متفاوت با آن روح که دریافت کردید یا انجیلی غیر از آن انجیل که شنیدید به شما عرضه کند، به آسانی تحملش می‌کنید."
(دوم قرنتیان ۱۱: ۳-۴)

این گروه از ایمانداران^{۱۰} به سادگی گمراه شده بودند؛ آنهم نه به واسطهٔ خدایی دروغین یا مذهبی که موجودیت عیسا را زیر سؤال می‌برد، بلکه به واسطه عیسایی ساختگی. فراموش نکنید که یهوهٔ ساختگی یا همان گوساله طلایی، هنوز اعتبار

۱۰ نویسنده به عنوان «این بدن از ایمانداران» از آنها نام می‌برد. (مترجم)

رهایی، نجات و تدارک نیازهای فرزندان اسرائیل را یدک می‌کشید، اما در عین حال رفتارهایی را تأیید و حتی تشویق می‌نمود که در تضاد با طبیعت و ذات مکشوف شده خدا در کتاب مقدس بود. آیا ما هم عیسایی جعلی خلق کرده‌ایم که چنین اعمالی را تأیید و تشویق می‌کند؟ آیا عامدانه مسائل چالش‌برانگیز عهد جدید را نادیده می‌گیریم؟

پولس مطلبی را بیان می‌کند که هیچکدام از ما قادر به نادیده گرفتنش نیستیم:

"پس امروز با شما اتمام حجت می‌کنم که من از خون همه بری هستم. زیرا در اعلام اراده کامل خدا به شما کوتاهی نکرده‌ام." (اعمال ۲۰: ۲۶-۲۷)

پولس فقط از کلمات خوشایند انجیل حرف نمی‌زند، بلکه او مطمئن بود که همه خواسته‌های خدا را به ما گفته تا از آنها آگاه باشیم. او شبیه مدیر مالی فرضی ما نیست که از میان خواسته‌های من و لیزا تنها جنبه شادی و تفریح را به اعضای تیم ما منتقل کرده است. در ترجمه کلاسیک امپلیفاید^{۱۱} می‌خوانیم: "من هرگز در اعلان قصد و نقشه و مشورت کامل خدا به شما کوتاهی نکرده و پا پس نکشیده و آن را از شما دریغ نداشته‌ام."

اگر از اعلان تعالیم معذب‌کننده و ناخوشایند عهد جدید خودداری کنیم، نمی‌توانیم همانند پولس بگوییم: "اگر کسی از مرگ ابدی رنج ببرد، تقصیر من نخواهد بود."^{۱۲} در واقع، اگر از اعلان بخش‌های کلیدی عهد جدید دریغ بورزیم، عکس این هم می‌تواند صادق باشد و عملاً خون آن افراد بر گردن ما خواهد بود. اعلان تمام حقیقت در قدرت ماست، اما از اجتناب می‌کنیم. آیا نگرانیم که مبدا حق‌جویان، تمایلی به بازگشت به کلیسا، گردهمایی ما و یا جمع کوچکمان را نداشته باشند؟!

حال که سال‌ها با فرهنگ مسیحی‌ای پیش رفته‌ایم که از ویژگی‌ها و مسائل مهمی که در کتاب مقدس به آن پرداخته شده اجتناب ورزیده است، لذا در حال برداشت محصول غفلت خودمان هستیم. متأسفانه، بسیاری در مسیر انحرافی هستند. مثال‌های بی‌شماری را می‌توان در این رابطه ذکر کرد. یکی از آن مواردی که به ذهنم می‌آید، در ارتباط با خادمی بسیار بانفوذ است؛ نویسنده‌ای سرشناس و سخنران محبوب کفرانس‌ها. او در سال ۲۰۱۶ اعلام کرد که ازدواجش تمام شده (حالا معنایش هر چه که باشد). او از شوهرش جدا شد و در حالی که من این کتاب را می‌نویسم، با خانم دیگری نامزد کرده و با او زندگی می‌کند.

او مرتباً از زندگی مشترکش به پیروانش گزارش می‌دهد. در یکی از شبکه‌های اجتماعی، او عکسی را به اشتراک گذاشته بود که خیلی بامحبت، شریک عشقی‌اش را می‌بوسید و در حاشیه آن عکس نوشته بود که چطور سفر زندگی‌اش او را به سمت این رابطه رهنمون شده و هر لحظه آن "مقدس" است. انجیل واژه مقدس را به این شکل توصیف نمی‌کند. قلبم برای او شکست. اینجا با خادم انجیلی روبه‌رو هستیم که واقعاً باور دارد در نظر خدا پارساست و همچنان مشتاق کمک، خدمت و دوست داشتن مردم می‌باشد، اما او به شکلی کامل، فریب خورده است.

چیزی که بیشتر مرا به وحشت می‌اندازد، بی‌شمار پیغام حمایت و تأیید در همسویی با اوست که توسط صدها هزار نفر از طرفدارانش، پای عکس‌ها نوشته می‌شود. پُست‌های او نشان می‌دهد که از خدا سخن می‌گوید و جالب اینکه پیروانش موافق او هستند. در طی این ماجرا محبوبیت او نه تنها فروکش نکرده، بلکه به شکل چشمگیری افزایش نیز یافته است. این اتفاق در عین حال که دردناک و تأسف‌آور است، بسیار ترسناک نیز می‌باشد.

در یک مورد تلخ دیگر، یکی از شناخته‌شده‌ترین رهبران کلیساهای انجیلی آمریکا به پیروانش و کلیسا اعلام کرد که باید به طور کامل زوج‌های همجنسگرا را به عنوان پیروان مسیح بپذیریم. او گفت این تصمیم را بر اساس سپری کردن زمانی طولانی با زوج‌های همجنسگرا گرفته و دریافته که رابطه آنها، تفاوتی با رابطه زن و مرد ندارد. تنها احتمال رسیدن به چنین استنتاجی، حذف آگاهانه آیاتی از عهد جدید و نادیده گرفتن کلیت روایت کتاب مقدسی است. درست بسان ماجرای هارون و گوساله طلایی، بسیاری به واسطه اعلان این رهبر، از حقیقت منحرف خواهند شد. این یک فریب فاجعه‌آمیز است. به واسطه عیسای ساختگی‌ای که از فلسفه خدمتی غربی ما نشأت گرفته، پیدا کردن منجی راستین برای دنیای سقوط کرده و گمشدگان، روز به روز دشوارتر می‌شود. باید از خود بپرسیم: "آیا این عیسای واقعی است؟ آیا این محبت خداست؟ آیا محبت راستین صرفاً به عنوان مهربانی، صبر و بخشش دیگران است؟" تمامی این صفات درست و مورد پذیرش عامه جامعه می‌باشند. با این وجود، آیا می‌توانیم محبتی را که کتاب مقدس تعریف کرده، نادیده بگیریم: "محبت به خدا همین است که از احکام او اطاعت کنیم و احکام او باری گران نیست." (اول یوحنا ۵: ۳)

آیا صرفاً ترجیح داده‌ایم که برای تعریف خود از محبت، به گزینش بخش‌هایی از کتاب مقدس دست بزنیم؟

ضرورت توبه

آیا این انجیل تحریف شده پیآمد فقدان توبه است؟ آیا به آن خانم نویسنده، آن شبان و بسیاری دیگر تا به حال گفته شده که برای پیروی از عیسا باید از گناه رویگردان شوند؟ یا شاید صرفاً به آنها گفته‌ایم که با این دعای استاندارد و معمول، ایماندار می‌شوند: "عیسا به زندگی من بیا و مرا مسیحی کن!".

به واژگان پولس گوش دهید:

"می‌دانید که از هر آنچه ممکن بود به حال شما سودمند افتد، چیزی دریغ نداشته‌ام، بلکه پیام را به شما موعظه کرده، چه در جمع و چه در خانه‌ها تعلیمتان داده‌ام. نیز به یهودیان و یونانیان هر دو، اعلام داشته‌ام که باید با توبه به سوی خدا بازگردند و به خداوند ما عیسای مسیح ایمان آورند." (اعمال ۲۰: ۲۰-۲۱)

تنها یک پیغام! نخستین قدم، ضرورت توبه از گناهان است! برای آنکه فرزند خدا شویم، توبه، اجباری است نه اختیاری! اما اغلب به این موضوع در توضیح و دعوت معمول‌مان برای نجات، اشاره نمی‌کنیم.

چند سال پیش در نخستین روز روزه، شنیدم که روح‌القدس می‌گوید: "مرقس باب ۱ را بخوان!". با دقت تمام باب را خواندم و تغییری در درکی که از گذشته داشتم، ایجاد نکرد. روح‌القدس گفت: "دوباره بخوان"، باز خواندم، اما هنوز چیز جدیدی برایم نبود. او برای سومین بار، چهارمین بار، و در نهایت پنجمین بار همین را گفت. بارها آن را خواندم، اما هنوز خبری نبود. تقریباً هفت بار این کار را کردم. سپس به شکلی بسیار آهسته و حلزونی به خواندن پرداختم و این بار عبارتی از میان متن بیرون پریده و توجهم را به خود جلب کرد:

"آغاز خبر خوش درباره عیسای مسیح پسر خدا..." (مرقس ۱:۱)

واژه بعدی، بسیار کلیدی است: ".../اینک پیام‌آور خود را پیشاپیش تو می‌فرستم، که راهت را مهیا خواهد کرد...". آن پیام‌آور، یحیای تعمیددهنده بود. خدمت او، خدمت "تعمید توبه"^{۱۳} بود. تعمید به معنای کاملاً در آب فرو رفتن است، نه به صورت ناقص فرو رفتن. پیغام یحیا، توبه کامل در آغاز است، به عبارتی نقطه شروع انجیل، توبه کامل است. هیچ کس نمی‌تواند بدون آنکه در آغاز توبه‌ای راستین داشته باشد، وارد رابطه‌ای اصیل و کامل با خدا شود.

سپس روح‌القدس به من گفت: "خدمت یحیا، نقطه آغازین انجیل است. داستان

یحیا، یکی از ماجراهای عهد عتیق نیست. زیرا پیغام او، یک بخش حیاتی از انجیل عهد جدید است."

روح القدس مرا به سمت کلمات خود عیسا هدایت نمود:

"زیرا همه پیامبران و تورات تا زمان یحیا نبوت می کردند." (متا ۱۱: ۱۳)

از صندلی ام پریدم و فریاد زدم: "وای، بله، این درست است!" زیرا عیسا نگفت: "همه پیامبران و تورات تا زمان من (عیسای مسیح) نبوت می کردند." خیر، زیرا پیغام توبه کامل یحیا، نقطه آغازین انجیل عهد جدید است. شما نمی توانید وارد رابطه ای با عیسا شوید، مگر آنکه به طور کامل از الگوی آگاهانه ارتکاب گناه توبه کرده باشید.

توبه در ورودی است!

داستان جاستین و آنجلا و ایده عجیب او برای ازدواج را که در فصول قبل بررسی کردیم، به یاد می آورید؟ او هرگز حاضر نشد از دوست پسران قبلی اش دست بکشد. او عمیقاً جاستین را دوست داشت، جاستین فرد مورد علاقه و محبوب او بود و قصد داشت بیشترین زمانش را با جاستین بگذراند. اما هرگز خبر نداشت برای ورود به عهد ازدواج با جاستین، ضروری است که وابستگی های عاطفی، ذهنی و جسمی اش را با دوست پسران قدیمی اش پاره کند. این تصمیم، نقطه شروع یا آغازین توانایی برای ورود به عهد ازدواج با جاستین است.

او از دیدن خشم جاستین زمانی که قصد داشت با "تونی" بیرون برود، کاملاً شوکه شد. احتمالاً با خودش فکر می کرد: "برای چی برآشفته شد؟ آیا موضوع حساده؟" بله او حسادت می کرد و باید هم می کرد. خدا نیز نسبت به ما حسود است و این حق اوست. ما وارد عهدی با او شده ایم، پس چطور می توانیم دیگر عشاق را نیز وارد این رابطه بسازیم؟

آیا تصادفی است که نخستین واژگان یحیا در انجیل چنین است: "توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمان نزدیک شده است (متا ۳: ۲).

آیا فقط یحیا این را می گوید؟ آیا این صرفاً پیغام اوست و دیگر پیام آوران عهد جدید چیزی از آن نگفته اند؟ به هیچ وجه! نخستین فرمان و رهنمود عیسا چنین است:

"توبه کنید، زیرا پادشاهی آسمان نزدیک شده است." (متا ۴: ۱۷)

خداوند و پادشاه ما می دانست توبه ضروری است و قدمی حیاتی برای داشتن رابطه ای دائمی با خداست. در کمال شگفتی، این معیاری است که او برای تعیین

کسانی که به خدا تعلق داشته یا به او تعلق ندارند، از آن استفاده می‌کند. آنگاه عیسا به سرزنش شهرهایی می‌پردازد که بیشترین معجزاتش را در آنجا انجام داده بود، اما آنها از گناهانشان توبه نکرده و به سوی خدا بازنگشته بودند. (متا ۱۱: ۲۰ را ببینید).

اگر همه کاری که یک شخص برای نجات باید انجام دهد، بازگشت به سوی خداست، پس این همه چیزی است که عیسا بدان پرداخته است. درست همانند آنجا که برای تسلیم کامل خود به جاستین می‌بایست دوست پسران قدیمی‌اش را ترک می‌کرد، ما نیز باید برای تقدیم خود به عیسا، از گناهانمان توبه کنیم.

در اناجیل می‌بینیم که این پیغام مدام تکرار می‌شود، زیرا جان کلام پیغام عیسا و مأموریت او چیزی جز این نیست. او می‌فرماید: "آمده‌ام تا ... کسانی را که می‌دانند گناهکارند و نیاز به توبه دارند، دعوت کنم."^{۱۴}

به کلمه "نیاز" دقت کنید، این نشان می‌دهد که توبه امری اختیاری نیست. عیسا در جای دیگر به گروهی از مردم چنین گفت: "به شما می‌گویم که چنین نیست. بلکه اگر توبه نکنید، شما نیز جملگی هلاک خواهید شد." (لوقا ۱۳: ۳)

حقیقت این است که "نمی‌توان بدون توبه به سوی خدا بازگشت".

بیایید ببینیم شاگردان عیسا، در میان گذاشتن این خبرخوش -یعنی انجیل را چگونه می‌دیدند. این چیزی است که آنها در نخستین مأموریت انفرادی خود بیان کردند: "پس آنها رفته، به مردم موعظه می‌کردند که باید توبه کنند." (مرقس ۶: ۱۲) در ترجمه دیگری آمده: "به هر کسی که می‌رسیدند می‌گفتند: ...". در واقع چون بدون توبه، نجاتی وجود ندارد، بنابراین لازم است [در بشارت انجیل] این را به همه بگویید! حتی ثروتمندی که در آتش جهنم می‌سوخ، به اهمیت توبه از گناهان واقف بود:

"گفت: نه، ای پدر ما ابراهیم، بلکه اگر کسی از مردگان نزد آنها برود، توبه خواهند کرد." (لوقا ۱۶: ۳۰)

اما پس از رستخیز چه، آیا پیغام عوض شد؟ توما گزارش می‌دهد که عیسا خود را بر شاگردان ظاهر ساخت. او آنها را برای سخت‌دلی‌شان توبیخ می‌کند و سپس مطالبی را بدیشان توضیح می‌دهد تا ذهنشان روشن شود و بتوانند کتاب مقدس را درک کنند. او در ادامه، پیشگویی انبیاء درباره خودش را برای آنها می‌خواند.

"و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه قوم‌ها موعظه خواهد شد و شروع آن از اورشلیم خواهد بود" (لوقا ۲۴: ۴۷)

۱۴ NLT: در ترجمه هزاره نو و NIV آمده: "من آمده‌ام تا ... گناهکاران را به توبه دعوت کنم."

بخشش پیشگویی شده توسط انبیا تنها در نجات دهنده یافت می‌شود، به شرط آنکه نخست توبه کنیم. پطرس نیز عیناً همین را تکرار می‌کند. این نخستین رهنمود او برای جویندگان مشتاقی است که در روز پنتیکاست خواهان نجات بودند:

"توبه کنید و هریک از شما به نام عیسا مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمید گیرید که عطاى روح القدس را خواهید یافت." (اعمال ۲: ۳۸)

باز هم می‌بینید که بدون آنکه نخست توبه کنیم، هیچ راه دیگری برای بازگشت به سوی خدا وجود ندارد. پولس چطور؟ آیا او پیغامش را برای امت‌ها تغییر داد؟ به هیچ وجه:

"پس در آن وقت، ای آگریپاس پادشاه، از رؤیای آسمانی سرپیچی نکردم. بلکه نخست در میان دمشقیان، سپس در اورشلیم و تمامی سرزمین یهودیه، و نیز در میان غیریهودیان به اعلام این پیام پرداختم که باید توبه کنند و به سوی خدا باز گردند و کرداری شایسته توبه داشته باشند." (اعمال ۲۶: ۱۹-۲۰)

به واژه "باید" دقت کنید؛ پولس نگفته "فکر خوبی است" یا "به جاست" یا "لازم است"، او می‌گوید "باید توبه کنند".

پولس شرح می‌دهد که چگونه خدا خود این را به عنوان ضرورت و شرط الزامی نجات برای هر کس -چه یهود و چه غیریهود معرفی می‌کند:

"در گذشته، خدا از چنین جهالتی چشم می‌پوشید. اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می‌کند که توبه کنند." (اعمال ۱۷: ۳۰)

اگر به تعالیم ابتدایی درباره عیساى مسیح نگاهی بیاندازید، جای هیچ شگفتی نیست که نخستین مورد در فهرست ما ...، حدس بزنید چیست؟

"پس بیاید تعالیم ابتدایی درباره مسیح را پشت سر نهاده، به سوی کمال پیش برویم، و دیگر بار توبه از اعمال منتهی به مرگ، و ایمان به خدا و ... را بنیان ننهیم." (عبرانیان ۶: ۱)

من همه بخش‌هایی را که در کتاب مقدس به این موضوع پرداخته، مورد بررسی قرار ندادم. اما تعدادی را فهرست کردم تا اهمیت توبه از گناهان را نشان دهم. فکر کنم همین مقدار کافی است. نمی‌توانیم به خداوند عیسا ایمان داشته باشیم، مگر آنکه نخست از ناپااعتی آگاهانه نسبت به خدا توبه کرده باشیم. بنابراین اگر آگاهانه وابسته به پورنوگرافی باشیم، نمی‌توانیم یک مسیحی شویم.

اگر دست از رابطه جنسی با دوست پسر یا دخترمان نکشیم، نمی‌توانیم یک

ایماندار شویم. اگر از همجنسگرایی رویگردان نشویم، نمی‌توانیم مسیحی شویم. اگر دست از قلب در مالیاتمان نکشیم، نمی‌توانیم ادعای ایمانداری نماییم. اگر در انحرافات جنسی خود توبه نکنیم، نمی‌توانیم پیرو عیسا باشیم. اگر در مسیر عدم بخشش ادامه دهیم، نمی‌توانیم یک مسیحی شویم. در واقع می‌توانیم فهرستی جامع در این باره تهیه کنیم.

اگر با پافشاری به بخش محدودی از فرامین عهد جدید بچسبیم، عیسایی ساختگی و جعلی خلق کرده‌ایم. در چنین شرایطی، در قلب خود فریب خورده‌ایم و ایمانمان، ایمانی خیالی است. به ما هشدار داده شده: "به جای آوردن کلام باشید، نه فقط شنونده آن؛ خود را فریب مدهید!" (یعقوب ۱: ۲۲)

جویندگان چطور می‌توانند از این حقایق آگاه باشند، به جز آنکه ما آن را اعلان نماییم؟ آیا به عنوان رهبران، می‌پنداریم که خودشان بالاخره به این حقایق دست خواهند یافت؟ اگر تنها پاسخ ما به حق جویان این است که: "آیا از خدا دور هستی؟ او منتظر بازگشت تو به خانه است. کافی است با من اینطور دعا کنی"، آیا واقعاً آنها را دوست داشته و محبتشان می‌کنیم؟

اگر این شیوه و نگرش ماست، همان کاری را می‌کنیم که خانواده آنجلا یا دیگران درباره مفهوم ازدواج انجام می‌دهند. آنها سهل‌انگارانۀ فراموش کرده‌اند به او بگویند برای ازدواج با جاستین، باید از دوست پسران قبلی‌اش فاصله بگیرد. آیا پنداشته‌اند که او بالاخره خودش خواهد فهمید؟ اما آنجلا اکنون سردرگم و گیج است و جاستین، کسی که عاشق است و حقیقتاً به عهدش متعهد، کاملاً عصبانی است.

مهم نیست مخاطب و شنونده ما کیست، تنها یک انجیل راستین وجود دارد که باید به این شکل عرضه شود: نخست از تمام گناهان عامدانه و آگاهانه خود توبه کنید و سپس به سوی خدا بازگردید. هیچ ایمان راستینی وجود ندارد، مگر آن که نخست توبه کرده باشیم.

شیوه معاصر بشارت انجیل این است که به جویندگان بگویم ایمان آورید و دعا کنید، آنگاه خودشان چند هفته، چند ماه و یا حتی سال‌ها بعد از گناهان آگاهانه خود بازخواهند گشت. اما آیا ممکن است در آینده دیگر انگیزه‌ای برای توبه وجود نداشته باشد، چراکه جویندگان به خیال خود باور دارند نجات یافته‌اند؟

آنجلا پشیمان است که چرا پیش از تصمیم به ازدواج با جاستین، کسی حقیقت را به او نگفته بود. ما نیز با نگفتن الزامات نجات به افراد، از آنان شرکت‌کنندگانی پر از تضاد و کشمکش در کلیسا می‌سازیم.

بخش عملی

عهد جدید، پیغامی روشن را عرضه می‌دارد: بدون توبه از گناهان نجاتی در کار نیست. نمی‌توانید در حالی که هنوز در رابطه با دنیا هستید، با عیسا ازدواج کنید. شما باید برای شروع زندگی جدید خود نسبت به زندگی کهنه‌تان بمیرد.

اگر مدتی را به عنوان یک مُبلغ سپری کنید، به سرعت خواهید آموخت که مهم‌ترین نکات را باید کاملاً شفاف بگویید. اگر چنین نکنید، مخاطب شما حرف‌هایتان را به درستی نخواهد فهمید و قصد و هدفی که از ارتباط داشتید، به کلی پایمال خواهد شد. خدا این را می‌داند. به همین دلیل، او این را بسیار شفاف بیان کرده؛ ما باید توبه کنیم!

شاید تا اینجا بارها در حین خواندن کتاب توبه کرده‌اید، اما آیا این فصل توانسته به اهمیت توبه تأکید بیشتری نماید و آیا مجاب‌کننده بوده است؟ با دانستن این موضوع چه تغییری در زندگیتان ایجاد می‌شود؟ چه تغییری در تعامل شما با دنیا و رساندن خبر خوش به گمشدگان و عزیزانتان دارد؟

از خدا بخواهید تا عمل خاصی را نشانتان دهد که می‌تواند در زندگیتان معرف اهمیت توبه باشد. همچون گذشته، آنچه را که خدا فرموده و همچنین برنامه‌تان را برای انجام این اعمال بنویسید.

توبه

در فصل پیش، مدام از اناجیل شنیدیم که "از گناهانتان توبه کنید و به سوی خدا بازگردید". از آنجایی که توبه برای دریافت حیات ابدی امری ضروری و واجب است نه اختیاری، بیایید آن را دقیق‌تر بررسی نماییم. همچنین در تجزیه و تحلیل این حقیقت درخواهیم یافت (البته در فصل بعد) که به عنوان مسیحیان، توبه ضرورت حفظ رابطه‌ای صمیمانه با خداست. پیش از هر چیز باید درک کنیم که توبه در عهد جدید، با مفهوم توبه در عهد عتیق متفاوت است. قوم خدا در دوران عهد عتیق به هنگام توبه، پلاس و خاکستر در بر می‌کردند. آنان سوگواری کرده، ضجه می‌زدند، بر زمین می‌افتادند و اغلب اشک‌های بسیار می‌ریختند تا توبه خود را نشان دهند. این نمود و نمایش بیرونی اندوه و پشیمانی آنها و بازگشت به اطاعتی خداترسانه بود. اما در عهد جدید درمی‌یابیم که تأکید نه بر جنبه بیرونی و ظاهری ما، بلکه بر محوریت قلب ماست.

توبه عهد جدیدی

در عهد جدید، واژه "توبه" (metanoia) و فعل "توبه کردن" (metaneo)، هر کدام به ترتیب ۲۴ و ۳۴ بار به کار رفته است. شایع‌ترین و مقبول‌ترین تعریف این واژه، "تغییر فکر" است. با این وجود اگر به همین معنا بسنده کنیم، قدرتی که در معنای حقیقی این واژه نهفته را از دست خواهیم داد. دایره المعارف واژگان کتاب مقدسی "بیکر" توبه را این‌چنین تعریف می‌کند:

"توبه دقیقا به معنای تغییر فکر است، نه صرفا تغییر نقشه‌ها و برنامه‌ها، مقاصد و باورهای فردی، بلکه تغییر در "تمامیت شخصیت" فرد از مجموعه‌ای از اعمال گناه‌آلود به سوی خداست."

من عاشق عبارت "تمامیت شخصیت" هستم. من می‌توانم فکرم را عوض کنم، در حالی که هنوز کاملا متقاعد نشده‌ام. متخصصان و پژوهشگران با به کار بردن این واژگان به ما نشان می‌دهند که توبه چیزی به مراتب فراتر از یک تغییر فکر ساده است. فرهنگ لغات الهیاتی "لکس‌هام"^۲ در توضیح واژه توبه، عمیق‌تر شده و می‌نویسد: "توبه فرآیندی است که در آن فرد جهت فکر و اراده خود را از گناه به سوی خدا تغییر می‌دهد."

توبه قطعاً با ذهن ما گره خورده، اما باید عمیق‌تر رفت، زیرا در عین حال با اراده و احساسات ما نیز درگیر است. توبه به عمق قلب ما نفوذ می‌کند جایی که در آن از عمق و هسته وجودی خود، متقاعد می‌شویم. عیسا می‌گوید:

"زیرا از دل است که افکار پلید، قتل، زنا، بی‌عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت سرچشمه می‌گیرد. اینهاست که شخص را نجس می‌سازد، نه غذاخوردن با دست‌های نُسسته." (متا ۱۵: ۱۹-۲۰)

رفتارهای ما چه آنی و چه عادت‌ی، ریشه در درونی‌ترین قسمت‌های ما دارد. اگر برای توبه راستین، صرفا تغییر فکر ما کافی بود، آنگاه عیسا باید می‌گفت که این رفتارها از ذهن ما نشأت می‌گیرد. کتاب مقدس می‌گوید: "زیرا چنان که در دل خود فکر می‌کند، خود او همان است." (امثال ۲۳: ۷، ترجمه قدیمی). آنچه در عمق وجود خود از زندگی درک می‌کنیم، اعمال و واکنش‌های ما را به ما دیکته می‌کند و ما را تعریف می‌نماید.

شاید با خود فکر کنید: "نمی‌خواهم به واسطه رفتارهایم تعریف شوم." با شما موافقم، این حقیقت خوشایندی نیست، اما نمی‌توانیم کلمات عیسا را نادیده بگیریم: "آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت." (متا ۷: ۱۶). حقیقت این است که ما به وسیله اعمالمان تعریف می‌شویم، نه قصد و نیت‌هایمان. درک همین موضوع می‌تواند به تنهایی، قدرت انجیل را به تصویر بکشد، زیرا انجیل توانایی تغییر درونی‌ترین افکار ما و در نتیجه آن، تغییر رفتارهایمان را دارد. کسی که به راستی تحت تأثیر انجیل قرار گرفته، صرفا طرز فکر و واکنش‌های احساسی‌اش عوض نمی‌شود، بلکه در او تغییری عمیق و بنیادین در درک و باوری رخ می‌دهد که عملا دگرگونی ریشه‌ای رفتارهای او را به همراه خواهد داشت.

توبه زمانی رخ می‌دهد که ما نسبت به حقیقت بیدار می‌شویم و در لایه‌های عمیق وجودی خود کاملاً مجاب می‌شویم که فلسفه یا رفتارهای ما در تضاد با خالقمان است. این درک درونی، نه فقط موجب تغییر نگرشمان می‌شود، بلکه خواسته‌ها و رفتارهای ما را نیز به همان نسبت دگرگون می‌سازد. بنابراین وقتی می‌بینیم علایق و خواسته‌های ما در تضاد با خداست، با عزمی راسخ تصمیم به تغییر در درونی‌ترین بخش خود می‌گیریم تا حتا به بهای تنفر از این رفتارها و عقاید، فاصله بگیریم. توبه، فروتنی راستین است و فروتنی در را به سوی فیض گرانبهای خدا می‌گشاید؛ فیضی که ما را قادر می‌سازد زندگی خداپسندانه‌ای داشته باشیم.

بی‌ایمانان

توبه هم در مورد یک بی‌ایمان کاربرد دارد و هم یک ایماندار، با این وجود شیوه آنها کمی متفاوت است. بیایید نخست به توبه بی‌ایمانان بپردازیم. در فصل پیش، مدام از یحیای تعمیددهنده، عیسای مسیح و شاگردان او شنیدیم: "از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا بازگردید". این دو فرمان، ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر داشته و از هم تفکیک ناپذیرند. به بیان دیگر، نمی‌توانید یکی را بدون دیگری داشته باشید، زیرا آنها دو روی یک سکه‌اند. توبه کتاب مقدسی، یعنی بازگشت به سوی خدا در همه جنبه‌ها. کسی که به راستی به مسیح ایمان می‌آورد، اعلام می‌کند:

"من مثل کسی زندگی کرده‌ام که هر آنچه را برایش بهترین بوده، مورد داوری قرار داده، اما اکنون می‌دانم که کاملاً در اشتباه بودم. از این لحظه به بعد، هر آنچه را که خدا بگوید برایم بهترین است، باور کرده و با تمام قلب و فکر و رفتارم آن را پذیرا می‌شوم."

این شخص، در قلب خود (که شامل ذهن، احساسات و اراده می‌شود) تصمیم به انجام اراده خدا می‌گیرد. برکتی که همراه این تصمیم است، شنیدن صدای خدا خواهد بود. به یاد داشته باشید که عیسا می‌گوید: "اگر کسی به راستی بخواهد اراده او را به عمل آورد، درخواهد یافت که آیا این تعالیم از خداست یا من از خود می‌گویم." (یوحنا ۷: ۱۷). فرد بی‌ایمان با توبه، از خودمختاری رویگردان شده و خود را به طور کامل تسلیم خدا می‌نماید و این کار موجب می‌شود قلب او برای شنیدن صدای خدا باز شود.

وقتی فرد بی‌ایمان حقیقتاً توبه می‌کند، از بت‌پرستی فاصله گرفته و در وضعیت تسلیم کامل و سرسپردگی نسبت به خدای خالق قرار می‌گیرد. در اصل چنین

شخصی می‌گوید: "دیگر خرد، باور، عقیده و استدلالی را که در برابر کلام خدا قد علم می‌کند، نمی‌پذیرم". پولس شجاعانه می‌گوید:

"چرا که اسلحهٔ جنگ ما دنیوی نیست، بلکه به نیروی الهی قادر به انهدام دژهاست. ما استدلال‌ها و هر ادعای تکبرآمیز را که در برابر شناخت خدا قد علم کند ویران می‌کنیم و هر اندیشه‌ای را به اطاعت از مسیح اسیر می‌سازیم."
(دوم قرنتیان ۱۰: ۴-۵)

اسلحهٔ الهی، کلام، حکمت و مشورت خداست. اسلحهٔ دنیوی، فلسفه، فرهنگ، رسوم، قوانین و سبک زندگی اجتماعی ای است که در تضاد با کلام خداست. شاید بپرسید: "دنیا اسلحه دارد؟" بله، در واقع جهنم از طریق سیستم دنیا، حمله‌ای بی‌امان را ترتیب داده تا مسیحیان و بی‌ایمانان را به یک اندازه به سازش با خود وادارد. در آیات بالا به واژه‌های "انهدام" و "ویران ساختن" توجه کنید. این‌ها دقیقاً واژگانی است که مکرراً در عهد عتیق زمانی که مردم از بت‌پرستی رویگردان می‌شدند، به کار رفته است. قوم اسرائیل می‌بایست بت‌های ساخته شدهٔ خود را منهدم و ویران کرده، می‌شکستند. (این نکته را در ذهن داشته باشید، کاری که واقعا آنها می‌کردند، تخریب و شکستن ریشهٔ بت‌پرستی بود که همان الگوهای تکرارشونده گناهان آگاهانه است. این چیزی است که واقعا باید تخریب شود، نه صرفاً مجسمه‌ها).

این اصلی که پولس از آن سخن می‌گوید، فرقی با منهدم ساختن بت‌ها ندارد. ما از کلام خدا بهره می‌بریم تا با این افکار بت‌پرستانه در مردان و زنانی برخورد کنیم که از مسیح بیگانه اند. با انجام این کار، قلب از استدلال‌ها، ادعاها و ناطاعتی نسبت به اقتدار الهی توبه می‌کند (این افکار منهدم و ویران می‌شوند). در اصل، این معنای توبه از گناه است. فرد با چنین کاری به سوی خدا بازمی‌گردد و آزاد می‌شود.

تفاوت فلسفی

این موضوع ما را به بزرگترین اختلاف در فلسفه خدمتی عصر مدرن به خصوص در غرب می‌رساند. جمعی کثیر از رهبران این طرز فکر را دارند که برای نجات گمشدگان و بشارت کلام به آنها، لازم است در پیغام‌های خود بر جنبه‌های غیرمواجهه‌ای انجیل متمرکز شویم. به بیان دیگر، مثبت بمانیم و از پرداختن به موضوع گناه که ضرورتش توبه است، خودداری کنیم. با چنین نگرشی، ما چه آگاهانه و چه ناآگاهانه شبیه فروشندهٔ دوره‌گردی می‌شویم که تلاش می‌کند با عدم اشاره به هر ایرادی، خریداران را تنها به سوی مزایای کالای خود جلب نماید. متأسفانه این نگرش، اغلب تبدیل به استاندارد ما در بشارت انجیل شده است.

دو مزیت آشکار در این فلسفه خدمتی گمراه و تحریف شده وجود دارد. نخست آن که هر نوع امکان رنجاندن مردم را حذف می‌کند. شریعت‌گرایی فاقد حس رحم و شفقت است و تمرکزش بیشتر بر متن قانون است تا خواسته‌هایمان درست باشد، رفتارمان را کنترل کنیم و اقتدار را بازشناسیم. با توجه به این سختگیری، شریعت جان‌های زخمی را به حال خود رها می‌کند؛ اشخاصی که دیگر جایی برای جستن خدا ندارند. زیرا افراد و نهادهایی که مسیح را به آنها عرضه کرده‌اند، ایشان را با چوب شریعت زده و تارانداده‌اند. شریعت‌گرایی بیش از هر عامل و علت دیگری، بسیاری از افراد را از رابطه داشتن با خدا رویگردان ساخته است.

عیسا پیامدهای خدمت شریعت‌گرایانه را به ما می‌شناساند: "وای بر شما ای علمای دین و فریسیان ریاکار! شما در پادشاهی آسمان را به روی مردم می‌بندید؛ نه خود داخل می‌شوید و نه می‌گذارید کسانی که در راهند، داخل شوند." (متا ۲۳: ۱۳)

بنابراین تمایل ما برای حذف شریعت‌گرایی درست است، اما نمی‌توانیم دچار افراط شده و از آن سوی بام بیفتیم. آیا باید به خاطر ترس از افتادن به دام چیزی که زمانی به مردم آسیب رسانده، از گفتن پیام راستین انجیل سر باز زنیم؟ آیا از مواجهه با گناه و دعوت به توبه، شانه خالی می‌کنیم تا مبادا به ورطه شریعت‌گرایی بیافتیم؟ ما باید این پرسش‌ها را مطرح کنیم، زیرا آنچه که در بشارت انجیل به صورت عرف درآمده، دیگر روحانی نیست. چطور می‌توانیم نجات را بدون توبه عرضه کنیم، در حالی که کتاب مقدس به وضوح نشان می‌دهد توبه، ضرورت نجات است؟ و این که آیا کسانی که با چنین انجیل ناقصی ایمان می‌آورند، آیا به راستی نجات یافته‌اند؟ مزیت دوم عدم پرداختن به موضوع توبه این است که می‌توانیم راحت‌تر افراد بیشتری را جذب، و مینیستری و کلیساهای بزرگ‌تری بنا کنیم و گروه‌های خانگی کوچک بیشتری داشته باشیم. اما آیا فراموش کرده‌ایم که این اکثریت قوم بودند که پیرو خطای هارون شدند؟ بزرگی یا کوچکی جمعیت پیروان ما تعیین‌کننده همسویی ما با قلب خدا نیست، بلکه این حقیقت است که فاکتور تعیین‌کننده است نه تعداد اعضا. آیا بهای پیروی از عیسا را فراموش کرده‌ایم؟ آیا رهنمود و فرمان مکرر او را در ترک کردن گناه و برداشتن صلیبمان نادیده گرفته‌ایم؟

اگر با گناه برخورد نکنیم، کسی که به عیسا ایمان آورده، به جای زندگی بر طبق کلام خدا، به زندگی بر طبق استانداردهای مقرر در جامعه ادامه می‌دهد. در جامعه ما کاملاً طبیعی و معمول است که فرد با معشوق خود زندگی کرده و با او رابطه جنسی داشته باشد. همجنس‌گرایی کاملاً پذیرفته شده است، حتا به شکلی نادرست به بعضی از روابط همجنس‌گرایانه، برچسب ازدواج می‌زنند. زیاده روی در نوشیدن مشروبات الکلی منعی ندارد، می‌توان با کشیدن ماری‌جوانا و مواد مشابه

به سرخوشی رسید، سرگرم ساختن خود با برنامه‌ها، ویدئوها، بازی‌ها و فیلم‌های مستهجن و غیراخلاقی منعی ندارد، و نمونه‌های بیشمار دیگر که هر چه بگوییم، باز کم گفته‌ایم. و این در حالی است که این رفتارها مستقیماً در تقابل با فرامین عهد جدید هستند.

استاندارد آسمان

آیا واقعا عهد جدید هم فرامینی دارد؟! بله، در واقع بیش از پانصد فرمان در عهد جدید نسبت به دوری از افکار یا رفتارهای مختلف وجود دارد. پولس رسول که بزرگ‌ترین مکاشفه فیض خدا را داشت، می‌نویسد: "زیرا مهم ختنه شدن یا نشدن نیست، بلکه مهم نگاه داشتن احکام خداست." (اول قرنتیان ۷: ۱۹) به عنوان نمونه، خدا فرمان می‌دهد که رابطه جنسی خارج از ازدواج نه تنها ممنوع است، بلکه با داوری روبه‌رو خواهد شد. آنچه در ادامه می‌آید، صرفاً حرف نیست:

"زیرا یقین بدانید که هیچ بی‌عفت یا ناپاک یا شهوت پرست، که همان بت‌پرست باشد، در پادشاهی مسیح و خدا نصیبی ندارد. مگذارید کسی شما را با سخنان پوچ بفریبد، زیرا به خاطر همین چیزهاست که غضب خدا بر سرکشان نازل می‌شود." (افسیسیان ۵: ۵-۶)

در جای دیگر می‌خوانیم:

"زناشویی باید در نظر همگان محترم باشد و بسترش پاک نگاه داشته شود، زیرا خدا بی‌عفتان و زناکاران را مجازات خواهد کرد." (عبرانیان ۱۳: ۴)

آنچه که خواندیم، صرفاً درباره رابطه جنسی خارج از ازدواج نیست، بلکه قطعاً شامل پورنوگرافی یا هر بی‌عفتی یا ناپاکی جنسی دیگری هم می‌شود. خب، چطور می‌توان از جویندگان انتظار داشت که این مسایل را بدانند، در حالی که از بیان آنها اجتناب کرده‌ایم؟! چطور می‌توانیم ادعای دوست داشتن این افراد را داشته باشیم و مانع از شنیدن حقیقت شویم؟!

خدا کاملاً شفاف می‌گوید کسانی که مرتکب زنا، روابط جنسی همجنس‌گرایانه، زردی، مستی، و دیگر رفتارهایی می‌شوند که برای بسیاری در جوامع امروز پذیرفته شده است، وارث پادشاهی او نخواهند شد:

"آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث پادشاهی خدا نخواهند شد؟ فریب نخورید! بی‌عفتان، بت‌پرستان، زناکاران، همجنس‌بازان-چه فاعل و چه مفعول، دزدان،

طمع ورزان، میگساران، ناسزاگویان و شیادان وارث پادشاهی خدا خواهند شد." (اول قرنیتان ۶: ۹-۱۰)

شریعت‌گرایان به خاطر فقدان شفقت و محبت اصیل و حقیقی، ویرانی عظیمی به بار آورده‌اند. آنان با استفاده از واژگان عهد جدید و درآمیختن آن با الزامات و قوانین خودساخته شان، ابزاری می‌سازند تا با آن مردم را با رفتار پذیرفته شده‌شان منطبق سازند. اما آیا واکنش ما به این نگرش، اکنون ما را به آنجا نرسانده که از بیان فرامین عیسا -چه آنهایی که مستقیماً از دهان خود او بیرون آمده، و چه آنهایی که رسولانش نوشته‌اند- خودداری کنیم؟

اخیراً درباره آیتی که از اول قرنیتان خواندیم، در کلیسای بزرگ و معروفی موعظه می‌کردم. پس از موعظه در چند جلسه نخست، شبان کلیسا از من خواست تا به موضوع "همجنس‌بازان" در باقی جلسات اشاره نکنم. جالب این که در همان زمان، یک پلیس زن که بیش از بیست سال در رابطه‌ای همجنس‌بازانه بود، با چشمانی اشکبار، نزد ما آمده و گفت: "من به کتابی که ایشان امشب از آن صحبت کردند، یعنی خوب یا خدا، احتیاج دارم. امشب "جان" حقیقتاً با قلب من حرف زد!" اگر با همین فلسفه خدمتی ادامه دهیم، چطور می‌توانیم توقع داشته باشیم که استاندارد آسمان شناخته شود؟ پیغام یحیای تعمیددهنده را در نظر بگیرید. تعلیم او در تقابل با گناهانی بود که در جامعه آن روزگار، شایع بودند. او به کسانی که ثروت می‌اندوختند، گفت که به فقیران بدهند، به دزدان گفت دزدی نکنند، به زورگویان گفت: زورگویی نکنند، و به کارگران گفت: به مزد خویش قانع باشند. (لوقا ۳: ۱۰-۱۴ را بخوانید). مردم با سختی به بیابان می‌رفتند تا پیغام او را بشنوند، زیرا به دنبال حقیقت بودند. آنها پس از شنیدن آنچه که او باید می‌گفت، واکنش نشان داده و به گناهانشان اعتراف می‌کردند. آنها هیچ فرقی با آن خانم پلیس نداشتند که در آن جلسه کلیسا از جدیتِ عواقب سبک زندگی‌اش بی‌خبر بود. یحیا به طور علنی به هرود پادشاه یهودا گفت که به خاطر هم‌خوابه شدن با زن برادرش کلام خدا را شکسته و به خاطر تعلیم این حقیقت، اعدام شد و سر خود را از دست داد. یحیا تلاش نکرد آن حاکم ذی نفوذ را خشنود ساخته و مورد تکریم او قرار گیرد. اگر یحیا از برخورد صریح و علنی با گناه هرود خودداری می‌کرد، می‌توانست طولانی‌تر زندگی نماید، اما نتیجه بلندمدت تصمیم او را در نظر بگیرید: بعدها عیسا در حضور جماعت از یحیا تجلیل نمود (متا ۱۱: ۷-۱۵ را بخوانید) و فقط می‌توانیم تصور کنیم که او در روز داوری چه پاداش عظیمی دریافت خواهد کرد. یحیا در برقراری استاندارد آسمان به خاطر گمشدگان، وفادارانه عمل نمود. پولس نیز با دنبال کردن مسیر یحیا، از همین مطالب در موعظه و نوشته‌هایش

سخن گفته است. پیغام او به گمشدگان کاملاً روشن است: "باید توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و کرداری شایسته توبه داشته باشند." (اعمال ۲۶: ۲۰). او به تیموتائوس فرمان داد: "تو را مکلف می‌سازم که کلام را موعظه کنی و به گاه و به بیگاه آماده این کار باشی و با صبر بسیار و تعلیم دقیق، به اصلاح و توبیخ و تشویق بپردازی." (دوم تیموتائوس ۴: ۲). او به تیموتائوس گفت: "با کمال اقتدار تشویق و توبیخ کن." (تیتوس ۲: ۱۵)

پولس هیچ جایی برای مسامحه‌کاری و سازش باقی نمی‌گذارد. او در یک موقعیت، این فرصت عالی و استثنایی را پیدا می‌کند تا انجیل را برای رهبری بسیار بانفوذ و ثروتمند به نام فلیکس و همسرش دروسیلا موعظه کند. این رسول بزرگ به آنها یک پیغام تشویق کننده و غیرمواجهه‌ای نداد، بلکه در عوض می‌خوانیم:

"چند روز بعد، فلیکس با همسرش دروسیلا که یهودی بود، آمد و از پی پولس فرستاده، به سخنان او درباره ایمان به مسیح گوش فرا داد. چون پولس سخن از پارسایی، پرهیزگاری و داورِ آینده به میان آورد، فلیکس هراسان شد و گفت: فعلاً کافی است! می‌توانی بروی. در فرصتی دیگر باز تو را فراخواهم خواند." (اعمال ۲۴: ۲۴-۲۵)

وقتی داستان را به طور کامل بخوانیم، درخواهیم یافت که فلیکس به دنبال پولس فرستاد، چون می‌خواست درباره زندگی پس از مرگ و خدا بشنود. آن حکمران قطعاً خواهان رابطه با خالقش بود. او را می‌توان با یک حق‌جو، فردی که مشتاق است یا فرد نجات نیافته‌ای که در جلسات کلیسایی شرکت می‌کند، مقایسه نمود. موعظه پولس آشکارا در مواجهه با گناهان فلیکس بود که قصد نداشت آنها را ترک کند، زیرا می‌بینیم که او "هراسان" شد و پولس را روانه ساخت.

این درست مانند این است که امروزه یک فرد بی‌ایمان اما بانفوذ از جلسه برود و بگوید: "دیگر برنخواهم گشت، این پیغام مرا وحشت زده کرد!". چرا او باید هراسان شود؟ آیا به این علت نیست که فرد، مایل به ترک گناهی نیست که در پیغام واعظ به آن پرداخته شده است؟!

اگر قرار بود پولس، همسو با مسیر فلسفه بشارتی و خدمتی امروزه غرب سخن بگوید، احتمالاً پیغامش اینچنین بود: "فلیکس، خدا تو را دوست دارد. او عیسا را فرستاد تا برای تو بمیرد و تو نجات یابی. آیا می‌خواهی او را در قلب خود بپذیری؟ اگر می‌خواهی، این دعا را با من تکرار کن: عیسا، به قلب من درآ و مرا فرزند خدا بساز!". و همه چیز به خیر و خوشی تمام می‌شد.

اما برخلاف این، کلمات پولس، فلیکس را ترساند. پولس می‌دانست تنها راهی که فلیکس می‌توانست مسیحی شده و نجات یابد، توبه از گناهان آگاهانه‌اش بود که

خود نیز از آنها باخبر بود. اگر پولس پس از پیغام غیرمواجهه‌ای و تشویق آمیزش، دعای نجات را برای او می‌خواند، فلیکس فردی فریب خورده محسوب می‌شد. او کاملاً باور می‌کرد که تولد تازه یافته، در حالی که در واقع هنوز بت‌پرستی نجات نیافته بود. پولس در عمل با این کار، راهی برای نفوذ کریپتونایت در کلیسا باز می‌کرد. اما پولس، به عنوان خادم وفادار عیسای مسیح، هرگز نقشی در نفوذ کریپتونایت به درون کلیسا نداشت.

می‌دانم این مطلب، سخت و تأمل برانگیز است، ولی ما نباید به عنوان سفیران انجیل در دنیای کنونی، فرقی با پولس داشته باشیم.

بخش عملی

اکثر کلیساهای امروزی بنای کارشان بر اساس "دعای نجات" است؛ یک تکرار ساده که به قربانی عیسا برای گناهانمان اذعان داشته و او را دعوت می‌کند تا به قلب ما درآید. فرض کنید کلیسای شما اینطور بود که تیم رهبری، مردم را به توبه از گناهان و بازگشت به سوی خدا دعوت می‌کرد. به نظر شما چند نفر در کلیسا باقی می‌ماندند؟! این تصویری تکان دهنده به خصوص برای رهبران کلیساست. با این وجود، تصور کنید کسانی که باقی می‌ماندند، چگونه افرادی بودند. در نخستین بیداری عظیم^۳، می‌بینیم که چگونه واعظان به کلیساها سفر می‌کردند تا توبه را موعظه کنند و می‌بینیم که چگونه مردم با شنیدن این پیغام به صندلی‌های خود می‌چسبیدند، به روی درمی‌افتادند، فریاد می‌کشیدند، توبه می‌کردند و به خدا برای نجاتشان التماس می‌کردند. همین اشخاص توبه کرده که بالغ بر هزاران هزار نفر می‌شدند، کسانی بودند که دنیا را تغییر دادند. همه شهرها از گناه به سوی خدا بازگشتند. موعظه توبه، هم می‌تواند کلیساها را خالی کند و هم در اغلب موارد، آن را پُر سازد. از خدا بخواهید تا توان بالقوه توبه را نشانتان دهد، سپس دعا کنید در زندگی شخصی خود و کلیسایتان این نیرو را آزاد سازد.

۳ احتمالاً منظور نویسنده، بیداری بزرگی است که در بین سال‌های ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ در جامعه انگلیسی آمریکا رخ داد. (مترجم)

سه پادشاه

بازخوانی شش کتاب عهد عتیق الهام بخش نگارش این کتاب بود. بالغ بر چهل سال، من کتاب‌های سموئیل، پادشاهان، تواریح را در موقعیت‌های مختلف خوانده و آنها را تعلیم داده بودم. اما اخیراً، به شیوه‌ای روشمند که تا به حال تجربه نکرده بودم، به دعا و مطالعه این کتاب‌ها پرداختم. وقتی خدا چشمان مرا به چیزهایی باز کرد که پیشتر متوجه آنها نشده بودم، بسیار شگفت‌زده شدم. آنچه در ادامه می‌آید، شاید تا حدی اکادمیک و خسته کننده باشد، اما اگر قرار باشد صرفاً نتیجه‌گیری و دریافت‌هایم را با شما در میان بگذارم و خلاصه‌ای از داستان پادشاهان عهد عتیق را نگویم، اثرش ناچیز خواهد بود. باید بگویم حقیقت نیرومندی وجود دارد که با خلاصه کردن زندگی آنان خود را آشکار می‌سازد؛ حقیقتی که اگر هر شش کتاب را کامل نخوانیم، مشهود نخواهد بود، زیرا خطوط همه داستان‌ها در هم گره خورده‌اند.

در تمام مطالعات پیشینم از این کتاب‌ها، همیشه به این نتیجه می‌رسیدم که این پادشاهان را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم نمود: آنانی که "آنچه را در نظر خدا درست بود، به جا آوردند" و آنانی که "بت‌پرست" بودند. اما اکنون دریافته‌ام که در واقع سه گروه پادشاه وجود داشته است.

حقیقت این است که هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل به جز ییهو، واقعاً آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا نیاوردند، اما متأسفانه حتا او نیز در آخر عمرش به بیراهه رفت. بیایید نخست به پادشاهان یهودا بپردازیم. در مجموع به جز شائول، داوود و سلیمان، بیست پادشاه بر یهودا حکمرانی کردند. پادشاهان

بت پرست، رُحْبَعَام، ابیام، یورام، أَخْزِیا، عَتْلِیا (ملکه)، آحاز، مَنَسِی، آمون، یهوآحاز، یهوایاقیم، یهوایاکین و صِدِقیَا می‌باشند. یهودا تحت حکمرانی این پادشاهان از مشکلات منحصربه فردی رنج برده و دشمنان زیادی بر آن یورش آوردند که اغلب توان غلبه بر آن را نداشتند و خسارت عظیمی بر ملت وارد آوردند.

سپس به پادشاهانی می‌رسیم که کار درست را انجام دادند (داوود و سلیمان نیز آنچه را که در نظر خدا درست بود، انجام دادند. هر چند سلیمان در سال‌های آخر حکمرانی‌اش چندان محکم قدم برنداشت). پس از تقسیم قلمرو اسراییل به دو پادشاهی، پادشاهانی که کار درست را انجام دادند، عبارتند از: آسا، یهوشافاط، یوآش، اَمَصِیا، عَزْیا، یوتام، حزقیَا و یوشیا. با این وجود، فهرست این هشت پادشاه را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود. دسته نخست آنانی که در زندگی شخصی‌شان آنچه را که در نظر خدا درست بود، انجام دادند، اما به مسأله "مکان‌های بلندی" که برای بت‌ها ساخته شده و مردم تحت فرمانشان به پرستش آنها مشغول بودند، نپرداخته و آنها را ویران نساختند.

اما در مقابل، در دسته دوم کسانی قرار دارند که نه فقط آنچه را که در نظر خدا درست بود، در زندگی شخصی خود به جا آوردند، بلکه مکان‌های بلند برای پرستش بت‌ها را نیز ویران ساختند. موفقیت قوم تحت حکمرانی این پادشاهان نسبت به کسانی که با مکان‌های بلند برخورد نکردند، کاملاً متمایز است. بیایید به هر یک از این پادشاهان نگاهی بیاندازیم:

۱. داوود. در طی حکمرانی او بت پرستی در بین قوم وجود نداشت. او با تمام وجود مردم را تشویق می‌کرد که خداوند را با تمام دل، جان، فکر و بدن خود خدمت نمایند. او هیچ جنگی را نباخت و قلمرو او بسیار ثروتمند شد. او پسر خود را در موقعیتی عالی برای شروع حکمرانی‌اش منصوب نمود.
۲. سلیمان. در دورانی که سلیمان خوب حکمرانی کرد، قدم در جای پای پدرش نهاد. نتیجه اطاعت او نه فقط در زندگی خودش، بلکه در بین قومی که آنها را رهبری می‌کرد نیز چشمگیر بود. در مورد او می‌خوانیم: "و در تمامی دوران حیات سلیمان، هر کس از یهودا و اسراییل، از دان تا بئر شبع، زیر درخت انجیر و تاک خود در امنیت به سر می‌برد." (اول پادشاهان ۴: ۲۵). به این موضوع فکر کنید. هیچ کس نیازی به حمایت دولتی نداشت، زیرا همه قوم در فراوانی و ثروت بودند. رهبری او آنقدر عالی بود که: "از میان تمامی قوم‌ها، و از همه پادشاهان زمین که آوازه حکمت سلیمان را شنیده بودند، می‌آمدند تا به حکمت او گوش فرادهند." (اول پادشاهان ۴: ۳۴). در واقع در ادامه می‌خوانیم: "و تمام دنیا طالب دیدار او بودند تا به حکمتی که

خدا در دل او نهاده بود، گوش بسپارند." (اول پادشاهان ۱۰: ۲۴) همچنین می‌خوانیم: "پس سلیمان بر تخت خداوند نشست و به جای پدرش داوود، پادشاه شد. او کامروا بود و تمامی اسرائیل از او اطاعت می‌کردند." (اول تواریخ ۲۹: ۲۳). تمام قوم بسیار کامیاب و موفق بودند: "پادشاه، نقره و طلا را در اورشلیم به اندازه سنگ، و چوب سرو را به اندازه چوب چنار که در صحراست، فراوان ساخت." (دوم تواریخ ۱: ۱۵)

اما با گذشت زمان، سلیمان از خدا ناطاعتی کرده و با زنان بیگانه بسیاری ازدواج نمود. آنها قلب او را به سوی خدایان دیگر کشاندند (ارتکاب آگاهانه گناه) و در نتیجه خداوند، دشمنان را به ضد سلیمان برانگیخت و آنان پیشرفت سلیمان را سد کرده و برای قلمرو او مشکلاتی به وجود آوردند. (اول پادشاهان ۱۱: ۱۴ و ۲۳) در نتیجه ناطاعتی آگاهانه او، قلمرو اسرائیل دوپاره شد. پسرش دو قبیله را نگه داشت و ده قبیله جدا شده و حکمرانی دیگری را تشکیل دادند. از این نقطه به بعد، من تنها نام پادشاهان یهودا را ذکر خواهم کرد.

۳. رُحْبعام، آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۴. ابیام، آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۵. آسا، او مشتاقانه از خدا پیروی می‌نمود. او نه فقط آنچه را که در نظر خدا درست بود، در زندگی شخصی‌اش به جا می‌آورد، بلکه به شکلی تهاجمی، هر بتی را که در بین مردم وجود داشت، یافته و نابود می‌ساخت. او تمام روسپیان مرد و زن بتکده‌ها را تبعید کرده و همه بت‌ها را دور ساخت. همچنین مادر خود مَعَکاه را به خاطر نشان کراهت‌آوری که برای اشیره ساخته بود، از مقام ملکه عزل نمود (اول پادشاهان ۱۵: ۱۱-۱۳ را ببینید). او همچنین مذب‌های بیگانه و معابد بت‌پرستان را از میان برداشت، ستون‌ها را درهم شکست، اشیره را قطع کرد و مذب‌های بخور و معابد بت‌پرستان را از تمام شهرهای یهودا برچید. او ملت یهودا را به توبه از گناهانشان فراخواند. او به ایشان فرمان داد تا خدا را بجویند و از شریعت و فرمان‌های او اطاعت نمایند. (دوم تواریخ ۱۴: ۲-۴ را ببینید).

مزایایی در دعوت او از مردم برای توبه از گناهانشان وجود دارد: "مملکت تحت حکومت او آسایش یافت." (دوم تواریخ ۱۴: ۵). او در طول این دوران صلح، توانست شهرهای حصاردار را در یهودا بنا نماید. کسی در طی آن سال‌ها به دنبال جنگ با او نبود. بعدها لشکری یک میلیون نفره به آسا و یهودا حمله‌ور شدند. اما می‌خوانیم: "آسا و مردانِ همراهش ایشان را تا جرار تعقیب کردند، و از حَبْشیان

آنقدر از پای افتادند که دیگر نتوانستند سر برافرازند، زیرا که در برابر خداوند و لشکر او شکست خورده بودند." (دوم تواریخ ۱۴: ۱۳) نه فقط لشکر دشمن شکست خورد، بلکه یهودا از آن حمله ثروتی عظیم به دست آورد. آشکارا می‌توانیم برکات رهبری را ببینیم که نه فقط شخصا از خدا اطاعت کرد و خود را از گناهان آگاهانه جدا ساخت، بلکه قوم تحت رهبری‌اش را نیز به همین کار فراخواند.

۶. یهوشافاط. او نیز پادشاهی بود که آنچه را که در نظر خدا درست بود، هم در زندگی شخصی و هم در رهبری‌اش به جا آورد. او مردمش را فرا خواند تا از بت‌پرستی توبه کنند (گناهان آگاهانه). او زمین را از وجود بقیه روسپیان مرد و زن بتکده‌ها که در ایام پدرش آسا باقی مانده بودند، پاک کرد (اول پادشاهان ۲۲: ۴۶). او مکان‌های بلند و اشیره را از یهودا دور کرد (دوم تواریخ ۱۷: ۶). او در سومین سال سلطنتش صاحب منصبان خویش را برای تعلیم به تمام شهرهای یهودا گسیل داشت. آنها رونوشت‌هایی از شریعت خدا را با خود همراه داشتند و به سرتاسر شهرهای یهودا سفر کرده و به مردم تعلیم می‌دادند.

نتیجه رهبری یهوشافاط چه بود؟ "ترس خداوند بر تمامی ممالک سرزمین‌هایی که در اطراف یهودا بودند مستولی شد، آن سان که با یهوشافاط جنگ نمی‌کردند. برخی از فلسطینیان به عنوان خراج هدایا و نقره برای یهوشافاط آوردند؛ عرب‌ها نیز برایش گله و رمه آوردند، هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز نر." (دوم تواریخ ۱۷: ۱۰-۱۲). سپس می‌خوانیم: "باری، یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت." (دوم تواریخ ۱۸: ۱). لشکریانی بر ضد او و یهودا برخاستند، اما خدا همه آنها را نابود ساخت و یهودا از غنائم این جنگ‌ها، ثروتی عظیم به دست آورد. سپس می‌خوانیم: "پس خداوند پادشاهی را در دست یهوشافاط استوار کرد، و تمامی یهودا برای او هدایا می‌آوردند. و او ثروت و حرمت بسیار یافت. دل یهوشافاط در راه‌های خداوند غیور بود." (دوم تواریخ ۱۷: ۵-۶)

اشتباه بزرگ او، وصلت با خانواده‌ی آخاب بود که همگی بت‌پرست بودند. این پیمان، کم مانده بود او را به کشتن بدهد و نتیجه دیگر این وصل، پسر فاسدی بود که به جای او پادشاه شد. نبی ای به نام "یهو" در مواجهه با او گفت: "آیا شایسته است که شریران را یاری دهی و کسانی را که از خداوند بیزارند، دوست بداری؟ از این رو، غضب از جانب خداوند بر تو آمده است." (دوم تواریخ ۱۹: ۱-۲) اما در کل یهوشافاط و سرزمین یهودا در نتیجه اطاعت او که قطعا شامل برخورد مستقیم او با گناهان آگاهانه مردم (بت‌پرستی) می‌شد، ثروتمند و کامیاب بود.

۷. یورام . آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.
۸. آخَزیّا. آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.
۹. عَثَلِیا (ملکه). آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.
۱۰. یوآش. درباره او نوشته شده: "یوآش در تمامی دوران حیات یهویداع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا می آورد." (دوم تواریخ ۲۴: ۲).

با این وجود رهبریش داستان دیگری دارد. او مکان های بلند بت ها را ویران ساخت. به بیان دیگر او مردم را به توبه از گناهانشان فرانخواند. درنهایت می خوانیم: "پس از درگذشت یهویداع، رهبران یهودا آمده، به پادشاه تعظیم کردند. آنگاه پادشاه بدیشان گوش سپرد. ایشان خانه یهوه خدای پدرانشان را ترک کرده، اشیره و بت ها را عبادت نمودند. پس به سبب این تقصیر ایشان، غضب بر یهودا و اورشلیم نازل شد." (دوم تواریخ ۲۴: ۱۷-۱۸)

مردمی که قرار بود او بر آنها نفوذ داشته باشد، عاقبت بر او اثر گذاشتند و در این باره می خوانیم: "پس به سبب این تقصیر ایشان، غضب بر یهودا و اورشلیم نازل شد." (آیه ۱۸). نبی ای نزد او آمده و گفت: "چرا از فرامین خداوند سرپیچی می کنید تا کامیاب نگردید؟" (آیه ۲۰) و در نهایت: "به هنگام تحویل سال، سپاه آرام بر ضد یوآش برآمدند. آنان به یهودا و اورشلیم رسیدند و تمامی رهبران قوم را از میان قوم نابود کرده، همه غنایم ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند. با این که لشکر آرامیان با مردان اندک آمده بود، خداوند سپاه بسیار بزرگی را به دست ایشان تسلیم کرد، زیرا که یهودا، یهوه خدای پدرانشان را ترک کرده بودند. بدین سان ایشان داوری را بر یوآش به اجرا درآوردند." (آیات ۲۳ و ۲۴). او که توسط آرامیان زخمی شده بود، در بسترش توسط خادمش کشته شد. حکمرانی یوآش نمونه ای از رهبری است که با گناه مقابله نمی کند و پیامدهای گریزناپذیر وحشتناکی گریبان خودش و قومش را می گیرد.

۱۱. اَمَصِیا. درباره او می خوانیم: "اَمَصِیا آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می آورد، اما نه به تمامی دل." (دوم تواریخ ۲۵: ۲). او "مکان های بلند را از بین نبرد و مردم همچنان در آنجا قربانی می کردند و بخور می سوزاندند." (دوم پادشاهان ۱۴: ۴).

پیامدهای این امر برای قلمرو یهودا نیز خوب نبود. اَمَصِیا، اَدمِیان را شکست داد و به این کار، بسیار مباحثات نمود. این غرور، او را به جنگ با پادشاه اسرائیل، یهوآش برانگیخت. یهوآش به او هشدار داد که با ملتش درنیفتد. اما اَمَصِیا گوش نداد و یهودا، توسط اسرائیل تصرف شد. او خود اسیر شد. اسرائیلیان یکصد و هشتاد

متر از دیوار اورشلیم را منهدم ساختند و تمام طلا و نقره و همه اسباب‌هایی را که در خانه خداوند یافت می‌شد و تمام خزانه‌های کاخ سلطنتی را به تاراج بردند. اَمَسیا نیز به قتل رسید. (دوم تواریخ ۲۵: ۱۱-۲۸ را ببینید). باز هم می‌بینیم اوضاع برای رهبری که با گناهان قوم برخورد نکرد، خوب پیش نرفت. هر چند در آغاز سعی داشت آنچه را که در نظر خدا پسندیده است، به انجام رساند.

۱۲. عزّیا. او آنچه را که در نظر خدا پسندیده بود، به جا آورد و تا زمانی که خدا را می‌طلبید، خدا نیز او را کامیاب می‌ساخت. او بسیار قدرتمند و موفق گردید، اما عزّیا مکان‌های پرستش بت‌ها را ویران ساخت. خداوند او را به خاطر غرورش به جذام مبتلا ساخت و تا آخر عمر به این بیماری مبتلا بود. ۱۳. یوتام. مطلب زیادی درباره این پادشاه نوشته نشده است. او نیز آنچه را که در نظر خداوند پسندیده بود، انجام می‌داد، اما مردم همچنان به راه‌های فاسد خود می‌رفتند. متأسفانه، "او مکان‌های بلند را برنداشت و مردم همچنان در مکان‌های بلند قربانی می‌کردند و بخور می‌سوزاندند." (دوم پادشاهان ۱۵: ۳۵ را ببینید). نتیجه این بود که: "در آن روزها، خداوند به فرستادن رِصین پادشاه آرام و فِقَح پسر رَمَلیا علیه یهودا آغاز کرد." (دوم پادشاهان ۱۵: ۳۷).

۱۴. آحاز. او آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۱۵. حزقیا. پدر حزقیا، آحاز، پادشاهی بسیار فاسد بود. او درهای معبد را بست و تمام پرستش‌های راستین را متوقف ساخت. نخستین کاری که حزقیا کرد، بازگشایی درهای معبد خداوند، بیرون انداختن تمام وسایل ناپاک و تعمیر ساختمان معبد بود. در مورد او نوشته شده: "حزقیا آنچه را که در نظر خداوند درست بود به جا می‌آورد، درست به همان گونه که پدرش داوود کرده بود. او مکان‌های بلند را از میان برد و ستون‌ها را در هم شکسته، اَشیره را قطع کرد. نیز مار برنجین را که موسا ساخته بود، خرد نمود، زیرا بنی‌اسرائیل تا آن زمان در برابر آن، که نَحْشْتان خوانده می‌شد، بخور می‌سوزاندند." (دوم پادشاهان ۱۸: ۳-۴) او سپس رسم عید پسخ را دوباره احیا نمود. این یک حادثه عظیم بود، مردم پس از ترک آنجا "جملگی به شهرهای یهودا رفته، ستون‌ها را خرد کردند و اَشیره‌ها را قطع نموده، مکان‌های بلند و مذبح‌ها را در سرتاسر یهودا، بَنیامین، اِفْرایم و مَنَسی در هم شکستند و همه را به تمامی نابود کردند." (دوم تواریخ ۱۳: ۱)

در مورد حزقیا نوشته شده: "او به خداوند چسبیده بود و از پیروی او انحراف

نمی‌ورزید، و فرمان‌هایی را که خداوند به موسا داده بود نگاه می‌داشت. خداوند با وی بود، و او به هر کاری دست می‌زد، کامیاب می‌شد." (دوم پادشاهان ۱۸: ۶-۷). آشوری‌ها بر ضد او قیام کردند، اما فرشته خدا به میان اردوگاه آن‌ها رفته، ۱۸۵/۰۰۰ سرباز را کُشت. از آنجایی که حزقیا با گناهان مردم تحت رهبری‌اش برخورد کرده بود، همه چیز، هم برای او و هم برای قومش به خوبی پیش رفت.

۱۶. مَنَسی. او آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۱۷. آمون. او آنچه را که در نظر خدا درست بود، به جا نیاورد.

۱۸. یوشیا. او چه در زندگی شخصی‌اش و چه در رهبری‌اش پادشاهی بسیار مطیع بود. کتاب مقدس درباره او می‌نویسد: "و پادشاه با تمامی مردمان یهودا و جمیع ساکنان اورشلیم و کاهنان و انبیا، یعنی با تمامی قوم از کوچک و بزرگ، به خانه خداوند برآمد و تمامی کلمات کتاب عهد را که در خانه خداوند پیدا شده بود، در گوش آنان خواند." (دوم پادشاهان ۲۳: ۲) سپس او تجدید عهد نموده و به کاهنان فرمان داد تا تمام وسایلی را که برای پرستش بعل، اشیره و تمامی لشکر آسمان ساخته شده بود، از معبد خداوند بیرون ببرند. او آن‌ها را سوزانده و خاکسترشان را بر روی گورهای اقوام بت‌پرست ریخت.

این رهبر برای بیرون راندن ناپاطعتی آگاهانه در میان قوم، کارهای بسیار دیگری نیز انجام داد. هر بار که کتاب مقدس را مرور می‌کنم، به کلماتی نظیر این درباره یوشیا برمی‌خورم: "نابود ساخت، با خاک یکسان کرد، منهدم ساخت، بیرون برد، سوزانید، هتک حرمت نمود، از میان برد، قطع نمود" که این کلمات و نظایر آن در ارتباط با برخورد با گناهان آگاهانه و شناخته شده یهودا به کار رفته‌اند. این واژگان تنها در باب ۲۳ دوم پادشاهان، ۲۵ بار به کار رفته‌اند. "هیچ پادشاهی پیش یا پس از یوشیا نبوده است که مانند او مطابق تمامی تورات موسا، با تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوت خود به سوی خداوند بازگشته باشد." (دوم پادشاهان ۲۳: ۲۵) همه چیز در طول حیات او چه برای خودش و چه برای قوم تحت رهبری‌اش به خوبی پیش رفت.

۱۹. یهوآحاز. او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا نیاورد.

۲۰. یهوآقیم. او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا نیاورد.

۲۱. یهوآکین. او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا نیاورد.

۲۲. صدقیا. او آنچه را که در نظر خداوند درست بود، به جا نیاورد.

اجازه دهید داستان این پادشاهان را خلاصه کنم. در درازمدت همه چیز برای رهبرانی که هم خداترسانه زندگی کردند و هم با گناه (بت‌پرستی) قوم تحت

رهبری‌شان برخورد نمودند، خوب پیش رفت. اما برای رهبرانی که خداترس بودند، اما از مواجهه با گناهان قوم خودداری نمودند، داستان چنین پایان خوشی نداشت. ما باید از این موضوع در کلیسای امروز درس بگیریم. ما با دعوت از حق‌جویان به خواندن دعایی کلیشه‌ای و پرهیز از دعوت آنان به توبه‌ای راستین، خود را به مخمصه انداخته‌ایم. اگر این نوایمانان برنامه‌ای برای رویگردانی از گناهانشان نداشته باشند، تکلیف چیست؟ در این صورت ما بت‌پرستان را به جامعه خود دعوت کرده‌ایم.

ما رهبران می‌توانیم در زندگی شخصی خود، زندگی خدایسندانه‌ای را پی بگیریم، اما اگر با گناهانی که بین قوم وجود دارد، برخورد نکنیم، نتیجه و برآیند زندگیمان، با رهبرانی که در بالا به آنها پرداختیم، تفاوتی نخواهد داشت. شاید موفقیت‌هایی کوتاه مدت داشته باشیم، اما پایان خوشی در انتظارمان نخواهد بود. برای چند نفر از این پادشاهان که با ناطاعتی قومشان برخورد نکردند، ابتدا همه چیز خوب پیش رفت، اما فقدان رهبری‌شان، در نهایت گریبان خودشان را گرفت. اگر شیوه غیرمواجهه‌ای در بشارت انجیل را برگزینیم، آخر سر با بت‌پرستانی طرف خواهیم بود که باور دارند در نظر خدا پاک و پارسا هستند. در اصل، ما با چنین عملی، جامعه خود را در معرض کریپتونایت روحانی قرار می‌دهیم.

بخش عملی

بسیار طبیعی و معمول است که با تمرکز بر تمام جزئیات، مسأله اصلی را از دست می‌دهیم. این موضوع حتا در هنگام مطالعه کتاب مقدس نیز اتفاق می‌افتد، به خصوص وقتی دوره تاریخی طولانی‌ای را مرور می‌کنیم. با این وجود، دنبال کردن مضامینی خاص در دل یک دوره زمانی، نظیر کاری که ما در این فصل انجام دادیم، الگوهایی را آشکار می‌سازد که به شکل دیگری قادر به دیدنشان نیستیم. در واقع، این کار به ما همان تصویر بزرگ را نشان می‌دهد.

در تصویر بزرگ و کلی تاریخ یهودا و اسرائیل می‌بینیم که خدا رهبران را زمانی موفق و کامیاب ساخته که آنها به فراسوی پارسایی زندگی شخصی خود نگرستند و مسئولیت حقیقی خود را برای هر چیزی که خدا اقتدارش را به آنها بخشیده بود، پذیرا شدند.

شاید شما یک پادشاه یا یک ملکه نباشید. شاید در محل کارتان، رئیس و مدیر

نباشید، اما قطعاً قلمرویی هست که خدا بر آن، به شما اقتدار بخشیده است. وقتی مسئولیت خود را در آن بخش و نه فقط بر زندگی خود می‌پذیرید، اجازه می‌دهید خدا از جانب شما بر آن قلمرو نفوذ و اقتدار داشته باشد. از خدا بخواهید به شما قلمرو و محدودهٔ اقتدارتان را نشان دهد و به شما حکمت ببخشد تا با پذیرش مسئولیت خود، کار درست را انجام دهید. آنچه را که به شما می‌گوید، بنویسید و سپس برای انجام آن برنامه‌ریزی کنید.

دوازده بخش

«بخش چهارم»

یک مواجهه

بیا بیا سفر خود را در مسیر حذف و از میان بردن کریپتونایت چه در زندگی شخصی و چه در اجتماعان، نخست با "مواجهه" با عواقب غفلت از انهدام این ماده مرگبار شروع نماییم.

در دوران مدرسه، یک برنامه آموزشی دو روزه داشتیم که جهت آگاهی در باب مواد مخدر غیرقانونی و پیامدهای وحشتناک مصرف آنها بود. در تمام مهمانی‌های سال‌های پیش از ایمانم، ترس از مواد مخدر باعث شد هرگز به سراغ آنها نروم. قطعاً یک ترس ناسالم وجود دارد که عیسا ما را از آن آزاد ساخته است. با این وجود، یک ترس درست هم وجود دارد که همانند تجربه من در رابطه با مواد مخدر در دوران مدرسه، ما را از هر آنچه که ممکن است زندگیمان را به خطر اندازد، حفظ می‌کند. در کتاب مقدس اینطور آمده: "پس به هوش باشید مبدا با این که وعده راه یافتن به آسایش او هنوز به قوت خود باقی است، آشکار شود که احدی از شما از دست یافتن به آن باز مانده است." (عبرانیان ۴: ۱) و "از ترس خداوند، آدمی از بدی اجتناب می‌کند." (امثال ۱۶: ۶)

من در این فصل، باز هم به رهبران مسیحی خواهم پرداخت. با این وجود این پیغام، هشدار است به همه ما، زیرا یک ایماندار "سر است، نه دُم" (تثنیه ۲۸: ۱۳). همه ما خوانده شده‌ایم که سفیران پادشاهی او باشیم؛ یعنی جایگاهی مهم در رهبری. آیا در پرتو نگرش کتاب مقدسی، به استراتژی‌های خدمتی عصر خود اندیشیده‌ایم؟ چرا در مواجهه با گناه، دودل هستیم؟! مردمی که مشتاق شناخت خدا هستند، برای شنیدن حقیقت، روی ما حساب می‌کنند. با این وجود، از پرداختن به آنچه ما را از رابطه‌ای اصیل با خدا دور می‌سازد، اجتناب کرده و آن را از قلم

انداخته‌ایم. آیا از آنها حفاظت می‌کنیم؟ آیا این را در نظر گرفته‌ایم که در نتیجهٔ اجتناب از حقیقت، به حق‌جویان در درازمدت آسیب می‌رسانیم؟ چرا آنانی را که مشتاق شنیدن دربارهٔ حیات جاودان هستند، فریب می‌دهیم؟!

این تفاوتی با داستان ما دربارهٔ آنجلا ندارد. از آنجا که با او به صراحت صحبت نشده بود، او در ازدواجش خود را در تنگنا و وضعیتی بی‌ثبات یافت. چرا باید بخواهیم کسی با خود بیاندیشد که می‌تواند گناهانش را وارد رابطه با عیسی مسیح کند؟ چنین رابطه‌ای غیرممکن است. بنابراین آیا رابطه‌ای را به مردم پیشنهاد می‌دهیم که وجود خارجی ندارد؟ آیا این یک نجات جعلی نیست؟!

بیایید از همهٔ زوایا بدان بنگریم. ما پیامدهای حاصل از چنین نگرش و نجاتی را بررسی خواهیم کرد؛ پیامدهایی که گریبان جویندگان را می‌گیرد، بر رهبرانی که از اشاره به کریپتونایت روحانی طفره می‌روند اثر می‌گذارد، و دست آخر، عاقبت جامعهٔ کلیسایی. نتایج بلندمدت برای هر سه گروه، فاجعه بار است.

جویندگان

باید به یاد داشته باشیم که در روز داوری، نه عدهٔ کمی و نه بعضی، بلکه بسیاری نزد عیسا با این باور حاضر می‌شوند که اجازهٔ ورود به پادشاهی خدا را تحصیل نموده‌اند. اما ببینید چه پاسخی می‌شنوند: "هرگز شما را نشناخته‌ام، از من دور شوید ای بدکاران!" (متا ۷: ۲۳)

اینان چه کسانی هستند؟ آیا احضارکنندگان ارواح هستند؟ آیا از مذاهب دیگر هستند؟ آیا کسانی هستند که وارد بدعت‌ها شده‌اند؟ اگر به کلمات عیسا دقت کنیم، درخواهیم یافت که آنها در نگاه خودشان، در جای درست هستند، درواقع آنها به کلیساهای ما می‌آیند و اعتراف می‌کنند که مسیحی‌اند. او سخن خود را با این کلمات شروع می‌کند: "نه هر که مرا سرورم، سرورم خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که ارادهٔ پدر مرا که در آسمان است، به جا آورد." (متا ۷: ۲۱). عیسا از کسانی حرف می‌زند که او را خداوند می‌خوانند. اینجا صحبت از محمد، بودا، کریشنا، کنفسیوس، راع، یا دیگر خدایان و انبیای دروغین نیست. خیر، این افراد که اجازهٔ ورود نیافته‌اند، عیسا را خداوندشان می‌خواندند و این را با شور و اشتیاق ابراز می‌کردند. چرا واژهٔ "خداوند" در این آیه تکرار شده است؟ همانطور که پیشتر گفتم، در کتاب مقدس اگر کلمه یا عبارتی دو بار تکرار شود، اتفاقی نیست. بلکه هدف نگارنده، تأکید بر آن مفهوم، عبارت یا واژه است. اما در چنین مواردی، صرفاً تأکید نیست، بلکه می‌تواند نشانهٔ شدت اشتیاق باشد. به عنوان مثال، وقتی به داوود پادشاه خبر رسید که پسرش توسط لشکر یوآب اعدام شده، واکنش او چنین

بود: "پادشاه روی خود را پوشانید و به آواز بلند فریاد زد: ای پسر من! ابشالوم! ای ابشالوم! ای پسر من! ای پسر من!" (دوم سموئیل ۱۹: ۴) احتمالا داوود دقیقاً عبارت "ای پسر من!" را تکرار نکرده، اما فریاد سوگواری اش آنقدر دردناک و حزن‌انگیز بوده که نویسنده این عبارت را دو بار تکرار کرده تا خواننده بتواند شدت احساسات داوود را درک کند.

خداوند نیز به همین شکل، هیجان و شور این افراد را برای خودش نشان می‌دهد. آنها صرفاً با تعالیم عیسای مسیح و پسر خدا بودن او موافق نبودند، بلکه از نظر احساسی نیز متعهد بوده و عمیقاً به او باور داشتند. ما دربارهٔ کسانی صحبت می‌کنیم که از مسیحی بودن هیجان‌زده بودند، و به احتمال زیاد کسانی بودند که با حرارت از ایمانشان سخن می‌گفتند.

آنها نه فقط نسبت به مسیح، احساس عمیقی دارند، بلکه در خدمت او نیز فعال هستند: "می‌توانم از حالا ببینم که در داوری نهایی هزاران نفر نزد من آمده و می‌گویند: استاد، ما کلام را موعظه کردیم، دیوها را بیرون رانیدیم و همه از پروژدهای ما حرف می‌زنند." (متا ۷: ۲۲)^۱

تعبیری که در ترجمهٔ تفسیری The Message آمده، به بهترین شکل نشان می‌دهد که اینان افرادی حاشیه‌ای نبودند. آنها مستقیماً درگیر خدمات کلیسایی یا حامی آن بوده‌اند. همچنین بی‌پرده از ایمانشان به انجیل سخن گفته‌اند: "ما کلام را موعظه کردیم". در اصل، آنها در تغییر زندگی مردم نقش داشته‌اند.

در این ترجمهٔ تفسیری از واژهٔ "هزاران" استفاده شده است. با این وجود، بیشتر ترجمه‌ها واژهٔ "بسیاری" را مورد استفاده قرار داده‌اند. واژهٔ یونانی به کار رفته، "polus" می‌باشد که می‌توان آن را "میزان زیاد در تعداد، کمیت و مقدار" معنا نمود و اغلب به معنای "بیشتر" یا "اکثر" به کار می‌رود. در هر صورت عیسا به گروه کوچکی از افراد اشاره نمی‌کند، بلکه صحبت از جمعیتی کثیر است؛ در واقع شاید اشاره به اکثریت افراد حاضر!

اجازه دهید مطلب را خلاصه کنم؛ عیسا صحبت از کسانی می‌کند که به تعالیم انجیل باور دارند، او را خداوند می‌خوانند، از نظر احساسی درگیر هستند، پیغام کلام را اعلام می‌کنند و در خدمات مسیحی فعال هستند. خیلی راحت می‌توانیم آنها را مسیحیان راستین محسوب کنیم. پس عامل تفکیک چیست؟ فرق آنها با ایمانداران واقعی چیست؟ عیسا به ما می‌گوید: "هرگز شما را نشناخته‌ام. از من دور شوید، ای بدکاران!" (متا ۷: ۲۳). عبارت کلیدی در این آیه، "ای بدکاران" است. بدکار چه

کسی است؟ واژه یونانی به کار رفته، *anomia* است. فرهنگ واژگان یونانی ثایر^۲ آن را اینطور تعریف می‌کند: "بودن در وضعیت بی‌قانونی، به علت ناآگاهی از آن یا زیر پا گذاشتن آن". به زبان ساده، فرد بدکار کسی است که تسلیم اقتدار کلام خدا نیست. او مرتب گناه می‌کند و هرگز تن به توبه واقعی نمی‌دهد. چنین شخصی، بت‌پرست عصر مدرن است.

بنابراین، "بدی"^۳ یا بی‌قانونی و تمرد، شکل دیگری از کریپتونایت است. وضعیت این مردان و زنان به شکلی نیست که هرازگاهی لغزش بخورند، بلکه آنها بر حسب عادت، و مکرراً کلام خدا را نادیده گرفته، از آن غافل می‌شوند و لذا نسبت به آن ناطاعتی می‌کنند. آنها زندگی خدایسندانه ای ندارند، برخی به این دلیل که باور دارند بخش‌هایی از کتاب مقدس معنای دیگری دارد و نباید به همان شکل که گفته شده، تفسیرشان کرد؛ برخی به این دلیل که می‌پندارند بخش‌هایی از کتاب مقدس ارتباطی به دنیای امروزی ما ندارد، و دست آخر، اکثر آنها باور دارند که با فیضی غیرکتاب مقدسی پوشانده شده‌اند.

متأسفانه اعتقاد دارم یکی از دلایلی که آنها به گناهانشان ادامه می‌دهند، این است که رهبران هرگز آنها را به توبه واقعی دعوت نکرده‌اند. به آنها هرگز گفته نشده که آوردن معشوقه‌های بت‌پرستشان به درون رابطه عهد با عیسای مسیح، غیرممکن است. اگر آنها حقیقتاً با فیض نجات یافته‌اند، نه فقط لازم است جهت فکریشان را تغییر دهند، بلکه باید تصمیم بگیرند عملاً از تکرار گناهان آگاهانه و شناخته‌شده رویگردان شوند. آنها باید نفس را با تمام خواسته‌هایش مصلوب کنند و در پی خصایص نیکو و ثمربخشی باشند. این نشانه‌های ایماندار راستین است. جالب توجه است که عیسا می‌فرماید: "هرگز شما را نشناخته‌ام". واژه شناخت در یونانی، واژه *ginosko* است که به معنای "شناختی صمیمانه" است. آنها هرگز با او رابطه‌ای واقعی نداشته‌اند. هرچند او را "استاد" یا "خداوند" می‌خوانند، اما این صرفاً یک عنوان است، زیرا از او اطاعت نمی‌کنند. گواه و نشانه کسی که به راستی در رابطه با خداست، این است که کلام او را نگه دارد:

"از اینجا می‌دانیم او را می‌شناسیم که از احکامش اطاعت می‌کنیم. آن که می‌گوید او را می‌شناسد، اما از احکامش اطاعت نمی‌کند، دروغ‌گوست و راستی در او جایی ندارد." (اول یوحنا ۲: ۳-۴)

این گفته، کاملاً در راستای مسیری است که عیسا کل این مبحث را باز می‌کند، او

می‌فرماید: "آنان را از میوه هایشان خواهید شناخت." (متا ۷: ۲۰). اعمالی که عیسا از آنها صحبت می‌کند، خدمات مسیحی، اعلان کلام یا شرکت در جلسات کلیسایی نیست، زیرا کسانی که اجازه ورود به آسمان را نمی‌یابند، همه این ویژگی‌ها را دارا هستند. امروزه اغلب، کسی که عیسا را خداوند می‌خواند، به تعالیم او عقیده دارد، از نظر احساسی درگیر است، و در خدمات و فعالیت‌های کلیسایی شرکت می‌کند، فرزند خدا در نظر می‌گیرند. اما از گفته‌های عیسا آشکارا درمی‌یابیم که اینها فاکتورهایی نیستند که با استناد به آنها بتوان ایماندار راستین را تشخیص داد. بگذارید اینگونه بگویم؛ شما قطعاً این ویژگی‌ها را در ایماندار راستین پیدا خواهید کرد. در واقع شخص بدون این ویژگی، ایماندار راستین نیست. با این وجود، داشتن این ویژگی‌ها به معنای آن نیست که فرد، تولدتازه داشته و فرزند خداست. پرسش تعیین‌کننده این است که آیا این افراد از گناهان مشخص و آگاهانه خود توبه کرده‌اند و آیا مشتاقانه به دنبال اطاعت از خدا هستند؟ یک آزمایش کلیدی این است که بپرسیم: "آیا آنها این کلام عیسا که "دیگر گناه مکن" را اختیاری فرض کرده‌اند یا حکمی اجباری؟! (یوحنا ۵: ۱۴ را ببینید).

رسانندگان پیام

حال بیایید به بررسی پیامدهایی بپردازیم که گریبان رهبران یا پیام‌رسانان انجیل را می‌گیرد. در کتاب مقدس داوری کسی که کلام به او سپرده شده اما جنبه‌های مواجهه‌ای حقایق کلام را به دیگران اعلان نمی‌دارد، بسیار سخت و جدی توصیف شده است. با دقت این هشدار را که خدا به پیام‌آورانش می‌گوید، بخوانید:

"اگر من به مرد شریر بگویم، به یقین خواهی مرد! و تو به او هشدار ندهی و به جهت برحذر داشتن از طریق‌های شریرانه سخن‌نگویی تا جانش را برهانی، آن مرد شریر در گناه خویش خواهد مرد، اما من خون او را از دست تو خواهم طلبید. اما اگر تو به آن مرد شریر هشدار دهی و او از شرارت یا طریق‌های شریرانه اش بازنگردد، او در گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را خواهی رهایی. نیز اگر شخصی پارسا، از پارسایی خود برگردد و گناه ورزد، و من سنگ لغزش پیش پایش بگذارم، او خواهد مرد. آری، چون تو به او هشدار ندادی، او در گناهش خواهد مرد و اعمال نیکویی که انجام داده، به یاد آورده نخواهد شد. اما من خون او را از دست تو خواهم طلبید. حال آن که اگر شخصی پارسا را از گناه برحذر داری و او چون هشدار را پذیرفته است گناه نورزد، او به یقین زنده خواهد ماند و تو نیز جان خود را خواهی رهایی."

(حزقیال ۳: ۱۸-۲۱)

فراوانی استفاده از واژه "هشدار" را در آیات بالا می‌بینید؟ بگذارید صادقانه پرسشی را از شما رهبران، شبانان، و همهٔ ایمانداران بپرسم، زیرا خدا به همه ما مأموریت داده تا به گمشدگان رسیدگی کرده و با محبت با کسانی که در گناه هستند، برخورد نماییم. آیا می‌خواهید مسئولیت کسانی را پذیرا شوید که تحت هدایت شما به خاطر عدم "هشدار" به آنها در بازگشت از گناه خود، بر این باورند که در نظر خدا افرادی پارسا هستند، در حالی که به واقع چنین نیستند؟! آنها تحت این باور دروغین زندگی می‌کنند که نجات یافته‌اند، در حالی که به خاطر فقدان "هشدار"، به گناهانشان ادامه می‌دهند و در روز داوری خواهند شنید: "از من دور شوید!".

پولس، موعظهٔ شایستهٔ انجیل را چنین توصیف می‌کند: "ما او را وعظ می‌کنیم، و هر کس را هشدار می‌دهیم و با کمال حکمت می‌آموزیم، تا همه را کامل در مسیح حاضر سازیم." (کولسیان ۱: ۲۸). ما نه فقط باید تعلیم دهیم، بلکه باید هشدار هم بدهیم.

خدا به صراحت می‌گوید: "خون او را از دست تو خواهم طلبید!" آیا متوجه این واقعیت شده‌اید که ما در ابدیت نسبت به غفلتمان آگاه خواهیم بود؟ اشعیا به ما می‌گوید که در آسمان و زمین جدید:

"تمامی بشر، از ماه نو تا ماه نو و از شب‌ات تا شب‌ات خواهند آمد تا در حضور من پرستش کنند. و آنان بیرون رفته، اجساد کسانی را که بر من طغیان کرده‌اند، نظاره خواهند کرد. زیرا کرم ایشان نخواهد مُرد، آتش ایشان خاموش نخواهد شد، و نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود." (اشعیا ۶۶: ۲۳-۲۴)

آیا فکر می‌کنید به سادگی می‌توان رنج افرادی را که در دریاچهٔ آتش به خاطر غفلت ما از هشدار دادن، می‌سوزند، فراموش کرد؟! یادمان باشد که کلام خدا می‌گوید: "خون آنان را از دست تو خواهم طلبید!".

اگر فلسفهٔ ما این است که افراد را در همان مسیری که هستند، پذیرا شویم، و نجات را صرفاً با خواندن دعای توبه، آن هم بدون توبهٔ واقعی و بازگشت از راه‌هایشان عرضه داریم و به آنان امید واهی شهروندی آسمان را وعده دهیم، فکر می‌کنید نتیجه چه خواهد شد؟ ما به شنوندگانمان امنیتی جعلی را می‌بخشیم و انگیزهٔ توبهٔ راستین را از ایشان می‌گیریم. نتیجه این خواهد بود که آنانی را که گمراه کرده‌ایم، با "وحشتی عظیم" خواهیم دید.

واژگان میخکوب کنندهٔ پولس را به یاد آورید که می‌گوید: "پس امروز با شما

۴ نویسنده در نقل قول از اشعیا ۶۶ از ترجمهٔ NLT استفاده کرده است. عبارت آخر آیهٔ ۲۴ در این نسخه چنین است: "آنانی که عبور کرده‌اند، ایشان را با وحشتی عظیم خواهند دید." (مترجم)

اتمام حجت می‌کنم که من از خون همه ببری هستم، زیرا در اعلام اراده کامل خدا به شما کوتاهی نکرده‌ام." (اعمال ۲۰: ۲۶-۲۷). پولس به خوبی از آنچه خدا از طریق حزقیال به تمام پیام‌رسانان کلامش فرموده بود، آگاهی داشت. اگر از بیان راه‌های خداوند امتناع ورزیم، مسئول خواهیم بود و این خطای ما محسوب خواهد شد. به همین دلیل است که یعقوب خطاب به ما می‌نویسد:

"برادران من، مباد که بسیاری از شما در پی معلم شدن باشند، زیرا می‌دانید که بر ما معلمان، داوری سخت‌تر خواهد شد." (یعقوب ۳: ۱)

این کلمات در کتاب مقدس نوشته نشده تا نادیده گرفته شود یا آن را کم‌اهمیت بپنداریم. خدا از ما می‌خواهد کلامش را جرح و تعدیل نکنیم و با سبک شمردن دعوت او به توبه از گناه، آن را [برای شنوندگان] تسهیل ننماییم. او این کلمات را هم به خاطر خود رهبران می‌گوید و هم به خاطر جویندگان حقیقت. او ما را دوست دارد، اما او خدایی قدوس است و نمی‌تواند پذیرای طبیعت گناه در حضور خود گردد. او برای حل این مسأله، راه برون رفتی را ایجاد نموده است؛ او بهای آزادی ما را پرداخته و در همان حال ما را قدرت بخشیده تا در آزادی از گناه گام برداریم. اگر در تعلیم و یا دریافت چنین نجات عظیمی قصور بورزیم، چطور می‌توانیم از داوری بگریزیم؟!

آیا می‌ارزد در بشارت انجیل، استاندارد را که عهد جدید به روشنی ما را بدان فراخوانده است، ترک کنیم؟ در واپسین کلمات کتاب مکاشفه می‌خوانیم: "و اگر کسی از کلام نبوت این کتاب چیزی کم کند، خدا او را از درخت حیات و از شهر مقدس، که در این کتاب درباره آن نوشته شده است، بی نصیب خواهد ساخت." (مکاشفه ۲۲: ۱۹) چطور می‌توان این هشدار را نادیده گرفت؟ چطور می‌توانیم نخستین گام در نجات - یعنی توبه از گناهان را با کسانی که حقیقت را از ما می‌جویند، در میان نگذاریم؟!

آیا فکر می‌کنیم بیشتر از خدا می‌دانیم؟! آیا فکر می‌کنیم برگرداندن یک جوینده به کلیسا و این احتمال که شاید در آینده به رویگردانی از گناه متقاعد شود، مهم‌تر از بیان حقیقت است؟! اما واقعیت این است که اگر به چنین شخصی از قبل گفته باشیم که به خاطر خواندن دعای توبه، نجات یافته و وارد خانواده‌ی الهی شده است، دیگر چرا باید در آینده ضرورت توبه را احساس کند؟! آنها از نظر خودشان با فیض پوشانده شده‌اند و در ملکوت خدا ساکنند.

"چارلز جی. فینی" مبشر بزرگی بود. خدمت او آنقدر قدرتمند بود که بارها

و در موقعیت‌های مختلف تمامی روستا و در یک مورد در شهر "روچستر" در نیویورک، مردم تحت تأثیر جلسات قدرتمند او دست از کار روزانه می‌کشیدند. زمان‌هایی بود که او هر شب، ضرورت نجات و توبه از گناهان را موعظه می‌کرد، تا جایی که مخاطبان از شدت این الزام، روی لبهٔ صندلی‌هایشان نیم خیز می‌شدند. او تا آن لحظه برای جویندگان، دعای نجات را نخوانده بود. بالاخره پس از چند شب، به مخاطبان گفت: "اگر تصمیم گرفته‌اید مسیحی شوید، بعد از جلسهٔ امشب در گوشهٔ سالن، جلسه‌ای خواهیم داشت."

هزاران نفر در جلسات او نجات یافتند، و تاریخ نشان می‌دهد که بیش از نود درصد از کسانی که به وسیلهٔ پیغام او ایمان آورده بودند، در ایمانی راستین باقی ماندند. امروزه این آمار به مراتب پایین‌تر است. موفقیت او عظیم بود، زیرا او به تعلیم راستین کلام وفادار مانده بود و می‌دانست اسلوبی که عهد جدید پیشنهاد می‌دهد، بهترین است.

جامعه

اکنون اهمیت آنچه که از آغاز کتاب به بحث گذاشتیم، خود را نمایان می‌سازد. اگر نجات را به کسانی عرضه داریم که همچنان به گناه ادامه می‌دهند، جامعهٔ خود را در معرض خمیرمایهٔ گناه قرار داده‌ایم. گناه عامدانه به سرعت تکثیر یافته و بر تک افراد در کلیت جامعه، اثری همچون کریپتونایت بر سوپرمن خواهد گذاشت. اگر در مواجهه با گناه مسامحه‌کاری نماییم، کلیسا و جامعهٔ خود را تضعیف کرده و در نتیجه شهر و قوم ما جلال خدا را نخواهند دید. کلیسای اولیه کل روستاها، شهرها و حتا مناطق بزرگتر را به خاطر نیرویی که در جلال خدا می‌یافتند، دگرگون ساختند. چرا ما هنوز جامعهٔ خود را در قرن بیست و یکم متحول نساخته‌ایم؟ تکنولوژی ما در رساندن پیغام به مردم، به هیچ وجه قابل قیاس با کلیسای نخستین نیست.

چرا سقط جنین، همجنسگرایی، گناهان جنسی، زنا و سردرگمی جنسیتی در آمریکا و دنیای غرب تا این حد شکوفا شده است؟ این به خاطر متریقی بودن جوامع ما نیست. این در راستای افزایش بزه و بی‌قانونی‌ای است که در دوران افزونی سردی کلیسا در قرون چهارم و پنجم مشهود بود. وقتی مسیحیت در جامعهٔ روم عمومیت یافت، کلیسا نیز به تدریج همرنگ جامعه شد و اثرگذاری‌اش، رو به افول نهاد تا آن که آهسته آهسته قدم به دورانی گذاشت که از آن به عنوان عصر تاریکی یاد می‌کنیم.

من کسی هستم که نمی‌خواهم شاهد تکرار چنین رخدادی باشم و می‌دانم رهبران بسیاری نیز با من هم عقیده‌اند. ما از اعلان تمام حقیقت در محبت و دلسوزی، عقب نخواهیم نشست.

لطفاً به ما بپیوندید و تصمیم بگیرید که مَنادی حقیقت باشید؛ خواه خوشایند عامه باشد و خواه ناخوشایند، چه مورد پذیرش باشد و چه باعث دلخوری شود و ناخوشایند به نظر رسد. کلام خدا را اعلام کنید تا زندگی‌ها، جوامع، شهرها و ملت‌ها را دگرگون سازد. هر کاری غیر از این، خودداری از محبت به همسایه است

بخش عملی

جایی که بتوان اثرات گناه را پنهان ساخت، هیچ نقشی در بدن مسیح نخواهد داشت. این کار نه فقط به کسانی که در جایگاه رهبری هستند آسیب می‌رساند، بلکه حتماً می‌تواند از یک شخص که آن را در زندگی‌اش پذیرا می‌شود، به دیگران نیز سرایت کرده و به سرعت پخش گردد. سکوت ما وقتی پای گناه در میان است، می‌تواند مردم را به تباهی بکشاند و این ما را در مرگ آنها مسئول می‌سازد. جمله آخر را بار دیگر بخوانید، اما آن را شخصی کنید: "سکوت من وقتی پای گناه در میان است، می‌تواند مردم را به تباهی سوق دهد و این مرا در مرگ آنها مسئول می‌سازد!". این را چند بار با صدای بلند تکرار کنید و اجازه دهید در عمق وجودتان جای گیرد. بگذارید قلب و ذهنتان سنگینی این حقیقت را احساس کند. خدا شما را در این مورد، پاسخگو خواهد ساخت. ما نمی‌توانیم با گناه، مُماشات کنیم. فکر می‌کنید این موضوع در زندگی شما چه اثری دارد؟ چطور می‌تواند ازدواج یا مسئولیت شما را به عنوان والدین دگرگون سازد؟ چه تغییری در گفتار شما با اعضای کلیسای خانگی‌تان ایجاد می‌کند؟ از خدا بخواهید تا پاسخ این پرسش‌ها را به شما بدهد تا درکی واضح از چگونگی زیستن بر طبق این حقیقت به دست آورید. سپس دوستی را که به او اعتماد دارید، پیدا کنید و با او از برنامه‌تان برای قدم برداشتن بر طبق این اصل و حقیقت صحبت کنید.

تحمل

بیا باید بازگردیم به کلماتی که پادشاه قیام کرده‌مان خود مستقیماً فرموده است. در واپسین کتابِ کلام خدا - کتاب مقدس - عیسا پیغام‌هایی را به هفت کلیسا در آسیا می‌دهد. اگر کلمات او صرفاً پیغام‌هایی به این کلیساهای تاریخی بودند، در کتاب مقدس یافت نمی‌شدند. حقیقت این است که در این پیغام‌ها معانی‌ای مستتر است که کاربردی نبوتی دارند. به بیان دیگر، به همان اندازه که نخستین بار گفته شدند، برای امروز ما نیز کاربرد دارند.

کلام خدا زنده است، بنابراین به این بیانات عیسا به شکلی نگاه خواهیم کرد که گویی در زمان حال، به ما اشاره دارند. بنابراین چه با تشویق‌هایش تقویت شویم و چه با محبتِ اصلاح‌گرش، توبیخ و گوشمالی شویم، باید آنها را با گوش جان بشنویم.

ایزابیل کیست؟

کلیسای تاریخی ای که بر آن متمرکز می‌شویم، تیاتیرا است. عیسا گفته اش را با اشاره خود به عنوان "پسر انسان" آغاز می‌کند: "کسی که چشمانی چون آتش مشتعل و پاهایی چون برنج تافته دارد." (مکاشفه ۲: ۱۸) می‌توانیم این کلمات را چنین تفسیر کنیم که چشمان او شبیه آتش مشتعل (اشعه لیزر) است که به درستی قلب مسائل را می‌بیند و پاهای او شبیه برنج تافته می‌باشد که معرف قدرت متعال اوست. خداوند به طرز خوشایندی با تعریف و تمجید از ما سخن خود را آغاز می‌کند: "من از اعمال تو، از محبت و وفاداری و خدمت و پایداری تو آگاهم، و آگاهم که

اعمال تو اکنون بیش از گذشته است." (مکاشفه ۲: ۱۹) موضوع کاملاً روشن است، او خطاب به کلیسایی مرده نمی‌نویسد، بلکه کلیسای مورد نظر او [تیاتیرا] زنده و در حال رشد است.

او ابتدا به تصدیق و تکریم محبت ما می‌پردازد. در خدمت یا کلیسای مرده، معمولاً محبت است که رو به افول نهاده و رشد آغازین‌اش را چه نسبت به خدا و چه نسبت به انسان‌ها از دست می‌دهد. وقتی کلیسا به این موقعیت تراژیک وارد می‌شود، دیگر میوه‌های پارسایی نیز در نهایت پلاسیده شده و می‌میرند.

تعجبی ندارد که خداوند در اصلاح و توبیخ نخستین کلیسا، یعنی کلیسای افسس بر این موضوع متمرکز می‌شود، چراکه آنها محبت نخستین خود را فرو گذاشته بودند. اما وضع در کلیسای تیاتیرا چنین نبود. عیسا، محبت این کلیسا را مورد تمجید قرار می‌دهد. او آنها را به عنوان جامعه‌ای از ایمانداران می‌شناسد که مراقب یکدیگرند و این چیزی است که در نظر خدا اهمیت بسیار دارد. من شخصا باور دارم که به همین علت است که عیسا پیش از پرداختن به هر موضوع دیگری، حتا پیش از ایمان، خدمات و پایداری، به تعریف و تمجید از محبت ما می‌پردازد.

حقیقت شگفت‌آور دیگر این است که این کلیسا در محبت، ایمان، وفاداری، خدمت و پایداری در حال رشد بود و این، واقعا شایان توجه است! "در جا زدن" واژه‌ای نیست که معرف این گروه از ایمانداران باشد، آنها به طور پیوسته در بخش‌های مهم در حال پیشرفت بودند. ترجمه تفسیری The Message، این موضوع را به شکلی زیبا نشان می‌دهد: "می‌بینم که هر کاری برایم می‌کنی. کارت تحسین برانگیز است! محبت، ایمان، خدمت و پایداری تو بسیار تحسین برانگیز است! تو هر روز بهتر از روز قبل می‌شوی!". هر رهبر یا ایمانداری در کلیسا قطعاً از شنیدن چنین کلماتی از دهان خداوند بسیار مشعوف می‌شود.

اما ناگهان ستایش و تمجید او جای خود را به توبیخ می‌دهد:

"اما این ایراد را بر تو دارم که بر آن زن ایزابل نام که خود را نبیه می‌خواند، آسان می‌گیری. هم او که با تعلیم خود بندگان مرا می‌فریبد تا دست به بی‌عفتی بیالایند و از خوراک تقدیمی به بت‌ها بخورند." (مکاشفه ۲: ۲۰)

مطالب زیادی در این کلمات نهفته که باید درکشان کنیم. پیش از همه، بگذارید نگاهی بیاندازیم به نام "ایزابل". آیا این نام حقیقی زنی است که شخصیتی تاریخی دارد؟ بسیاری از مفسران معتقدند که چنین نیست. در یکی از تفاسیر آمده:^۷ "در

ادبیات یونانی-رومی آن زمان، هیچ رویدادی نیست که نامی از ایزابل در آن آمده باشد ... به علاوه، هیچ فرد یهودی، نام دخترش را ایزابل نمی‌گذاشت و احتمال آن، بیشتر از آن نبود که در قرن اول میلادی، فردی یهودی، نام پسرش را عیسا بگذارد یا فردی مسیحی فرزندش را یهودا بنامد.^۸ مترجمان^۹ آشکارا با این طرز فکر در توافق بوده اند که کلمات عیسا را به شکل "آن زن ایزابل نام" یا "آن ایزابل" ترجمه کنند.

بیان نامی به این شکل، مشابه زمانی است که شما مثلاً به کسی که پیوسته شوخ‌طبع است و مسخره بازی درمی‌آورد، می‌گویید "آن لوده". "لوده" نام شخص نیست، بلکه معرف الگوی رفتاری معمول آن فرد است. شاید بتوانیم بگوییم با یک شخصیت تاریخی بانفوذ طرفیم که او را "ایزابل" نامیده‌اند، اما این نام واقعی او نبوده است. او نفوذ زیادی داشته و در نهایت جمعی از رهبران پیغام‌های او را دنبال کرده و آن را تداوم بخشیدند. در دنیای امروز، ایزابل می‌تواند یک مرد، یک زن، یا حتی گروهی از رهبران باشد که به پراکندن و نشر همان نوع تعالیم می‌پردازد. به هر حال، مهم این است که چنین فلسفه خدمتی‌ای بر کل کلیسا اثر می‌گذارد.

چرا خداوند چنین نامی را بر این تعلیم می‌گذارد؟ علت این است که ثمره آن به میوه و ثمرات ایزابل همسر اخاب، پادشاه اسرائیل که در کتاب پادشاهان ذکر او رفته، شباهت بسیار دارد. حرف های بسیاری درباره این ملکه می‌توان زد، اما بیاید ببینیم در کل چه اثری بر اسرائیل گذاشت. او یکی از بانیان بت‌پرستی است که باعث موقوف شدن کلام خداوند در میان جامعه، یعنی قوم اسرائیل گردید. رهبران، خاموشی گزیدند و مابقی قوم از فرط رخوت و کاهلی به نوعی بی‌تفاوتی و نشئگی رسیدند. تنها یک مرد، یعنی ایلیا جرات کرد علیه این شرایط سخن بگوید.

نفوذ ایزابل، زمانی کاملاً مشهود است که ایلیا در برابر قوم می‌ایستد و از آنان می‌خواهد بین ارتکاب گناه و اطاعت از خدا یکی را برگزینند. او این کار را در برابر دیدگان مزدوران و خادمان ایزابل که انبیای بعل و اشیره بودند، انجام می‌دهد. این افراد، ارباب رسانه ها، قانون گذاران، وکلا و سایر افراد بانفوذ عصر ایلیا بودند. قوم جمع شدند و در حضور این نخبگان زمانه، ایلیا قوم را به چالش کشید:

"آنگاه ایلیا به تمامی قوم نزدیک شده، گفت: تا به کی میان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی کنید، و اگر بعل خداست، از پی او بروید. اما قوم به او هیچ پاسخ ندادند." (اول پادشاهان ۱۸: ۲۱)

۸ به خاطر بار منفی ای که هر یک از این اسامی می‌توانست برای قومیت های مختلف داشته باشد. (مترجم)

۹ نویسنده به ترجمه NLT اشاره می‌کند، اما این موضوع در هزاره نو نیز به همین شکل ترجمه شده است. (مترجم)

برای پیروی از خدا، نمی‌توان ایمانی ساکت داشت، ما باید کلام او را اعلان کنیم. ما خوانده شده‌ایم تا سفیران او باشیم. چطور این کار را باید انجام داد؟ پولس مطلب را برایمان روشن می‌سازد:

"کلام را اعلام و موعظه نما! فوریت و اضطراب این کار را در نظر داشته باش [آماده و در دسترس باش]، چه فرصت‌ها مساعد یا نامساعد به نظر برسد [خواه آسان باشد، خواه باعث دردسر، خواه خوشایند باشد و خواه موجب دلخوری گردد، تو به عنوان واعظ کلام خدا باید به مردم نشان دهی چه چیزی در زندگی شان اشتباه است]."^{۱۰}

ایلیا تنها کسی در اسرائیل بود که آنقدر دیگران را دوست داشت که نشانشان دهد که زندگیشان تا چه حد در مسیر اشتباه است. ایزابل، موجب ترس و وحشت بین رهبران و جامعه شده بود. آنها تحت تأثیر او اکنون خاموش، خمود و مرعوب بودند و دیگر سخنی از یهوه نمی‌گفتند. گناه بر جامعه چیره شده و مردم کلام خدا را نادیده می‌گرفتند. در عهد جدید، اثری مشابه در حال تکوین در کلیساست. عیسا چنین اجازه‌ای نخواهد داد، لذا خادمی می‌یابد و او کسی نیست جز یوحنا رسول که مشابه ایلیا سخن می‌گوید.

موضوع واقعی

حال باید از خود پرسیم آیا عیسا خطاب به کلیسای تیاتیرا دربارهٔ اعضای صحبت می‌کند که درگیر گناهان جنسی بوده و خوراک تقدیمی به بت‌ها را می‌خورند؟ ممکن است. اما من ترجیح می‌دهم این تأویل را کنار بگذارم، زیرا پولس در دو رسالهٔ خود، خطاب به دو کلیسا، خوردن خوراک تقدیمی به بت‌ها را محکوم نمی‌کند (رومیان ۱۴ و اول قرنتیان ۱۰ را ببینید). چرا عیسا باید چیزی را شریانه بنامد، در حالی که پولس تحت هدایت روح القدس آن را محکوم نمی‌کند؟ یکی از تفاسیر معتبر می‌نویسد: "در ارتباط با کشش مردم به گناهان جنسی، بیشتر مفسران بر این باورند که اشاره به بی‌بندوباری جنسی غیرمحتمل است، زیرا به یقین این کار در کلیسا تحمل‌ناپذیر بوده است. به نظر می‌رسد هدف اشاره به زنان روحانی و یا بی‌وفایی و خیانت تعلیمی و عقیدتی است."^{۱۱}

اما موضوع این نیست، در واقع هیچ یک از این دو عمل، نقطهٔ تمرکز توبیخ عیسا نیستند. در واقع، عمل یا در اصل، بی‌عملی ماست که عیسا می‌خواهد بدان توجه

کنیم و آن چیزی نیست جز "تحميل کردن". او می‌گوید: "آسان می‌گیری"، که واژه یونانی آن (eao) است. در کتاب "یادداشتی بر مکاشفه یوحنا" این واژه بسیار دقیق معنا شده است: "معنای آن می‌تواند جنبه مثبت داشته باشد و به این ترتیب تعریف شود: "اجازه می‌دهی، مجاز می‌دانی" یا جنبه منفی: "منع نمی‌کنی، جلوی را نمی‌گیری، متوقف نمی‌سازی، مانع نمی‌شوی".

اگر با این درک به موضوع نگاه کنیم، این جمله عیسا بسیار ترسناک است. عیسا ابتدا توضیح می‌دهد که مقصر کیست یا در وضعیت امروز ما، مجرمانی هستند که تعالیمی را رواج می‌دهند که قوم خدا را به سوی بت‌پرستی (ارتکاب گناه) اغوا می‌کنند. او به روشنی می‌گوید: "به او مهلت داده‌ام تا از هرزگی توبه کند، اما به توبه تمایل ندارد." (مکاشفه ۲: ۱۲). کاملاً واضح است که از قبل به آنها هشدار داده شده، اما متأسفانه آنها بدان توجهی نکردند.

عیسا هر کسی را که به چنین تعلیمی اجازه می‌دهد تا ادامه و گسترش یافته و به عبارتی، با این مسأله برخورد نمی‌کند، توبیخ می‌نماید. اما ما به جای مواجهه، فقط به دنبال تعالیم تشویقی و موعظه‌های دل‌پذیر و بخش‌های انگیزشی عهد جدید هستیم. در اصل، سکوت اختیار کرده‌ایم و این هیچ فرقی با عملکرد قوم اسرائیل در دوران ایزابل ندارد. شاید بتوان چنین قیاس کرد که گویی همه ما در ساختمانی در حال سوختن به دام افتاده ایم، اما هیچ یک، هیچ کاری برای فرار یا کمک به دیگران نمی‌کنیم. در حالی که سقف و دیوارها در حال سوختن و ویرانی هستند، تنها به تشویق یکدیگر می‌پردازیم و می‌گوییم چقدر مبارک هستیم و همچنان محبت‌مان را به یکدیگر ابراز می‌داریم.

معضلی مشابه

یهودا نیز با معضلی مشابه رو به رو می‌شود. او قصد دارد به پیروان مسیحی نامه‌ای بنویسد و برای شگفتی نجات تشویقشان کند، اما قادر به این کار نیست. خانه در آتش است. او مجبور است با کریپتونایتی که به درون کلیساها خزیده، برخورد نماید. به واژگان او دقت کنید:

"ای عزیزان، گرچه اشتیاق بسیار داشتم تا درباره نجاتی که در آن سهیم هستیم به شما بنویسم، اما لازم دیدم با نوشتن این چند خط، شما را به ادامه مجاهده در راه ایمانی برانگیزم که یک بار برای همیشه به مقدسین سپرده شده است. زیرا برخی کسان که محکومیتشان از دیرباز رقم خورده، مخفیانه در میان شما رخنه کرده‌اند. اینان خدانشناسانی هستند که فیض خدای ما را به جواز ارتکاب فجور بدل می‌کنند و عیسای مسیح، یگانه سرور و خداوند ما را انکار می‌نمایند." (یهودا ۳-۴)

این مرد خدا مشتاقانه مایل است برای کسانی که دوستشان دارد از مزایا، برکات و وعده‌های زندگی در مسیح بنویسد. او می‌خواهد در همان محدوده تشویق و انگیزه بخشیدن باقی بماند؛ کاری که اغلب انجام می‌داد.

من هم قرابت خاصی با این سردرگمی احساس می‌کنم. یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های احساسی‌ام اغلب زمانی است که تعلیم یا نوشته‌ام قرار است فقط در جنبه انگیزشی و تشویقی باقی بماند. دوست دارم به افراد انگیزه ببخشم، چه کسی نمی‌خواهد؟! با این وجود، الزامی از روح خدا وجود دارد که ما را وامی‌دارد تا به چیزی بپردازیم که به دنبال تخریب فرزندان ارزشمند خداست. بنابراین محبت واقعی یهودا او را وامی‌دارد تا با کلماتی هشدارآمیز از آنانی که دوستشان دارد، حفاظت کند. موضوع از چه قرار بود؟ ماجرا اندکی با کلیسای تیاتیرا فرق دارد. این مجرمان خدانشناس در لباس مُبَدَلِ شبانان و رهبران و ایمانداران به تعلیم و به احتمال زیاد، ترویج سبکی از زندگی می‌پرداختند که یهودا آن را "فیض آسان گیر" یا "مجوزی برای فجور" می‌نامد؛ فیضی که جایگزین فیض حقیقی که همانا "فیض قدرت‌بخش الهی" است، شده بود. به عبارتی دیگر، این فیض ارزان نه تنها از ما در برابر کریپتونایت حفاظت نمی‌کند و ما را قادر نمی‌سازد تا از آن اجتناب کنیم، بلکه مجوزی است تا در حداقل محدودیت‌ها و مرزهای پرهیزگاری زندگی نماییم. این راه را برای جامعه هموار می‌سازد تا سبک زندگی‌ای را به ما تحمیل کند که برآمده از فیضی است که به جای نیرویی قدرت‌بخش، به پوششی صرف بدل شده است. در اصل، ایمانداران آسیب‌پذیر، آزادند تا در پی خواسته‌های طبیعت سقوط کرده و نفسانی خود که توسط فرهنگ جامعه به مدلی بدل شده، بروند و این، آنان را در معرض کریپتونایت قرار می‌دهد و این مقصود و هدف فیض خدا نیست.

یهودا از تحمل خمیرمایه‌ای که به این شکل در کلیسا کار می‌کرد، راضی نبود. او پدری واقعی بود و سعی می‌کرد از فرزندانش در برابر سبک زندگی نادرستی که آنان را از حیات الهی دور می‌ساخت، محافظت نماید. عیسا یهودا را همانند رهبران کلیسای تیاتیرا توبیخ نمی‌کند، بلکه او را تأیید می‌نماید.

پولس نیز، پدر مراقب دیگری است که وقتی در کلیسا جدایی، ستیزه، مرافعه، بی‌عفتی، حرص و طمع و دیگر رفتارها و اعمال نادرست را می‌بیند، ساکت نمی‌نشیند. او آنقدر دوستشان داشت که از عکس‌العمل در برابر خمیرمایه‌ای که به سرعت در سرتاسر بدن پخش می‌شد، اجتناب نکند.

اگر پیغام‌های پدران کلیسای نخستین را بخوانید، می‌بینید که آنان نیز همین الگو را پی گرفته و با نوشتن و اعلان کلام خدا، از آن همچون اسلحه‌ای برای مواجهه با گناهی که در میان قوم خدا وجود داشت، استفاده نمودند. آنان با اظهارنظرهای

خود، عقاید و هنجارهایی را که به وسیلهٔ فرهنگ جامعه شکل گرفته و در تقابل با تعالیم صحیح بود، به زیر می‌کشاندند. مزدوران و مجریان ایزابل قادر نبودند این رهبران را که به تخریب بت‌های فرهنگی مشغول بودند، مرعوب سازند!

سکوت، علامتِ رضاست

وقتی پای رهبری در میان است، سکوت، نوعی زبان غیرکلامی است. درواقع سکوت نشانهٔ رضایت است و همچون توافق‌نامه‌ای است که می‌گوید: "کاری که می‌کنی خوب است!" ضرب‌المثلی قدیمی است که می‌گوید: "سکوت، علامت رضاست!" هیچ یک از پدران و رهبران کلیسای اولیه زمانی که کریپتونایت به زندگی کسانی رخنه می‌کرد که دوستشان داشتند و در برابر آنها خود را مسئول می‌دانستند، ساکت باقی نماندند. آنان حرف زدند، زیرا آن را مخرب، سمی و مرگ آور می‌دیدند که قادر بود چون خمیرمایه‌ای به سرعت پخش شود.

یوحنا ی رسول می‌نویسد: "ما می‌دانیم که از خدا هستیم و تمامی دنیا در آن شریر لمیده است." (اول یوحنا ۵: ۱۹) جریانی پیوسته از شریر در اجتماع وجود دارد و مخرب‌ترین آن، شرارت پنهان است. بله، این شرارت خود را با نیکویی استتار کرده است. این فریب رایج به عنوان "روش‌های این دنیا" شناخته می‌شود (افسسیان ۲: ۲ را ببینید).

بیایید به موضوع این طور نگاه کنیم: شما درون رودخانه‌ای هستید که باید برخلاف جریان آب، به سمت بالا پارو بزنید. ما در جهانی زندگی می‌کنیم که جریانی دارد و این جریان، کاملاً در تقابل با پادشاهی خداست، اما خطرناک‌تر از همه این است که این جریانات بسیار مکارند و بر چهرهٔ خود ماسک "خوب" را می‌زنند. اگر حرف نزنیم و صدای خود را بلند نکنیم، مثل این است که پاروهایمان را زمین بگذاریم و در مسیر جریان رودخانه، شناور شویم. شاید هنوز سرِ قایقمان به سمت بالای رودخانه باشد، شاید هنوز ظاهر را حفظ کرده باشیم و مسیحیت را موعظه کنیم، اما همسوی جریان اخلاقی جامعه‌مان شناور می‌شویم و اثرگذاری خود را از دست می‌دهیم.

ما با کنار گذاشتن پاروهایمان، از مواجهه‌ای ترسناک اجتناب می‌کنیم، اما باید بدانیم با هر آنچه که برخورد نکنیم، عوض هم نخواهد شد. ادموند برک^{۱۲} می‌نویسد: "تنها چیزی که شیطان برای پیروزی نیاز دارد، این است که نیک مردان هیچ کاری نکنند!". وقتی رهبران ساکت می‌مانند، بت‌های فرهنگی در قلب

و فکر ایمانداران، تبدیل به دژهایی مستحکم می‌شوند. وقتی فریب فزونی می‌یابد، آنچه که تحمل می‌کنیم، در نهایت خود تبدیل به مُسکَنی آرام بخش می‌شود. حال با آنچه که نیروی ماورالطبیعهٔ ما را تحلیل می‌برد، احساس همدلی و حتا همسویی می‌کنیم. در این شرایط دیگر یک پادفرهنگ^{۱۳} نیستیم، بلکه تبدیل به یک خرده فرهنگ^{۱۴} می‌شویم. ما برچسب مسیحیت را داریم، اما "سفیران قدرت" نیستیم، بلکه "مأموران سرگشتگی" هستیم. دنیای پیرامونمان، ما را زیر سوال برده و می‌پرسد: "کلیساهایتان را می‌بینیم، موسیقی‌هایتان را می‌شنویم، به تعالیمتان در باب محبت و فیض گوش داده‌ایم، اما گواه خدای قادر مطلقتان کجاست؟" پولس با جسارت و دلیری اعلام می‌کند کسانی که ادعا می‌کنند مسیحی‌اند، اما همسو با جریان رایج دنیا هستند، در واقع دشمنان صلیبند. بله، دشمنان!

"زیرا همان گونه که بارها به شما گفتم و اکنون نیز اشکریزان تکرار می‌کنم، بسیاری چون دشمنان صلیب مسیح رفتار می‌کنند. عاقبتِ چنین کسان هلاکت است. خدای آنان شکمشان است و به چیزهای ننگ‌آور مباحثات می‌کنند، و افکارشان معطوف به امور زمینی است. حال آن که ما تَبَعهٔ آسمانیم و با اشتیاقِ تمام انتظار می‌کشیم که نجات دهند، یعنی خداوندمان عیسی مسیح، از آنجا ظهور کند." (فیلیپیان ۳: ۱۸-۲۰)

آیهٔ اول را به دقت بخوانید. نخستین چیزی که جلب توجه می‌کند، این است که "بسیاری" دشمن صلیب شده‌اند. دوم این که، این واژگان آنها نیست که نشان‌دهندهٔ دشمنی شان است، زیرا به زبان عیسا را اعتراف می‌کنند: "مَدعی خداشناسی‌اند، اما با کردارشان او را انکار می‌کنند. نفرت‌انگیزند و نافرمان، و نامناسب برای هر کار نیکو." (تیتوس ۱: ۱۶) آنها خود را زیر ظاهری پارسایانه مخفی ساخته‌اند، اما با رفتارشان نشان می‌دهند که دشمنان صلیب‌اند و به وسیلهٔ تمایلات نفس، یعنی شهوت، لذت، مقام‌طلبی، محبوبیت، هرزگی جنسی، غیبت و مانند اینها هدایت می‌شوند.

پولس صدایش را بلند می‌کند، برخورد می‌کند و تحمل نمی‌کند. نامه‌های او را بخوانید و ببینید فقط چند بار هشدار داده و رفتارهای دنیوی و غیرپارسایانهٔ ما را توبیخ کرده است. اما به یاد داشته باشید که این در واقع کلام خداست که از طریق قلم پولس به دست ما رسیده است.

تنها راه فرو ریختن این دژها، مواجههٔ مستقیم با اعلان کلام خداست. اگر

۱۳ Counterculture: کسی که در برابر فرهنگ رایج می‌ایستد.

۱۴ subculture

مستقيما با كلام خدا با آنها برخورد نکنیم، اجازه خواهیم داد این دژهای فلسفی به همان سان که در دنیای تاریکی و گمشده عمل می‌کنند، به قدرت گرفتن در قلب و فکر ایمانداران نیز ادامه دهند.

خودداری ما از سخن گفتن، در را به روی نفوذ کریپتونایت باز می‌کند.

نتایج متضاد

کلمات پایانی عیسا به کلیسا چیست؟ این کلمات مناسب افراد ضعیف و ترسو نیست. او به صراحت می‌گوید آنان که چنین تعالیم دروغینی را پذیرا می‌شوند، به رنجی عظیم گرفتار می‌آیند؛ مگر آن که توبه کنند. این نشانه‌ای خواهد بود و همهٔ کلیسا خواهند دانست که او کاوشگر افکار و انگیزه‌هاست و به هر کس مطابق آنچه سزاوارش است، پاداش خواهد داد (مکاشفه ۲: ۲۲-۲۳ را بخوانید).

اما اینجا برایتان خبری عالی دارم؛ او می‌گوید به کسانی که این کریپتونایت را پذیرا نگشته و آن را باور نکرده‌اند، کسانی که محکم به روح او و کلام او چسبیده اند، بر ملت‌ها اقتدار خواهد بخشید؛ همان اقتداری که توسط پدر به عیسا تفویض شده است.

نتایج و عواقب کار کاملاً متفاوت است؛ برای گروهی، پیامدهای انتخابشان دلهره آور است و برای گروهی دیگر، پاداشی سنجش ناپذیر در راه است. آیا می‌توانیم از کنار این فرامین سرسری بگذریم؛ به ویژه آن که مستقيما از دهان خود خداوندمان صادر شده‌اند.

بخش عملی

ایزابل، انبیای خدا را به سکوت واداشت و حتا بسیاری از آنان را کُشت. تنها یک نفر حاضر بود از جانب خدا سخن گفته و صدایش را بلند کند، اما ببینید خدا برای آن یک نفر چه کرد؛ از او محافظت نمود، برایش تدارک دید، نیازهایش را برطرف کرد، و او را با آیات و معجزاتی که هنوز هم در عصر ما شگفت‌آورند، حمایت و پشتیبانی نمود.

خدا هنوز به دنبال کسانی است که حاضرند بایستند و حقیقت را بگویند. موضوع، صرفاً تلاشی انتقادی نیست، ما شکارچیان گناه نیستیم، اما در عین حال نمی‌توانیم اجازه دهیم که مرعوبمان کرده و ما را تهدید به سکوت نمایند و نگران باشیم که مبادا مردم ما را افرادی متحجر و کم تحمل دیده و با برچسب‌هایی دیگر انگشت‌نما شویم.

قدم نخست، توجه به این هشدارها در زندگی شخصی خودمان است. حتا اگر زمان ببرد، لازم است خود را از گناهانی که در گذشته تسلیمشان شده‌ایم، آزاد سازیم. به محض آن که آزاد شدیم، می‌توانیم اقدام به آزادساختن دیگران نماییم و پیوسته آنها را از خطرات گناه آگاه سازیم. پولس می‌نویسد: "در حال آماده باش هستیم، تا وقتی اطاعت خود شما کامل شود، هر ناطاعتی را به مجازات رسانیم." (دوم قرنتیان ۱۰: ۶)

اگر از رویارویی واهمه دارید، از خدا بخواهید نسبت به دیگران چنان محبتی به شما ببخشد که شما را ملزم به مواجهه با آنان نماید. این را هدف خود بگذارید تا بتوانید بر ترس خود غالب آید؛ آنگاه به وسیله فیض خدا قادر خواهید بود دیگران را نیز در غالب آمدن بر ترس‌ها و گناهانشان یاری رسانید.

محبت و حقیقت

حال می‌رسیم به حیاتی‌ترین جنبه از نابودی و حذف کریپتونایت، یعنی انگیزه‌ای که در پس انهدام آن وجود دارد. فقدان یا غیبت این نیروی قدرتمند برای انهدام کریپتونایت، به احتمال زیاد همان عاملی است که موجب می‌شود در روش ارائه انجیل یا فلسفه خدمتی مان از آن سوی بام بیفتیم [و به موضوع توبه نپرداخته و چنین سهل‌گیرانه عمل کنیم]. نیرویی که از آن صحبت می‌کنم، چیزی نیست جز "محبت خدا". پولس در این باره، خطاب به ما گفته‌ای قدرتمند دارد:

"آنگاه دیگر همچون کودکان نخواهیم بود تا در اثر امواج به هر سو پرتاب شویم و باد تعالیم گوناگون و مکر و حیلۀ آدمیان در نقشه‌هایی که برای گمراهی می‌کشند، ما را به این سو و آن سو براند. بلکه با بیان محبت‌آمیز حقیقت، از هر حیث تا به حدّ او که سر است، یعنی مسیح، رشد خواهیم کرد."
(افسسیان ۴: ۱۴-۱۵)

تعالیم گوناگون و جعلی، مشابه همان تعلیمی که عیسا در ارتباط با کلیسای تیاتیرا به آن اشاره می‌کند و نمونه‌های دیگر که به همین شکل در نامه‌های یهودا، پطرس، یوحنا و خود پولس بارها به آن اشاره شده، همگی آنقدر مکار و حیل‌گرند که می‌توانیم به سادگی آنها را به جای حقیقت اشتباه بگیریم. دشمن، باهوش‌تر از چیزی است که می‌پنداریم. اگر او توانست حوّا را در چنان محیط کاملی بفریبد که سراسر آن را حضور خدا فرا گرفته بود، آیا برای او ساده‌تر نیست که ما را در این دنیای فاسد و سقوط کرده بفریبد؟! و سوال این است که چیزی می‌تواند ما را در

مقابل فریب تعالیم گوناگون و دروغین حفظ نماید؟!

پاسخ، حقیقت است اما نه حقیقت به تنهایی، بلکه حقیقتی که در محبت بیان می‌شود. حقیقت بدون محبت، ما را به سرایشی شریعت یا شریعت‌گرایی می‌کشاند که کُشنده است. شریعت‌گرایی در نهایت، سوخت به مخزن فریب می‌ریزد و با حمایت از آن، باعث اجتناب یا حتا حذف هشدارهای روحانی می‌شود؛ هشدارهایی که برای سلامتی کلیسا بسیار حیاتی‌اند.

ما بارها توسط شریعت‌گرایی زخمی‌شده‌ایم، زیرا ناخوشایند، بی‌رحم، بدذات و لبریز از تنفر است. ما برای جبران خشونت و سَبَعیت آن، بر محبت تأکید می‌کنیم، اما محبت بدون بیان حقیقت، اصولاً محبت نیست. چنین محبتی، جعلی است. این صرفاً نوعی از دلسوزی، همدردی، رأفت، مهربانی، شفقت و بردباری است که همگی ظاهر محبت خدایسندانه را دارند. اما اگر این فضایل جدا از حقیقت عمل نمایند، ما نیز مسیرمان ناگزیر به جادهٔ فریب ختم می‌شود.

بیایید رک و بی‌پرده سخن بگوییم. ما به این دلیل از صحبت دربارهٔ برخی حقایق قطعی روحانی اجتناب می‌کنیم، چون آنها را دور از محبتی می‌بینیم که تا این حد مشتاقانه به دنبالش هستیم. حقایقی که از آنها پرهیز می‌کنیم، مردم را فرا می‌خواند تا آنگونه که هستند، نباشند، بلکه زندگیشان را تغییر دهند. ما دعوت مردان و زنان به توبه را فقدان حس دلسوزی، شفقت، مهربانی، رأفت و محبت می‌بینیم. اما موضوع را اینطور فرض کنید؛ شما مرد کوری را می‌بینید که مستقیم به سمت پرتگاهی می‌رود که در صورت سقوط از آن، قطعاً خواهد مُرد. آیا تنها به این دلیل که مداخلهٔ من ممکن است منفی یا نسبت به انتخاب مسیر آن مرد، متعصبانه و بدون جنبه‌های آزاداندیشی تلقی شود، می‌توانم اجازه دهم چنین فاجعه‌ای رخ دهد؟! اگر او را متوقف نسازم و اصلاحش نکنم، او خواهد مرد. اگر با نظرات و پیغام‌های برانگیزاننده، او را به شکلی مثبت تشویق نمایم و چیزی دربارهٔ اصلاح مسیرش نگویم، شاید آخرین قدم‌های او را لذت‌بخش بسازم، اما پایان خط برای او، همچنان دره‌ای عمیق است که به سقوط و مرگ می‌انجامد؛ آیا چنین کاری محبت واقعی است؟!

جامعه و بسیاری از افراد در کلیسا، چنین محبت اصیلی را نفرت‌انگیز و متعصبانه تلقی می‌کنند. این دژ که ساختهٔ بسیاری از ایمانداران است، در نتیجهٔ نگرشی به زندگی است که به جای نگاه از فیلتر ابدیت، تنها به همین سال‌های کوتاه عمر زمینی انسان می‌نگرد.

بگذارید مثالی بزنم؛ اگر دورنمای من از شادی، یک روز باشد، آن وقت می‌توانم در یک ضیافت عروسی که میزها پر از خوراکی و شیرینی‌های مختلف است، شرکت

کنم. احتمالا آن روز، یک روز لذت‌بخش و شاد خواهد بود، اما اگر دورنمای من از خوشحالی، شش ماه باشد، برخورد من با آن میزها متفاوت خواهد بود. در آن صورت ممکن است یک شیرینی بخورم یا حتی به احتمال زیادتر، اصلا شیرینی نخورم. من نمی‌خواهم روز بعد دچار درد معده شوم، همچنین تمایلی ندارم به خاطر آن دسرها در چند روز آینده، دچار اضافه وزن شده و در بلندمدت، سلامتی خود را به خطر اندازم.

ما برای درک محبت راستین، می‌بایست از دریچهٔ ابدیت به زندگی نگاه کنیم. اما محبت با دید زندگی زمینی موجب می‌شود مردم را همانطور که هستند، پذیرا شویم و از فراخواندن آنها به تغییر سبک زندگیشان چشم‌پوشی نماییم. ما می‌خواهیم این افراد، از واپسین قدم‌های خود پیش از سقوط به گودالی جاودانی، لذت ببرند. اما عشق حقیقی که ابدیت محور است، می‌گوید: "آنقدر نگران هستم که بخواهم برای چند دقیقه راحتی‌ات را بر هم زنم تا تو را از عذاب و درد و رنجی ابدی که ماورای درک و توصیف است، برهانم!"

جهنمی واقعی وجود دارد. جهنم یک تمثیل، آرایهٔ ادبی، یا مکانی موقت برای درد کشیدن نیست، بلکه کسانی که پایانشان آنجاست، "روز و شب تا ابد عذاب خواهند کشید." (مکاشفه ۲۰: ۱۰) آیا می‌توانیم کلمات عیسا را نادیده بگیریم که می‌فرماید: "اما آنان به مجازات جاودان داخل خواهند شد" (متا ۲۵: ۴۶) و یا به سادگی از کلمات پولس بگذریم که می‌گوید: "جزای ایشان هلاکت جاودانی از حضور خداوند و از جلال قدرت او خواهد بود" (دوم تسالونیکیان ۱: ۹)؟

وقتی می‌گوییم: "جاودانی"، یعنی برای همیشه؛ هیچ تفسیر دیگری وجود ندارد. شکنجه، درد و مکافات بیش از آن است که بتوان تصور کرد و هرگز پایان نمی‌پذیرد. اما آنچه که به طور خاص جهنم را وحشتناک می‌سازد، محرومیت کامل از حضور خداوند است. این جدایی، فقط مربوط به زندگی آینده نیست، بلکه در این زندگی نیز رخ می‌دهد. کمی دربارهٔ این جنبه از عذاب صحبت خواهیم کرد.

خدا جهنم را برای انسان خلق نکرد، بلکه آن را برای "ابلیس و فرشتگان او" آماده ساخت (متا ۲۵: ۴۱ را ببینید). شیطان، بشریت را فریفته و در نتیجهٔ این فریب، ما را در زندان سرنوشت خود اسیر ساخته است. عیسا با عشق حرکت کرد و برای آزادی ما از آنچه که خود را بدان محکوم ساخته بودیم، آمد. اگر او چنین عملیاتِ نجات باشکوهی را ترتیب داد، چطور می‌توانیم راه فراری را که او از این سرنوشت وحشتناک مهیا ساخت، سبک شمرده و با بی‌توجهی از کنار آن بگذریم؟

اجازه دهید بازگردیم به تمثیل جشن عروسی. تصمیم من برای خوردن یک دسر یا نخوردن آن شاید موجب جفا بر من گردد. دیگران ممکن است بگویند: "بی‌خیال،

جان! این دسرها فوق العاده اند، طعم آنها عالی است و تو را خوشحال می سازد، بگذار از زندگیمان لذت ببریم..."

خیر، این گفته ها بسیار دور از واقعیت هستند و مرا به بیراهه می کشانند. آنها تنها یک روز لذت را عرضه می کنند، نه لذت بردن از زندگی را. حقیقت این است که من زمانی از زندگی خود بیشتر لذت می برم که نگاهی بلندمدت داشته باشم. همین موضوع، در ارتباط با پادشاهی خدا نیز صادق است.

فکر می کنید پولس رسول چرا متحمل سنگسار، پنج بار شلاق خوردن، آنهم هر بار سی و نه ضربه، سه بار کتک خوردن با چوب، تحمل مصیبت و دردهای مختلف در شب و روز و سختی های دیگر شد؟ آیا فکر می کنید این کار را کرد تا نامی برای خود دست و پا کند، تا سخنران محبوب تری در کنفرانس ها شود، تا توجه مردم را به خود جلب کرده و یا نویسنده ای معروف شود؟! خیر، محبت خدا او را وادار می ساخت؛ بله، محبت انگیزه او بود. او از دریچهٔ ابدیت می نگریست که چنین محبت بی پروایی داشت. او محبوبیت را بر حقیقت، ارجح نمی دانست، زیرا مردمی را که برای کمک به آنها در جهت شناخت مسیح نزدشان فرستاده شده بود، بسیار دوست می داشت.

محبت حقیقی کدام است؟

"خدا محبت است" (اول یوحنا ۴: ۸)، او صرفاً دارای محبت نیست، بلکه ماهیت و جوهرهٔ او محبت است. پس چطور باید این محبت را تعریف کنیم؟ اخیراً در دعا بودم که خدا با قلبم سخن گفت: "پسرم، قوم من به جای تمرکز بر معنای محبت، بر معنای جانبی آن متمرکزند!"

پس از آن افکاری نظیر: "محبت بردبار است، محبت مهربان است، محبت کبر و غرور ندارد، محبت رفتار ناشایست ندارد، محبت نفع خود را نمی جوید" و دیگر توصیفاتی که در اول قرن تیان و دیگر آیات کتاب مقدس وجود دارد، به ذهنم خطور نمود. سپس روح القدس به من نشان داد اگر بخواهیم به یک کودک تعلیم دهیم که تفاوت بین زن و مرد را تشخیص دهد، چطور باید این کار را انجام دهیم. اگر فقط به او تعلیم دهیم که زن، دو پا، دو چشم، یک بینی، یک دهن، و دو دست دارد، آیا به او توصیفی درست ارائه داده ایم؟

با چنین توصیف کلی ای، آن بچه می تواند با دیدن یک مرد بگوید: "او یک زن است!". چنین چیزی ممکن است اتفاق بیفتد، زیرا به او توصیف دقیقی ارائه نداده ایم که بتواند یک مرد را از زن تشخیص دهد. به او نگفته اید: "این چیزی است که زن را از مرد متمایز می سازد...".

محبتی وجود دارد که دنیا از آن لذت می‌برد. این محبت، بردبار، مهربان، بدون رفتار ناشایست است و شباهت‌های زیادی با محبت به خدا دارد. با این وجود تعریفی که باعث تمایز محبت به خدا از محبت دنیوی می‌شود، در این کلمات یافت می‌شود: "محبت به خدا همین است که از احکام او اطاعت می‌کنیم." (اول یوحنا ۵: ۳)

یوحنا که رسول محبت شناخته می‌شود، به این دلیل که مبدا این معنای حیاتی از محبت را در نامه نخستین‌اش از یاد ببریم، آن را در نامه دوم خود نیز یادآوری می‌کند:

"محبت این است که بنا بر احکام او سلوک نماییم. آری، همان گونه که از آغاز شنیده‌اید، حکم او این است که در محبت سلوک کنید." (دوم یوحنا ۶)

این با تعریفی که پولس رسول از محبت در اول قرن‌تیان ارائه می‌دهد، متفاوت است، زیرا یوحنا به توصیف جنبه‌ها و نمودهای مختلف محبت نمی‌پردازد، بلکه تعریف اصلی آن را ارائه می‌دهد؛ تعریفی که باعث تمایز محبت الهی از دیگر اشکال محبت می‌گردد، نگه داشتن احکام عیسا است. خود خداوند این را در شام آخر به روشنی توضیح داد:

"آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می‌کند، اوست که مرا دوست می‌دارد؛ و آن که مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت." (یوحنا ۱۴: ۲۱)

پس اگر مهربان و بردبار هستم، حسد نمی‌برم، رفتار ناپسند ندارم، خودستا و لاف‌زن نیستم، زود خشم نمی‌گیرم، اما از گناهان جنسی نظیر همجنس‌بازی که امروزه به شکلی فزاینده مورد تأیید و تشویق حاکمات دولتها در بسیاری از کشورها قرار می‌گیرد، چشم‌پوشی کرده و تأییدش می‌کنم؛ در این صورت در محبت خدا گام برنمی‌دارم.

در واقع من فریب خورده‌ام و در وضعیتی خطرناک‌تر از کسی هستم که بی‌ادب، حسود، پرمدها و خشن است، زیرا او به احتمال زیاد می‌داند که از خدا جداست، اما من به اشتباه ممکن است فکر کنم در رابطه با خدا در وضعیت درست و مناسبی قرار دارم؛ آن هم به این خاطر که کسی برایم دعای نجات را خوانده، اما خود هرگز از گناهانم توبه نکرده‌ام. به زبان ساده، من در چنین شرایطی، از فرامین عیسا اطاعت نمی‌کنم.

در اینجا اجازه دهید به این نکته مهم اشاره کنم: "من فرامین خدا را نگه نمی‌دارم تا نجات بیابم"، بلکه بر عکس، "من در آنها گام برمی‌دارم، چون نجات یافته‌ام و محبت او در من است". مطیع بودن، گواهی است بر این که من به راستی قلب و زندگیم را به او تسلیم نموده‌ام.

باز بر این حقیقت تأکید می‌کنم که هر شکلی از محبت که مستقیماً در تقابل با کلام و راه‌های خدا باشد، محبتی نیست که تا به آخر تاب آورد. چنین محبتی، موقتی است. این محبت باعث می‌شود افراد، احساس خوبی داشته باشند؛ حتا فداکارانه به نظر می‌رسد، بسیار فراگیر است و مدارا می‌کند، اما ابدی نیست و لذا فرد را به زندگی جاودان رهنمون نمی‌گردد. این محبت، روزی از بلندای قله به ته چاه ابدی و دریاچه آتش سقوط می‌کند.

چرا این محبت که به نظر درست هم می‌رسد، موقتی است؟ آدم و حوا میوه درخت شناخت نیک و بد را به عنوان میوه‌ای نیکو ارزیابی می‌کردند که باعث می‌شد حکیم گردند:

"چون زن دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد." (پیدایش ۳: ۶)

نخستین افکاری که به ذهن حوا خطور کرد این بود: "چرا خدای محبت گفت از چیزی که برای ما "خوب" است، نخوریم؟ این اصلاً منطقی نیست". او پذیرای "نیکویی" و "حکمتی" شد که خارج از مشورت الهی قرار داشت. ما می‌خواهیم بدانیم "چرا"، اما بگذارید بی‌پرده بگویم: چیزهای زیادی وجود دارد که خدا می‌خواهد حتا بدون درک چرایی و علتی که در پس آنهاست، با سرسپردگی آنها را انجام داده و اطاعت نماییم. آیا می‌توانیم باور کنیم او دوستان دارد وقتی از ما می‌خواهد از چیزی که به نظر برایمان خوب است، دور بمانیم؟! آیا شخصیت او برایمان قابل اعتماد است؟! یا شاید به داورانی بدل می‌شویم که به‌سان کاری که آن زوج در باغ عدن کردند، به خالقمان می‌گوییم چه چیزی برای ما خوب است؟!

مثال‌های بی‌شماری وجود دارد که می‌تواند چرایی پشت فرامین و هدایت‌های او و رازهای الهی را به ما نشان دهد، اما من به یک مورد بسنده می‌کنم. پس از نزدیک به چهل سال، تا به حال کسی را ملاقات نکرده‌ام که بتواند به من بگوید چرا خدا به نبی می‌گوید: "نان مخور و آب منوش، و از راهی که آمده‌ای بازنگرد." (اول پادشاهان ۱۳: ۹) نبی از این فرمان به ظاهر بی‌معنا اطاعت نکرد و در آخر، به خاطر ناطاعتی‌اش جان‌اش را از دست داد.

اگر صادق باشیم، باید بگوییم محبت راستین گاهی به نظر در تقابل با تصویری است که از محبت داریم. چرا باید پولس به کلیسای قرن‌تین بگوید: "پس من با شادی بسیار هر چه دارم در راه جان‌های شما خرج خواهم کرد و حتا جان خود را نیز دریغ نخواهم داشت. اگر من شما را بیشتر دوست می‌دارم، آیا شما باید مرا کمتر

دوست بدارید؟" (دوم قرتیان ۱۲: ۱۵) وقتی بدانیم این جامعه از ایمانداران، پولس را فردی بامحبت نمی‌دیدند، شاید منطقی به نظر برسد! باور دارم که جواب واضح به این پرسش این است که آنها او را فردی خشک و جزم‌اندیش، رهبری شریعت‌گرا، و کسی می‌دیدند که می‌خواهد آنها را زیر قوانین خشکه مذهبی خود نگه دارد، تا حرفش را بزند. شاید از نظر آنها او یک آدم کوتاه فکر و متعصب بود. اما این باورها به هیچ وجه حقیقت نداشت. او با محبتی جاودانی آنها را دوست داشت، نه با نسخه دنیوی محبت! او با راستی با آنها مواجه شده، هشدارشان می‌داد و آنها را به توبه فرامی‌خواند که به نظر برای شنوندگانش خوشایند نبود، اما واژگان او اشباع از محبت راستین الهی بود.

بیان محبت‌آمیز حقیقت

با استناد به تمام آنچه که تا به حال گفتیم، بیایید بازگردیم به بحث درباره اهمیت محبت راستین. اجازه دهید مروری داشته باشیم بر توصیف و تعریف محبت:

محبت، بردبار است

محبت، مهربان است

محبت، حسد نمی‌برد

محبت، فخر نمی‌فروشد

محبت، کبر و غرور ندارد

محبت، رفتار ناشایست ندارد

محبت، نفع خود را نمی‌جوید

محبت، به آسانی خشمگین نمی‌شود

محبت، کینه به دل نمی‌گیرد

محبت، از بدی مسرور نمی‌شود اما با حقیقت، شادی می‌کند

محبت، در همه حال پایداری می‌کند و تسلیم نمی‌شود

این محبت است که از احکام او اطاعت کنیم.

اگر حقیقت را بگوییم، اما مهربان و صبور نباشیم، بلکه به جای آن حسود، خودستا، مغرور، بی‌ادب، گستاخ، کینه جو، نابخشنده و در پی نفع خود باشیم، و با بدی مسرور شویم و از مردم دلسرد گردیم، فرامین او را نگه نداشته‌ایم. می‌توانیم توبه، ایمان به عیسای مسیح، و همه آنچه را که در کتاب مقدس وجود دارد موعظه کنیم، اما محبت راستین را به کار نمی‌بریم. در این حالت ما وارد قلمرو شریعت‌گرایی شده‌ایم و به جای آن که آنها را به سوی خدا بیاوریم، آنها را زخمی می‌کنیم.

روزی مردی جوان نزد من آمده و گفت: "من خوانده شده‌ام در همان مسیر شما، خدا را خدمت نمایم. من خوانده شده‌ام تا باعث اصلاح بدن مسیح باشم!" وقتی این را گفتم، در قلب خود می‌دانستم که انگیزه‌هایش نادرست است و روح‌القدس این کلمات را به من داد تا به او بگویم: "آیا می‌خواهی بدانی چطور در خدمت نبوتی راستین، عمل نمایی؟"

چشمانش درخشید و بلافاصله گفت: "بله، بسیار مشتاق دانستنم!" گفتم: "در تمام مدتی که هر نوع اصلاح یا هشداری را می‌آوری، باید قلبت از آتش عشق نسبت به مردمی که با ایشان سخن می‌گویی، فروزان باشد." لحظاتی خاموش ماند و سپس گفت: "وای، خدا باید کارهای زیادی در من انجام دهد!"

به او گفتم: "به تو افتخار می‌کنم. تنها یک فرد فروتن چنین می‌گوید. تو از آنچه فکرش را می‌کنی، به جایی که باید باشی، نزدیکتر هستی! قلب تو قلبی حساس است!" محبت، بیشتر نگران دیگران است تا خودش. این محبت آنقدر نگران و مراقب دیگران است که به هیچ وجه حاضر نیست اجازه دهد فردی از بلندا به درّه سقوط کند. از این محبت، بوی خوش تمام خصایلی که در اول قرن‌تین باب ۱۳ آمده، متصاعد می‌شود، اما هرگز از فرامین خدا و نجات دهنده‌مان منحرف نمی‌شود.

محبت، بسیار حیاتی و مهم است؛ در واقع جوهره زندگی است. دعا کنید که خدا قلب شما را با محبت خود پر سازد، با خودش پر سازد تا بتوانید به راستی، بیشتر از زندگی خود، نگران زندگی دیگران باشید. به ما گفته شده که روح‌القدس، محبت را در قلب‌های ما ریخته است. می‌توانیم این را بطلبیم، بله، طول و عرض و عمق و ارتفاع محبت اوپی را بطلبیم که جان‌ش را بخشید.

پس بطلبید، باز هم بطلبید، به درخواست از او ادامه دهید تا قلبتان را با محبت جاودان و الهی خود پر سازد.

بخش عملی

ما باید بر ضد گناهان کسانی که به کلیسا یورش می‌آورند، سخن بگوییم، اما باید این کار را با محبت انجام دهیم، در غیر این صورت هشدارهایمان به نتیجه‌ای که قصدش را داریم، نخواهد انجامید. خدا پیوسته در سرتاسر کتاب مقدس هشدار می‌دهد، اما محبت مشتاق و بی‌آلایش‌اش، او را وامی‌دارد تا کار بیشتری انجام دهد؛ او پسرش را می‌فرستد تا بهای تمام گناهانی را بپردازد که به ما هشدار داده بود از انجامشان پرهیز کنیم.

این محبتی است که ما نیز باید در هنگام هشدار به مردم علیه گناه، داشته باشیم. تنها یک منبع محبت وجود دارد؛ خدا! خدا محبت است. اگر می‌خواهیم در محبت رشد کنیم، باید در رابطه با خدا رشد کنیم. در کلمات نمی‌گنجد که بگوییم تا چه حد داشتن وقت مرتب با خدا حیاتی است؛ او را بجوئید و بطلبید تا شما را با محبت بیشتری آکنده سازد. زمانی که با محبت پر می‌شویم، این محبت ترس از مواجهه را از ما دور می‌سازد. این محبت ما را وامی‌دارد تا از جانب کسانی که پیرامونمان هستند، عمل نماییم، آن هم نه صرفاً به دلایل انسان‌دوستانه، بلکه در زمان نیاز هشدار دهیم. محبت خدا ما را آزاد ساخته و قادرمان می‌سازد تا دیگران را نیز به سوی این آزادی رهنمون شویم. امروز وقت بگذارید و با جدیت و اشتیاق دعا کنید؛ سریع تسلیم نشوید و اجازه دهید خدا شما را با محبتش پر سازد.

انهدام کریپتونایت

سه سناریوی محتمل برای ایمانداری که مرتکب گناه می‌شود، وجود دارد. نخست، افرادی هستند که به دلیل سختدلی‌شان، گناه برایشان مسأله‌ای عادی است. حقیقت شکستن قلب خدا، اصلاً برایشان مهم نیست. خداوند سوگوارانه درباره ایشان می‌گوید: "آیا از انجام کارهای کراهت‌آور شرم دارند؟ نه هیچ شرمی ندارند؛ آنان بویی از شرم و حیا نبرده‌اند." (ارمیا ۸: ۲۱). وجدان آنها به راحتی سازش‌پذیر بوده و گاه حتا به نقطه پژمردگی و خشکی نیز رسیده است.

دومین سناریو که به همان اندازه قبلی خطرناک است، کسانی هستند که این دروغ را باور کرده‌اند که همه ما طبیعتاً و ذاتاً گناهکاریم و خون عیسا به اندازه کافی قدرت دارد که ما را از جریمه گناه برهاند، اما نمی‌تواند از اسارت گناه آزادمان سازد. آنها محکم به این حقیقت چسبیده‌اند که مسیح ما را مقدس ساخته، اما این دروغ را باور کرده‌اند که ضرورتی ندارد زندگی مقدسی داشته باشیم. این همان تعلیمی بود که در کلیسای تیاتیرا رواج داشت. پولس در رساله به رومیان به طور خاص به این طرز فکر اشاره می‌کند:

"پس چه گوییم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟ هرگز! ما که نسبت به گناه مُردیم، چگونه می‌توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟" (رومیان ۶: ۱-۲)

این دو سناریوی نخست را به وضوح می‌توانیم به عنوان کریپتونایت بازشناسیم؛ یعنی همان ارتکاب گناهی که ایمانداران و جامعه ایمانداران [یعنی بدن مسیح] را تضعیف می‌کند. کسانی که در یکی از این دو دسته قرار می‌گیرند، خود را تسلیم

گناه می‌کنند. اینان کسانی هستند که در روز داوری این کلام را از دهان عیسا می‌شنوند: "از من دور شوید، ای بدکاران!" (متا ۷: ۲۰-۲۳ را بخوانید).

دسته سوم، کسانی هستند که در تلاشند اسارت گناه را شکسته و خود را از آن آزاد سازند. آنها می‌خواهند از دام گناه بیرون بروند، اما گناه به سختی به دست و پایشان پیچیده است. آنها هنوز در کلام خدا کشف نکرده‌اند که چگونه با ایمان، آزادی‌شان را تجربه نمایند. وقتی مرتکب گناه می‌شوند، قلبشان به خاطر محبتشان نسبت به خدا می‌شکند. آنها حقیقتاً توبه می‌کنند، اما مدتی بعد مجدداً به دام گناه می‌افتند. متأسفانه یکی از مواردی که آنها را در اسارت نگه می‌دارد، حس تقصیر و محکومیت نسبت به چیزی است که اسیرشان ساخته است. شرم از گناه و عملشان، آنان را همواره پایین می‌کشد. اگر در این دسته قرار دارید، لطفاً به من گوش کنید. عیسا به ما می‌گوید: "پس مراقب خود باشید. اگر برادرت گناه کند، او را توبیخ کن، و اگر توبه کرد، ببخشایش. اگر هفت بار در روز به تو گناه ورزد، و هفت بار نزد تو بازآید و گوید: توبه می‌کنم، او را ببخشا." (لوقا ۱۷: ۳-۴). این که خداوندمان به ما می‌گوید کسی را که مرتکب گناه شده، باید ببخشیم و این در حالی است که او بارها در طی روز توبه واقعی می‌کند، به این علت است که ما باید همانطور که پدر آسمانی، گناهان ما را می‌بخشد، یکدیگر را ببخشیم. (افسیان ۴: ۳۲) لطفاً به این حقیقت توجه کنید که اگر بارها مرتکب گناه شوید، اما هر بار با خلوص کامل یعنی با قلبی شکسته و با توبه‌ای راستین نزد خدا بروید، بخشیده می‌شوید و خون او به گونه‌ای پاکتان می‌سازد که گویی گناهی نکرده‌اید. خود را مجازات نکنید، چرا که این کار به معنای حذف عظمت خون عیسا و جایگزینی آن با پارسایی ناشی از اعمال انسانی است. شما هرگز نمی‌توانید با چنین کاری نجات یافته و بخشیده شوید. بخشش، هدیه ارزشمند خداست.

موضوعی که می‌خواهم در این فصل به آن بپردازم، همین سناریوی سوم است. می‌خواهم داستان خود را با شما در میان بگذارم و توضیح دهم که چطور کلام خدا مرا آزاد ساخت.

نمی‌توانستم آزاد شوم

وقتی دوازده ساله بودم، بعضی از دوستانم مرا با مجله‌های پورنوگرافی آشنا کردند. ما این مجلات را به هم می‌دادیم و لازم به گفتن نیست که زمان زیادی نبرد که به آن معتاد شدم.

در آغاز با تصاویر برهنگی آغاز کردم، اما خیلی سریع به سمت هرزه‌نگاری‌های جنسی کشیده شدم. این کار مرا به سمت فانتزی‌های جنسی کشاند که دیگر در

ذهنم قابل کنترل نبود. روی صندلی مدرسه می‌نشستم و در حالی که به یکی از دختران کلاس چشم می‌دوختم، و تصور می‌کردم که با او در رابطه جنسی هستم، شهوت جنسی تمام وجودم را فرا می‌گرفت.

در سن نوزده سالگی، در یکی از انجمن‌های برادری، قلبم را به عیسیای مسیح سپردم. بسیاری از گناهان، بلافاصله قدرتشان را در زندگیم از دست دادند؛ گناهانی نظیر مستی، قسم دروغ، فحاشی، رفتارهای ناشایست با دختران، خشم و بسیاری از رفتارهای ناپسند دیگر که به کلی محو شدند. اما شهوت و پورنوگرافی، محکم در سر جای خود باقی ماندند. من هنوز اسیر بودم و نمی‌توانستم از آن دست بکشم. هر بار که تسلیم این گناه می‌شدم، بلافاصله توبه می‌کردم و صادقانه از خدا می‌خواستم مرا ببخشد.

پیش از نجات، زیاد درگیر شهوت جنسی نبودم، اما هر بار که میلش به سراغم می‌آمد، راحت خود را تسلیمش می‌کردم. پس از نجات، پیوسته در درون خود درگیر جنگی جانفرسا بودم. نمی‌خواستم به پورنوگرافی نگاه کنم، زیرا می‌دانستم در تعارض با رفتاری خداپسندانه است، اما به نظر می‌رسید قدرتش بیش از آن بود که بتوانم در برابرش مقاومت کنم.

در سال ۱۹۸۲ در سن بیست و سه سالگی در حالی وارد خدمت شدم که هنوز با پورنوگرافی در جنگ بودم. کاملاً مجاب شده بودم که این عمل اشتباه است و هر روز الزام آن بیشتر و بیشتر می‌شد. جایگاه خدمتی من در کلیسا، مراقبت از شبان و خانواده‌اش و رسیدگی به مهمانان خدمتی کلیسا بود. کلیسای ما یکی از شناخته‌شده‌ترین کلیساهای آمریکا بود و در نتیجه، شبانان و واعظان سرشناسی به کلیسای ما می‌آمدند. یکی از آنها برای داشتن مسیحی خاص در خدمت شفا-آزادی مشهور بود. او سال‌ها در آسیا بود و داستان‌های مستند زیادی داشت از این که چطور مردم از گناهان و دیوها به شکلی خارق‌العاده و گاه غیرقابل باور آزاد می‌شوند. خدا به عمیق‌ترین شکل ممکن از او استفاده می‌کرد. نام او "لستر سامرال"^{۱۵} بود.

در پاییز ۱۹۸۴، او برای یک سمینار چهار روزه به کلیسای ما آمد، و من میزبان او بودم. او را از جلسات دیگری که در کلیسای ما داشت، به خوبی می‌شناختم. این بار وقتی او را با اتومبیل به کلیسا می‌بردم و در راه تنها بودیم، به نظرم رسید که فرصتی عالی است تا مشکل خود را در ارتباط با شهوت جنسی با او در میان بگذارم. خود را فروتن ساخته و به صراحت و صداقتی توصیف‌ناپذیر، مسأله را به او گفتم، زیرا با تمام وجود می‌خواستم از این وضعیت خلاصی یابم. لستر، همچون

پدری واقعی در ایمان و باجدیت با من صحبت کرد. من با دقت به همه کلمات او گوش دادم و ملتمسانه به او گفتم: "لطفاً برای آزادی‌ام دعا کنید!" او دعای بسیار قدرتمندی کرد، اما در کمال ناامیدی در طی هفته‌ها و ماه‌های بعد، هیچ تغییری در خود احساس نکردم و همچنان به جنگ خود ادامه دادم. حدوداً نه ماه بعد، آپارتمانی در اختیار من قرار گرفت تا برای روزه و دعا به آنجا بروم. روز چهارم دعا - یعنی تاریخ ۶ می ۱۹۸۵ - را هرگز فراموش نمی‌کنم، زیرا در آن روز هنگامی که عمیقاً در دعا بودم، کاملاً از روح شهوت آزاد شدم. روح‌القدس مرا هدایت نمود تا با تمام وجود به روح شهوت فرمان دهم که زندگی مرا ترک نماید. من چنین کردم و اقتداری که بر من آمد، فراتر از هر چیز دیگری بود که تا به آن روز تجربه کرده بودم. هنوز آزادم و خدا را برایش سپاسگزارم.

چرا بعداً؟!

پس از یکی دو سال آزادی از این اسارت، پرسشی عیب‌جویانه ذهنم را فراگرفت که آن را در دعا به حضور خدا بردم. پرسیدم: "پدر، درک نمی‌کنم. من خود را در حضور لستر سامرال آن مرد بزرگ خدا فروتن ساختم. بسیاری از طریق خدمت او آزاد شده بودند، پس چرا آن روز که او برایم دعا کرد، در من اتفاقی نیفتاد؟ چرا این آزادی نه ماه بعد رخ داد؟"

خداوند، زندگی مرا در آن بازه زمانی نشانم داد. طی پاییز ۱۹۸۴ که لستر سامرال برای موعظه به کلیسای ما آمد، من هر روز صبح به مدت نود دقیقه دعا می‌کردم. این کار را دو سالی بود که انجام می‌دادم. پنج صبح بیدار می‌شدم و تنها از خانه بیرون می‌رفتم و از ۵:۳۰ تا ۷ صبح دعا می‌کردم. بیشتر درخواست‌های من در دعا اینچنین بود: "خدایا مرا به کار ببر تا بسیاری را به سمت مسیح هدایت کنم، مرا به کار ببر تا مریضان را شفا دهم، مرا به کار ببر تا مردم را آزاد کنم. پدر مرا به کار ببر تا ملت‌ها را به سمت عیسا بیاورم!". من مدام هر روز اینچنین دعا می‌کردم که مرا به یک مینستری متصل سازد و درهایی را برایم باز کند که هیچ کس نتواند ببندد. من با شور و شوق فراوان دعا می‌کردم!

یک روز در پاییز همان سال، مشغول دعای معمول صبحگاهی بودم؛ درست همان کاری که طی چند ماه و حتی یک سال انجام داده بودم. ناگهان در لحظه پراحساسی که در حال استغاثه بودم، روح‌القدس با من صحبت کرد و گفت: "پسرم، تو می‌توانی بسیاری را به سمت مسیح بیاوری، بسیاری را آزاد کنی، مریضان را شفا دهی، ولی دست آخر برای همیشه در جهنم بمانی!".

حیرت‌زده شده بودم. چطور چنین چیزی ممکن بود؟ آیا واقعا صدای روح‌القدس

را شنیده بودم؟ تا حدی نسبت به آنچه شنیده بودم، بدگمان بودم. تا این که روح القدس سکوت را بار دیگر شکست و گفت: "پسرم، یهودا شغلش را برای پیروی از من ترک کرد. او انجیل را موعظه کرد، مریضان را در نام من شفا داد، مقهورین ابلیس را در نام من آزاد ساخت، اما اکنون در جهنم است!"

من پیش زمینه کاتولیکی داشتم و فقط پنج سال بود که یک ایماندار تولدتازه یافته محسوب می‌شدم، اما با مطلبی که توضیح دادم، کاملاً بیگانه بودم. با شنیدن این حرف، بر خود لرزیدم، در واقع بیشتر شبیه یک زلزله درونی بود. می‌لرزیدم و از سخن گفتن واهمه داشتم. در عین حال، سردرگم و مبهوت هم بودم، اما می‌دانستم خدا سخن گفته است. ترس حضور او مرا در بر گرفته بود.

بالاخره نیروی خودم را جمع کردم و با احترام پرسیدم: "پس چه چیزی را بیشتر از همه باید بطلبیم؟ کدام یک اهمیت و الویت نخست را دارد؟" پاسخی که شنیدم، کاملاً واضح بود: "شناختن صمیمانه من!" پس از این مواجهه، در مطالعات شخصی کتاب مقدسی‌ام دریافتم که این بزرگترین خواست داوود، موسا، پولس و همه کسانی بود که دور خود را به نیکویی به پایان رسانده بودند. پولس می‌گوید:

"بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسا، زیان می‌دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده‌ام. آری، اینها همه را فاصله می‌شمارم تا مسیح را به دست آورم." (فیلیپیان ۳: ۸)

او به دنبال شناخت عمیق و صمیمانه خدا بود و پیامد و برآیند این شناخت، خدمتی پرثمر و قدرتمند بود. من به جای شناخت صمیمانه عیسا مدام در تعاقب خدمت بودم. آن روز همه چیز تغییر کرد. از آن روز به بعد، تمرکز دعایی من به شکل دیگری بود: "خداوند، می‌خواهم تو را به بهترین شکلی که یک انسان می‌تواند، بشناسم. می‌خواهم به بهترین شکلی که یک انسان می‌تواند، تو را خشنود سازم. قلبت را نشانم بده، برایم آشکار ساز که مهمترین چیز برای تو چیست، و نشانم بده چه چیزی برای تو اهمیتی ندارد. راه‌های خود را به من بیاموز و باشد که زندگیم تو را شادمان سازد..."

هنوز هم صبح‌های زود بیرون می‌رفتم، اما تمرکز و اشتیاق من بیشتر در این راستا بود. هنوز نمی‌دانستم چه چیزی در حال وقوع است، اما خدا بعدتر به من نشان داد.

حال جواب پرسشم که: "چرا وقتی لستر سامرال برایم دعا کرد، آزاد نشدم؟" برایم کم کم روشن می‌شد. سپس خدا به من گفت: "وقتی به خدمت بشارتی دعوت شدی،

وحشت داشتی که گناه شهوت مانعی بر سر راه خدمتی باشد که می‌دانستی تو را بدان خوانده‌ام. می‌ترسیدی این گناه، تو را فاقد اعتبار سازد. تمرکزِ اندوه تو بر خودت بود، این اندوهی دنیوی است!"

سپس ادامه داد، فرمود: "نه ماه بعد، چون دعا می‌کردی تا مرا بهتر بشناسی، قلبت به این خاطر که گناهت قلب مرا می‌شکند، شکست. تو می‌دانستی من برای آزادی تو از گناه، جان خود را دادم و تو از مشارکت در هر چیزی که هم‌راستا با آن چیزی بود که مرا بالای صلیب فرستاد، متنفر بودی. تمرکزِ اندوه تو بر من بود و این اندوهِ درستی بود." پولس به کلیسای قرن‌تینان می‌گوید:

"اما اکنون شادمانم، نه از آن رو که اندوه‌گین شدید، بلکه چون اندوه‌تان به توبه انجامید. زیرا اندوه شما برای خدا بود، تا هیچ زیانی از ما به شما نرسد. چون اندوهی که برای خدا باشد، موجب توبه می‌شود، که به نجات می‌انجامد و پشیمانی ندارد. اما اندوهی که برای دنیاست، مرگ به بار می‌آورد." (دوم قرن‌تینان ۷: ۹-۱۰)

واژه یونانی "نجات" در این آیه، ضرورتاً به معنای تولدتازه نیست. این واژه *soteria* است که به معنای "امنیت، آزادی، و محافظت از خطر یا ویرانی است."^{۱۶} اجازه دهید واژه "آزادی"^{۱۷} را در این تعریف جدا کرده و در آیه فوق قرار دهیم. "چون اندوهی که برای خدا باشد، موجب توبه می‌شود که به آزادی می‌انجامد." من آزاد شده بودم، و این اندوه الهی بود که در را برای حفاظت از من گشود.

دو اندوه

دو نوع اندوه وجود دارد: یکی برای خداست و دیگری برای دنیا. چطور باید آنها را از یکدیگر تمیز داد؟ تجربیات شائول و داوود این تفاوت را به تصویر می‌کشد. همانطور که در یکی از فصول پیشین بررسی کردیم، شائول در ماجرای عمالیقیان از خدا ناطاعتی کرد. وقتی سموئیل او را فراخواند، انکار کرد، اما سموئیل کوتاه نیامد. سپس شائول به سرزنش قوم پرداخت و گناه را به گردن آنها انداخت؛ تنها پس از اصرار نبی بود که شائول بالاخره گفت: "گناه کرده‌ام." به محض این که اعتراف کرد، بلافاصله به سموئیل گفت: "گناه کرده‌ام، اما حال تمنا دارم حرمت مرا در حضور مشایخ قومم و در حضور اسراییل نگاه داری و همراه من بازگردی تا

یهوه خدایت را پرستش کنم" (اول سموئیل ۱۵: ۳۰) تمرکز اندوه شائول بر خودش بود. سموئیل با برخورد در مقابل تیم رهبری و قومش، او را شرمسار ساخته بود. او به دنبال بازیافتن اعتبار از دست رفته‌اش بود.

اما در سوی دیگر، داوود پادشاه، مرتکب گناه بزرگی شد. او با زن مرد دیگری مرتکب زنا شده بود و با برنامه‌ریزی و به جهت پوشاندن گناهش، شوهر زن را به قتل رساند. ناتان نبی او را در مقابل تیم رهبری و مردم توبیخ نمود. به محض آن که گناه بر ملا شد، داوود به روی در افتاد و گفت: "به خداوند گناه ورزیده‌ام." (دوم سموئیل ۱۲: ۱۳)

شائول گفت: "گناه کرده‌ام"، اما داوود گفت: "به خداوند گناه ورزیده‌ام". این تفاوت ماجراست. داوود از آن روی دلشکسته بود که قلب کسی را که دوستش داشت، یعنی قلب خداوند را شکسته بود. اندوه او متمرکز بر خودش نبود، در حالی که اندوه شائول بر خودش متمرکز بود. داوود وقتی تمام شب را در حضور خدا به روی می‌افتد و هفت شبانه روز، روزه می‌گیرد، بر این موضوع صحنه می‌گذارد. او به غایت برای کاری که بر ضد خدا کرده بود، متأسف بود. او این را با فریادش به طور کامل روشن می‌سازد:

"به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده‌ام، و آنچه را که در نظرت بد است به عمل آورده‌ام." (مزمور ۵۱: ۴)

اندوه دنیا بر خودمان تمرکز دارد، این که پیامد کارم چه می‌شود؟ آیا داوری خواهم شد؟ آیا رد صلاحیت خواهم شد؟ آیا به خاطر گناهم رنج خواهم برد؟ مردم درباره‌ام چه فکری خواهند کرد؟ و نظایر آن. اندوهی که برای خداست، بر عیسا متمرکز است: قلب کسی را که دوست دارم، شکسته‌ام و مهم نیست چه تصمیمی بگیرد: داوری او عادلانه و راست است، و من در برابر رحمتش به زانو درمی‌آیم.

تمام شدن اسارت

دیگر آزاد بودم، اما هنوز نیاز داشتم ذهنم را تازه بسازم. این کار دو تا سه سال زمان برد. پیش از ماه می ۱۹۸۵، اگر پورنوگرافی در مجاورت من بود، نمی‌توانستم در برابر کشش آن مقاومت نمایم. اما حال می‌توانستم در برابر آن ایستادگی کنم و این توانایی را داشتم که از آن رویگردان شوم. اما اگر زنی زیبا با لباسی تنگ جلوی من راه می‌رفت، مجبور بودم چشمانم را به سمت دیگری بدوزم تا به افکارم فرصت رفتن به بیراهه را ندهم. این آزادی کاملی نیست که عیسا برایمان تدارک دیده است، در واقع هنوز آزادی و رهایی‌ام، تکمیل نشده بود.

تفاوتی بین آزاد شدن^{۱۸} و آزاد کردن^{۱۹} وجود دارد.^{۲۰} من در ششم ماه می آزاد شدم، اما عیسا می‌گوید: "حقیقت را خواهید شناخت، و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد." (یوحنا ۸: ۲۳) هدف، آزاد کردن است و تنها حقیقت است که برای این کار باید به درون ما نفوذ کند.

وقتی زمان گذشت و من در دعا و کلام او ماندم، به تدریج ذهنم شروع کرد به دیدن زنان به شکلی که خدا آنها را می‌دید. نخستین الگوی ذهنی‌ای که در من پدیدار شد، زمانی بود که این درک که زنان، دختران هستند، همچون سیلی در قلبم جاری شد. می‌دانم که چندان فکر عمیقی به نظر نمی‌رسد، اما برای من حقیقتاً چنین بود. روح‌القدس به من نشان داد که هر زنی به نوعی دختر کوچک پدر و مادرش است. آنها یک کالای جنسی نیستند، آن طور که من در گذشته و پیش از آزادیم می‌دیدم. اندکی بعد، مکاشفه‌ای به مراتب بزرگ‌تر در قلبم رخ داد. برایم روشن شد که همه زنان به شباهت خدا خلق شده‌اند و او تاج جلال و اکرام را بر سر آنها نهاده است (پیدایش ۱: ۲۶-۲۷ و مزمور ۸: ۵ را بخوانید). بله، شاید این هم، چندان عمیق به نظر نرسد، اما مکاشفه‌ای بود که از درون مرا دگرگون ساخت.

اکنون اگر تصویری هرزه‌نگارانه به چشمم بخورد، برایم تنفرانگیز است! بله، چیزی که زمانی مرا شیدای خود می‌ساخت، اکنون موجب بیزاری من است. حال اگر زنی جذاب روبه‌رویم راه برود، دیگر نیازی نیست مثل آن دوران رویم را برگردانم. اکنون می‌توانم چشم در چشم او بدوزم و با گرمی بگویم: "سلام"، آن هم بدون آن که میل ناشایستی نسبت به او در من زبانه کشد.

من قدرت فیض عیسای مسیح را کشف کرده‌ام. دریافته‌ام که اکثر مسیحیان، فیض را تنها نجات، بخشش گناهان، و هدیه‌ای می‌دانند که هر چند نصیبشان شده، اما شایسته دریافتش نبوده‌اند. برای اکثریت، این نقطه پایان فیض است. اما من دریافته‌ام که فیض خدا علاوه بر این که همه این صفات عالی را دارد، در عین حال به ما قدرت می‌بخشد تا تغییر کرده و آنچه را که حقیقت ما را بدان فرامی‌خواند، به انجام رسانیم.

آیا می‌توانیم چنین باوری داشته باشیم که اگرچه هدیه رایگان عیسا ما را از جریمه ابدی گناه آزاد ساخته، اما ما را آنقدر نیرو نبخشیده که از اسارت گناه، آزاد

18 Set free

19 Made free

۲۰ در زبان فارسی این تفاوت همانی نیست که در گرامر انگلیسی دیده می‌شود. به عنوان مثال، در مورد اول "set free" سگی را در نظر بگیرید که همیشه به زنجیر بسته شده است، اما استثنای زنجیر ندارد، اما از نظر ذهنی خود را همچنان اسیر می‌داند، مگر صاحبش آمده و او را آزاد کند، آن گاه حقیقتاً آزاد خواهد بود. این "made free" است. (مترجم)

باشیم؟! باید بگوییم: هرگز! چون نمی‌توان به تعریف دیگری از فیض قانع شد. من فیض تبدیل‌کننده او را تجربه کرده‌ام و اکنون آزادم. قدردان او هستم که این را برایم انجام داده است و باز او را سپاس می‌گویم که قادر است همین را برای شما نیز انجام دهد! این برای من یک جنگ بود و هیچ شباهتی به قدم زدن در پارک نداشت. ضرورت آن، ایستادگی و دعایی عمیق و جدی بود. به احتمال زیاد برای شما هم وضع به همین شکل خواهد بود. خبر خوب این است که نمی‌توانید شکست بخورید، زیرا محبت و فیض خدا نمی‌تواند شکست بخورد. پس در فیض و محبت بمانید تا آزادتان سازد.

بخش عملی

خدا منجی شماست و هیچ چیز دیگری نمی‌تواند شما را نجات بخشد. هیچ برنامه چند مرحله‌ای، هیچ تلاش انسانی، هیچ فهرستی از قوانین نمی‌تواند شما را از اسارت گناه آزاد سازد. اما این، بدان معنی نیست که خدا ما را در حالی که هیچ کاری نمی‌کنیم، آزاد می‌سازد. خدا شما را آزاد می‌سازد، اما طلبیدن او مستلزم عمل است. طلبیدن پدر آسمانی با انگیزه‌های صحیح - یعنی با هدف شناخت او و نه به دست آوردن چیزی از او، شما را به سوی آزادی رهنمون می‌گردد.

سوال این است که آزاد شدن شما چه اندازه اهمیت دارد؟ آیا برای طلبیدن خدا وقت می‌گذارید؟ اگر نیاز به خلوت گزینی باشد، آیا حاضرید این کار را انجام دهید؟ آیا آنقدر او را می‌طلبید و از این کوبیدن و طلبیدن دست نمی‌کشید تا حضور او را بیابید و خود را به وعده‌هایش بیاویزید؟ آیا به او نزدیک می‌شوید و اجازه می‌دهید تا او برای این رابطه برنامه‌ریزی کند؟ آیا به خاطر رابطه‌تان با خدا به دنبال آزادی از گناه هستید یا نگرانید که نکند سدی بر راه زندگی‌ای باشد که خواستارش هستید؟ آیا خود را فروتن ساخته‌اید تا رهبران خداترس برایتان دعا کرده و در رابطه با زندگیتان با شما سخن بگویند؟

هزینه اسارت و هزینه آزادی‌تان را برآورد کنید. سپس با تمام قلب خود نزد خدا بروید. او مشتاق شناخت و برقراری رابطه‌ای صمیمانه با شماست!

گناهی که گناه نیست

آیا هنگام خواندن عنوان این فصل، ابروی خود را بالا انداخته و با دیده شک به آن نگریستید؟

جنبه دیگری از بت‌پرستی وجود دارد که تا به اینجا آن را باز نکرده‌ایم و می‌توان آن را به عنوان "گناهی که گناه نیست" بازشناسی کرد. برای تکمیل فرآیند حذف کریپتونایت، نمی‌توانیم این مورد را نادیده بگیریم، زیرا می‌تواند سخت‌ترین مورد برای تشخیص باشد. بگذارید با یکی از تمثیل‌های اناجیل شروع کنیم.

یک روز، فردی نظرش را در این باره که چقدر شرکت در ضیافت پادشاهی خدا باشکوه است، به عیسا گفت. عیسا از این اظهارنظر استفاده کرد تا حقیقتی ژرف را به تصویر کشد. او گفت: "شخصی ضیافتی بزرگ ترتیب داد و بسیاری را دعوت کرد. چون وقت شام فرا رسید، خادمش را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید، بیایید که همه چیز آماده است. اما آنها هر یک عذری آوردند." (لوقا ۱۴: ۱۶-۱۸) واژه کلیدی در این مَثَل، "عذر آوردن" است.

آیا چنین چیزی را تا به حال تجربه کرده‌اید؟ مثلاً چیزی را از کسی می‌خواهید - که می‌تواند درخواست کمک باشد، یا دعوت برای یک مهمانی، یا صرف شام، یا تکمیل یک مسئولیت، یا رساندن پیغام یا هر درخواست دیگری - اما در پاسخ به شما بهانه می‌آورد. عذر و بهانه نشانه چیست؟ کاملاً روشن است کاری که آن فرد انجام می‌دهد، از کاری که شما از او می‌خواهید، مهم‌تر است. در اصل آن فرد می‌گوید: "کارهای من نسبت به تو و کارهایت، در اولویت بالاتری قرار دارد."

در ارتباط با مَثَل عیسا، آن مرد، مردم را به خوردن همبرگر و هات داگ و یک غذای حاضری و خودمانی دعوت نکرده بود. در اینجا با جشنی بزرگ و واقعه‌ای مهم سر و

کار داریم. او این جشن را ترتیب داده بود تا مدعوین را برکت دهد. دعوتنامه‌ها، چاپ و مهر شده و برای تمام کسانی که صاحبخانه مشتاق شرکت کردنشان در مهمانی بود، ارسال شده بود. اما آنها هر کدام در پاسخ عذری آوردند: "یکی گفت: مزرعه‌ای خریده‌ام که باید بروم آن را ببینم. تمنا این که معذورم بداری. دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده‌ام، و هم اکنون در راهم تا آنها را بیازمایم. تمنا دارم معذورم بداری." (لوقا ۱۴: ۱۸)

در اینجا با پرسش مهمی روبه‌رو هستیم: آیا خریدن یک مزرعه گناه است؟ البته که نه. اگر اینطور باشد، پس وضع من حسابی خراب است، چون در طول زندگیم چندین زمین خریداری کرده‌ام. با این وجود، وقتی خریدن زمین مهم‌تر از کلام خداوند باشد، در این صورت این عمل، گناه است یا به عبارتی، "گناهی که گناه نیست". اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، این عمل بت‌پرستی یا کریپتونایت است. بیایید به مرد دیگری نگاه کنیم: "پنج جفت گاو خریده‌ام، و هم اکنون در راهم تا آنها را بیازمایم. تمنا دارم معذورم بداری." (لوقا ۱۴: ۱۹)

باز هم آیا خریدن گاو یا به بیان امروزی، خرید تجهیزات برای شغل‌تان گناه است؟ البته که نه، من در زندگی، تجهیزات فراوانی برای شغل خریداری کرده‌ام. با این وجود، وقتی این کار مهم‌تر از کلام خدا باشد، در این صورت گناه است. پس باز می‌بینیم گناهی است که در ظاهر گناه نیست، یا به طور دقیق‌تر بت‌پرستی و کریپتونایت است. اجازه دهید آخرین مدعو مهمانی را بررسی نماییم:

"سومی نیز گفت: تازه زن گرفته‌ام، و از این رو نمی‌توانم بیایم." (لوقا ۱۴: ۲۰)

بگذارید برای آخرین بار پرسیم، آیا زن گرفتن گناه است؟ اگر چنین باشد، بسیاری از مردان و از جمله من در مشکلیم. البته که ازدواج گناه نیست. با این وجود وقتی همسر، مهم‌تر از کلام خدا باشد، در این صورت گناه است. در اینجا هم با گناهی روبه‌رو هستیم که گناه نیست، یا به بیانی دقیق‌تر، با بت‌پرستی و کریپتونایت طرفیم. فکر می‌کنم موضوع کاملاً روشن است. وقتی کسی، چیزی یا کاری را مقدم بر کلام خدا قرار می‌دهد، آنچه که گناه نیست، تبدیل به گناه می‌شود.

افشای کریپتونایت من

همانطور که پیشتر اشاره کردم، وقتی دانشجوی سال دوم در دانشگاه "پوردو" بودم، عاشق عیسیای مسیح شدم. در سال ۱۹۸۱، در انجمن برادری او را به عنوان خداوند خود پذیرفتم. در آن زمان برای او غیرت فراوانی داشتم و با دلیری او را بشارت می‌دادم.

چند ماه بعد، فصل مسابقات فوتبال در دانشگاه بود. اکنون سال سومی محسوب می‌شدم و به عنوان یک دانشجو، بلیط کل مسابقات خانگی را داشتم. در طول دو سال گذشته، حتی یکی از مسابقات را از دست نداده بودم. اما در آن زمان، آنقدر نسبت به عیسا اشتیاق و هیجان داشتم که از زمان تمام مسابقات فوتبال برای مطالعه کتاب مقدس استفاده می‌کردم. خوابگاه کاملاً ساکت بود، چون همه دانشجویان درگیر مسابقات بودند. این فرصتی بود برای برخی از عالی‌ترین زمان‌های دعایی‌ام. من از وقت گذراندن با خدا، بیشتر از فوتبال لذت می‌بردم. هیچ کس به من نگفته بود که نباید به مسابقات فوتبال بروم. هرگز هم فکر نمی‌کردم شرکت در یک مسابقه و تماشای آن کار اشتباهی باشد. در واقع سال آخر به تماشای بسیاری از آنها رفتم. درست بعد از فارغ التحصیلی از دانشگاه، به دالاس تگزاس نقل مکان کردم و چند ماه بعد شغلی را در کلیسا پذیرفتم. با توجه به بزرگی و نفوذ مینستری‌ای که در آن مشغول بودم، بیش از چهارصد کارمند در آنجا کار می‌کردند.

در آن زمان، تیم «کابوی‌های دالاس»^۲ بهترین تیم لیگ فوتبال امریکایی بود. راستش زیاد طرفدارشان نبودم، چون شخصا در می‌شیگان بزرگ شده بودم. اما می‌شنیدم که همکارانم هر دوشنبه در مورد بازی‌های آنها حرف می‌زدند. آنها قهوه‌هایشان را می‌آوردند و دور هم جمع می‌شدند و با اشتیاق درباره بازی و بُردوباخت‌های روز قبل صحبت می‌کردند.

از روی حس کنجکاوی شروع کردم به تماشای بازی‌های تیم کابوی در تلویزیون. اوایل فقط یکی دو کوارتر بازی را تماشا می‌کردم. کم‌کم از تماشای بازی آنها خوشم آمد چون جذاب و پرهیجان بازی می‌کردند. این کار یک مزیت دیگر هم داشت؛ این که به من این فرصت را می‌داد تا در بحث بچه‌های کلیسا شرکت کنم و اظهارنظرهایی هوشمندانه داشته باشم.

کل این ماجرا در آغاز به نظر بی‌ضرر می‌رسید. اما پس از مدتی، علاقه من به تیم کابوی جدی‌تر شد و شروع به تماشای تمام بازی‌ها کردم. وضعم جوری شده بود که با شور و حرارت با تلویزیون حرف می‌زدم، تیم را تشویق می‌کردم و گاهی هم سر بازیکنان داد می‌زدم. بالاخره کار به جایی رسید که حتی یک بازی را نیز از دست نمی‌دادم. حتی در طول تعطیلات بین فصلی، با همکارانم بحث‌مان را درباره قرعه کشی تیم‌ها و کیفیت فصل آینده کابوی‌ها ادامه می‌دادیم. حتی وقتی با دوستانم بحث نمی‌کردم، به تیم محبوبم فکر می‌کردم. حالا دیگر یک طرفدار دوآتشه شده بودم.

به محض این که فصل بعدی شروع شد، سر از پا نمی‌شناختم. هر یکشنبه بعد از کلیسا به سرعت خودم را به خانه می‌رساندم و پیش از درآوردن لباس‌هایم،

تلویزیون را روشن می‌کردم. همانجا می‌نشستم و به تلویزیون می‌چسبیدم و انگار نه انگار که لباس‌هایم ناراحتند (کت و شلوار و کراواتم هنوز تنم بود) و به دوش احتیاج دارم. حتا نمی‌خواستم یک حرکت را هم از دست بدهم.

وسط دو نیمه، به اتاقم می‌رفتم و لباس‌هایم را عوض می‌کردم. اگر لیزا به کمکی نیاز داشت، فراموش می‌کردم و تنها جوابم این بود: «عزیزم، کابوی‌ها بازی دارند!» ما غذا را یا وسط دو نیمه می‌خوردیم یا بعد از بازی، اما هرگز وسط بازی چیزی نمی‌خوردیم. حالا دیگر آمار تمام بازی‌ها را داشتیم. به دقت جدول را بررسی می‌کردم. فکر و ذکر پیوسته این بود که کابوی‌ها چگونه می‌توانند بهتر شوند. دیگر این من بودم که بحث را سرِ کار هدایت می‌کردم. به خودم می‌بالیدم که می‌توانم تفاوت عملکرد بازیکنان را در بازی هفته به خوبی تحلیل کنم. بحث ما فقط منحصر به دوشنبه‌ها نبود، بلکه در کل طول هفته جریان داشت. کسانی در کلیسای ما بودند که بلیط بازی‌های فصل را داشتند و من هر دعوتی را برای تماشای بازی‌ها روی هوا می‌قاپیدم.

بگذارید داستان را کوتاه کنم و به فصل بعدی بازی‌ها برسم. من کمی قبل‌تر، برای هر چیز ساده و کوچکی دعا می‌کردم، اما متوجه نبودم که حالا زندگیم عوض شده و دعاهایم این طور شده بود: «خداوند، می‌خواهم قلبم را پاک سازی. می‌خواهم مقدس باشم و مرا تقدیس کنی. بنابراین اگر چیزی در زندگیم وجود دارد که تو را خشنود نمی‌سازد، آن را به من نشان بده و از زندگیم بیرون کن!» من هیچ نظری دربارهٔ عمق این دعا نداشتم و نمی‌فهمیدم که قرار است شامل چه چیزهایی باشد.

فصل فوتبال رو به آخر بود و بازی‌های حذفی شروع می‌شد. آن روز یکی از آن بازی‌های سرنوشت ساز بود. کابوی‌ها با عقاب‌های فیلالدفیا بازی داشتند. برندهٔ بازی به مسابقات حذفی می‌رفت و بازنده حذف می‌شد. من به تلویزیون چسبیده بودم؛ باید بگویم یا نشسته بودم یا روی پاهایم ایستاده بودم. بازی تقریباً رو به پایان بود و کمتر از ۸ دقیقه از کوارتر آخر باقی مانده بود. کابوی‌ها، ۴ امتیاز عقب تر بودند و تیم، تمام ستاره‌هایش را به زمین فرستاده بود. در طول بازی مدام راه می‌رفتم؛ با هر بازی ضعیفی، سر بازیکنان جیغ و داد می‌کردم و با هر بازی درخشانی، به هیجان می‌آمدم. این بلا تکلیفی و دلهره به شدت لذت بخش بود.

ناگهان بدون هیچ مقدمه‌ای روح خدا مرا مجبور به دعا کرد. یک الزام ناگهانی مرا در بر گرفت و مدام در درونم تکرار می‌کرد: «دعا کن! دعا کن! دعا کن!» این یک احساس و بار سنگین و قوی در عمق قلبم بود. قبلاً دریافته بودم که چنین الزام و اصراری زمانی رخ می‌دهد که روح‌القدس از شما می‌خواهد همه چیز را کنار بگذارید و دعا کنید.

لیزا کنارم نبود، پس با صدای بلند گفتم: «خدایا، فقط ۸ دقیقه از این بازی باقی مانده، وقتی تمام شد، دعا می‌کنم!» اما اصرار روح ادامه داشت و کوتاه نمی‌آمد. چند دقیقه سپری شد. هنوز دنبال معاف شدن از دعا بودم، پس گفتم: «خدایا، پس از تمام شدن بازی، ۵ ساعت دعا می‌کنم، فقط ۶ دقیقه باقی مانده!» تیم محبوبم آماده می‌شد تا جریان بازی را به دست گیرد. می‌دانستم که آنها به بازی برمی‌گردند و این بازی مهم را می‌برند. اما هنوز الزام دعا مرا رها نکرده بود، در واقع قوی‌تر هم شده بود. عصبانی شده بودم. دلم نمی‌خواست بازی را رها کنم. پس با صدای بلند گفتم: «خدایا تمام روز دعا می‌کنم، حتا اگر بخواهی، تمام شب را هم دعا می‌کنم!» پس به تماشای بقیه مسابقه نشستم. کابوی‌ها برنده شدند و استادیوم پر از هیجان شد. من هم در شادی جمعیت سهیم بودم. اما به خدا قولی داده بودم، پس بلافاصله تلویزیون را خاموش کردم، به اتاقم در طبقه بالا رفتم، در را بستم و روی قالی نشستم تا دعا کنم. اما دیگر آن اصرار و الزام دعا وجود نداشت. دیگر هیچ باری برای دعا نداشتم. حتا یک احساس ضعیف و خفیف هم وجود نداشت. در واقع انگار هیچ چیز نبود. سعی کردم شرایط را بهتر کنم. تلاش کردم دعا کنم، اما کلماتم کسالت‌بار، خالی و کلیشه‌ای بودند. چیزی نگذشت که فهمیدم چه اتفاقی افتاده. بله، من تیم کابوی دالاس را به درخواست خدا ترجیح داده بودم. به روی درافتادم و گریان گفتم: «خدایا، اگر کسی از من می‌پرسید کدام یک در زندگی تو مهم‌تر است: تیم کابوی یا خدا؟! بدون شک و معطلی جواب می‌دادم: «البته که خدا!». اما الان نشان دادم کدام برایم مهم‌تر بوده. تو مرا می‌خواستی، اما من بازی فوتبال را به تو ترجیح دادم. لطفاً مرا ببخش!»

بلافاصله در قلبم شنیدم: «پسرم، من نیازی به قربانی تو برای ۵ ساعت دعا ندارم. من اطاعت تو را می‌خواهم!»

هر بخشی از زندگی

این نوع از بت‌پرستی در هر بخشی از زندگی امکان بروز دارد. به یاد می‌آورم که در همان بُرّه، یک روز صبح قصد داشتم غلات صبحانه‌ام را در کاسه بریزم؛ در واقع من عاشق خوردن این غلات در وعده صبحانه هستم. اما آن روز شنیدم که خدا نجواکنان گفت: "می‌خواهم یک روزه کوتاه مدت بگیرم!" به یاد دارم که به ظرف غلات نگاه کردم و احساس کردم که شدیداً مشتاق خوردنشان هستم. گفتم: "خداوند، هفته بعد سه روز، روزه می‌گیرم!" در واقع باز در حال بهانه‌تراشی برای اطاعت نکردن از کاری بودم که او از من خواسته بود. او با این کار نشانم داد که غذا تا چه حد در

زندگیم، یک بت است. من فرصت‌های ارزشمند با او بودن را به این خاطر از دست داده بودم که میل به غذا بیشتر از تمایل به تجربه حضور و کلام او بود. در یک موقعیت مشابه دیگر، زمانی که عشقم به بازی گلف از حد گذشته بود، یک روز روح‌القدس مرا واداشت تا کل تجهیزات گلفم را به شبان دیگری هدیه بدهم. چرا روح‌القدس این را از من می‌خواست؟ زیرا گلف در زندگی آن شبان به افراط نینجامیده بود، در حالی که در زندگی من چنین بود!

پس از یک سال ونیم که از بازی نکردن گذشت، خدا در قلب یک گلف‌باز حرفه‌ای که می‌شناختمش، چنین گذاشت که تجهیزات گلفش را که هزاران دلار می‌ارزید، به من بدهد. گیج شده بودم. این گلف‌باز حرفه‌ای که خودش مرد دعا بود، به من گفت: «جان، می‌دانم که باید این کار را انجام دهم!»

چند ماه بعد، شبانی که در تأسیس کلیسایی نقش داشت که اکنون بزرگ‌ترین کلیسای کره است، به من گفت که خدا در قلبش گذاشته که تجهیزات گلفش را به من بدهد. در آن زمان دیگر کاملاً گیج شده بودم. از خداوند پرسیدم: «خدایا باید با این تجهیزات چه کنم؟!»

در قلبم شنیدم: «برو و گلف بازی کن!»

پاسخ دادم: «اما تو یک سال ونیم پیش از من خواستی که تجهیزات گلفم را بفروشم!»

شنیدم که خداوند می‌گوید: «گلف دیگر در زندگی تو افراط نیست، اکنون دیگر سرگرمی و مایه لذت توست!»

از آن زمان، گلف‌بازی می‌کنم. خدا از این سرگرمی، به شکلی فوق‌العاده برای تجدید قوا، استراحت، و همچنین راهی برای ارتباط با پسرانم، همکارانم و دیگر رهبران کلیساها استفاده می‌کند. در واقع سه سال پیش از نوشتن این کتاب، توانستیم برای مأموریت فرامرزی مان بیش از سه میلیون دلار از طریق بازی گلف با دوستان و شرکا و همچنین مسابقات جام قهرمانی گلف موسسه مسنجر به دست آوریم. اگر گلف را برای باقی عمرم کنار می‌گذاشتم، هرگز چنین چیزی اتفاق نمی‌افتاد. گلف دیگر کریپتونایت نبود.

بخش‌هایی در زندگی وجود دارند که می‌توانند گناهانی باشند که به خودی خود گناه نیستند. این موضوع در مورد شغل و تجارت، خدمت، ورزش، روابط، سرگرمی‌های لذت‌بخش و حتی مسائل اساسی در زندگی صادق است. این فهرست به اندازه تمامی چیزها، روابط، فعالیت‌ها و جایگاه‌ها پایان‌ناپذیر است.

خواست خدا این است که از این زندگی لذت ببریم. در واقع، جمله‌ای عجیب و شگفت‌انگیز از پولس در این ارتباط پیدا کرده‌ام:

"ثروتمندان این دنیا را حکم نما که متکبر نباشند و بر مال ناپایدار دنیا امید میندند. بلکه امیدشان بر خدا باشد که همه چیز را به فراوانی برای ما فراهم می‌سازد تا از آنها لذت ببریم." (اول تیموتائوس ۶: ۱۷)

او می‌خواهد از تمامی برکات شگفت‌انگیزی که به ما بخشیده، استفاده کنیم. او می‌خواهد از زندگی لذت ببریم. او صرفاً از ما می‌خواهد تا او را در صدر فهرست خود قرار دهیم و این، بدان معناست که او و خواسته‌هایش باید در همه حال، همه جا و در طی هر فعالیت، ارجحیت داشته باشد. هیچ عذری، حتا بهانه‌های خوب هم پذیرفتنی نیست!

ضيافت را از دست ندهيد

بازگردیم به نتیجه‌گیری از مَثَل عیسا. در مورد سه شخص خواندیم که به ضیافت دعوت شده بودند، اما هر سه بهانه‌ای آوردند. در ادامه می‌خوانیم:

"پس خادم بازگشت و سرور خود را آگاه ساخت. میزبان خشمگین شد و به خادم دستور داد به کوچه و بازار شهر بشتابد و فقیران و معلولان و کوران و لنگان را بیاورد. خادم گفت: سرور من، دستورات را انجام دادم، اما هنوز جا هست. پس آقایش گفت: به جاده‌ها و کوره‌راه‌های بیرون شهر برو و به اصرار مردم را به ضیافت من بیاور تا خانهم پر شود. به شما می‌گویم که هیچ یک از دعوت‌شدگان، شام مرا نخواهند چشید." (لوقا ۱۴: ۲۱-۲۴)

این مَثَل، قطعاً به شام عروسی برّه اشاره دارد؛ جشنی که خدای پدر در انتها برای پسرش ترتیب می‌دهد. همه ما دعوت هستیم. اما در اینجا اصلی وجود دارد که برای اینجا و اکنون ما کاربرد دارد. وقتی خدا ما را به کاری دعوت می‌کند که خللی در برنامه‌های روزانه ما یا کاری که خیلی دوست داریم، ایجاد می‌کند، به این معناست که او چیزی به مراتب بزرگتر را برای ما کنار گذاشته است. این یک مواجهه الهی است که با ضیافتی به پایان می‌رسد؛ جشنی از کلام، حکمت، حضور، تدارک، مشورت، قدرت، یا هر برکت شگفت‌انگیز دیگری که او می‌تواند به ما ببخشد.

او در طول آن مسابقه کابوی‌های دالاس، چیزی را برایم کنار گذاشته بود. روزی درخواهم یافت که آن، چه بوده است. مطمئن هستم که او کسی را در پشت پرچین‌ها یا کوچه‌های شهر پیدا کرده و آن برکت ویژه را به او بخشیده است. برکتی که در اصل، برای من کنار گذاشته شده بود و من آن را از دست دادم. در این باره احساس محکومیت نمی‌کنم، زیرا طلب بخشش کرده‌ام و رحمت او عظیم است. اما مطمئنم از آن اشتباه و دیگر خطاهایم، درس‌های خود را گرفته‌ام. هرگز حاضر نیستم با آویختن به

کریپتونایت، سورپرایزهایی را که برایم تدارک دیده، از دست بدهم. زمانی که این دعوت غیرمترقبه برای دریافت کلام یا حکمت او از راه می‌رسد، و ما هر بهانه‌ای را کنار می‌گذاریم و به دعوت او پاسخ مثبت می‌دهیم، تقویت خواهیم شد. به خاطر داشته باشید، کریپتونایت فقط ما را تضعیف می‌کند. متأسفانه برخی افراد، بارها و بارها همچنان به بهانه‌تراشی ادامه می‌دهند. آنها هرگز او را در اولویت زندگی خود قرار نمی‌دهند و احتمالاً آن ضیافت عظیم را از دست خواهند داد. امیدوارم چنین نباشد، چون در خانهٔ او اتاق‌های بسیاری هست و همهٔ ما دعوت شده‌ایم.

لطفاً این درخواست ساده را که سال‌ها پیش داشتم، شما نیز در دعا به حضور خدا ببرید: "پدر، من در نام عیسی مسیح، خداوندم، می‌طلبم که قلب مرا پاک و خالص سازی. می‌خواهم مقدس باشم، جدا شده برای تو، بنابراین اگر چیزی در زندگیم وجود دارد که تو را خشنود نمی‌سازد و یا در اولویت بالاتری از تو قرار دارد، آن را نشانم ده و کمکم کن تا آن را از زندگیم حذف نمایم. نمی‌خواهم حتا یکی از ضیافت‌های تو را از دست بدهم!"

بخش عملی

خوشبختانه از قبل دعای انتهای این فصل را به حضور خدا برده‌اید. اگر چنین کرده‌اید، خدا در طی روزها، هفته‌ها و ماه‌های بعد در زندگی شما عمل خواهد کرد تا شما را به خود نزدیکتر سازد و در این فرآیند، چیزهایی را نشانتان خواهد داد که شما را از او جدا می‌سازد. همین حالا این کار را شروع کنید و از خدا بخواهید تا با شما دربارهٔ هر چیزی که در زندگیتان به بهانه‌ای برای دور نگه داشتن شما از پاسخ به دعوت و کلام او تبدیل شده، سخن بگوید. هر آنچه را که به شما نشان می‌دهد، بنویسید و چند دقیقه در آن ارتباط دعا کنید. از خدا بخواهید دیدگاه خود را در ارتباط با آنها نشانتان دهد و سپس هر چه را به شما می‌گوید، بنویسید.

اگر دعای آخر فصل را به حضور خدا نبرده‌اید، همین حالا وقت بگذارید و دعایی متفاوت را به حضور او ببرید. از خدا بخواهید قلبی راغب و شجاع به شما ببخشد تا قادر به چنین دعایی باشید. در حالی که دعا می‌کنید، هر آنچه را که خدا در قلبتان می‌گذارد، بنویسید.

دروازه ضیافت

یکی از مشهورترین گفته‌های عیسا، خطاب به کلیسای دیگری در کتاب مکاشفه است. واژگان او شباهت زیادی به آنچه که در فصل پیش بحث کردیم دارد:

"هان بر در ایستاده می‌گویم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من." (مکاشفه ۳: ۲۰)

ضیافتی با عیسا! این یک ضیافت ارتباط است؛ مصاحبت و مجالست با خداوند. ما در آن ضیافت، کلام او، حکمتش، مشورتش، قدرتش، و یا هر نوع برکت شگفت‌انگیز دیگری را که نتیجه حضور اوست، دریافت خواهیم کرد. خوشبختانه چنین وعده غذایی موجب گرسنگی، انتظار و هیجان دریافت از او می‌شود. این چیزی است که ما را نیرومند می‌سازد؛ وعده غذایی ای که توسط عیسا تدارک دیده شده، کاملاً در نقطه مقابل کریپتونایت است. می‌توانیم آن را با نیروی تازه‌ای که سوپرمن از خورشید دریافت می‌کرد، قیاس نماییم. عیسا، کلام زنده است، نان حقیقی از آسمان، و حضورش به ما قوت می‌بخشد تا در برابر هر نوعی از کریپتونایت مقاومت نماییم. سوال این است که او چه دری را می‌کوبد؟ بسیاری از خادمان از این آیه برای دعوت مردم به نجات استفاده کرده‌اند و این عالی است. اما باید به یاد داشته باشیم که او با کلیسا سخن می‌گوید، با پیروانش، نه فقط با کسانی که هرگز او را نشناخته‌اند. با این وجود، مهم‌ترین جنبه از گفته عیسا، بر محوریت در نمی‌باشد، بلکه روی سخن او این است: "اگر کسی صدای مرا بشنود".

اگر من در خانه باشم و موسیقیِ پرسروصدایی با سیستم پیشرفته صوتی در حال پخش باشد، و مهمان مهمی در بزند و اسم مرا صدا بزند، قادر به شنیدن

نخواهم بود و مهمانم در نهایت خواهد رفت. بنابراین پرسش مهم‌تری مطرح می‌شود که چه چیز ما را از شنیدن باز می‌دارد؟ اگر نشنویم، ضیافت را از دست خواهیم داد. پس اجازه دهید نگاهی به این موضوع انداخته و به این پرسش حیاتی، پاسخ دهیم.

تقدس

اگر به واژه "تقدس" در کلیساهای امروزی اشاره کنید، مردم اغلب نسبت به آن دافعه داشته و به سرعت موضوع را عوض می‌کنند. این واژه، خوشایند افراد مُتجد نیست. آنها به دنبال پیشرفت اند و تقدس، همچون درپوشی بر زندگی و موجب پسرفت است. همهٔ افراد اغلب تقدس را مترادف تلاش برای نجات از طریق اعمال، دیده یا آن را به عنوان شریعت‌گرایی فرض می‌کنند.

با این وجود، تقدس تنها توصیفی است که عهد جدید از کلیسا در زمان بازگشت عیسا ارائه می‌دهد. به ما گفته نشده که او برای کلیسایی "رهبرمحور" یا کلیسایی "متناسب" یا کلیسایی با مشارکتی قوی باز می‌گردد. همهٔ این خصایص، به غایت در رشد و موفقیت کلیسا مهم‌اند، اما هیچ یک معرف خصلتی نیستند که عروس مسیح باید داشته باشد.

متأسفانه به دلیل موعظه‌های شریعت‌گرایانه‌ای که در گذشته انجام شده، بسیاری از پرداختن به موضوع تقدس پرهیز می‌کنند. به نظر می‌رسد امروزه برای این که کلیسا رشد کرده و کلیسای بزرگی شود، باید کلاً این موضوع را کنار گذاشت. در عین حال، رهبران هوشیاری هم هستند که می‌دانند تقدس در سرتاسر عهد جدید مورد بحث بوده، پس موضوعی است که باید بدان پرداخت. بنابراین، این افراد سعی می‌کنند با الاهیاتی خاص، تقدس را دل‌پذیرتر نموده و به آن رنگ و بویی جذاب‌تر بدهند و در این راستا معمولاً چنین می‌گویند: "وقتی پای تقدس در میان است، ما نباید نگران مسئولیت شخصی مان باشیم، زیرا عیسا تقدس ماست و در او محفوظیم!". این آموزه، درست است اما نه کاملاً. زیرا عهد جدید از دو جنبهٔ متفاوت تقدس صحبت می‌کند. اغلب تعالیم و موعظه‌های معاصر، هر دو جنبه را یک کاسه کرده‌اند.

در ارتباط با نخستین جنبه از تقدس در کتاب مقدس آمده:

"... ما را در وی برگزید تا در حضورش مقدّس و بی‌عیب باشیم." (افسیسیان ۱: ۴)

پیش از آن که ما هیچ کار ارزشمندی که ابدی و مانا باشد، انجام دهیم، خدا تصمیمی گرفت. او ما را برگزید و برای این کار، ما را مقدس خواند. ما در چشمان

او بی‌عیب هستیم. این تقدسی است که وابسته به موقعیت و مقام ماست.^۱ روزی که خود را به عیسا تسلیم می‌کنیم و او را به عنوان نجات دهنده خود می‌پذیریم، در نظر خدا مقدس می‌شویم و هرگز نمی‌توانیم مقدس تر شویم. بیست و پنج میلیون سال بعد هم به همان اندازه که امروز عیسا را پذیرفته‌اید، مقدس خواهید بود.

بگذارید مثالی بزنم؛ من "لیزا توسکانو"^۲ را در ژوئن ۱۹۸۱ ملاقات کردم. مدت کوتاهی بعد، عاشق او شدم و تصمیم گرفتم که با او ازدواج کنم. در دوم اکتبر ۱۹۸۲ او همسر من شد. امروز که سی و پنج سال می‌گذرد، او بیشتر از روزی که همسر من شد، همسر من نیست. این موضوع در سالگرد هفتاد سالگی نیز تفاوتی نخواهد کرد. او جایگاه خود را به عنوان همسر "جان بیور" نگه خواهد داشت. او مجبور نیست آن را به دست بیاورد، یا کاری برایش انجام دهد، یا آن را بخرد. او همسر من است، چون من او را برگزیدم.

این تقدسی است که برخی از رهبران آن را تعلیم می‌دهند و درست هم می‌باشد. اما موضوع به همین جا ختم نمی‌شود. بگذارید باز از مثال ازدواج خودم استفاده کنم تا جنبه‌ای دیگر از تقدس را برایتان روشن سازم.

لیزا پیش از آن که مرا ملاقات کند، زنی عشوه‌گر بود، به دیگران شماره تلفن خود را می‌داد و با پسرانی که به نظرش جذاب بودند، قرار می‌گذاشت. پس از آنکه ما ازدواج کردیم، او دیگر به دنبال مردان دیگر و لاس زدن با آنها نیست. او رفتاری را از خود بروز می‌دهد که متناسب با جایگاهی است که به عنوان همسر من دارد. به کلمات پولس با دقت نگاه کنید:

"چون فرزندان مطیع، دیگر مگذارید امیال دوران جهالت به زندگیتان شکل دهد. بلکه همچون آن قدوس که شما را فراخوانده است، شما نیز [باید] در همه رفتار خویش مقدس باشید." (اول پطرس ۱: ۱۴-۱۵)

می‌خواهم بر چند واژه تأکید نمایم. نخست توجه شما را به واژه "باید"^۳ جلب می‌کنم. آنچه که پطرس به عنوان الزام رفتاری اشاره می‌کند، امری اختیاری نیست. دوم، پطرس از "جایگاه" ما در مسیح صحبت نمی‌کند، بلکه موضوع صحبتش، "کاری است که باید انجام دهیم". ترجمه امپلیفاید این موضوع را به زیبایی نشان می‌دهد: "شما خودتان هم باید در همه رفتار و شیوه زندگیتان مقدس باشید". این

۱ Positional holiness

۲ Lisa Toscano: نام همسر جان بیور

۳ Must: در ترجمه فارسی نیامده و مترجم آن را اضافه نموده است.

تقدسی رفتاری^۴ است نه مبتنی بر جایگاه ما. این شبیه تغییر رفتار لیزا بعد از ازدواج است. رفتار ما باید منعکس کننده جایگاه ما باشد.

این همان جایی است که چالش‌ها و درگیری‌ها آغاز می‌شود. پیشتر در زندگی مسیحی ام، بارها تلاش کردم تا زندگی مقدسی داشته باشم و هر بار شکست خوردم. کمترین چیزی که می‌توانم بگویم، این است که مأیوس شده بودم، سپس فیض خدا را کشف کردم. من دریافتم که فیض، قدرت الهی است که این توانایی را به ما می‌بخشد تا آنچه را که خود قادر به انجامش نیستیم، انجام دهیم. من نمی‌توانستم از پورنوگرافی و دیگر عادت‌های گناه‌آلود خود آزاد شوم، اما وقتی فیض را کشف کردم، توانستم با همکاری و باور به آن در آزادی گام بردارم.

اینجا حقیقت تلخی وجود دارد. مینیستری ما چند سال پیش، یک تحقیق آماری انجام داد. ما به کلیساهای مختلفی رفتیم که همگی به نوعی تابع یک جریان الاهیاتی بودند و از نظر فرقه ای، مشترک محسوب می‌شدند. ما پنج هزار مسیحی تولد تازه یافته را در سرتاسر کشور انتخاب کردیم. از شرکت کنندگان در این نظرسنجی خواستیم که یک تعریف یا تعاریفی بیشتر از فیض خدا ارائه دهند. بررسی نتایج نشان داد که اکثر شرکت‌کنندگان، قریب به اتفاق، فیض خدا را در ارتباط با نجات، بخشش گناهان، هدیه رایگان و محبت خدا تعریف کرده بودند. این خبر خوبی بود. اما نتیجه تأسف بار این بود که کمتر از ۲٪ از ایمانداران می‌دانستند که فیض، توانمندسازی الهی و قدرت خداست. خداوند خود می‌فرماید: "فیض من تو را کافی است، زیرا قدرت من در ضعف به کمال می‌رسد." (دوم قرنتیان ۱۲: ۹) او فیض خود را به عنوان قدرت خود معرفی می‌کند.

پطرس می‌نویسد: "فیض و سلامتی به واسطه شناخت خدا و خداوند ما عیسا، به فزونی بر شما باد. قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است. این از طریق شناخت او میسر شده که ما را به واسطه جلال و نیکویی خویش فراخوانده است." (دوم پطرس ۱: ۲-۳) پطرس فیض خدا را قدرت الهی او می‌نامد که به ما توانایی می‌بخشد زندگی دیندارانه یا مقدسی داشته باشیم. حقیقت این است که ما بدون ایمان نمی‌توانیم چیزی از خدا دریافت نماییم، اما همچنین نمی‌توانیم به چیزی هم که از آن اطلاعی نداریم، ایمان داشته باشیم. اگر تقریباً ۲٪ مسیحیان امریکا می‌دانند فیض ما را قوت می‌بخشد، پس ۹۸٪ مسیحیان امریکا تلاش می‌کنند با توان خود زندگی مقدسی داشته باشند که البته غیرممکن است. نتیجه، یقیناً ناامیدی، یأس، شکست، افسردگی، محکومیت و حس تقصیری است که دامن این گروه را می‌گیرد.

از اینجا برایمان علت مسأله روشن می‌شود که چرا واعظان و معلمان مسیحی، همه جنبه‌های تقدس را در مفهوم جایگاهی آن خلاصه کرده‌اند. بسیاری از مسیحیان در نتیجه فقدان توانایی در داشتن یک زندگی مقدس و دیندارانه با بهره از نیروی خودشان، مأیوس و ناامید شده و از این شرایط رنج برده‌اند. فیض تنها راه حل و پاسخ خدا برای بخشش و نجات ما نیست، بلکه تدارک قدرتمند الهی او برای داشتن یک زندگی مقدس نیز می‌باشد! نویسنده رساله به عبرانیان می‌نویسد:

"سخت بکوشید ... و مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید. مواظب باشید کسی از فیض خدا محروم نشود." (عبرانیان ۱۲: ۱۴-۱۵)

مطالب بسیاری در این دو آیه وجود دارد. نخست واژه "سخت بکوشید" است. واژه یونانی به کار رفته dioko است. این واژه چنین تعریف شده: "به سختی در پی چیزی رفتن یا دنبال چیزی بودن، در پی چیزی بودن با سختکوشی و تلاش به منظور به دست آوردن". فرهنگ لغات دیگری می‌نویسد: "انجام کاری با تلاش سخت و با هدف و مقصودی روشن و قطعی".^۵

پس از خواندن این دو تعریف، نخست از خود باید بپرسیم: آیا این تقدس وابسته به جایگاه و مقام ما در مسیح است یا تقدس رفتاری؟ پاسخ، ساده است؛ قطعاً می‌بایست تقدس رفتاری باشد. اینطور به موضوع نگاه کنید، تصور کنید کسی به همسر من بگوید: "لیزا بیور، تو باید به فراوانی تلاش کنی تا جایگاهت را به عنوان همسر جان بیور به دست آوری!"

قطعاً لیزا لبخند زده و می‌گوید: "من از قبل، همسرش هستم."

در ارتباط با جایگاه، ما از قبل مقدس هستیم، لازم نیست سخت تلاش کنیم و در پی آن بدویم. بنابراین نویسنده به عبرانیان قطعاً به "رفتار" و "سلوک" ما اشاره دارد. ما باید با سختکوشی به دنبال تقدس رفتاری باشیم. اگر چنین نکنیم، از فیض خدا محروم خواهیم شد. چطور ممکن است از فیض پوشاننده‌ای که در عصر ما موعظه می‌شود، محروم شد؟ این غیرممکن است. اما وقتی درک کنیم که فیض، نیروی قدرت بخش الهی خداست تا در پی تقدس رفتاری باشیم، می‌توانیم بفهمیم که چطور ممکن است از فیض محروم شویم.

نویسنده رساله به عبرانیان این باب را چنین به پایان می‌رساند: "باشد که فیض بیابیم و خدا را به واسطه آن خدمتی پسندیده نماییم." (عبرانیان ۱۲: ۲۸).^۶ فیض ما

WSNTDICT ۵

LOUW-NIDA ۶

NKJV ۷

را قوت می‌بخشد تا خدا را به شکلی شایسته خدمت نموده و زندگی مقدسی داشته باشیم.

حال به مهم‌ترین بخش می‌رسیم. می‌خوانیم: "سخت بکوشید مقدس باشید، زیرا بدون قدوسیت هیچ کس خداوند را نخواهد دید." (عبرانیان ۱۲: ۱۴). نویسنده از چه حرف می‌زند؟ آیا کسی هست که عیسا را نبیند؟ به وضوح به ما گفته شده: "هان بر ابرها می‌آید، هر چشمی او را خواهد دید، حتا چشم آنان که نیزه به او زدند؛ و همه طوایف زمین به سوگش خواهند نشست." (مکاشفه ۱: ۷). پس چطور این آیه به ما می‌گوید بدون تقدس، کسی خداوند را نخواهد دید؟ معنایش چیست؟

دیدن عیسا

اجاه دهید نشان دهم "دیدن خداوند" به عنوان وعده متعاقب تقدس، به چه معناست. طی پنجاه و هشت سالی که من شهروند آمریکا بوده‌ام، این کشور دوازده رئیس جمهور داشته است. من تحت رهبری و در حوزه و قلمرو حکومتی همه آنها بوده‌ام و تصمیمات آنها بر زندگیم اثر گذاشته است. اغلب از هر یک از آنها به عنوان "رئیس جمهور ما" یاد می‌کنم. با این وجود، حتا یکی از آنها را شخصا ندیده‌ام. افراد دیگری بین شهروندان آمریکا هستند که به دلیل همکاری یا دوستی‌شان با روسای جمهور، مدام آنها را می‌بینند. این مزیتی است که کسی به طور مرتب، رئیس جمهور را "بیند" و به کرات در "حضورش" باشد.

در همین راستا، من در طی این سال‌ها حقایق و اطلاعات زیادی را درباره روسای جمهورمان می‌دانم؛ مثلا می‌دانم از چه دفاع می‌کنند، چه تصمیماتی گرفته‌اند، با زندگینامه شخصی‌شان آشنا هستم، و البته اطلاعات دیگری که برای عموم شناخته شده است. اما هرگز با این رهبران هیچ مراوده شخصی‌ای نداشته و از بخش‌های خصوصی زندگیشان با خبر نیستم؛ چیزهایی که برای عموم جامعه شناخته شده نیستند. و قطعاً هرگز فرصت لذت بردن از یک دوستی صمیمانه با یکی از آنها را نداشته‌ام.

به همین سان، مسیحیانی نیز وجود دارند که تحت قلمرو عیسا هستند. بله، زیرا او رهبر آنهاست، تصمیماتش بر زندگی آنها اثر گذاشته و آنها او را خداوند خطاب می‌کنند، اما آنها او را نمی‌بینند و در حضورش نیستند. شاید این را زیر سوال ببرید، اما بگذارید بیانی از عیسا را با شما در میان بگذارم که این حقیقت را در خود نهفته دارد:

"آن که احکام مرا دارد و از آنها پیروی می‌کند، اوست که مرا دوست می‌دارد؛ و آن که مرا دوست می‌دارد، پدرم او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته، خود را بر او ظاهر خواهم ساخت." (یوحنا ۱۴: ۲۱)

به این کلمات عیسا دقت کنید: "خود را بر او ظاهر خواهم ساخت". داشتن احکام عیسا و پیروی از آنها، به معنای تعاقب تقدس رفتاری است. کسانی که چنین می‌کنند، خداوند را خواهند دید؛ او خود را بر آنها آشکار خواهد ساخت. او به ایشان این حق را می‌دهد که تجلی حضور او را تجربه نمایند. رابطه داشتن، ما را از این که صرفاً زیر فرمان پادشاه باشیم، به مرتبه دوستی با او، تعالی می‌بخشد. او در جای دیگر می‌گوید: "دوستان من شما باشید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم، انجام دهید." (یوحنا ۱۵: ۱۴)

لطفاً به کلمه "اگر" در جمله او دقت نمایید. ما سرودهای می‌سراییم، کتاب‌هایی می‌نویسیم، و پیغام‌هایی موعظه می‌کنیم که محتوایشان دوستی با عیسا است. اما واژه "اگر" به این معناست که دوستی او شرطی است. دوستی با عیسا بر اساس تقدس ماست و کسانی که تقدس را در اولویت قرار می‌دهند، خود را از سطح خادم و بنده، به مرتبه دوست ارتقا می‌دهند. عیسا به کسانی که به او وفادار مانده بودند، می‌گوید: "دیگر شما را بنده نمی‌خوانم" (یوحنا ۱۵: ۱۵)، این حقیقت که او می‌گوید "دیگر"، به این معناست که آنها زمانی خادمان او بودند، نه دوستانش.

در واقع بنده و خادم خدا بودن، جایگاه بدی نیست و قطعاً بهتر از این است که هیچ رابطه‌ای با او نداشته باشیم. با این همه، یک خادم چرایی پشت فرمان‌ها و خواسته‌ها را نمی‌داند، اما یک دوست اغلب از آنها باخبر است.

شاید در پاسخ بگویید: "اما همه ما پسران و دختران خدا هستیم". بله، اما باید این حقیقت را که پولس به ما می‌گوید، در نظر داشته باشیم: "باری سخن من این است: تا زمانی که وارث صغیر است، با غلام فرقی ندارد، هر چند مالک همه چیز باشد." (غلاطیان ۴: ۱). واژه یونانی که برای "غلام" به کار رفته، همان واژه‌ای است که عیسا در آیه فوق برای بنده به کار می‌برد. تا زمانی که پسر و دختر، صغیر و کودک باشند، به طور معمول آنقدر محرم نیستند که از چرایی‌ها باخبر باشند و صرفاً آنچه را که خدا گفته، انجام می‌دهند.

چه برای والدین و چه برای فرزندان اتفاقی فوق‌العاده است که پسر یا دختر فارغ التحصیل شده و تبدیل به دوست والدین می‌شوند. این موضوع در ارتباط با خانواده‌الاهی نیز صادق است. تغییر، زمانی در رابطه‌ای پویا رخ می‌دهد که پدرمان اجازه می‌دهد از رازهای بیشتری باخبر شویم. اما در عین حال، این تغییری برای ما نیز محسوب می‌شود. اکنون با اشتیاق بیشتر به گونه‌ای زندگی می‌کنیم تا باعث ناامیدی او نشویم و این فراتر از مطیع بودن صرف است. ما هنوز و همیشه به دنبال اطاعت از او هستیم، اما دیگر زور و اجبار برانگیزاننده قلب ما نیست، بلکه ناامید نساختن او انگیزه درونی ماست.

بنابراین تقدس، به خود خودی پایان نیست، چون در این صورت تصویری

شریعت گونه از خود به نمایش می‌گذارد. تقدس، دروازه‌ای است به سوی رابطه‌ای صمیمانه با عیسا. حال اهمیت دری را که عیسا بدان اشاره دارد، درمی‌یابیم. این در، همانا قلب ایماندار است. غفلت ما در تعاقب تقدس، توانایی ما را در شنیدن صدای در و پاسخ دادن به آن از بین می‌برد. در نتیجه، امتیاز و افتخار ضیافت با خداوند را از دست خواهیم داد. این شبیه خانه‌ی پر سرو صدایی است که وقتی شخص بسیار مهمی در می‌زند، قادر به شنیدن صدای در زدن او نخواهیم بود. آن مهمان مشتاق، پس از چندین بار در زدن و حتا صدا زدن نامتان، عاقبت آنجا را ترک خواهد کرد. با پرهیز از تعلیم تقدس، تنها کاری که انجام می‌دهیم، سد کردن راهی است که ما را به رابطه‌ای صمیمانه با شاهمان رهنمون می‌شود؛ رابطه‌ای که هر ایماندار راستینی بیش از هر چیز دیگری خواستار آن است. استراتژی تعلیمی ما، معرفی فیضی پوشاننده است که باعث می‌شود از فیض نیروبخش ذکری به میان نیاوریم، و این کار در اصل، یعنی بستن در و قفل کردن آن. ما فیضی ارزان را عرضه می‌کنیم، در حالی که فیض، نه فقط پوشاننده است بلکه قدرت‌بخش نیز می‌باشد! با این وجود، قدرت‌بخشی فیض در تعیین جایگاه ما برای لذت بردن از رابطه با سرورمان تعیین‌کننده و حیاتی است.

من و لیزا عقدنامه مان را در ایالت ایندیانا گرفتیم. بنابراین از نظر قانونی زن و شوهریم. می‌توانید تصور کنید که من قبالة ازدواجمان را جلوی صورت او بگیرم و بگویم: "عزیزم، ما ازدواج کرده‌ایم، ما قانونا به هم متعهدیم، اما من با زنان دیگری روابط عاشقانه دارم". شاید به اصطلاح با لیزا ازدواج کرده باشم، اما قطعاً او دیگر درونی‌ترین رازها و خواسته‌هایش را با من در میان نخواهد گذاشت. در واقع صمیمیت ما از بین خواهد رفت. دیگر دوست یکدیگر نخواهیم بود، زیرا من با انتخاب این امتیاز را از دست داده‌ام. آیا این یک زندگی مشترک عالی خواهد بود؟ آیا این همان چیزی است که به خاطرش ازدواج کردیم؟ اگر همچنان در شیوه رفتاری ام پافشاری کنم، عاقبت ازدواجم را برای همیشه از دست خواهم داد.

آیا ما با تعالیم خود رفتاری مشابه را در کلیسا تشویق نمی‌کنیم؟ آیا غیر از این است که بخش‌های اندکی از کتاب مقدس را برجسته کرده و از دیگر بخش‌ها مجزا ساخته‌ایم تا نشان دهیم که رفتار ما مهم نیست و همه چیز مرتب است؟ آیا می‌توانیم با دنیا همبستر شویم در حالی که هنوز به عیسا می‌گوییم: "دعای نجات را خوانده‌ام، به واسطه فیض نجات یافته‌ام و به تو تعلق دارم"؟ آیا می‌توانیم باور کنیم که او به ما اجازه می‌دهد وارد عمق‌های قلب او شویم؟

آنچه که مرا برمی‌انگیزاند تا علیه لیزا مرتکب زنا نشوم، این است که هرگز نمی‌خواهم آن لحظات خاص و صمیمانه ام را با لیزا از دست بدهم؛ به خصوص

آن زمان‌هایی که سرمان روی بالش هایمان و صورتمان روبه‌روی هم است و او نجواکنان چیزهایی را با من در میان می‌گذارد که هرگز با کسی دیگر در میان نمی‌گذارد. من نمی‌خواهم لذت این ارتباط و تعامل را با چنین زن فوق‌العاده ای که همسر من است، از دست بدهم.

رابطه ما با عیسا نیز فرقی ندارد. دلیلی که باعث می‌شود علیه او مرتکب زنا نشویم، این است که نمی‌خواهیم نزدیکی و صمیمیت و دوستی خود را با او از دست بدهیم. هیچ چیز عالی تری وجود ندارد؛ نه مقام، نه ثروت، نه لذت، نه فعالیت، نه شهرت، نه محبوبیت، نه گناه، نه هیچ چیز دیگری بهتر از صمیمیت با عیسا نیست. من نمی‌توانم زندگی را بدون این وعده او تصور کنم: "تو را از چیزهای عظیم و مخفی که ندانسته ای، آگاه خواهم ساخت" (ارمیا ۳۳: ۳)، یا این حقیقت شگفت‌انگیز که او "چیزهای عمیق و پنهان را آشکار می‌سازد" (دانیال ۲: ۲۲). او به ما پیشنهاد می‌دهد: "اما زمانی فراخواهد رسید که دیگر این گونه با شما سخن نخواهم گفت، بلکه آشکارا درباره پدر به شما خواهم گفت." (یوحنا ۱۶: ۲۵) و صد البته وعده روح‌القدس، که از آنچه در پیش است با ما سخن خواهد گفت (یوحنا ۱۶: ۱۳ را ببینید). تقدس، منفی نیست بلکه بر عکس، مثبت‌ترین حقیقت عهد جدید است. زمانی که حقیقتا پتانسیل آن را درک نماییم، به گونه‌ای آن را فریاد خواهیم کشید که همگان بشنوند!

بخش عملی

تقدس، نه تنها واژه بدی نیست، بلکه رمز عبور است. تقدس، روشی از زندگی است که ما را قادر می‌سازد در قلب خود را با شنیدن صدای خدا باز کنیم. بدون تقدس، حتا قادر نیستیم زمانی که او حرف می‌زند، صدایش را بشنویم. تقدس، صرفا چیزی نیست که خدا به خاطر قربانی عیسی مسیح به شما ببخشد، بلکه چیزی است که باید -بله باید- در افکار، گفتار و اعمال، آن را زندگی نماییم.

اما در عین حال چیزی نیست که خدا تنهایتان بگذارد تا با آن دست و پنجه نرم کنید. خدا به همین دلیل ما را فیض بخشیده است. فیض او به مراتب فراتر از بخشیدن نجات به ماست، که البته به خودی خود چیزی شگفت‌انگیز است. فیض خدا ما را قوت می‌بخشد از درون به بیرون زندگی مقدسی داشته باشیم؛ زندگی‌ای که خدا را کاملاً خشنود می‌سازد!

هم اکنون خدا را بطلبید. بیش از این صبر نکنید، بلکه در همین لحظه فیض او را بطلبید. آن قسمت از زندگیتان که بیشترین نیاز را به فیض او دارید، نام ببرید و دعا کنید که خدا شما را با فیض خود پر سازد تا بر هر چیزی که مانع شنیدن صدای او می‌شود، غالب آیید.

برخیز!

چرا فیلم‌های ابرقهرمانان، محبوب‌ترین فیلم‌های همهٔ دوران‌هاست. این فیلم‌های هالیوود، سینما روها را بیشتر از فیلم‌های جنگی، وسترن، ماجراجویی، جاسوسی و حتا داستان‌های عاشقانه به سینما می‌کشاند. این فقط مختص آقایان نیست، من همیشه زنانی را دیده‌ام که فیلم محبوبشان همین فیلم‌های موفق بوده است. چرا چنین است؟ ما می‌دانیم که برای چیزی بیشتر خلق شده‌ایم و ابرقهرمانان، سوداهای ناگفتهٔ درونی ما را به تصویر می‌کشند.

سوپرمن را در نظر بگیرید. وقتی مصیبتی سخت سر برمی‌آورد، و امر غیرممکنی به شکلی هولناک تکوین می‌یابد و همه به نظر ناامید می‌رسند، "کلارک کنت"، از دفتر نشریهٔ "دیلی پلنت" بیرون می‌آید، وارد یک باجهٔ تلفن می‌شود و لحظه‌ای بعد برای نجات مردم وارد عمل می‌گردد. ما عاشق حس وجد و سرخوشی او در غلبه بر دشمنانی هستیم که به نظر توقف‌ناپذیر می‌رسند. وقتی بی‌عدالتی متوقف می‌گردد، قربانیان آزاد می‌شوند و جامعه به وضعیت درست خود بازمی‌گردد، همه ما به وجد می‌آییم.

کل ماجرا از این قرار است که ما به این دلیل از پیروزی ابرقهرمانان بر نیروهای شرور شادمان می‌گردیم، زیرا این عمل او درونی‌ترین آرزوهای ما را اضاء می‌نماید. ما می‌دانیم که خدا در ابتدا انسان را به شباهت خود خلق کرد (پیدایش ۱: ۲۷ را ببینید). همچنین در کلام آمده: "خداوند جنگاور است" (خروج ۱۵: ۳). آیا در

این باره زیاد فکر کرده‌اید؟ این جنبه‌ای از طبیعت اوست که کمتر به آن پرداخته شده است. گاهی حتا نمی‌دانیم با این حقیقت چه باید بکنیم. اشعیا در جایی دیگر می‌گوید:

"خداوند مانند جنگاوری بیرون می‌آید، و همچون مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزاند؛ فریاد برکشیده، غریو نبرد سر می‌دهد و بر دشمنان خویش چیرگی می‌یابد." (اشعیا ۴۲: ۱۳)

جنگاورانی که با بی‌عدالتی می‌جنگند، قهرمان هستند. در مورد عیسا، او به راستی ابرقهرمان است. او فاتح و غالب است.

مدتها پیش از آن که اشعیا، قلم برداشته و این واژگان را بنویسد، یوشع، خداوند را دید. پادشاه ما در حال حمل یک گوسفند نبود^{۱۰}، بلکه شمشیری در دست داشت و خود را چنین معرفی نمود: "من سردار لشکر خداوند!" (یوشع ۵: ۱۴).

مدتها پس از اشعیا، یوحنا ی رسول نیز خداوندمان را دید و او را حتا به شکلی باابهت تر توصیف کرد: "چشمانش به آتش مشتعل می‌ماند" و "شمشیری از دهانش بیرون می‌آید، بَرّان" (مکاشفه ۱۹: ۱۲ و ۱۵). او یک جنگجوست! اکثر ما می‌دانیم جنگجو، فردی ملایم، ماتم زده و با طبعی مالیخولیایی نیست. جنگجو در میدان عمل، متمرکز، مصمم و بی‌امان و مهارناشدنی است.

حال بیایید بر خودمان متمرکز شویم. آیا تا به حال این حقیقت را در نظر گرفته‌اید که عیسا به هر هفت کلیسای مکاشفه تقریبا جمله‌ای این چنین می‌گوید: "به هر کس که غالب آید (یا پیروز شود)..."^{۱۱}. اگر چیزی برای غلبه کردن وجود نداشته باشد، چطور می‌توانیم غالب آییم؟! چطور می‌توانیم پیروز شویم در حالی که هیچ جنگی در کار نیست؟!

امروزه، بسیاری این فراخوان را جدی نمی‌گیرند. آنها می‌گویند که هویت ما در مسیح ما را فاتحان ساخته است. به عبارت دیگر، چون او فاتح است، ما نیز خودبه خود در مسیح، فاتح و غلبه یافته هستیم. این موضوع در ارتباط با جایگاه ما در مسیح درست است، اما این تمام حقیقت نیست. اگر این غالب‌آمدگی به طور خودبه خودی در نجات رخ می‌دهد، پس چرا عیسا به همه مردم در هفت کلیسا می‌گوید: "هر کس که غالب آید"؟

در جهان ما یک "لکس لوتور"ی^{۱۱} وجود دارد که نامش شیطان است. او دارودسته‌ای دارد که اصلا احمق و کودن نیستند. هدف شماره یک آنها متوقف ساختن، اسیر

۱۰ اشاره به نقاشی‌ها و تصاویر رایج از عیسا است.

کردن و کنترل شماست. شیطان برای تحقق این هدف، بدون توقف و استراحت کار می‌کند. اما او خلع سلاح شده است. اقتدار و قدرت او بر من و شما از بین رفته است. "لکس لوتور" هم به همین سان قدرتی در برابر فردی از فولاد [سوپرمن] نداشت. با این وجود، ذهن هوشمند شرور او کریپتونایت را کشف کرد و با به کار بردن آن در نبرد با سوپرمن، توانست بر او برتری بیابد. کریپتونایت به او این توانایی را بخشید تا سوپرمن را کنترل و اسیر سازد. شیطان نیز به همین شکل از کریپتونایتی روحانی استفاده کرد تا در میدان بازی، جایگاه خود را ارتقا بخشد. او این کریپتونایت را زمانی شکل داد که خود به عنوان کروی مقرب و مسح شده در آسمان بود. (حزقیال ۲۸: ۱۴-۱۶ را ببینید). او اطلاعات دست اولی داشت که چگونه کریپتونایت روحانی ما را ضعیف ساخته و قدرت‌های ما را تحلیل می‌برد. شیطان می‌داند که اگر ما بتوانیم واقعیت اثرات کریپتونایت روحانی را ببینیم، از آن فاصله خواهیم گرفت، بنابراین بسیار هوشمندانه، آن را با لباسی مبدل عرضه می‌نماید. آیا هرگز توجه کرده‌اید که اگر تسلیم آن شوید، از درون چه اتفاقی برایتان می‌افتد؟ احتمالا خوشی و لذت کوتاه مدتی برایتان به همراه دارد، اما علاوه بر آن که شما را ضعیف می‌سازد، در نارضایتی رهایتان می‌کند و به واسطه کریپتونایت روحانی، رابطه شما را با طبیعت پیروزمندان قطع کرده و تبدیل به علفی می‌شوید بدون نور خورشید و آب، که خود را روز به روز افسرده‌تر و پژمرده‌تر خواهید یافت.

تصویری اجمالی

فرزندان محبوب خدا، بازگردیم به هویت واقعی شما! شما خوانده شده‌اید تا ابرقهرمانان نسل ما باشید. هر آنچه را که برای غالب آمدن نیاز است، دارید. این یک افسانه و تخیل نیست. خداوند مرا برکت داده تا به سراسر جهان سفر کرده و بدن مسیح را در مقیاسی بزرگتر مشاهده نمایم. من با نگاهی گذرا دیده‌ام که برای اجتماعات کلیسایی و تک تک ایمانداران چه چیزهایی امکان‌پذیر است. می‌توانم مثال‌های فراوانی بزنم، اما اجازه دهید تنها با چند مثال، شما را به وجد آورم. من در یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای اسلامی بوده‌ام و در کلیسایی با بیش از صد و چهل هزار عضو که نیمی از آنها پیش زمینه اسلامی داشتند، موعظه کرده‌ام. سالن اصلی کلیسا سی و پنج هزار صندلی دارد، اما آنها همچنان مجبورند در روز یکشنبه چندین جلسه برگزار نمایند. اگر آنجا نبودم و با چشم خود نمی‌دیدم، باور نمی‌کردم. آنها به راستی کلیسایی موثرند که تحت شرایط سخت، کامیاب و موفق‌اند. جنگاوران این کلیسا، قهرمان و فاتح‌اند. پسر دوم شبان کلیسا در هنگام تولد دچار

نوعی ضایعه مغزی شد و دکترها به پدرش گفتند که هرگز نه حرف خواهد زد و نه راه خواهد رفت. متخصصان به شبان و همسرش اطلاع دادند که پسر آنها در باقی عمرش که احتمالا کوتاه هم خواهد بود، یک زندگی نباتی خواهد داشت.

خدا با شبان صحبت کرد و گفت: "من کجا هستم؟"

شبان گفت: "در تختات در آسمان!"

خداوند گفت: "نه من در تو زندگی می‌کنم. پس از تو می‌خواهم با مغز پسرت سخن بگویم و مغزی جدید خلق نمایی؛ درست همانطور که من سخن گفتم و هر چیزی را که می‌بینی، خلق کردم."

شبان اطاعت کرد و هر روز در نام عیسا با مغز پسرش سخن گفت. بالاخره پسرش شروع به صحبت کردن نمود. سپس خداوند به او فرمان داد تا همین کار را در مورد پاهای پسرش انجام دهد و در سن شش سالگی، او شروع به راه رفتن نمود. من با این پسر، گلف بازی کرده‌ام؛ او اکنون ازدواج کرده و سه فرزند دارد. این شبان، یکی از آن غالب‌آمدگان است؛ فردی فاتح که کریپتونایت او را متوقف نساخت.

اخیرا به جایی دعوت شده بودم تا برای شبانان و رهبران یک جنبش کلیسایی صحبت کنم. آنها مرا به سالن اجتماعات بردند و من به شدت تحت تأثیر مخاطبان آنجا که بالغ بر ۱۲/۵۰۰ رهبر بودند، قرار گرفتم. آنها همگی از روح خدا پر بودند و به سادگی می‌شد شور و اشتیاقشان را دید.

روز بعد، قرار ناهاری با رهبران ارشد داشتم. دریافتم که در مجموعه خدمتی شان، بالغ بر سیصد هزار عضو دارند. از آنها دربارهٔ زمان آغاز آن جنبش پرسیدم، با خود فکر می‌کردم احتمالا باید مربوط به یک یا دو نسل قبل باشد. اما آنها گفتند که این جنبش، با یک مرد آن هم فقط شانزده سال پیش آغاز شده است.

در حالی که گیج و مبهوت شده بودم، پرسیدم: "چطور این کار را بین یک ملت انجام دادید؟"

یکی از رهبران که انگلیسی را عالی حرف می‌زد، بدون معطلی در پاسخ گفت: "ما به مردم خود یاد می‌دهیم برای ابدیت زندگی کنند." زبانم بند آمده بود.

رهبر ادامه داد: "من در کلیساهای آمریکایی بسیاری بوده‌ام و متوجه شده‌ام که مسیحیان آمریکایی با نگرشی هفتاد-هشتاد ساله به زندگی می‌نگرند. اما مردم ما زندگی را از منظر ابدیت می‌بینند!"

این نگرش، آنان را نسبت به خطرات کریپتونایت روحانی، آگاه‌تر ساخته بود. من و لیزا برای ۳۵۰۰ نفر از شبانان و رهبران در ایروان، پایتخت ارمنستان

موعظه می‌کردیم. رهبران بسیاری از ایران آمده بودند. در بین جلسات، خانم جوانی به من گفت که چطور پلیس ایران در این مدت کوتاهی که از کشور بیرون آمده، به تلفن همراه او زنگ زده تا از محل اقامتش مطلع شود. با فریاد گفتم: "اگر زندگیت این چنین در خطر است، چرا می‌خواهی بازگردی؟" او بلافاصله پاسخ داد: "اگر من برنگردم، چه کسی به مردم کشورم درباره عیسا بگوید؟!"

شدیدا تحت تأثیر قرار گرفتم. واضح بود که او کاملا دور از کریپتونایت است. سال‌ها پیش کلیسایی برای دو ماه، هر روز جلساتی داشت و هر شب حدود چهارهزار نفر در این جلسات شرکت می‌کردند. هزاران نفر نجات‌یافته، به طور کامل شفا گرفته و آزاد شدند. یک روز عصر، عیسا ظاهر شد. بسیاری او را دیدند و فریاد کشیدند. این فقط یک لحظه بود، اما وقتی آنجا را ترک کرد، گواهی برای حضورش در آنجا از خود بر جای گذاشت. در آن سالن، تصویر صورت او به ارتفاع ۲/۵ متر در ۲ متر روی دیواری نقش بست. این تصویر، چیزی شبیه تصویر "کفن تورین"^{۱۲} بود. این تصویر به مدت ۱۸ ماه بر روی آن دیوار باقی ماند، اما به تدریج کوچک و کوچک‌تر شد تا به کلی محو گردید.

شبی دیگر آمبولانسی کنار یکی از درهای کلیسا ایستاد. مأموران اورژانس، مردی را روی برانکارد به داخل سالن آوردند. تنها کمتر از بیست و چهار ساعت از عمر او باقی مانده بود. قدرت خدا در جلسه آنقدر زیاد بود که آن مرد کاملا شفا یافت و آن شب بدون استفاده از برانکارد، جلسه را ترک نمود.

من اینها را از کس دیگری نشنیده‌ام. در واقع اخباری دست اول است، زیرا نه تنها در همه جلسات حاضر بودم، بلکه خودم دستیار اجرایی شبان این کلیسا بودم. من شاهد بوده‌ام که آتشی خارج از کنترل، در حالی که به سمت دفتر مینستری ما زبانه می‌کشید، به شکلی معجزآسا متوقف شد. من طوفان‌هایی را دیده‌ام که آرام گشته یا مسیرشان منحرف شده است، و معجزاتی را که نمی‌توان توضیحشان داد. افراد ناشنوایی را دیده‌ام که می‌توانستند بشنوند، کورانی را که می‌توانستند ببینند و افلیجانی را که راه می‌رفتند. دوستی دارم که در مکزیک و آمریکای مرکزی، بسیاری را از مرگ برخیزانیده است. در جایی بوده‌ام که حضور خدا چنان قدرتمند بوده که وقتی معجزات اتفاق افتاد، هشت هزار نفر در سالن قادر به ایستادن نبودند و زندگیشان برای همیشه عوض شد.

هر چند خود شخصا این ماجرا را ندیده‌ام، اما از داستان‌هایی واقعی شنیده‌ام

۱۲ کفن تورین، پارچه کفنی است که تصویر شمایل مردی روی آن نقش بسته که بنا بر اعتقاد اکثر کاتولیک های جهان و بسیاری از مسیحیان، شمایل عیسا است و کفن به او تعلق دارد.

که کل یک قبیله، نجات یافته و فرهنگ آنجا به کلی عوض شده است. این حوادث در دوران معاصر به ندرت اتفاق می‌افتند، اما من باور دارم که ما به سرعت به سمتی در حرکتیم که این اتفاقات، اتفاقاتی معمول به سان دوران کلیسای اولیه خواهند بود، اما در ابعادی به مراتب عظیم‌تر از آن دوران.

بودن با عیسا

همه این افراد و تجربیاتشان، چیزی را به ما نشان می‌دهد که کلیسای اولیه آن را در اختیار داشت. این را در اناجیل و سرتاسر کتاب اعمال می‌بینیم. ما نیز همگی می‌توانیم از آن بهره‌مند باشیم. آنچه را که آنها در اختیار داشتند، می‌توان در سه واژه خلاصه نمود: "اقتدار"، "قدرت"، "شهامت"، می‌بینیم که عیسا فقط با نشان دادن خود، جو و اتمسفر شهرها و روستاها را به طور کامل عوض می‌کرد. به عنوان نمونه می‌توان به ورود او به کنیسه اشاره کرد: "مردم از تعلیم او در شگفت شدند، زیرا با اقتدار تعلیم می‌داد، نه همچون علمای دین." (مرقس ۱: ۲۲) سپس بدون آن که عیسا کاری کرده یا اشاره ای نماید: "در آن هنگام، در کنیسه آنها مردی بود که روح پلید داشت. او فریاد برآورد: ای عیسی ناصری، تو را با ما چه کار است؟ آیا آمده ای نابودمان کنی؟ می‌دانم کیستی! تو آن قدّوس خدایی!" (مرقس ۱: ۲۳-۲۴). اما عیسا فرمان داد: "خاموش باش و از او بیرون بیا". آن روح شریر آن مرد را سخت تکان داده و نعره زنان از آن مرد بیرون آمد. مردم همه دچار شگفتی شدند. آنها همه اقتدار، قدرت و شهامت او را دیدند. اثر این اتفاق چنان قوی بود که روز بعد مردم در تمام آن ناحیه دنبال او می‌گشتند (آیات ۲۱-۳۸ را بخوانید). همانطور که می‌دانید، می‌توانیم مثال‌های فراوانی با همین عظمت از درون اناجیل پیدا کنیم.

حقیقت شگفت‌انگیز این است که عیسا در آخرین روزهای زندگی‌اش بر زمین می‌فرماید: "همانگونه که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم." (یوحنا ۲۰: ۲۱). اگر هنوز این حقیقت، به اندازه کافی برایتان شگفت‌انگیز و تکان‌دهنده نیست، او رک و باصراحت کامل می‌گوید: "آمین، آمین، به شما می‌گویم، آن که به من ایمان داشته باشد، او نیز کارهایی را که من می‌کنم، خواهد کرد، و حتا کارهای بزرگتر از آن خواهد کرد." (یوحنا ۱۴: ۱۲). همان کارها و حتا بزرگتر! آیا این ممکن است؟ اگر او این را می‌گوید، قطعاً ممکن است! کلیسای اولیه مقیاس خوبی برای تجربه این حقیقت است. آنها در چنان اقتدار، قوّت و شهامتی گام برمی‌داشتند که تمام یک ناحیه یا یک شهر در یک روز به عیسا ایمان می‌آوردند. بر اساس وقایعی که من شاهد بوده یا درباره آنها شنیده‌ام، می‌توانم با اطمینان بگویم که این موضوع امروز نیز حقیقت دارد.

در ارتباط با کلیسای رسولان اگر فقط اورشلیم را در نظر بگیریم، هیچ فردی بی تأثیر از کلیسا نبود. فقط طی چند روز، یکی از این سه مورد رخ داد: شهروندان یا از عظمت اتفاقات حیرت‌زده شدند، یا از بشارت نام عیسا خشمگین گشتند، یا به سمت پادشاهی خدا جذب شدند. کلیسا به شکلی تصاعدی رشد می‌کرد، با قدرتی عظیم عمل می‌نمود و شاهد معجزاتی خیره‌کننده بود. در یک مورد، مردی که لنگ مادرزاد بود و هر روز او را به جلسات می‌آوردند، شفا یافت. او بی‌درنگ در حالی که فریاد می‌زد، شروع به جست و خیز نمود. در اثر فریادهایش، جمعی کثیر از اهالی شهر جمع شده و از آنچه می‌دیدند، به حیرت افتادند!

مأموران پطرس و یوحنا را در تلاش برای خنثا کردن شتاب رشد کلیسا، دستگیر کردند. ایشان را نزد اعضای شورای یهود آوردند و آنها چنین نتیجه گرفتند:

"چون شهامت پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که افرادی آموزش ندیده و عامی هستند، در شگفت شدند و دریافتند که از یاران عیسا بوده‌اند." (اعمال ۴: ۱۳)

"شهامت" چیزی بود که توجه مشایخ و بزرگان شورا را به خود جلب کرد. برای پطرس و یوحنا به مراتب ساده‌تر بود که خود را جمع و جور کرده و در حضور بانفوذترین مردان شهر، دست به صلیحی مصلحتی بزنند. آنها می‌توانستند از رویارویی پرهیز کنند. اما آنها خطری بزرگتر را پذیرفتند و در راستی باقی ماندند.

این شهامت و قدرت شگرف از کجا ناشی می‌شد؟ پاسخ در این واژگان است: "آنها از یاران عیسا بودند". این مردان نه فقط در گذشته، بلکه اکنون نیز در حضور خداوندشان گام برمی‌داشتند. آنها همان کارهایی را می‌کردند که او کرده بود و نتیجه‌اش تغییر شهرها بود. آنها مردانی مقدس بودند. کلیسای اولیه کاملاً خود را از کریستونایت دور ساخته و تصمیم گرفته بود نزدیک "پسر" بماند، جایی که نیروی خود را از او می‌گرفت. بنابراین می‌توانستند در چنین شهامت، قدرت و اقتدار عظیمی گام بردارند.

متأسفانه تاریخ نشان می‌دهد که بر خلاف کاری که شاگردان در اورشلیم و بعدها در شهرهای سامره، لیبریه، یافا، لُد، شارون، انطاکیه و دیگر نواحی سراسر یهودیه و آسیا کردند، کلیسای قرن‌تس نتوانست بر شهرشان اثر بگذارد.

ما برای نسل خود چه می‌خواهیم؟ آیا ممکن است باز هم ببینیم که شهرها تحت تأثیر قرار گرفته و دگرگون می‌شوند؟ من برای موعظه به شهرهای گوناگونی دعوت شده‌ام و در بسیاری از کلیساها، جلسات را در حضور خیل عظیم شرکت‌کنندگان برگزار کرده‌ام. اما در همان حال برای اکثریت مردم شهر که گاه به میلیون‌ها

نفر می‌رسید و تحت تأثیر پادشاهی خدا قرار نگرفته بود، اندوهگین بودم. چرا بر شهرها، استانها، و مناطق خود اثر نمی‌گذاریم؟ آیا ممکن است به این خاطر باشد که خود تحت تأثیر کریپتونایت هستیم؟!

خدا سرنوشت ما را از طریق زندگی یکی از داوران در عهد عتیق آشکار ساخته است. نام او شمشون است. او بارها ناپااعتی کرد تا جایی که تبدیل به الگوی زندگی او شد. در نهایت، شمشون به این خاطر که کریپتونایت، نیروی او را به سرقت بوده بود، بهای سنگینی پرداخت کرد. او دیگر نمی‌توانست نیروی ماورالطبیعه خود را مانند قبل به کار ببرد. با این وجود، بعد از رنجی عظیم، او توبه کرد و قدرتش بازگشت. در نهایت او کاری به مراتب عظیم‌تر از تمام سال‌هایی انجام داد که هنوز قدرتش را از دست نداده بود.

دانیال نبی، نسلی را پیشگویی می‌کند که در برابر هیچ یک از مصیبت‌های زمان‌های آخر، سر فرود نخواهند آورد. او نبوت می‌کند:

"کسانی که خدای خویش را می‌شناسند، نیرومند بوده، دست به عمل خواهند زد." (دانیال ۱۱: ۳۲)

کلید قدرت و نیرومندی این لشکر، این است که آنها به شکلی صمیمانه و عمیق "خدای خویش را می‌شناسند". کلید این نزدیکی، همانا خواسته و تعاقب آنها برای تقدسی حقیقی است.

کلمات واپسین

موضوع همین است؛ شما خوانده شده‌اید تا قهرمان باشید؛ کسی که در زندگی پیروز است و در دنیایی که بر آن امکان اثر دارد، تغییری ایجاد می‌کند. قوی باشید، شجاع باشید، خود را به پادشاه نزدیک سازید، زیرا او مشتاق شماست. او مشتاق است تا به شما نزدیک شده و نیرویتان بخشد. او به شما باور دارد و مهم‌تر از همه، با محبتی ابدی، شما را دوست دارد.

شما یکی از واقعی‌ترین ابرقهرمانان این زمین هستید. قهرمانی که در شماست، به مراتب بزرگ‌تر از "لکس لوتور" [شیطان] این دنیاست. از او نیرو بگیرید و زندگی‌های بسیاری را دگرگون سازید. تا روزی که در برابر تخت پادشاه بایستید، کسی کاملاً اثر کار شما را نخواهد شناخت. چه اکنون و چه در آن روز [داوری] خوشحال خواهید شد که اجازه ندادید کریپتونایت، شما را از پای درآورده و تسلیم خود سازد.

پس کریپتونایت را نابود کنید، آن را منهدم سازید، خنثا کنید و هیچ فرصتی به آن ندهید، حتا روزنه‌ای در زندگیتان برای آن باز نگذارید. شما برای جلال و قوتی

عظیم‌تر خلق شده‌اید. ای شجاعان و نیرومندان، شما سرنوشتی دارید، و این دنیا نیازمند تحقق آن سرنوشت است.

بخش عملی

خداوند جنگاور است و ما نیز شبیه او آفریده شده‌ایم. به همین دلیل است که چیزی از درون تا این حد عمیق ما را به سمت فیلم‌های اَبَر قهرمانی می‌کشاند. ما فطرتاً می‌دانیم که برای چیزی عظیم‌تر خلق شده‌ایم. این چیزی است که خدا شما را برایش آفریده و ما می‌توانیم شهادت‌های بی‌شماری را در سرتاسر تاریخ از مردان و زنانی ببینیم که وقتی جایی به کریپتونایت یا همان گناهان عامدانه و آگاهانه در زندگیشان ندادند، برای خدا اعمالی شگفت‌انگیز به انجام رساندند. شهرها طی چند روز به واسطه قدرت خداوند و شهامت مردان و زنان او دگرگون شدند. خدا شما را فرامی‌خواند تا برخاسته و بخشی از انجام دوباره این کار باشید.

از خدا بپرسید شما را به جنگ در چه نبردی فرامی‌خواند. چه شهری، چه استان یا ناحیه‌ای یا چه ملتی است که خدا شما را فرامی‌خواند تا به سمت آنها بروید؟ آنچه را که به شما می‌گوید، بنویسید و دعا کنید تا فیض‌اش را بر شما بریزد و قادر باشید اراده و قصد او را در جایی که شما را بدانجا می‌فرستد، به انجام رسانید. سپس چشمان خود را به پاداش ابدیتان بدوزید، وعده‌ای که همه ما آن را از طریق وفاداری و غالب‌آمدگی در خدمت و زندگیمان، به دست خواهیم آورد. حال وقت عمل است. خدا شما را خوانده تا یک قهرمان باشید!

پرسش‌های مباحثه‌ای

اگر این کتاب را به عنوان بخشی از دوره مطالعاتی *انهدام کریپتونایت* می‌خوانید (که کار بسیار خوبی است!) پیشنهاد می‌کنم هر هفته ویدئوی مربوط به آن هفته را نگاه کنید و پرسش‌های مباحثه‌ای مربوطه را به صورت گروهی بررسی نمایید. این دروس ویدئویی، موضوعات اصلی را به طور موازی مطرح و برجسته می‌نمایند. پس با توجه به نکات ذکر شده، عالی خواهد بود که مخاطبان هم ویدئوها را نگاه کنند و هم کتاب را بخوانند.

امیدوارم از اوقاتی که صرف بررسی کتاب می‌کنید، لذت ببرید!

درس ۱: پتانسیل ما

نکات برجسته از فصول ۱-۳

۱. برای به کارگیری پتانسیل‌هایی که از آنها آگاهی ندارید، برانگیخته نخواهید شد. چگونه شاهد تحقق این اصل در زندگی خود بوده‌اید؟ پس از آگاهی از کاربرد محصولات، تکنولوژی یا باورهای جدید، کدام را با آغوش باز پذیرفته‌اید؟ چنین عملی چه شباهتی به آموخته‌های شما در این درس دارد؟
۲. پتانسیل ما در خدا امکاناتی را در بر دارد که تقریباً دور از تصور هستند. این درس چگونه شما را الهام بخشید تا پتانسیل هویت خود را در مسیح کنکاش کنید؟ در کدام قسمت‌ها محدود فکر کرده‌اید؟
۳. فکر می‌کنید چرا در کلیساهای پتانسیل ما در مسیح تعلیم داده نمی‌شود؟ فکر

می‌کنید اگر این مواد درسی به مجموعه کلیسایی اضافه شوند، چه تغییری در ما رخ خواهد داد؟ تأمل بر این امکانات چگونه در شما تغییر ایجاد می‌کند؟
 ۴. وقتی در تبدیل شدن به آن کسی که مسیحیان می‌توانند باشند، کم‌کاری می‌کنیم، دید دنیا به مسیحیت و خدا، از نحوه عملکرد ما متأثر می‌شود. اگر ما مسیحیان، پتانسیل خود را تحقق بخشیم، چه تغییری در دید دنیا نسبت به ما ایجاد می‌شود؟ اگر پتانسیل خود را تحقق بخشیم، دید آنها نسبت به خدا چه تغییری خواهد کرد؟

درس ۲: قدرت یک بودن

نکات برجسته از فصول ۴-۷

پولس به این خاطر به ایمانداران اهل قرنتس نامه می‌نویسد که آنها بدن مسیح را حرمت نمی‌نهند و به همین سبب بسیاری ضعیف، مریض و جوان مرگ می‌شوند. چنین امری امروزه برای ما نیز صدق می‌کند و بسیاری را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این با آنچه شما در مورد کلیسا آموخته‌اید، چه تفاوتی دارد؟ چرا درک چنین امری امروزه برای مسیحیان مهم است؟

۱. امروزه بسیاری در کلیسا به خاطر گناهان آگاهانه، از رسیدن به پتانسیل خود جا می‌مانند، ولی این تنها دلیل بیماری، جوانمرگی یا ضعف مسیحیان نیست. چرا قائل شدن چنین تفاوتی از اهمیتی خاص برخوردار است؟ دلایل دیگر رنجوری و مشقت در کلیسا چیست؟

۲. ما در غرب طرز فکری فردگرایانه داریم، ولی با این حال می‌بینیم که عخان بر ضد خدا گناه کرد و همه قوم اسرائیل از تصمیم او تأثیر پذیرفتند، چون همگی یک بدن بودند. این حقیقت چگونه دیدگاه شما را نسبت به نقش خود در بدن مسیح، تحت تأثیر قرار می‌دهد؟

۳. کریپتونایت روحانی، گناه عمدی است. عخان می‌دانست که برداشتن غنائم برای خودش کاری اشتباه است و قرنتیان از میگساری، شکم‌بارگی و خودخواهی خود هنگام خوردن شام مقدس [عشا] آگاه بودند. هر دوی این اعمال، موجب ضعف و مرگ میان کسانی شد که خطایی نکرده بودند. فکر می‌کنید چرا خدا با گناه در بدن خود برخوردی جدی داشت؟ فکر می‌کنید چرا او می‌خواهد نه تنها برای تک تک ایمانداران، بلکه برای کل بدن مسیح ارزش بسیاری قائل شویم؟

درس ۳: کریپتونایت

نکات برجسته از فصول ۸-۱۰

۱. آیا می‌توانید وضعیتی را تصور کنید که داستان جاستین و آنجلا در آن روی دهد؟ مسلماً نه. اما چه شباهت‌هایی را میان این داستان و رابطه برخی از مسیحیان با خدا می‌بینید؟ اگر کسی با همسرش چنان رفتاری داشته باشد، شما چگونه عکس‌العمل نشان می‌دهید؟ در مورد بت‌پرستی بسیاری از اهالی کلیسا چه فکری می‌کنید؟ بت‌پرستی در ملتی که در برابر مجسمه‌ها و بت‌ها سر تعظیم فرود نمی‌آورد، چه صورتی به خود می‌گیرد؟
۲. گناه آگاهانه [عمدی] کریپتونایتی روحانی است و کریپتونایت روحانی بت‌پرستی است. در این مورد که بسیاری از کلیسا روندگان بت‌پرست هستند چه فکری می‌کنید؟ بت‌پرستی در ملتی که بر مجسمه‌ها و بت‌ها تعظیم نمی‌کند چه صورتی به خود می‌گیرد؟
۳. بت‌پرستی آن چیزی نیست که معمولاً در بسیاری از کلیساها تعلیم داده می‌شود. از آنچه در این درس دربارهٔ بت‌پرستی آموخته‌اید، چه موضوعی توجه شما را بیشتر به خود جلب کرده است؟ دلیل برجستگی آن موضوع چیست؟
۴. خدا بت‌پرستی را مرتباً در کل کتاب مقدس، با زنا برابر قرار می‌دهد. به نظر شما چرا خدا چنین می‌کند؟ چنین کاری در مورد رابطهٔ او با ما چه پیامی برایتان دارد؟
۵. بت‌پرستی با پرستش مخلوق به جای خالق آغاز می‌شود. عکس‌العمل خدا به این رفتار چیست؟ چرا خدا از کسانی که دست رد به سینه او می‌زنند، دور می‌شود؟ چرا فکر می‌کنید گرایش جامعه به سمت همجنسگرایی نشان از آن است که جامعه بت‌پرستی را پذیرفته است؟
۶. اگر می‌خواهیم بت‌پرستی را تشخیص دهیم، اول باید پرستش را درک کنیم. پرستش واقعی، خواندن سرودی آرام نیست، پرستش واقعی اطاعت از فرامین خداست. این تغییر نگرش نسبت به پرستش، چگونه دیدگاه شما را درباره زندگی مسیحی تغییر می‌دهد؟ چه کسی را در زندگی خود دیده‌اید که سبک زندگی او نمونه‌ای از پرستش خدا بوده است؟

درس ۴: بت پرستی مدرن

نکات برجسته از فصول ۱۱-۱۴

- داستان شائول هنگام زنده گذاشتن تعدادی از عمالیکیان، ریشه بت پرستی در کلیسا را بر ما نمایان می سازد. چگونه طمع شائول، بت پرستی به حساب می آید؟
۱. سموئیل نبی به شائول پادشاه گفت که ناطاعتی با بت پرستی یکی است. چنین کاری یعنی ما به آن چیزی چنگ می اندازیم که خود می خواهیم، در حالی که خدا اراده خود را از پیش اعلام کرده است. همانطور که در زندگی شائول می بینیم، چنین گناهی در زندگی او باعث گناهان بدتر شد. چرا این کار بت پرستی به حساب می آید؟ چرا به گناهان عظیم تری منجر می شود؟
 ۲. طمع ما را به بت پرستی می کشاند و در واقع خود نیز بت پرستی است. ولی قناعت ما را به سوی قداست هدایت می کند. وقتی اهداف، الویت ها و عادات خود را بررسی می کنید، از این دو، یعنی قناعت و طمع، کدام یک را در زندگی خود قوی تر می دانید؟ چطور می توانید زندگی مبتنی بر قناعت داشته باشید؟
 ۳. قناعت در زندگی همه مسیحیان از اهمیت برخوردار است، اما در عین حال نمی توانیم آن را با خشنودی شخصی یکی بدانیم. به نظر شما این دو چه تفاوتی با هم دارند؟ چطور تشخیص می دهید که شخص، قانع است یا در پی خشنودی شخصی است؟
 ۴. نکته مهم دیگر که باید حتماً آن را در نظر داشته باشیم، این است که ایمانداران هنگام گناه ورزی مرتکب بت پرستی نمی شوند، در واقع زمانی چنین می شود که آنها خود را تسلیم گناه می کنند. طبق همه آموخته های خود در این درس، چطور می توانید تفاوت میان این دو را دریابید؟
 ۵. اگر درک می کنیم که گناه عمدی، همان کریپتونایت روحانی است، این را نیز باید درک کنیم که خدا به ما زندگی ای کاملاً جدید با طبیعتی تازه یعنی طبیعت خودش عرضه می دارد. آیا دریافته اید که عدم تمایل به گناه، نه تنها برای ما امری ممکن است، بلکه به جای آن به سمت پارسایی تمایل داریم؟ چه احساسی به شما دست می دهد وقتی درمی یابید که نه تنها چنین تبدیلی ممکن است، بلکه از شما چنین زندگی ای انتظار می رود؟

درس ۵: عیسای ساختگی

نکات برجسته از فصول ۱۵-۱۸

۱. هدف خدا از نجات شما این بود که شما را نزد خود آورد. او خواهان رابطه‌ای صمیمانه با شماست. جهت انجام چنین کاری باید خود را از مسائل دنیوی پاک کنید، چون او خواهان داشتن رابطه‌ای راستین با شماست. چنین کاری به چه معناست؟ چطور می‌توانید بدانید که چنین کاری کرده‌اید؟
۲. یأس خدا را نسبت به قومی که دعوت مشتاقانه او را نادیده گرفته و از آمدن نزد او سر باز زدند، تصور کنید. قومی که مدعی نجات‌یافتگی توسط خدا بودند. چه حسی به شما دست می‌دهد اگر همسران از این که با شما در یک مکان باشد، خودداری کند؟ اگر حتا تلفنی با شما حرف نزنند چه؟ اگر از طریق دوستان با شما رابطه برقرار کند چه؟ با آنها چگونه رابطه‌ای خواهید داشت؟
۳. هارون در اردوگاه ماند، پس می‌توانیم بگوییم او از بودن با دیگران در اردوگاه احساس راحتی بیشتری می‌کرد تا این که در حضور خدا بماند. برخی چنین هستند، در کلیسا بیش از در حضور خدا بودن احساس راحتی می‌کنند. وقتی حضور خدا را احساس می‌کنید، چه عکس‌العملی نشان می‌دهید؟
۴. قوم اسرائیل، یک کاهن اعظم داشت، یهوه را رهاننده قوم از مصر اعلام کرده بود، و با قربانی‌های سوختنی و هدایا یهوه را می‌پرستید، اما در این حین، تمرکز مردم معطوف گوساله ای طلایی شده بود. چنین عملکردی به این خاطر بود که آنها به دنبال راضی کردن امیال خود بودند. اگر اسرائیل توانست همه این امور را با نامی درست بخواند، اما باز با این حال پرستشی غلط و خداناپسندانه داشته باشد، آیا ممکن است کلیسای امروز هم به چنین وضعیتی دچار شود؟ چنین عملی به چه می‌ماند؟
۵. اسرائیل از برخی فرامین خدا اطاعت کرد، ولی مابقی را نادیده گرفت. کلیساهای سراسر دنیا هم قسمت‌هایی از کلام را انتخاب می‌کنند، در حالی که آیات دیگری که مردم را به چالش می‌کشد تا زندگی مقدس و وقف‌شده‌ای داشته باشند، نادیده می‌گیرند. چطور می‌توانیم مطمئن باشیم که عیسای حقیقی را می‌پرستیم نه یک عیسای ساختگی؟

درس ۶: نقطه شروع

نکات برجسته از فصول ۱۹-۱۲

- یهوه ساختگی چگونه در اسرائیل آشکار می‌شود، و عیسای ساختگی چگونه در کلیسا شکل می‌گیرد؟ هر دو نتیجه دل‌های سخت شده از عدم توبه حقیقی هستند.
۱. این درس به نکات بسیاری در مورد توبه مانند ضرورت آن، نقش آن در انجیل و معنای واقعی آن می‌پردازد. چنین امری چه تفاوتی با طرز فکر پیشین شما در ارتباط با توبه دارد؟ آیا چنین باوری نحوه تفکر شما درباره انجیل را تغییر می‌دهد؟ اگر چنین است، چگونه؟
۲. همه اناجیل با داستان یحیای تعمیددهنده شروع می‌شوند که توبه از گناهان را موعظه می‌کرد. این بدان معناست که انجیل عیسای مسیح با توبه آغاز می‌شود. چه احساسی در مورد این آیات دارید؟ چرا توبه در انجیل مهم است؟
۳. بدون توبه از گناهان عمدی، ایمان حقیقی به عیسای مسیح وجود ندارد. اگر به گناه بچسبیم و همچنان ادعا کنیم که مسیحی هستیم، پس فریب خورده به حساب می‌آییم. فکر می‌کنید چرا خدا تا به این حد به نحوه زندگی ما اهمیت می‌دهد؟
۴. داستان جاستین و آنجلا را به یاد آورید، چطور آنجلا نمی‌دانست هنگام ازدواج با جاستین باید دوست پسرهای سابق خود را رها کند؟ چطور کسانی که عیسا را نمی‌شناسند، باید از نیاز خود به توبه آگاه شوند؟ آیا نباید ما آنها را مطلع کنیم؟ اگر به مردم بگوییم که باید از گناه دست بکشند، چه اتفاقی برایمان می‌افتد؟ چرا باید اهمیت بهای بشارت کامل انجیل را در نظر داشته باشیم؟
۵. آنچه که ما را تعریف می‌کند، اعمال ماست نه نیت‌های ما. این قوت انجیل را نشان می‌دهد که می‌تواند کل شخص ما را تبدیل نماید. چنین امری چگونه مثبت و نیکو بودن امر توبه را به ما ثابت می‌کند؟ نظر خود را در مورد الزام خدا به امر توبه، که در واقع رحمت او نسبت به ماست، توضیح دهید.

درس ۷: حقیقت، تحمل و محبت

نکات برجسته از فصول ۲۲-۲۴

۱. یهودا می‌خواست در مورد عظمت و شگفتی نجات یا امور نیکوی دیگر بنویسد، ولی باید به مخاطبان خود درباره کسانی هشدار می‌داد که می‌خواستند فیض را به مجوزی برای ارتکاب گناه تبدیل کنند. آیا تا به حال در زندگی به خود اجازه داده‌اید که هشدارهای خدا را نادیده بگیرید و فقط حرف‌های خوب بزنید؟ چرا حفظ این هشدارها به عنوان بخشی از زندگی و سخنان مهم است؟
۲. دلیلی که کلیسا گناه را تحمل می‌کند، این است که درکی انحرافی و نادرست نسبت به محبت حقیقی دارد. لازمه محبت راستین، حقیقت است و حقیقت همواره دیدی ابدی دارد. چگونه دیدگاه ابدیت محور، می‌تواند آنچه را که در زندگی اهمیت دارد، تغییر دهد؟
۳. محبت خدا به معنای پیروی از فرامین اوست. چنین تفاوتی، محبت مسیحی را از محبت دنیوی جدا می‌کند. بدون فرامین خدا، چگونه میان محبت خدا و محبت دنیا تفاوت قائل می‌شوید؟
۴. محبت بدون حقیقت خدا، محبتی راستین نیست بلکه تقلبی است. فرهنگ ما هر روزه از چنین محبتی فاصله می‌گیرد، و به همین خاطر است که کلیسا به سمت عیسای ساختگی کشیده می‌شود. چه حسی نسبت به بیان محبت‌آمیز حقیقت دارید؟ فکر می‌کنید چرا مردم با حقیقت راحت نیستند؟

درس ۸: انهدام کریپتونایت

نکات برجسته از فصول ۲۵-۲۸

۱. برخی از ایمانداران گناه را نادیده می‌گیرند، چون نسبت به این واقعیت که گناه آنها دل خدا را به درد می‌آورد، ناآگاه هستند. مسیحیان دیگری هستند که این دروغ را باور کرده‌اند که ما ذاتا گناهکاریم و خود مسیح می‌تواند ما را از مجازات گناه برهاند، اما قادر به رهایی ما از اسارت گناه نیست. این ایمانداران همراه خود کریپتونایت یا همان گناه عمدی و آگاهانه را حمل می‌کنند. هر یک از این باورها چگونه بر زندگی شما اثر گذاشته است؟ تأثیر آنها را بر مسیحیان دیگر چگونه دیده‌اید؟

۲. گروه سوم، مسیحیان مخلصی هستند که آگاهانه گناه می‌کنند، اما این قبیل گناهان، برایشان چالشی همیشگی است. آنها می‌خواهند از این روند آزاد شوند، اما هنوز درنیافته‌اند که کلام خدا چگونه می‌تواند آنها را از گناه آزاد کند. شرم، آنها را در گناه باقی می‌گذارد. کدام یک از حقایق این درس را با ایمانداری که در چنین وضعیتی است، در میان می‌گذارید؟
۳. من در این درس، شهادت خود را در مورد نحوه آزاد شدنم از شهوت و پورنوگرافی با شما در میان گذاشتم. چه چیزی در این شهادت، باعث الهام شما شد؟ چرا؟ چه چیزی شما را به چالش کشید؟ چرا؟
۴. آزادی از گناه، از اندوهی که برای خداست، نشأت می‌گیرد نه از اندوهی که برای دنیاست. اندوهی که برای خداست، قادر به تشخیص دردی است که گناه ما در خدا ایجاد می‌کند، اما اندوهی که برای دنیاست، ما را نسبت به تاثیری که گناه بر ما و آینده ما می‌گذارد، نگران می‌کند. فکر می‌کنید چرا خدا چنین فیضی را می‌بخشد تا ما را از اسارت اندوه دنیا آزاد سازد نه اندوهی که برای خداست؟ چگونه در زندگی خود تفاوت میان این دو نوع اندوه را تشخیص می‌دهید؟
۵. داستان‌های ابرقهرمانی توجه ما را به خود جلب کرده‌اند، چون با اشتیاق دل انسان، رابطه‌ای خاص برقرار می‌کنند. ایمانداران نخستین، ابرانسان‌های زمان خود بودند. ما چگونه می‌توانیم تبدیل به ابرانسان‌های زمان خود شویم؟ چنین امری چگونه می‌تواند دیدگاه دنیا را نسبت به خدا تغییر دهد؟
۶. خدا جنگاور است و ما خلق شده‌ایم تا مانند او باشیم. عیسا هفت کلیسای مکاشفه را فراخوانده تا غالب آیند، که این به معانی فراخواندن آنها به پیروزی و غلبه بر دشمنان است. وقتی به کل این پیغام فکر می‌کنید، چگونه موجب تغییر فکرتان درباره چیزی می‌شود که خدا شما را برای غلبه بر آن فراخوانده است؟ چگونه نحوه دید شما را نسبت به خود، سایر ایمانداران و کل کلیسا تغییر داده است؟

پیوست

نجاتی که در دسترس همگان است

"اگر به زبان خود اعتراف کنی عیسا خداوند است و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. زیرا در دل است که شخص ایمان می‌آورد و پارسا شمرده می‌شود، و با زبان است که اعتراف می‌کند و نجات می‌یابد." (رومیان ۱۰: ۹-۱۰)

خدا می‌خواهد حیات را در فراوانی‌اش تجربه نماید. او مشتاق شماسست و نسبت به نقشه‌ای که برای زندگیتان دارد، بسیار پرشور و بی‌قرار است. اما برای آغاز سفر به سوی سرنوشت‌تان، تنها یک راه وجود دارد و آن، دریافت نجات از طریق پسر خدا، عیسی‌ای مسیح است.

خدا از طریق مرگ و قیام عیسا، راهی را برای ورود ما به پادشاهی‌اش، به عنوان پسران و دختران محبوبش فراهم ساخت. قربانی عیسا بر صلیب، حیات جاودان و وافر را به رایگان در اختیارتان قرار داد. نجات، هدیه‌ای است از جانب خدا برایتان که نه شایسته دریافتش هستیم و نه می‌توانیم برای به دست آوردنش کاری انجام دهیم.

برای دریافت این هدیه گرانبها، نخست باید به گناهانتان که زندگی مستقل از خالق‌تان است، اعتراف نمایید، زیرا این گناه، ریشه همه گناهانی است که مرتکب می‌شوید. این توبه، بخش حیاتی دریافت نجات است. پطرس این حقیقت را در کتاب اعمال رسولان و در روزی که پنج هزار نفر ایمان آوردند، روشن ساخت: "پس توبه

کنید و به سوی خدا بازگردید تا گناهانتان پاک شود و ایام تجدید قوا از حضور خداوند برایتان فرا رسد." (اعمال ۳: ۹۱). در کتاب مقدس اینطور آمده که هر یک از ما به عنوان برده گناه به دنیا می‌آییم. این بردگی، ریشه در گناه آدم دارد؛ او کسی است که الگوی گناه عامدانه را آغاز نمود. توبه، انتخاب ماست که تصمیم می‌گیریم از اطاعت نسبت به خود و شیطان که پدر دروغگویان است، دست کشیده و قدم در مسیر اطاعت و سرسپردگی نسبت به سرورمان عیسیای مسیح بگذاریم؛ اویی که جانش را برای ما داد.

شما باید سروری زندگیتان را به عیسا بدهید. خداوند خواندنِ عیسا بدین معناست که مالکیت زندگیتان (روح و جسم و جان) و هر آنچه که هستید و دارید، به او می‌دهید. اقتدار او بر زندگی شما باید مطلق باشد. زمانی که چنین می‌کنید، خدا شما را از تاریکی آزاد ساخته و به قلمرو روشنایی و جلال خود منتقل می‌سازد. به همین سادگی از مرگ به حیات منتقل شده و فرزند خدا می‌گردید! اگر می‌خواهید این نجات را از طریق عیسا دریافت کنید، چنین دعا کنید:

"ای پدر ما که در آسمانی، اعتراف می‌کنم که فردی گناهکارم و هرگز قادر نیستم به استاندارد پارسایی و عدالت تو برسم. لیاقت من، داوری ابدی برای گناهانم است. سپاسگزارم که مرا در این نقطه رها نکردی؛ زیرا باور دارم که پسر یگانه ات، عیسیای مسیح را که از مریم باکره متولد شد، فرستادی تا برای من بمیرد و داوری مرا در صلیب بر خود گیرد. باور دارم او در روز سوم از مرگ قیام فرمود و اکنون بر جانب راست تو به عنوان خداوند و نجات دهنده من نشسته است. پس در این روز از استقلالم نسبت به تو، توبه می‌کنم و زندگی خود را تماماً به خداوندی عیسا تسلیم می‌نمایم.

عیسا، اعتراف می‌کنم که تو خداوند و نجات دهنده من هستی. از طریق روحت به زندگیم در آی و مرا فرزند خدا بگردان. از تمام اعمال تاریکی که بدان چسبیده بودم، دست کشیده و از امروز به بعد، دیگر برای خودم زندگی نمی‌کنم. به واسطه فیضات، برای تویی زندگی می‌کنم که جانت را برایم دادی تا برای همیشه زیست نمایم.

خداوندا از تو ممنونم. اکنون زندگیم کاملاً در دستان توست و بر طبق کلامت، هرگز شرمسار نخواهم شد. در نام عیسا. آمین."

به خانواده‌ی الهی خوش آمدید! تشویقتان می‌کنم این اخبار هیجان انگیز را با ایمانداران دیگر در میان بگذارید. بسیار مهم است که به کلیسایی بپیوندید که کلام خدا را به راستی در آن تعلیم می‌دهند و در ارتباط با کسانی باشید که می‌توانند در این ایمان تازه، شما را تشویق نمایند. با مینستری ما در تماس باشید و از سایت ما (MessengerInternational.org) بازدید نمایید تا در یافتن کلیسایی مناسب، کمکتان کنیم. شما تازه در آغاز مهم‌ترین سفر زندگیتان هستید. باشد که هر روزه، در مکاشفات، فیض و دوستی صمیمانه با خدا رشد نمایید.

خوب یا خدا؟ چرا خوب بدون خدا کافی نیست؟



اگر چیزی "خوب" است، پس باید "الاهی" هم باشد. آیا این درست است؟!

این روزها واژه‌های "خوب" و "خدا"، به نظر مترادف می‌رسند. ما باور داریم هر آنچه را که عموم جامعه به عنوان "خوب" می‌پذیرند، می‌بایست همسو با ارادهٔ خدا باشد: "سخاوت، فروتنی، و عدالت"، خوب هستند؛ اما "خودخواهی، تکبر، و بیرحمی" بد و شرورانه می‌باشند. تفاوت میان "خوب" و "بد" کاملاً روشن و واضح است.

اما آیا در مورد همه چیز، وضع به همین منوال است؟ اگر "خوب" تا بدین حد مشهود و واضح است، پس چرا کتاب مقدس می‌گوید برای تشخیص آن، نیازمند بصیرت هستیم؟

"خوب یا خدا؟"، تنها یک پیغام یا یک کتاب آموزشی صرف نیست. این کتاب، چیزی بیشتر از تغییر رفتار از شما می‌خواهد. این کتاب به شما قدرت می‌دهد تا در سطحی خود را به خدا متعهد سازید و با او عجین گردید که تمام جنبه‌های زندگیتان را دگرگون سازد.

آدامنت

یافتن حقیقت در دنیایی از دیدگاه ها

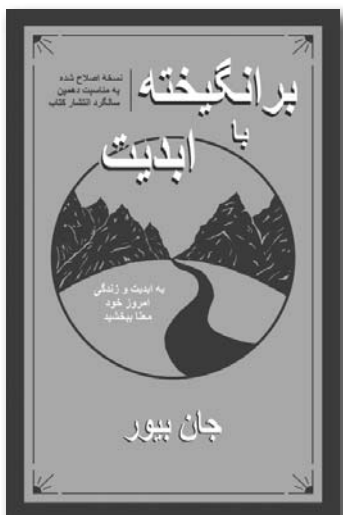


طبق تعاریف باستانی، آدامنت به عنوان الماس و سنگی اسطوره‌ای که شگفت‌انگیز و فناپذیر است، شناخته می‌شد. در واژه‌شناسی مدرن‌تر، توصیف‌گر موضعی ثابت، راسخ و تزلزل‌ناپذیر است. اگر برای آدامنت بودن ما در محبت و حقیقت، زمانی در نظر گرفته شده باشد، امروز آن زمان است. خدا محبت است. خدا حقیقت است. محبت و حقیقت، هر دو لایتنهای هستند و فراسوی ایده‌ها و گرایش‌های مدرن ما پیش می‌روند. گاهی محبت‌آمیزترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم، گفتن حقیقت است، اما اعلان حقیقت، با زندگی کردن آن آغاز می‌گردد.

لیزا بیور، نویسنده کتاب‌های پرفروش، با استفاده از کتاب مقدس و داستان سرایی‌اش، شما را در سفر به کوه مقدس خدا همراهی می‌کند؛ همان جایی که نه تنها اطاعت از حقیقت و محبت خدا را می‌آموزید، بلکه تبدیل به اشخاصی آدامنت می‌شوید که تزلزل‌ناپذیرند، مصمم‌اند و پایدار می‌مانند. لیزا، مطمئن و مشتاق، مفهوم آدامنت را برایتان بازگو می‌کند و آن را به حکایت عظیم کتاب مقدس و هدف خدا از زندگی‌اشخاص متصل می‌نماید. همچنین می‌بینید که وقتی در خدا ساکن می‌شویم، نقشه‌های او برایمان آشکار می‌گردد. این همان نقطه‌ایست که صیقل یافته و شکل می‌گیریم. وقتی در مسیح - سنگ زاویه خود، پیوند می‌خوریم، به شباهت آدامنت درمی‌آییم.

برانگیخته با ابدیت

به ابدیت و زندگی امروز خود معنا بخشید



روزی در حضور خدا خواهیم ایستاد و برای زندگی خود حساب پس خواهیم داد. مهم‌ترین پرسشی که هم اکنون باید از خود بپرسید، این است که آیا برای آن روز آماده هستید؟

اکثر مسیحیان می‌دانند که واکنش آنها به صلیب، تعیین‌کننده جایی است که ابدیت خود را در آن سپری خواهند کرد. اما آیا می‌دانستید که چگونه گذراندن آن ابدیت، بر اساس کاری است که در این زمین انجام می‌دهید؟

خواست خدا این است که دعوت خود را کشف کنید. او قصد ندارد شما را در تاریکی نگه دارد. در واقع او مشتاق است که معنا و هدف آمدن خود را پیدا کنید و بدانید چرا بر این زمین، ساکنید.

زندگی پس از مرگ، چیزی به مراتب فراتر از یک مقصد صرف است. آنقدر معطل نکنید تا سرانجام دیر شود. سرنوشت خدادادی خود را کشف کرده و به زندگی خود در این زمین و در ابدیت معنا ببخشید.

افابل

نمایشنامه رادیویی



با وجود این که دستیابی به ابدیت دشوار به نظر می‌رسد، اما داشتن دورنمایی از ابدیت و زندگی کردن با آن برای ایمانداران حیاتی است. این داستان حماسی رادیویی، که از کتاب «برانگیخته با ابدیت» جان بیور الهام گرفته شده، دریچه‌ای را به ماورای واقعیت زمینی ما می‌گشاید.

بیایید با پادشاه «جایلین» پرجلال، ارباب تاریکی دایگون، شفقت، مستقل و دیگران همراه شوید و در این سفر، سرزمین شگفت‌انگیز افابل و شکنجه‌های طاقت‌فرسای سرزمین تنهایی را کشف کنید. وقتی این شخصیت‌ها آنچه را در قلب شما نهفته است آشکار کنند، زندگی شما متحول خواهد شد.

موسسه بین‌المللی «مسنجر» با هدف کمک به افراد، خانواده‌ها، کلیسا و ملل مختلف تشکیل شده است تا با قدرت تغییردهنده الهی آشنا شده و آن را تجربه نمایند.

نتیجه درک این حقیقت، قدرت یافتن زندگی‌ها، جوامع و تغییر آنهاست که موجب واکنشی پویا به بی‌عدالتی‌هایی می‌شود که همچون آفتی دنیای ما را آزرده می‌سازد.



CLOUD LIBRARY



Cloud Library، یک سایت آنلاین است که به شبانان و رهبران سراسر جهان اجازه می‌دهد تا به صورت رایگان، به منابع الکترونیکی به زبان خودشان دسترسی داشته باشند.

برای دانلود منابع و کتاب‌های بیشتری از جان و لیزا بیور، به سایت زیر مراجعه کنید: CloudLibrary.org

کتاب الکترونیکی، ویدئو، کتاب صوتی، تعالیم، کتاب مقدس و ...

جهت آگاهی بیشتر این تصویر را اسکن کنید .

انهدام کریپتونایت

مجموعه آموزشی

کتابی که هم‌اکنون در دستان شماست، بخشی از کتاب تعلیمی "انهدام کریپتونایت" به قلم جان بیور است. با خواندن این کتاب و با استفاده از منابع تعلیمی کمکی که بر روی سی دی پیوست در دسترس می‌باشد و همچنین با دانلود آنها از طریق سایت www.CloudLibrary.org، قادر خواهید بود هر بخش از این مجموعه تعلیمی پویا و تحول‌آفرین را مطالعه نمایید. مطالعه مناسب این مجموعه، بر زندگی مسیحی شما اثر گذاشته و شما را ارتقا می‌بخشد تا بتوانید برای خداوند کارهای بیشتر و بزرگتری انجام دهید.

مجموعه کامل آموزشی "انهدام کریپتونایت" شامل موارد زیر است:

- کتاب "انهدام کریپتونایت"
- تنها بخش چاپی این مجموعه می‌باشد.
- این کتاب همچنین به صورت فایل pdf بر روی دیسک فشرده پیوست موجود است.
- سی دی پیوست "انهدام کریپتونایت"
- این دیسک پیوست، شامل کلیه منابع این مجموعه آموزشی در فرمت دیجیتالی می‌باشد. شما نمی‌توانید این دیسک فشرده را از طریق دستگاه پخش DVD خانگی به نمایش درآورید. تمامی فایل‌های موجود بر روی کامپیوترهای شخصی، گوشی‌های هوشمند، تبلت و ... قابل استفاده است.
- کتاب صوتی "انهدام کریپتونایت"
- شامل تمامی شش فصل کتاب "انهدام کریپتونایت" به زبان مادری شما در فرمت MP3 می‌باشد.
- ویدئوی فصول تعلیمی "انهدام کریپتونایت"
- شامل شش ویدئوی تعلیمی در فرمت MP4 می‌باشد.
- تئاتر صوتی افابل در فرمت MP3
- شامل تمام چهار اپیزود تئاتر رادیویی "افابل"
- منابع پیوست
- این دیسک فشرده الحاقی، شامل کتاب‌ها و منابع دیگر نظیر: "برانگیخته با ابدیت"، "خوب یا خدا؟" و همچنین تئاتر رادیویی "افابل" می‌باشد.

تمامی منابع این مجموعه آموزشی،

هدیه ای است به شما!



شما عزیزان برای کپی کردن این دیسک فشرده، منابع موجود در آن، ارسال آن برای دوستان و کلیسایان، تبدیل آن به فایل word، و آپلود کردن آن در اینترنت برای استفاده عموم، کاملاً آزاد هستید. هر جا که فکر می‌کنید گرسنگی برای تعلیم درست کلام خدا و نیاز برای تقویت زندگی مسیحیان وجود دارد، این منابع را تکثیر نمایید.

اطلاعات تکمیلی درباره مجموعه آموزشی "انهدام کریپتونایت":

- فایل‌های موجود بر روی DVD پیوست بر روی دستگاه‌های نمایش ویدئویی خانگی قابل استفاده نمیباشد. زیرا فایل‌های موجود به صورت ترکیبی هستند و شامل فایل ویدئویی، صوتی و متن نوشتاری می‌باشند که تنها امکان باز شدن و مشاهده آنها بر روی رایانه، گوشی‌های هوشمند و تبلت امکان پذیر است.
- فایل‌های ویدئویی با فرمت MP4 بر روی تبلت و یا کامپیوتر امکان اجرا و نمایش دارند.
- فایل‌های صوتی با فرمت MP3 بر روی گوشی‌های هوشمند، دستگاه‌های پخش صوتی دیجیتالی و یا کامپیوتر امکان پخش و اجرا دارند.
- فایل‌های نوشتاری دیجیتالی با فرمت PDF بر روی تبلت یا کامپیوتر شما باز می‌شوند. شما می‌توانید آنها را به راحتی بخوانید، از آنها کپی بگیرید یا تکثیرشان کنید. این فایل‌ها از نظر اندازه و حجم، کوچک بوده و به راحتی می‌توانید آنها را برای دوستان خود از طریق ایمیل ارسال نمایید.

انهدام کریپتونایت



این مجموعه و منابع دیگر را
می توانید در سایت زیر دانلود کنید:



CloudLibrary.org



MESSENGER
INTERNATIONAL
MessengerInternational.org

تنها جهت
استفاده در رایانه

جان بیور



این مجموعه و تعالیم دیگر از جان و لیزا بیور
جهت دانلود و بازدید در سایت رسمی
موسسه مسنجر در اختیار شماست:



CloudLibrary.org

منابع دیگر نیز به زبان های مختلف برای مشاهده و دانلود در
Youtube.com و Youku.com و دیگر شبکه های اجتماعی موجود می باشند.

درست همانند سوپرمن که می‌توانست از هر مانعی رد شود و هر دشمنی را شکست دهد، پیروان عیسای مسیح نیز از قابلیت فراطبیعی برای غلبه بر چالش‌هایی که بر سر راهشان قرار می‌گیرد، برخوردارند. اما مشکلی که هم سوپرمن و هم ما با آن مواجهیم، کریپتونایتی است که قدرت ما را می‌دزد. طبیعتاً سوپرمن و کریپتونایت خیالی هستند، اما کریپتونایت روحانی، واقعی است.

این کتاب به دنبال پاسخ به این پرسش است که چرا اکثر ما قادر به تجربه آن قدرت الهی که مسیحیان قرون اول شاهدش بودند، نیستیم. در کتاب «انهدام کریپتونایت»، جان بیور به ما نشان می‌دهد که کریپتونایت چیست، چرا در جوامع خود با آن به مدارا و سازش رسیده‌ایم، و چطور می‌توان از بند آن خلاصی یافت.



شامل DVD منابع کتاب «انهدام کریپتونایت»

جان بیور و همسرش لیزا، بنیان‌گذاران موسسه بین‌المللی «مسنجر» می‌باشند. جان بیور به عنوان خادم و نویسنده‌ای سرشناس، بر اساس حقایق سازش‌ناپذیر، با جسارت و اشتیاق فراوان، پیغام‌های خود را عرضه می‌دارد. خواسته او حمایت از کلیساهای محلی و تأمین منابع تعلیمی برای رهبران فارغ از مکان، زبان و جایگاه مالی و اقتصادی آنهاست. برای تحقق این اهداف، منابع او به بیش از یکصد زبان ترجمه شده و میلیون‌ها نسخه از آن به شکلی راهبردی برای رهبران و شبانان سراسر جهان توزیع شده است.



می‌توانید این مجموعه و منابع دیگر را از سایت زیر دانلود کنید:

CloudLibrary.org



جهت آگاهی بیشتر از این مجموعه را از سایت زیر

این کتاب هدیه‌ای است رایگان از طرف نویسنده، و قابل فروش نمی‌باشد.



MESSENGER
INTERNATIONAL
MessengerInternational.org